

وزارت اطلاعات و کلتور

# منازل السایرین

خواجده عبداللہ انصاری ہروی

(۳۹۶ - ۵۴۸۱)

متن عربی بامقایسہ بہ متن

علل المقامات

و

صد میدان

ترجمہ دری منازل السایرین و علل المقامات

و شرح کتاب از روی آثار پیرہرات

از

روان فرہادی

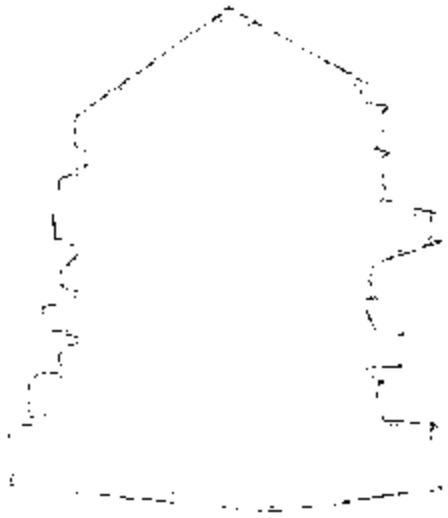
بیتھی کتاب خپرولو موسسہ

نور - ۱۳۵۵



**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi  
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ  
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

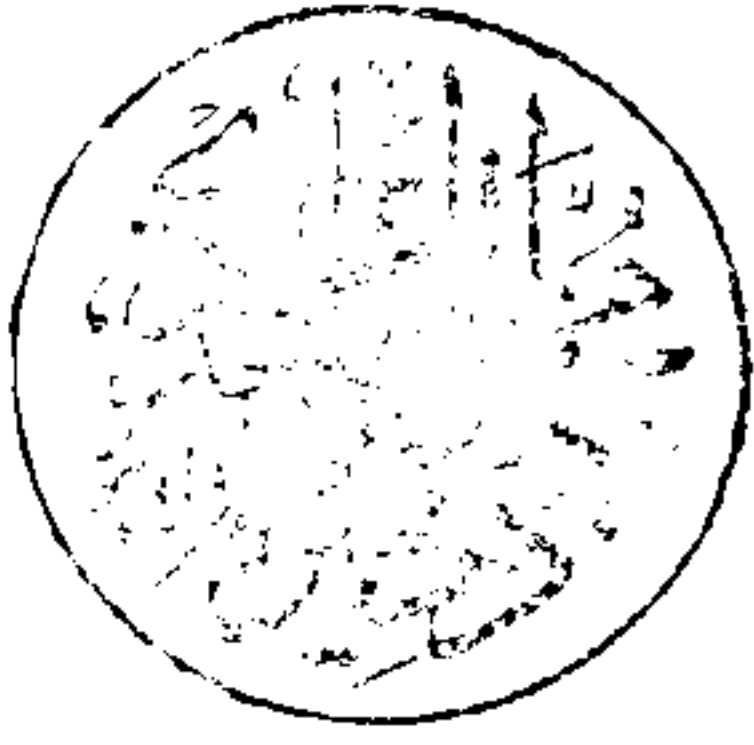


Marfat.com

Marfat.com

129697

•



## تذکرہ:

کتاب منازل السائرين عمدہ ترین کتابیست کہ از خواجہ عبد اللہ انصاری ہروی بدست ما رسیدہ است .

چون این کتاب اصلاً بزبان عربی است بنابراین در ہر دوں اخیر نزد مدرس دانشمندان و عرفای ما متداول نبود، قبل بران بزرگان اہل طریقت چون زین الدین خوافی (متوفی ۸۲۸ ہدفون در ہرات) و شمس الدین تبادگانی ہروی (متوفی ۸۹۱ ہدفون در ہرات) در مندرجات منازل - السائرين غور دقیق کردہ بودند، چنانکہ زین الدین خوافی، شرح آنرا بزبان عربی و شمس الدین تبادگانی شرح آنرا بزبان دری نگاشته اند، زاین ہر دو شرح تاکنون بچاپ نرسیدہ است .

مساعی چندین سالہ استاد بورکوی موفع داد کہ متن تصحیح شدہ منازل - السائرين از روی معتبر ترین نسخہ ہای خطی تہیہ کر دیدہ و بہ چاپ برسد و این ترجمہ توسط دکتور روان فر ہادی متکی بر همان متن تصحیح شدہ استاد بورکوی می باشد .

منازل السائرين یاد داشت های تدریس پیر ہرات در اواخر زندگی وی می باشد . خواجہ مدت ها سال پیش تر از تدوین منازل السائرين کتاب صد میدان را کہ بر عین موضوع می باشد بہ شاگردان املاء گفتہ بود . کتاب صد میدان ہنکام تذکار نہ صدمین سال تذکار خواجہ عبداللہ انصاری در سنہ ۱۳۴۱ بچاپ رسیدہ بود . چون سہ سال قبل بدست نمی آید، و برای تسہیل کار مراجعان، متن فصل های صد میدان، در قسمت شرح مر بوطہ باب های منازل السائرين داخل کر دیدہ است . و بہ این صورت خوانندگان از روی این مجموعہ می توانند متن صد میدان را نیز بخوانند .

بہمین صورت متن رسالہ دیگر خواجہ بنام « علل المقامات » بزبان عربی کہ از روی نسخہ واحد بہ کوشش استاد بورکوی بچاپ رسیدہ

بود درین مجموعه با ترجمه دکتر روان فرهادی شامل شرح  
باب های مربوطه منازل السائرین گردیده است .

باینصورت ، این مجموعه ، شامل سه اثر مهم خواجه عبدالله انصاری  
هروی ، یعنی منازل السائرین ، صد میدان ، و علل المقامات است  
که همه درعین موضوع یعنی مدارج اهل سلوک در راه عرفان میباشد و  
داخل مجموعه و احدی گردیده و بمناسبت مجلس خجسته بزرگداشت  
پیر هرات و تذکار هزارمین سال تولد وی به علاقه مندان تقدیم میشود.

پوهاند دکتور نوین

وزیر اطلاعات و کلتور

## پیشگفتار

الحمد لله رب العالمین  
والصلوات والسلام علی خیر الانبیاء ورسوله نبی المرسلین  
وعلی آله واصحابه، رضوان الله علیهم اجمعین

\*

منازل اسما برین عمدہ ترین کتاب جو چہ عہدہ تصانیف و تالیفات میں  
تہ زروی آن درضی قرن ہند و قرون عربی زمان اثر سما حدیث الہدیہ  
در نشر خودش با یکہ ازین اسما حدیثی و حدیثی و حدیثی و حدیثی  
انرا بدستری شرح کرده ہا، ان شرح خوانندگان، منازل اسما برین و حدیثی  
مقتصد ازین ترجمہ ان نیست کہ خوانندگان اس کتاب را چاہند  
بخوانند، توہم نیست کہ خوانندہ عربی و چوانندہ ترجمہ اس کتاب  
و ازینجاست کہ اس ترجمہ در دسترس ہر شخص و ہر مکان است  
و شرح ترجمہ اس کتاب عمدہ ترین و بدسترس ترین کتاب است  
نویسند ترجمہ اس کتاب را چاہند اس کتاب را چاہند اس کتاب را چاہند  
چاہند کہ تصوف اینگونه اس کتاب را چاہند اس کتاب را چاہند  
چاہند ترجمہ اس کتاب را چاہند اس کتاب را چاہند اس کتاب را چاہند  
دینی و دنیوی ہر شخص چاہند اس کتاب را چاہند اس کتاب را چاہند  
اس فوہم کہ ہر شخص چاہند اس کتاب را چاہند اس کتاب را چاہند  
مقتصد ما اینست کہ ہر شخص اس کتاب را چاہند اس کتاب را چاہند  
بدانکہ نظری بدینی اس کتاب را چاہند اس کتاب را چاہند

## تالیف منازل السائرين

چنانکه در مقدمه خواهید خواند، خواجه در اثر اصرار پیاپی شاگردان و مریدان این کتاب را تالیف کرد، و غالباً که آنرا به ایشان املاء یافت.

تاریخ املاء گفتن منازل السائرين آشکار نیست. از روی نامها و اسنادیکه در نسخه‌های خطی ذکر شده معلوم میشود که منازل السائرين پس از ۳۳۸ (سال تالیف صد میدان) و پیش از ۳۷۰ (سالیکه قاشانی نسخه خطی آنرا دیده) املاء نگاشته شده است.

عبدالرزاق قاشانی در شرح منازل السائرين مینگارد که چنان مثنی منازل السائرين را دیده بود که شیخ الاسلام خود آنرا بقمه اصلاح کرده است. (صفحه‌های اخیر نسخه خطی اند یا آفس، شرح منازل السائرين از عبدالرزاق قاشانی).

تفصیل موضوع در کتاب سرگذشت پیرهرات، چاپ کابل ۱۳۵۱، از صفحه ۱۸۷ تا ۱۹۰ دیده شود.

در هشتم سالگی خواجه، بحساب نسبی آشنگاری که به شهر بلخ رفت، مخلصان بلخی از وی کتاب منازل السائرين را خواستند (۳۷۹) و چون به هرات بازگشت برای شان نسخه پی از منازل السائرين فرستاد (۳۹۱) کتاب سرگذشت پیرهرات. ازین هم برسی اینست که منازل السائرين از تألیفات سابقان پایان زندگانی شیخ الاسلام است، که تا آنوقت نسخه آن به بلخ نرسیده بود.

## تالیف صد میدان

در محرم ۳۳۸ هجری زمانیکه خواجه عبدالله انصاری درویان ساجد بود در «مجالس عقیده» کتاب صد میدان را تدریس کرده بود.

در آغاز صد میدان آمده است: «ترجمه مجالس عقیده...» این کلمه تراجم ندیده دوسمعنی دارد: یکی اینکه شرح و بیان، و دیگر اینکه واقعات ترجمه از عربی به فارسی و بنامکان بعینه نیست. از مراد در صورت بیان، در مشخصات لفظی و جمله بندی درسی، اثر نیرومند زبان عربی به نیکوئی احساس میشود.

چنانکه خوانده میشود درین کتاب همه میدانهای سلوک در میدان سحبت مستغرق است و با اینصورت میدان سحبت پس از صد میدان میآید و باید میدان یکصد و یکم بشمار آید .

استاد بور کوی در سال ۱۹۵۴ (۱۳۳۳) در مجموعه اسلام شناسی معین فرانسوی باستان شناسی شرقی در قاهره متن «صد میدان» را از روی نسخه های استانبول ( تاریخ کتابت ۹۰۴ هجری) و نسخه پاریس بچاپ رسانیده بود .

استاد عبدالحمی حمیدی در سال ۱۳۴۱ بمناصبت نهصدمین سال وفات پیرهرات رساله « صد میدان » را از روی چاپ قاهره در کابل بچاپ رسانید و در قرائت بعضی کلمات تصحیحاتی پیشنهاد کرده چون کتاب صد میدان به کتاب منازل السائرین ارتباط کلی دارد بنابراین اکثر سدرجات منازل السائرین را از روی سدرجات صد میدان میتوان بهتر درک نمود . بنابراین متن آن با وجود مشکلات قرائت درینجا گرفته شد .

متن کامل صد میدان درین مجموعه با رعایت نوبت باب های منازل السائرین در شرح کتاب گرفته شده است یعنی که در شرح هر باب متن راجع بمیدان مربوط آن داخل این مجموعه شده در پی آن متن میدان های مابعد (در صورتیکه آن میدانهای مابعد در منازل السائرین بهمان عنوان معادل نداشته باشند) آمده است . با اینصورت در قسمت شرح بعضی باب های منازل السائرین یک میدان و در مقابل بعضی باب های دو یا سه میدان و در مقابل بعضی هیچ متن از صد میدان نیامده است .

برای آسانی کار مراجعانی که بخواهند همه متن صد میدان را درین مجموعه بخوانند . در اخیر کتاب یک فهرست داده شده است که میدان های مذکور را در مقابل مطالب نوبت اصلی آن باقید صفحه آن در این مجموعه مینویسد .

### علم المقامات :

از رساله علم المقامات نسخه واحد بدست آمد و تاریخ کتابت آن ۷۰۰ و سطور آن خواند و روشن است . ( کتابخانه وین - اتریش ) . استاد بور کوی آنرا ده بار چاپ کرده است . چنانکه ذهبی در « تاریخ العالم و بیانات نسخه های مطبوعه برتش موزیم ) : ابوالفتح عبدالملک بن ابی القاسم کدوخی ، سخنان پیرهرات را با



زیانده است. وی در کربلا، واقع شمال شرق هرات در سال ۶۲۴ هجری تولد  
افتاد، در بغداد و مکه مکرمه رفتند و بتاریخ ذی الحجہ ۵۴۸ وفات یافت.  
شرفی زمان وفات شیخ الاسلام ۱۹ ساله بود، و چنانکه ابن العماد در  
«شذرات الذهب» می نگارد، وی جامع ترمذی را (که مجموعه حدیث نبوی میباشد)  
از افعال نادره است، در کربلا، و او بجای ضمیمه ای ابتدا با شرح عراق سفانطه نشود،  
انچه فایز توجه است، ارتباط نیرومندش مطلب بلکه هر کلمه علل المقامات،  
دانش منازل السائرین میباشد و به نیکوئی دانسته میشود که هر دو کلام یک گوینده است.  
از هر چه بر می آید که علل المقامات، ثمره از شان مایمان و افسین زندگانی  
در اسلام میباشد. در سندی پس از زمان تألیف کتاب منازل السائرین، توسط  
درویش ذوقی در حریر آمده است. متن علل المقامات، درین مجموعه، با رعایت نوبت  
در آغاز منازل السائرین در قسمت شرح بابها آمده است. برای سهولت کار  
راجمان، که بخوانند، همه متن عبار المقامات را درین مجموعه دریاورد،  
در اسیر مجموعه، یکک بهرمت نادره، و در آن فصلهای عن المقامات، مطابق  
نویسند و قیود صفحه آن درین مجموعه توضیح گردیده است.

دکتر از عرفای اندلس بنام ابن عارف (متوفی ۶۳۶) کتابی بنام «مجموع المعجزات»  
در زمان عربی نگاشته است. در چاپ پاریس ۱۹۳۳. از روی مضامین پاریس عربی-  
در سیرت ابن عارف، در سیرت معاصر فرانسیسی برونو دلف. در مجله مصاحف  
الملازم، پاریس ۱۹۳۳. با مقدمه یک نسخه خطی قدیم ترجمه ابن عارف که  
در سیرت ابن عارف، پاریس ۱۹۳۳. برای کشف متن صحیح عربی معجزات، کوشش شدی  
و دسترس کرده است که در اینجا در نظر گرفته شده است.

### کشف الاسرار :

در سال ۱۳۱۰ هجری قمری قرن بیستم از زاهد گنوی، میر شریف، مراد احمد میری تفسیر  
قرآنی ترجمه را بنام کشف الاسرار تالیف کردند که در تکی بر تعلیمات پیروان است.  
بر علاوه ترجمه بعضی و شرح عرفانی از شیخ اسلام مدجاب و وزیر زاهد و  
میرزا آمده است.

در شرح این کتاب از کشف الاسرار استفاده بعمل آمده است :

از آنجا که هریاب منازل السائرين باذکر یکی از آیات مبارک قرآن مجید آغاز شده است بنابراین در آغاز شرح ترجمه کامل آن آیه را از روی کشف الاسرار داده ایم. آن ترجمه که در مقابل اصل متن آمده بیشتر قریب به لفظ است زیرا آنرا پهره‌هاست بمعنی مستقل آن ذکر کرده است. در اینجا خواستیم متن دلیل آیه را و حقی در صورت لزوم ترجمه آیه یا آیات ماقبل و مابعد را - بجز آیه - با آنکه خواننده در نگاه اول دریابد، ده آیه ذکر شده در آغاز هریاب منازل السائرين، در قرآن درج شده، در بیان حد مطلبی آمده است. چون در هر مورد شماره آیه مبارک و سوره را داده ایم، خواننده میتواند برای جست‌آوردن تفسیر سزید آیه قرآن درج شده به تفسیر مراجعه کند. در بعضی موارد از تفسیر کشف الاسرار جزو مقرر از تفسیر آن است و در شرح آورده تا آنکه برای خواننده امکان دریافت مطالب آن غنی باشد و میسر شود. اگر خواننده آرزویند باشد به اصل تفسیر خواه اجازت نماید - بقدر انصاری - آیه درج شده در تهران بچاپ رسیده است. هر چه شد، به خاطر دو جلدی خوب و زیاده نداشتن، آسان تر می توان مراجعه کرد.

### مفاجات خواجه:

من دانستم که اکثر مفاجات شامی خواجه محمد باقر انصاری در شرح صورت بیان وجدانگیر و انزوی بیچک گسترده را در کتاب خود داده است و با اکثر آن در می‌باشد. همین بابی که در مفاجات شامی درج شده است، در دیوار عرفانی به کلمات ساده آمده است. از آنجا که اکثر تفسیرهای السائرين، بعضی از این مفاجات شامی است و بعضی از تفسیرهای خود خوانده است، خواجه غیبی الله انصاری در این کتاب مفاجات شامی را درج کرده است. مگر آنکه غم شده شرح را در تفسیر خود درج کرده است. خواجه در این کتاب و دیگر آنکه، اسرار کیم خواجه خود، به چند آیه مبارک از دیوار عرفانی داده است. در این موارد است، با اینصورت که خواجه در این کتاب ترجمه کرده است. در الفاظ و کلمات عربی و فارسی، خواجه در این کتاب ترجمه کرده است.

## شرح های منازل السائرين

استاد سرژ بورکوی، در مقاله عمده ای که در نتیجه سالیان طویل تحقیق درباره ساختمان منازل السائرين ب زبان فرانسوی، نگاشته است (قاہرہ ۱۹۷۲)، فهرست شرح های عمده منازل السائرين را کہ مورد مطالعہ او بوده بی آرد و آن عمده ترين شرح ها ب زبان عربي ويکی هم ب زبان دري ميباشند.

۱- عبد المعطی اخمی اسکندری: (آغاز قرن هفتم)، چاپ قاہرہ، به کوشش استاد سرژ بورکوی ۱۹۵۰.

۲- عقیف الدین تلمسانی (قرن هفتم) از بیروان ابن عربي و وحدت الوجودی است. نسخه خطی استانبول.

۳- عبدالرزاق قشیری (آغاز قرن ۸) وی نیز میلان وحدت الوجودی دارد. چاپ سنگی تهران ۱۳۱۵. نسخه خطی اند یا آفس لندن که در ۷۳۸ هجری کتابت شده و از روی اصل اصلاح گردیده است.

۴- شمس الدین تستری. (آغاز قرن ۸): بر شرح تلمسانی خورده گیری میکند. نسخه خطی استانبول.

۵- محمد درگزینی. (آغاز قرن ۸): در شرح خویش مطالب عبدالمعطی اسکندری را در نظر داشته است. نسخه خطی انجمن آسیائی بنگال کلکتہ.

۶- ابن القیم الجوزیه (آغاز قرن ۸): نام این شرح «مدارج السالکین» و بازگش وحدت الوجود مخالف است. این شرح ضمیمه راسخون رشید رضادرسه جلد در سال ۱۹۱۵ م در قاہرہ چاپ کرد و در ۱۹۵۰ تجدید چاپ شده است.

۷- شرح محمود فرکاوی (برگاوی) (آخر قرن هشتم). فرکاوی اکثر شرح عبد المعطی اسکندری را خلاصه میکند. این شرح را استاد بورکوی در ۱۹۵۳ در قاہرہ به چاپ رسانده است.

۸- جمال الدین یوسف الفارسی (قرن نهم) نسخه خطی ایاصوفیه استانبول -

یوسف الفارسی اصرار کرده است که منازل السائرين را در هزار مقام ابو بکر کتانی، منطبق نماید.





## تذکرہ در بارہ سوابق منازل السائرین :

پیر علاؤ آدیچہ خواجہ در مقدمہ منازل السائرین فرمودہ است ،  
در اخیر باید کلمہ بی از رسالہ « نھیج الخالص » ابو منصور محمد بن احمد بن زیاد  
صفہائی (متوفی ۳۱۸) ثبت کہ رسالہ بی است در چهل باب (باب التوبہ ، باب  
الارادہ ، باب الصدق ، باب الاخلاص ، باب المحاسبہ وغیرہ ...) کہ ہر کدام  
بہ سہ مقام تقسیم شدہ است . خواجہ در طبقات الصوفیہ از نھیج الخالص و موف  
آن بیان می کند . استاد پورکوی در مجموعہ طہ حسین ( شماره ۱۱۹۶ ) از روی  
نسخہ اسانبول ، متن عربی رسالہ را چاپ کردہ و در مقدمہ بی بزبان فرانسوی آنرا  
بہ منازل السائرین مقایسہ کردہ است .

## ترجمہ سوابق دری :

در اخیر باید از ترجمہ دری منازل السائرین در مقدمہ کہ در بیون بعدہ  
مجلہ ادب ( شماره سوم ) سال دہم - ۱۳۳۱ - استاد مرحوم وزیر تواریخ  
الشعراء صوفی عبدالجفی بیاب چاپ کردہ ، صفحہ ۳۰ تا ۳۹ ، در اخیر نگاشتنہ  
بودند . ترجمہ منازل السائرین بہ سہ جلد ، بتاریخ دوستانہ و ۲۰ جلد ۱۳۳۱ ،  
تمام شد . ایکاش شرحش بزم می بود تا معصلات آن خوب حل می شد . چنانکہ  
متن عربی کہ بہ سقرس ایمن ہونہ ، نبودہای عمدہ داشتہ است ، کہ از روی  
ترجمہ دری آشکار می شود .

## در خاتمہ :

- ۱- این ترجمہ متعلق بہ من عربی است و مشخص ہر بی شمیری خواجہ ہر  
عنوان خواجہ متن عربی تقدیم می شود .
- ۲- شرح منازل السائرین در پنجہا یکی بر سادات ہر مراتب از بزرگوار خوی می  
باشد و عقیدہ داریم کہ بزرگترین شارح شیخ الاسلام خود است .  
در بیان ، این کتاب را بہ روح آن سید سید ہار سیدش و فروتن عدیہ می کشیم  
کہ در خود آئی من ، نوی سخن و سبب عرفان را بمن داد و سراہم بہر حرارت آشنا  
کرد ، و آن ہدم بود .

روان فرہادی

نور ۱۳۵۵

بنام خداوند بخشنده بخشنده

## مقدمه چاپ مصر

منازل اساتیرین، از اکثر کتب تصوف اسلامی، دارای مقام و تاثیر بزرگتر بشمار می آید. مؤلف آن، عبداللہ بن محمد انصاری ہر وی، متوفی سنہ ۸۱۰ھ، از علمای بزرگ اسلام است. حنبلی بود، و با اشعریان مخالفت کلی داشت. ضمناً یکی از شیوخ صوفیہ بود، و لقب «شیخ الاسلام» و «خطیب العجم» را یافت.

وی برای بیان مقاماتِ راهِ تصوف، کہ سالکان بسوی خدای طی می کنند، اساساتِ قرآنی دریافتہ و آنرا، موجز و روشن، بیان کرده است، و همان بود کہ این کتاب وی، در طی قرون، مرجع و رہنمای عمدتاً تصوف می باشد، چنانکہ بران هفت شرح عمدتاً بہ عربی و درسی نگاشته اند، و یکی از آن، شرح ابن قیم جوزی می باشد، کہ مدارج السالکین، عنوان دارد.

این کتاب، با همه اهمیت و مقام آن، تا کنون بہ چاپ نرسیدہ بود، و برین، کوشش استاد بُور کوی، برای شناختن سرگذشت افکار و آثار عبداللہ انصاری ہروی، و مساعی وی در تهیه متن علمی این کتاب، شاہستہ سرزانی است. استاد بُور کوی ۳ نسخہ خطی کتاب را، کہ بین قرن ۷ و ۸ ہجری در قید تحریر آمدہ، از روی موازین علمی، بہ دقت تام منازہتہ کرده شد، و مجدداً ممکنہ را بجا آورده است، تا این متن، تاچہ مؤلف فرمودہ است، نزدیک ترین باشد. استاد بُور کوی، از شرح های عربی و درسی کتاب نیز در دار قرأت استناد کرده است، تا این متن علمی را تقدیم کرده است.

خدمت استاد بُور کوی، نمونه کوشش طویل، و صبر نایب و عمر بجز و شایستہ بہ شمار می آید.

ماہرہ - ۱۹۶۰

## صلاح الدین المنجد

مدرس مؤسسہ نسخہ های خطی جامعہ دول عربی

مصر العجم لغت عربی - قاہرہ



# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله  
الواحد . الأحد . القيوم الصمد  
اللطيف القريب  
الذى أمطر سرائر العارفين  
كرائم اليكلم من غمام الحكم  
وألاح لهم  
لوائح القيدم في صفائح العدم  
ودلتهم على أقرب السبل  
إلى المنهاج الأول  
وردتهم من تفرق العطل  
إلى عين الأزل  
وبث فيهم ذخائره  
وأودعهم سرائره

« وأشهد

أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له  
الأول الآخر . الظاهر الباطن  
الذى مد ظلّ التلوين  
على الخليقة متداً طويلاً

---

نهای «تلوین» (سطر قبل از اخیر) : در نسخه های ص - ن - ف «تکوین»

بنام خدای بخشاینده و بخشایش گر

سپاس مرخدا ای را

واحد                      احد                      قوم                      حمد

لطیف قریب

آن که در دل‌های عارفان باران نیده است:

کریمانه‌ترین سخنان را ،                      از ابرهای حکمت ،

و ایشان را روشن کرد

روشنائی‌های قداست را                      که بر صفحه‌های عدم بوده

ورنهائی کرد شان ، به نزدیک ترین راه ها

بسوی شاعران اول

و باز آورد شان از تفرقه عالم ها

بسوی عین ازل

و گنج های خود را برایشان بنامید

و اسرار خود را ایشان داد بیعت آورد

و گواهی می دهد

- ۲ -

که نیست معبودی (در حق) بجز خدای ،                      بگانه و بی از او ،

اول ،                      آخر ،                      ظاهر و باطن

نه نیاید رنگارنگ بودی را

بر افرینش ، نه درازا ، نگردد

برجه سخندل در وسط احمر : که سانه نکون را برافروزش ، درازا - گسرد

ثم جعل شمس التمكين  
 لصفوته عايشه دليلاً  
 ثم قبض ظل التفارقة  
 عنهم إليسه قبضاً يسيراً  
 وصلاته وسلامه على صفيه  
 الذي أقسم به في إقامة حقه  
 محمد وآله  
 كثيراً

وبعد ، فان جماعة من الراغبين  
 في الوقوف على منازل السائرين . إلى الحق عز اسمه  
 من الفقراء . من أهل هراة والغرباء  
 طال على مسألتهم إياي زماناً  
 أن أبين لهم في معرفتها بياناً  
 يكون على معالمها عنواناً .  
 فأجبتهم بذلك بعد استخارتي الله واستعانتى به .  
 وسألوني أن أرتبها لهم ترتيباً  
 يشير إلى تواليها  
 ويدل على الفروع التي تليها  
 وأن أخلصه من كلام غيري وأختصره  
 ليكون أطف في اللفظ . وأخف للحفظ .

وإني خفت أني  
 إن أخذت في شرح قول أبي بكر الكتاني  
 « إن بين العبد والحق ألف مقام من نور وظلمة »  
 طوّلت على وعليهم .



سپس ، خورشید و تمکین پایداری را بگردانید  
رهنما بسوی خویش ، مربرگزیدگان را  
سپس سایه هر اکنندگی را برگرفت  
از ایشان ، بآبسی آمانی  
ودرود خدای و سلام خدای بر برگزیده وی  
که خدای به وی قسم یاد کرده ، تا حق خویش را برپا دارد  
محمد و آل او  
فراوان

۳ - و بعد اینکه ، گروهی از راغبان  
برای وقوف بر منازل رهروان بسوی حق ، عزایمه  
از جمله فقیران از اهل هرات و از دیگر جاها  
از مدت بسیار پیهم می خواستند :

تا در باره شناسائی آن منازل ، ایشان را بیان دهی  
چنانکه دانائی بر آن منازل را نتوان شد .

پس این را پس از استجارت از خدای ، و باروی حسین زوی  
و خواستند آنرا ترتیبی دهی .

تا به پیهم آمدن آن منازل ، تمام آمد

و به بروج آن منازل ، هم رسید

و خواستند آن را از ذکر کلام دیگران فارغ گردی ، و مختصری

تألیف کنی ، و با آنرا ، پند و اندرز شود

۴ - و آرسیدم ده

اگر شرح قول ابو بکر ذکائی را بگویم

ده گفته است در میان بنده و حق ، هزار مقام روشنائی و تاریکی است

سخن به در از آید ، مرا و اندیش

فذكرت أبنيسة تلك المقامات

التي تشير إلى تمامها . وتدلّ على مرامها .  
وأرجو لهم ، بعد صدق قصدهم . ما قال أبو عبيد البُسْري :  
« إنَّ لله عبادةً . يريهم في بداياتهم . . ما في نهاياتهم »

« ثمَّ إني رتبته لهم فصولاً وأبواباً

يعنى ذلك الترتيب عن التطويل المؤدّي إلى الملل  
ويكون مندوحةً عن التسأل .

فجعلته مائة مقام . مقسومة على عشرة أقسام .

وقد قال الجُنَيْد :

« قد يُنْقَل العبد من حال إلى حال أرفع منها

وقد بقي عليه من التي نُقل عنها بقيّة

فيُشرف عليها من الحالة الثانية فيصلحها . »

وعندى أن العبد لا يصحّ له مقام حتى يرتفع عنه

ثمَّ يُشرف عليه فيصحّحه .

واعلم أن السائرين في هذه المقامات على اختلاف مفظع

لا يجمعهم ترتيبٌ قاطع

ولا يقفهم منتهى جامع .

وقد صنّف جماعةٌ من المتقدّمين والمتأخّرين في هذا الباب تصانيف

عساك لا تراها أو أكثرها . على حسنها . مغنيةٌ كافيةٌ :

منهم من أشار إلى الأصول ولم يتفصّل بالتفصيل

ومنهم من جمع الحكايات ولم يلخصها تلخيصاً

ولم يخصّص النكتة تخصيصاً

ومنهم من لم يميّز بين مقامات الخاصة وضرورات العامة

پس بنا های این مقامات را ذکر کردم

که اشاره کند به تمام آن ها - ورهبری کند به مرام آن ها  
و برای پرسندگان، رجای کنم قصد راستین را ، سپس آنچه ابو عبید بسری گوید:  
خدای را (چنان) بندگانت ، (که) ایشانرا بنمایاند در بدایاتشان، نه در نهایتشان!  
۵ - سپس برای ایشان ، فصل ها و ابواب ترتیب دادم ،

تا با این ترتیب ، از درزی ملال آور سخن بی نیاز شوند ،  
و دیگر جای پریشانی نماند .

پس آنرا در مقام ساختن ، و آنرا در بخش کردم

و جنید گفته است :

بنده ، از یک حال ، به حال بالاتر از آن نقل یابد

و از آن حال که از آن نقل یافته ، چیزی باقی ماند

در حال دوم، بران چیره شود ، و آنرا اصلاح کند

و نزدیک سن ، بنده را مقام صحیح شود ، تا از آن بلندتر نرود

باید که بران مقام اول ، چیره شود ، و آنرا صحیح کند

۶ - و بدان که : رهروان برین مقامات ، بسیار از هم دیگر مغترب باشند ،

و نه هیچ ترتیب قاطع ، ایشان را یکجا کند

و نه هیچ منتهی جامع ، ایشان را یکجا کند

درین باب ، گروهی از متقدمان و متأخران ، نصیحتی کرده اند

و شاید آن تصانیف ، و یا اکثر آنرا ، همه خوبی آن استند ، بجز

بعضی از ایشان حکایات را گرد آورده و آنرا خلاصه کرده اند

و از آن نکته بی را تخصیص نداده اند

بعضی از آن میان ، مقامات خاصگان و صورتها را به تعبیر آورده اند



ومنهم من عند شطح المغلوب مقاماً  
وجعل بوح الواجد ورمز المتمكن شيئاً عاماً  
أكثرهم لم ينطق عن الدرجات .

“واعلم أن العامّة من علماء هذه الطائفة . والمشيرين إلى هذه الطريقة  
اتفقوا على أن النهايات . لا تصحّ إلا بتصحيح البدايات  
كما أن الأبنية لا تقوم إلا على الأساس .  
وتصحيح البدايات هو إقامة الأمر على مشاهدة الإخلاص ومتابعة السُنّة  
وتعظيم النهى على مشاهدة الخوف ورعاية الحرمة  
والشفقة على العالم ببذل النصيحة وكفّ المؤنة  
ومجانبة كل صاحب يفسد الوقت وكل سبب يفتن القلب .

،

“على أن الناس في هذا الشأن ثلاثة نفر :  
رجلٌ يعمل بين الخوف والرجاء  
شاخصاً إلى الحبّ مع صحبة الحياء  
فهذا هو الذي يُسمّى المرید .  
ورجلٌ مختطفٌ من وادي التفرّق إلى وادي الجمع  
وهو الذي يُقال له المراد .  
ومن سواهما مدعٍ مفتونٌ مخدوع .

“وجميع هذه المقامات تجمعها رتب ثلاث :  
الرتبة الأولى أحسنُ القاصد في السير  
والرتبة الثانية دخوله في الغربة  
والرتبة الثالثة حصوله على المشاهدة الجاذبة إلى عين التوحيد في طريق الفناء .

بعضی از ایشان، کلام شطح (سخن هنگام وجد) را، از (شخص) مغلوب (زیر اثر شطح) مقام شمرده اند و سخن مباح آنرا که در وجد باشد، بارمز آنکه در تمکین باشد، شی عام پنداشته اند و اکثر از ایشان، از درجات سخن نگفته اند.

۷ - بدان که عموم علمای این طایفه، و اشاره کنندگان این طریقت، برین متفق اند که نهایات درست نشود، جز از راه درست کردن بدایات چنانکه بناها برها نشود، جز بر تهاداب، و درست ساختن بدایات، برها داشتن امرست: برمشاهده اخلاص، و پیروی سنت و بزرگداشتن نهی است: برمشاهده خوف، و رعایت حیرت و شفقت برعالمیان است: بابدال نصیحت، و بارگردنشان نشدن و دوری جستن، از هر همصحبتی که وقت را فاسد کند.

۸ - و نیز درین کار مردمان سه گونه اند:

(نخست) مردی که بین خوف و رجاء پویا باشد،

رو آورده بسوی آن حب، که همراه باحیاء باشد

و آنست که او را امرید نامند

(دوم) مردی که از وادی تفرقه (پراگندگی) رهیده، وادی جمع (ناپراگندگی) رسیده باشد،

و آنست که او را «مراد» نامند

(سوم) سوای این دو، (دیگران) دعوی دیننده مفتون باشد، که در شکرند

۹ - و همه این مقامات، در سه رتبه بهم بیایند:

رتبه نخستین: برافتادن قصد کننده

رتبه دوم: داخل شدن وی در غربت (وسفر)

رتبه سوم: فرا رسیدن وی به مشاهد، که او را، بسوی عین توحید، در طریقت

و با حدت اند

وقد أخبرنا في معنى الرتبة الأولى الحسين بن محمد بن علي الفرائضي  
 قال : أخبرنا أحمد بن محمد بن حسنويه قال : أخبرنا الحسين بن إدريس  
 الأنصاري قال : حدثنا عثمان بن أبي شيبة قال : حدثنا محمد بن بشر  
 هو العبدى قال : حدثنا عمر بن راشد . عن يحيى بن أبي كثير . عن أبي سلمة .  
 عن أبي هريرة رضي الله عنه قال :

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : ﴿ سِيرُوا سَبَقَ الْمُسَرَّدُونَ ﴾  
 قالوا : « يا رسول الله وما المُسَرَّدُونَ ؟ » قال : ﴿ الْمُهْتَرُونَ الَّذِينَ  
 يَهْتَرُونَ فِي ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ . يَضَعُ الْمَذْكَرُ عَنْهُمْ أَثْقَالَهُمْ  
 فَيَسَّاتُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خِفَافاً ﴾ .

وهذا حديث حسن

لم يروه عن يحيى بن أبي كثير إلا عمر بن راشد النخعي .  
 وخالف محمد بن يوسف الفريابي فيه محمد بن بشر العبدى فرواه عن عمر بن  
 راشد . عن يحيى . عن أبي سلمة . عن أبي الدرداء مرفوعاً .  
 والحديث إنما هو لأبي هريرة .

رواه بندار بن بشر . عن صفوان بن عيسى . عن بشر بن رافع النخعي  
 إمام أهل نجران ومفتيهم . عن أبي عبد الله بن عمر أبي هريرة . عن أبي هريرة  
 مرفوعاً .

وأحسنها طريقاً وأجودها سنداً حديث العلاء بن عبد الرحمن .  
 عن أبيه . عن أبي هريرة . عن النبي صلى الله عليه وسلم .  
 وهو مخرج في صحيح مسلم .

وروى هذا الحديث أهل الشام عن أبي أمامة مرفوعاً .

قال في كلتها : ﴿ سَبَقَ الْمُسَرَّدُونَ ﴾ .

۱۔ از رتبہ نخستین ، مارا حسین بن محمد بن علی انفر ایضی آگاہ کرده گفته است :  
خبر داد ما را احمد بن حسنو یہ ، کہ گفته است : خبر کرد مارا حسین بن ادريس  
انصاری ، کہ گفته است : سخن گفت بمعثمان بن ابی شیبہ ، کہ گفت : خبر داد  
بما محمد بن بشر هو العبدي ، کہ گفت : خبر داد عمر بن راشد ، از یحییٰ بن  
بن ابی کثیر ، از ابی سلمہ ، از ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ :  
گفت پیامبر خدای صلی اللہ علیہ وسلم : « راه بروید ! مفرانان سہقت گیر ! »  
گفتند : « ای رسول خدای ، مفران کیانند ؟ » گفت : « آن لرزانگان کہ باروز  
در ذکر خدای عزوجل ، ذکر خدای ، ازیشان بار خدای شان را فرو بردند  
پس در روز قیامت مہکبار بیایند !

و این حدیثی است نیکو :

آنرا از یحییٰ بن ابی کثیر ، جز عمر بن راشد یحانی ، روایت نقل کرده  
محمد بن یوسف فریبانی ، درین بارہ ، با محمد بن بشر عمدہ مشابہت کرده ، و عمر  
از عمر بن راشد از یحییٰ از ابی سلمہ ، و از ابی دردانہ ، مرفوعہ روایت کرده است  
و حدیث از روایت او تحریرہ است .

روایت آورده آرا ، بدار بن بشیر ، از صفوان بن عیسیٰ ، از شریک بن یحییٰ  
اسام و مفتی سرمد نجران ، از ابی عبد اللہ ، بن عمر ابن ہریرہ ، از ابی ہریرہ  
و بہترین راہ ویافند قرین سند ، حدیث علامہ ابن عبد البر بن سعید بن ہشام  
ابی ہریرہ ، از پیامبر خدای صلی اللہ علیہ وسلم :

و آن را مسلم در صحیح آورده است :

و سرمد شام ، این حدیث را ، از ابی اسامہ مرفوعہ روایت می کنند  
در ہمہ این سند ما آمده است : مفرانان سہقت گیر !

“وأخبرنا في معنى الدخول في الغربية حمزة بن محمد بن عبد الله الحسيني قال : حدثنا أبو القاسم عبد الواحد بن أحمد الهاشمي الصوفي قال : سمعت أبا عبد الله علان بن زيد الدينوري الصوفي بالبصرة قال : سمعت جعفر الخلدی الصوفي يقول : سمعت الجُنيد قال : سمعت السري . عن معروف الكرخي . عن جعفر بن محمد . عن أبيه . عن جده . عن علي رضي الله عنه . عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال :

﴿ طَلَبُ الْحَقِّ غُرْبَةٌ ﴾ .

وهذا حديث غريب . ما كتبه إلا من رواية علان .

وأخبرنا في معنى الحصول على المشاهدة محمد بن علي بن الحسين الباشاني رحمه الله قال : حدثنا محمد بن إسحاق القرشي قال : حدثنا عثمان بن سعيد الدارمي قال : حدثنا سليمان بن محبوب . عن حماد بن زيد . عن مطر الوراق . عن أبي بريدة . عن يحيى بن يعمر . عن عبد الله بن عمر . عن عمر بن الخطاب في حديث سؤال جبرئيل رسول الله صلى الله عليه وسلم قال : ﴿ مَا الْإِحْسَانُ ﴾ قال : ﴿ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَمَا تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَسْكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَبْرَأُكَ ﴾ .

وهذا حديث صحيح غريب . أخرجه مسلم في الصحيح .

وهذا الحديث إشارة جامعة لمذهب هذه الطائفة .

وإني مفصل لك درجات كل مقام منها

لتعرف درجة العامّة منه

ثمّ درجة السالك

ثمّ درجة المحقق .



۱۱- و در معنی دخول « رهروان » در غربت ( و طی منازل ) خبر داده  
حمزہ بن محمد بن عبد اللہ -

الحسینی می گوید : سخن گفت ابوالقاسم عبدالواحد بن احمد هاشمی صوفی ،  
شنیدم ابا عبد اللہ علان بن زید دینوری ، صوفی در صرہ ، گفت : شنیدم از جعفر  
خلدی صوفی ، کہ می گوید : شنیدم جنید را ، گفت : شنیدم مری را ، از معروف  
گرخی ، از جعفر بن محمد ، از پدرش ، از جداو ، از علی رضی اللہ عنہ ، از پیامبر  
خدای صلی اللہ علیہ و علیہ و سلم ، کہ گفت :

« طلب حق ، غربت ( سفر ) است ! »

و این حدیث غربت است ، و آبرا جز از روایت علان ننوشتیم .

۱۲- و در معنی حصول مشاهده ، خبر داد محمد بن علی بن حسین باستانی  
رحمہ اللہ ، گوید کہ : بما گفت محمد بن اسحاق قرشی : بما گفت عثمان بن سعید  
دارمی : گفت سلیمان بن حرب از حماد بن زید از مظرا لورای ، از زانی  
بریده ، از یحیی بن یعمر ، از عبد اللہ بن عمر ، از عمر بن خطاب ، در حدیث ہر مش  
حبرئیل از پیامبر خدای صلی اللہ علیہ و سلم :

گفت : « نیکو ناری چیست ؟ » گفت : اینکه بندگی دسی خدای را ، چنانکہ  
گویا او را می بینی ، و اگر تو او را بینی ، پس می او ترا می بیند .

و این حدیث صحیح غریب است ، و آبرا مساجد در صحاح آوردند ،

و در این حدیث ، اسارۃ حدیثی است ، و در حدیث ہر مش

۱۳- و من تفصیل دہم ترا ، درجات ، و ہذا ہم آبرا

تا از آن شامی در جہ عامہ را

سپس در جہ سالک را

و سپس در جہ محقق را .

ولكل منهم شرعة ومنهاج ووجهة هو مولاها  
قد نُصِبَ له عَسَلَمٌ هو له مبعوث  
وأُتِيحَ له غاية هو إليها مَحْثُوثٌ .

« وَإِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ لِي فِي قَلْبِي مِصْحُوبًا . لَا مَحْجُوبًا  
وَأَنْ يَجْعَلَ لِي سُلْطَانًا مَبِينًا

﴿ إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ﴾

واعلم أن الأقسام العشرة التي ذكرتها في صدر هذا الكتاب ،  
هي قسم البدايات . ثم قسم الأبواب . ثم قسم المعاملات  
ثم قسم الأخلاق . ثم قسم الأصول . ثم قسم الأودية  
ثم قسم الأحوال . ثم قسم الولايات . ثم قسم الحقائق  
ثم قسم النهايات .

129697

هریک از ایشان را راه و منہاج و وجہہ باشد ، گمہ بآن تولی کند  
و سر او رایک علم نصیب شدہ است ، کہ بسوی آن برا نکھیخته باشد  
و سراورایک غایت دادہ شدہ است ، کہ بسوی آن برگماشته باشد.  
۱۴- و من از خدای خواہم ، کہ مرادین قصد من ، ہمراہ باشد و نہ پوشیدہ  
و مراد ہد توانائی آشکا را

« او (تعالی) است شنوا و قریب ! »

۱۵- و بدان : آن بخش های ده گانه ، کہ در آغاز کتاب گفتم ، چنین است :

نخست	بخش بدایات	مہس بخش ابواب	مہس بخش معاملات
مہس	بخش اخلاق	مہس بخش اصول	مہس بخش وادی ها
مہس	بخش احوال	مہس بخش ولایات	مہس بخش حقا بق
		مہس	بخش نہایات.

## قسم البدايات

فأما قسم البدايات فهو عشرة أبواب وهي :  
اليقظة . والتوبة . والمحاسبة . والإجابة . والتفكير  
والتذكر . والاعتصام . والفرار . والرياضة . والسماع

### ١ — باب اليقظة

قال الله عز وجل : ﴿ قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ ﴾ .

<sup>٦</sup> القومة لله هي اليقظة من سنة الغفلة  
والتهوض من ورطة الفتنة .  
وهي أول ما يستنير قلب العبد بالحياة  
لرؤية نور التنبيه .

واليقظة هي ثلاثة أشياء :

الأول لحظ القلب إلى النعمة

على الإيأس من عندها . والوقوف على حدها

والتفرغ إلى معرفة المنة بها . والعلم بالتقصير في حقها

والثاني مطالعة الجناية

والوقوف على الخطر فيها . والتشمر لتداركها

والتخلص من ربقتها . وطلب النخاة بتمحيصها

بحای « ربی » ( سطر اخیر ) : در نسخه پ « رنق » و در نسخه ص « رتق » و در نسخه ن « ررق »

نخست

## بخش بدایات

بخش بدایات را ده باب باشد، و آنست :  
یقظه      توبه      محاسبه      انابت      تفکر  
تذکر      اعتصام      فرار      ریاضت      و سماع

### ۱- باب یقظه ( بیداری )

خداوند عزوجل فرماید : بگو (ای پیامبر) : پند می‌دهم شمارا بیک (چیز)،  
که : برخیزید ، بسوی خدای !  
برخاستن بسوی خدای ، بیداری است از خواب غفلت .

و برجستن از ورطه فترت

و آن نخستین روشنی برگرفتن دل بنده است درز بدگی

بایدار روشنائی آگاهی

و یقظه سه چیز است :

۱- نخست : نگرش دل بر نعم

با نا امید شدن از شمارش آن      و از واقف شدن بر کراهت های آن

و خود را گماشتن به شناسایی منت آن      و بی بردن به کوتاهی خویش، در ادای حق آن

۲- دوم : مطالعه گناهکاری است :

و واقف شدن از خطر آن      و آستین برزدن برای جاره نردن آن

و رهیدن از بسند آن      و دستگیری جستن ، با مسدودن آن

ترجمه نسخہ بدل: در سطر اخیر: نورمندان از اسبابان با رعدن از بندگی ان



والثالث الانتباه لمعرفة الزيادة والنقصان في الأيام.  
والتنصّل عن تضييعها والنظر إلى الضنّ بها  
ليُتدارك فائتها ويُعمّر باقيها.

فأمّا معرفة النعمة فإنها تصفوا بثلاثة أشياء :  
بنور العقل

وشمّ برق المنّة  
والاعتبار بأهل البلاء .

وأما مطالعة الجناية فإنها تصحّ بثلاثة أشياء :  
بتعظيم الحقّ

ومعرفة النفس

وتصديق الوعيد .

وأما معرفة الزيادة والنقصان في الأيام فإنها تستقيم بثلاثة أشياء :

بسماع العلم

وإجابة دواعي الحرمة

وصحبة الصالحين .

«وملاك ذلك كله خلع العادات .

## ٢ - باب التوبة

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴾

فأسقط اسم الظلم عن التائب .

والتوبة لا تصحّ إلاّ بعد معرفة الذنب

در مستطرد اخير با أول بجای « ذالك كله » در نسخن وف « وجوب »  
نہز زیاد شدہ است و نسخن کلمہ « کلمہ » راندہ ارد .

۳- و سوم: آنگاه شدن است بر شناسائی زیادت و نقصان در روزهای زندگی :

وارستن از ضایع کردن آن      نظر داشتن بر شمیمت سمردن آن

و چاره کردن از دست رفتن آن      و بهره ور ساختن باقیمانده آن

۱- (ب) : و اما شناسائی نعمت یا سه چیز حتماً یا باید:

با نور عین

و نگریستن بر وی سنت ربانی خدای را

و اعتبار دادن اهل بلا - آریس را

۲- (ب) : و اما صناعت گناهکاری، یا سه چیز درست شود:

تعظیم حق را

و شناسائی خود را

و راست شمردن او عید را

۳- (ب) : و اما شناسائی زیادت و نقصان، در روزهای زندگی ایسه حیرت است چون

سنیدن عدم را

اجابت کردن دعوت های حریص را

و صحبت نیکان را

و ملاقات بین همه، دور ساختن عادت دست.

## ۲- باب توبه = باز گشت بخدای

خداوند عروج فرماید: «هر آنکه توبه کند من او را از گناهان پاک می کنم»

پس نامه همکاری از توبه کشیده فرو آمد.

و توبه درست نشود، جز پس از شناسائی گناه.

وهي أن تنظر في الذنب إلى ثلاثة أشياء :  
 إلى انخلاعك من العصمة حين إتيانه  
 وفرحك عند الظفر به  
 وقعودك على الإصرار عن تداركه  
 مع يقينك بنظر الحق إليك .

وشرائط التوبة ثلاثة أشياء :  
 الندم \* والاعتذار \* والإقلاع  
 وحقائق التوبة ثلاثة أشياء :  
 تعظيم الجناية \* واتهام التوبة \* وطلب إعدار الخليفة  
 وسرائر حقيقة التوبة ثلاثة أشياء :  
 تمييز التقيّة من العزّة \* ونسيان الجناية \* والتوبة من التوبة أبداً  
 لأنّ التائب داخلٌ في الجميع من قوله تعالى : ﴿ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً ﴾  
 فأمر التائب بالتوبة .

ولطائف سرائر التوبة ثلاثة أشياء :  
 أولها أن تنظر بين الجناية والقضيّة  
 فتتعرف مراد الله فيها \* إذ خلاك وإتيانها  
 فإنّ الله عزّ وجلّ إنّما يخلى العبد والذنب لأحد معنيين :  
 أحدهما أن تُعرف عزته في قضائه \* وبرّه في ستره  
 وحلمه في إمهال رآكبه \* وكرمه في قبول  
 العذر منه \* وفضله في مغفرته  
 والثاني ليقوم على العبد حجّة عدله  
 فيعاقبه على ذنبه بحجّته .

در سطر ۱۱ بجای کلمه « العزّة » در نسخه های پ و ه و ی « الغرّة »

و با نگاه کردن در سه چیز، این شناسایی ترا حاصل شود:  
۱ (الف): این که بنگری، در زمان پرداختن به گناه، از عصمت خدای بی بهره شده‌ئی.

۲ (الف): و بنگری که چون برگناه دست یافته بی، دلخوش شده‌ئی

۳ (الف): و بنگری که از چاره جوئی آن باسراز خود داری کرده‌ئی در حالیکه یقین داشته‌ئی که حق ترا می‌نگرد.

۱-۲-۳ اب: و شرایط توبه سه چیز است:

پشیمانی      پوزش خواهی      افلاء ابر کنندن

۱-۲-۳ اج: و حقایق توبه سه چیز است:

بزرگ انگاشتن گناهکاری را، گمان بردن (ارزش) توبه‌کاری را، و پوزش خواستن خدای

۱-۲-۳ اب: و اصرار حقیقت توبه در سه چیز است:

تمسز کردن خدا ترسی را از عزت، نفس، از یاد بردن گناهکاری را، و توبه از توبه آید زیرا که نائب داخل جمیع گفته خدای باشد، نه در جمیع است توبه آید، نیاز نرشد بدستی خدای.

و خدای فرمان داده به توبه کردن توبه کننده را

۱-۲-۳ اب: و وظایف خدای اصرار و توبه سه چیز است:

۱-۲-۳ اب: و این است آنکه بین احوال و قضای خدای نظر و گن

با پشیمانی مراد خدای را در آن است که خدای توبه‌کار را در

خدای عزوجل بگذارد بگذارد که در توبه‌کار

و توبی خجست اینکه شناسی عزت او، داد قضای و پشیمانی و توبه‌کار

و حمد او را در بهت دادن به سربلندی او توبه‌کار و توبه‌کار

و فضل او در معرفت او

معنی دوم اینکه بهجت عدل خود را بر همه بر توبه‌کار

تا باین بهجت خویش، بنده را بر کما هس بر توبه‌کار

بر همه سجدت در آن که در آن سجدت در آن سجدت در آن سجدت در آن

واللطيفة الثانية أن تعلم أن طالب البصير الصادق سيئته لم يُبق له حسنةً بحالٍ  
لأنه يسير بين مشاهدة المنّة وتطلب عيب النفس والعمل .

واللطيفة الثالثة أن مشاهدة العبد الحكم  
لم تدع له استحسان حسنة ولا استقباح سيئة  
لصعوده من جميع المعاني إلى معنى الحكم .

“ فتوبة العامة لاستكثار الطاعة

فانه يدعو إلى ثلاثة أشياء :

إلى جمود نعمة السر والإمهال

ورؤية الحق على الله

والاستغناء الذي هو عين الجبروت والتوثب على الله .

وتوبة الأوساط من استقلال المعصية

وهو عين الجراءة والمبارزة

ومحض التزّين بالحمية

والاسترسال للقطيعة .

وتوبة الخاصة من تضييع الوقت

فانه يدعو إلى دَرَكَ النقيصة

ويطفىء نور المراقبة

ويكدر عين الصحبة .

ولا يتمّ مقام التوبة

إلاّ بالانتهاء إلى التوبة مما دون الحق

ثمّ رؤية علة تلك التوبة

ثمّ التوبة من رؤية تلك العلة .



۲- (۵) نازکی دوم اینکه بدانی کہ چون بصیر صادق زشتی را طلب کند  
اورا نیکوئی بہ حال نماید

زیرا کہ را ہرو باشد بین مشاہدہ منت، و طلب کردن عیب نفس و عمل .

۳- (۵) نازکی سوم : اینکه چون بندہ حکم را مشاہدہ کند ،

آن مشاہدہ، اورا نگذارد در حسنات نیکوئی را جوید، و در سیئات زشتی را یابد .

زیرا، در جمیع معنی ہا، بسوی معنی حکم فرا زاید .

۱-۲-۳ (و) توبہ عامہ، فراوان کردن فرمانبری است

۱- (و) و آن بہ سہ چیز دعوت کند :

اینکہ بندہ، از نعمت متر گناہ، و از نعمت مہلت پاداش چشمہ پوشد

و برین ادعا، کہ گویا بر خدا ای حق دارد (یاور نکند)

و خود را بی نیاز نشمارد، کہ آن عین جبروت و سر کشی از خداست

۲- (و) توبہ میانگان، توبہ کردن از کم انگاشتن گناہست :

و کم انگاشتن گناہ، عین گستاخی و سر کشی است

و محض آراستن است خود را بہ حمیت

و تن دادن بہ خود را بریدن (از بندگی خدا)

۳- (و) توبہ خاصہ، توبہ از ضایع کردن وقت است

و ضایع کردن وقت، فرو افتادن در تقصیر است

و نور مراقبت خاموش داند

و عین صحبت را مکدر سازد .

۱-۲-۳ (ز) و مقام توبہ را پابان نباشد

جز بالانتہای توبہ (بر کسب) از ہر جہہ با شین بر ارحق است

و سپس رؤیت عت (یعنی تحصیل) آن توبہ

و سپس توبہ از رؤیت آن عت !

مطرح ۱-۳ - ترجمہ نسخہ بدل حنین می شود : و محض تدبیر بہ حمیت .

### ٣ باب المحاسبة

“ قال الله عز وجل: ﴿اتَّبِعُوا اللَّهَ وَاتَّبِعُوا نَفْسَ مَا قَدَّمَتْ لَكُمْ﴾

وإنما يسلك طريق المحاسبة بعد العزيمة على عقد التوبة  
والعزيمة لها ثلاثة أركان :

أحدها أن تقيس بين نعمته وجنابتك

وهذا يشق على من ليس له ثلاثة أشياء :

نور الحكمة . وسوء الظن بالنفس . وتمييز النعمة من الفتنة .

والثاني تمييز ما للحق عما لك أو منك

فتعلم أن الجنابة عليك حجة

والطاعة عليك منة

والحكم عليك حجة . ما هو لك معذرة .

والثالث أن تعرف أن كل طاعة رضيها منك فهي عليك

وكل معصية عبّرت بها أخاك فهي إليك

ولا تضع ميزان وقتك من يدّيك .

### ٤ - باب الإنابة

“ قال الله عز وجل: ﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ﴾

الإنابة ثلاثة أشياء :

الرجوع إلى الحق إصلاحاً . كما رُجِعَ إليه اعتذاراً

والرجوع إليه وفاءً . كما رُجِعَ إليه عهداً

والرجوع إليه حالاً . كما رُجِعَ إليه إجابةً .

### ۳- باب محاسبه

خداوند عزوجل فرماید: «بترسید از خدای! و هر کسی، بنگردد، برای فردا چه پیش فرستاده است؟»

براه افتادن بر طریق محاسبه، بعد از عزم بجا کردن پیمان توبه (آغاز) شود:  
وعزم بران سه رکن دارد:

۱- رکن نخست: آنکه نعمتِ او را به گنهکاریِ خود مقایسه کنی  
و این کار دشوار آید مگر آنرا که سه چیز شنیده شود:

نورِ حکمت: بدگمانی بر نفس و تمیز بین نعمت و فتنه

۲- رکن دوم: تمیز کردن باشد آنچه برای حق است، از آنچه بر نعمت یا از دست  
پس بدانی که گنهکاری در برابر تو حجتی باشد  
و فرمایند: بر تو مستی باشد

و حکم در برابر تو حجت باشد، و آن ترا معذرت نباشد

۳- رکن سوم: اینکه بدانی، هر طاعتی که ترا از خود راضی کند،  
در برابر تو باشد

و هر معصیتی که گویی بر ادرت را عار باشد، بسوی تو آید

ترا زوی وقت خود را از دست میندازد!

### ۴- باب انابت - بازگشت (از چیزی بهمه)

خدای عزوجل فرماید: «انابت کنید بسوی پروردگار، خود را»

و انابت سه چیز است:

از روی اصلاح، بازگشت به حق - چنانکه بازگشت بر پایه عذر باشد

و از روی وفا، بازگشت به حق - چنانکه بازگشت بر پایه عهد باشد

و از روی حال، بازگشت به حق - چنانکه بازگشت بر پایه اجابت باشد

وإنما يستقيم الرجوع إليه إصلاحاً بثلاثة أشياء :  
بالخروج من التبعات  
والتوجه للعثرات  
واستدراك الفائتات .

وإنما يستقيم الرجوع إليه وفاءً بثلاثة أشياء :  
بالحلاص من لذة الذنب  
وبترك استهانة أهل الغفلة تخوفاً عليهم مع الرجاء لنفسك  
وبالاستقصاء في رؤية علل الخدمة .

وإنما يستقيم الرجوع إليه حالاً بثلاثة أشياء :  
بالإياس من عمالك  
ومعاينة اضطرابك  
وشحيم برق لطفه بك .

## ٥ . باب التفكير

“ قال الله عز وجل : ﴿ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ  
مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴾ .  
إعلم أن التفكير تأسس البصيرة لاستدراك البغية .  
وهو ثلاثة أنواع :

فكرة في عين التوحيد

وفكرة في لطائف الصنعة

وفكرة في معاني الأعمال والأحوال .

۱- از روی اصلاح بازگشت به حق ، باسه چیز راست گردد :  
بیرون شدن از پی آمدها (ی گناه)

رنج کشیدن از بیباکی ها

وجاره کردن از دست رفته ها

۲- از روی وفا بازگشت به حق ، باسه چیز راست گردد :

خلاصی یافتن از گذشته گناه

ترك توهین اهل غفلت: از حال ایشان بنرمی ، بحال خود رجاء و تدبیر

پیشرفت در دیدن عدت ها (= تقایص خدمت

۳- از روی حال بازگشت به حق ، باسه چیز راست گردد :

نومیدی تو از عدت

سعی در پریشانی و نیاز مندیت

و چشم داشتن بر نطف او را نالایت

## ۵- باب تفکر

خدا عزوجل فرماید: «نازل کردم بر تو ذر را تا اسکر سازی مردمان را چه

نازل شده ایشان را و نشاهد که تفکر کنند!»

بدان که تفکر بزوهند کی بصیرت است ، برای دریا و دریا

و آنرا سه نوع باشد :

تفکر در عین توحید

تفکر در لطف و منع او

تفکر در معنی های اعمال و احوال

فأما الفكرة في عين التوحيد  
فهي اقتحام بحر الجحود  
لا يُنَجِّي منه إلا الاعتصام بضياء الكشف  
والتمسك بالعلم الظاهر .

وأما الفكرة في لطائف الصنائع  
فهي ماءٌ يسقى زرع الحكمة .

وأما الفكرة في معاني الأعمال والأحوال  
فهي تُسهِّل سلوك طريق الحقيقة .

وإنما يُستخلص من الفكرة في عين التوحيد بثلاثة أشياء :

بمعرفة عجز العقل  
وبالإيأس من الوقوف على الغاية  
وبالاعتصام بحبل التعظيم .

وإنما تُدرِّك لطائف الصنائع بثلاثة أشياء :

بحسن النظر في مبادئ المن  
والإجابة لدواعي الإشارات  
وبالحلاص من رق الشهوات .

وإنما يوقف بالفكرة على مراتب الأعمال والأحوال بثلاثة أشياء :

باستصحاب العلم  
واتهام المرسومات  
ومعرفة مواقع الغيِّير .



۱- (الف) و تفکر در عین تو حید

بر جستن در بحر جُحود (انکار) است :

ازان وانرهد ، جز با عصمت چنگ زدن به ضیاء کشف

و تمسک به علم ظاهراً .

۲- (الف) و تفکر در لطایف صنایع

آنست که کشت حکمت را آبیاری کند

۳- (الف) و تفکر در سعانی اعمال و احوال

آنست که ره وردی طریق حقیقت را آسان کند

۱- (ب) ورهائی از تفکر بر عین توحید ، به سه چیز باشد :

با دانستن نا توانی عقل

با نومیدی از واقف شدن در غایبات

با عصمت چنگ زدن به دستاویز تعظیم

۲- (ب) و درک (بر تفکر) لطایف صنایع ، به سه چیز باشد :

با حسن نظر بر مبادی سنت ها

و پذیرفتن دعوت های اشارت ها

و وارستن از بندگی سهوت ها

۳- (ب) و قوف بر تفکر سراتب اعمال و احوال ، به سه چیز باشد :

تعمق محبتی جستن با علم

حذر کردن از رسوم

شنا مائی مواقع باران های سود مند

## ٦ — باب التذكر

قال الله عز وجل : ﴿ وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ ﴾ .

التذكر فوق التفكير

فإن التفكير طلب

والتذكر وجود .

وأبنية التذكر ثلاثة أشياء :

الانتفاع بالعظة

واستبصار العبرة

والظفر بثمر الفكرة .

وإنما يُنتفع بالعظة بعد حصولها ثلاثة أشياء :

بشدة الافتقار إليها

والعمى عن عيب الواعظ

وبذكر الوعد والوعيد .

وإنما تُستبصر العبرة بثلاثة أشياء :

بحياة العقل

ومعرفة الأيام

والسلامة من الأغراض .

وإنما تجنى ثمرة الفكرة بثلاثة أشياء :

بقصر الأمل

والتأمل في القرآن

وقلة الخلطة والتمنى والتعلق والشبع والمنام .

## ۶۔ باب تذکر۔ یاد کردن

خداوند عزوجل فرماید: «وَنُكِّنْ ذَكَرَ، جَزَ كَسِي كَه انابت كشم»  
وتذکر، برتر از تفکر است

زیرا تفکر طلب است

وتذکر در یافت است

بنا های تذکره چیز است :

بهره جستن از سو عظمت

بیش جستن از عبرت

و دست یافت بر معرفت

۱۔ بهره جستن از سو عظمت، پس از حصولِ مه چیز آید :

سختی زبندی بان

تا بیما بودن رحیب و اعظ

و یاد آوردن وعده و وعده

۲۔ بیش جستن از عبرت بامه چیز آید :

حیاتِ اهل

شناسائی روزها

بر شاری از عرض

۳۔ چیدن ثمره فکر بامه چیز سود :

کونا هی هوس

نامن در قرآن

وقلت در آمیزس، وبعنا، تعدن و خورده خوات

## ٧ باب الاعتصام

قال الله عز وجل : ﴿ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا ﴾ |  
﴿ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ ﴾ .

الاعتصام بحبل الله هو المحافظة على طاعته مراقباً لأمره  
والاعتصام بالله هو الترقى عن كل موهوم والتخلص من كل تردد .  
والاعتصام على ثلاث درجات :

اعتصام العامة بالخبر ، استسلاماً وإذعاناً  
بتصديق الوعد والوعيد

وتعظيم الأمر والنهي

وتأسيس المعاملة على اليقين والإنصاف  
وهو الاعتصام بحبل الله .

واعتصام الخاصة بالانقطاع

وهو صون الإرادة قبضاً

وإسبال الخلق على الخلق بسطاً

ورفض العوائق عزمياً

وهو التمسك ﴿ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى ﴾

واعتصام خاصة الخاصة بالاتصال

وهو شهود الحسق تفريداً

بعد الاستخذاء له تعظيماً

والاشتغال به قرباً

وهو الاعتصام بالله

## ۷- باب اعتصام دست بر زدن (پناه جوئی)

خداوند عزوجل فرماید: «پناه جوئید و چنگ زنید همه به ریسمانِ خدای!»

و «پناه جوئید، با چنگ زدن به خدای، و اوست مولای شما!»

پناه جستن و چنگ زدن به ریسمانِ خدای، پایداری در فرمانبری اوست، و سرامت فرمان او

پناه جستن و چنگ زدن به خدای، بالا تر رفتن است از هر چه سوهوم باشد، و خلاصی

از هر چه تردد است

و اعتصام بر سه درجه است :

۱- اعتصام عامه، به خبر است، از روی تسلیم و پذیرش

بالتصديق وعده و وعيد

و تعظيم اسر و نهی

و بنا کردن معاهده بریقین و انصاف

و آن، بنام جستن است با چنگ زدن بر ریسمانِ خدای

۲- اعتصام خاصگان، در بردن است

اراده را بصورت دارند، با سخت دانستن آن

و حقیق زابر خلق فروخته شده دارند، گسستن آن

و عاقبت را فرو انداختن با عزم استوار

و آن دست و بخت است بر سر عهده و الوافق است

۳- و اعتصام خاصه خاصگان، در بویستن است

و آن شهود رحمت است از راه فرار

در بردن نهادن بر حق است، از راه تعظیم

و انفعال بر روی انداختن قربت

دان اعتصام است از اولت است

## ٨ - باب الفرار

قال الله عزّ وجلّ: ﴿فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾ .

الفرار هو الهرب ممّا لم يكن إلى ما لم يزل .

وهو على ثلاث درجات :

فرار العامّة من الجهل إلى العلم عقداً وسعيّاً

ومن الكسل إلى التشدير حذراً وعزماً

ومن الضيق إلى السعة ثقةً ورجاءً .

وفرار الخاصّة من الخبر إلى الشهود

ومن الرسوم إلى الأصول

ومن الحظوظ إلى التجريد .

وفرار خاصّة الخاصّة ممّا دون الحقّ إلى الحقّ

ثمّ من شهود الفرار إلى الحقّ

ثمّ الفرار من الفرار إلى الحقّ .

## ٩ باب الرياضة

قال الله عزّ وجلّ: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقَلُّوا بِهِمْ وَجِيلَةً﴾

الرياضة تمرين النفس على قبول الصدق .

وهي على ثلاث درجات :

رياضة العامّة تهذيب الأخلاق بالعلم

وتصفية الأعمال بالإخلاص

وتوفير الحقوق في المعاملة .



## ۸- باب فرار - گریز (بسوی خدای)

خدای عزوجل فرماید: « فرار کنید بسوی خداوند... »

فرار گریختن است، از آنچه نابود باشد، یا آنچه پابرجا باشد.

و آنرا سه درجه باشد:

۱- فرار عامه: از جهل، بسوی علم: از روی پیمان، و از روی کوشش

از کسالت بسوی آستین برزدن: از روی حذر، و از روی عزم

از تنگابسوی کشا بش: از روی باور، و از روی رجاء

۲- فرار خاصگان: از خیر، بسوی شهود

از رسوم، بسوی اصول

از حظها، بسوی جریده

۳- فرار خاصه خاصگان: از پائین تر از حق، بسوی حق

و فرار از شهود فرار، بسوی حق

و فرار از فرار، بسوی حق

## ۹- باب ریاضت - نرم کردن

خدای عزوجل فرماید: « از آنکه دهند آنچه را بدهند، و در نهایت ایشان

نرزان باشد!

ریاضت، ورزش نفس است با پذیرش سستی

و آن را سه درجه است:

۱- ریاضت عامه: تهذیب اخلاق است، با اعمال

و تصفیه اعمال است، با اخلاق

وافر شمردن (وگرامیداشت حقوق (دیگران) است، در معامله

ورياضة الخاصة حسم التفرّق  
وقطع الالتفات إلى المقام الذي جاوزه  
وإبقاء العلم يجرى مجاربه .

ورياضة خاصة الخاصة تجريد الشهود  
والصعود إلى الجمع  
ورفض المعارضات والمعاوضات .

## ١٠ — باب السماع

قال الله عز وجل : ﴿ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ ﴾

نكته السماع حقيقة الانتباه .

وهو على ثلاث درجات :

سماع العامة ثلاثة أشياء :

إجابة زجر الوعيد رعة

وإجابة دعوة الوعد جهداً

وبلوغ مشاهدة المنّة استبصاراً .

وسماع الخاصة ثلاثة أشياء :

شهود المقصود في كل رمز

والوقوف على الغاية في كل حس

والخلاص من التملذذ بالتفرّق .

وسماع خاصة الخاصة

سماع يغسل العلل عن الكشف

ويصل الأبد بالأزل

ويردّ النهايات إلى الأوّل .

۳ - ریاضتِ خاصگان : بریدنِ تفرقه (پراکندگی) است  
و بریدنِ التفات ، از مقامی که از آن گذشته اند  
و گذاشتنِ علم را ، تا از مجاری آن جاری باشد

۳ - ریاضتِ خاصه خاصگان : تجریدِ شهود است  
و فراز رفتن بسوی جمع (ناپراکندگی)  
و فرو گذاشتنِ معارضه ها و معاوضه ها

### ۱۰ - باب سَمَاع

خداوند عزوجل فرماید : «اگر دانستی خدای در پشان نیکوئی ، هر آینه  
شنواییدی ایشان را !»

نکته (زیده) سَمَاع ، حقیقتِ آگاهی است :

و آن را سه درجه است :

۱ - سَمَاعِ عَامِه : سه چیز است :

۱- پذیرش زجر بر همین ، از آنچه در باره اش وعید آمده ، از روی پرهیزکاری  
پذیرش دعوت آنچه در باره اش وعده آمده ، از روی جهد  
و رسیدن به مشاهده منت و سپاس ، از راه پیکرش دران.

۲ - سَمَاعِ خَاصِکَانَ : سه چیز است :

مشاهده مقصود ، با کس رمز

واقف شدن بر غایت ، با همه حس

خلاصی یافتن ، از لذت جوئی در پراکندگی.

۳ - سَمَاعِ خَاصَّةِ خَاصِکَانَ : (سه چیز است) :

سماعی است که از کشف آید و علت (و نقصان) را آشوبد

و اند را بازل بیوند دهد

و نهایت ها را به اول برگرداند .

## قسم الأبواب

وأما قسم الأبواب فهو عشرة أبواب وهي :

الحزن \* والخوف \* والإشفاق \* والحشوع \* والإخبات  
والزهد \* والورع \* والتبتل \* والرجاء \* والرغبة .

### ١١ — باب الحزن

قال الله عز وجل : ﴿ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ

حَزَنًا ﴾ .

الحزن توجع لفات أو تأسف على ممتنع .

وله ثلاث درجات :

الدرجة الأولى حزن العامة

وهو حزن على التفريط في الخدمة

وعلى التورط في الجفاء

وعلى ضياع الأيام .

والدرجة الثانية حزن أهل الإرادة

وهو حزن على تعلق الوقت بالتفرق

وعلى اشتغال النفس عن الشهود

وعلى التسلى عن الحزن .

## بخش ۱ بواب

بخش ابواب را ده باب است :

حزن	خوف	اشفاق	خشوع	اخبت
زهد	ورع	تبتل	رجاء	رغبت

### ۱۱- باب حزن (= اندوه)

خدای عزوجل فرماید : «ویرگردیدند، وچشمان ایشان اشک اندوه می ریزانید» .  
حزن ، رنج کشیدن است برای آنچه از دست رفته ، و تأسف بر آنچه بدست نیاید  
و تأسفه درجه باشد :

۱- درجه نخست : حزن غایب است :

وآن حزن است از کوتاهی در خدمت

و از فقدان در بر طاعت چندی

و از ضایع کردن آن

۲- درجه دوم : حزن اعم از اول است :

وآن حزن برین است که وقت به توفیق برآید (معمولاً پذیرد)

و حزن برین که نفس به سعادته مشغول گردد

و حزن بر اینکه از حزن بیرون نیاید

وليس الخاصة من مقام الحزن في شيء  
ولكن الدرجة الثالثة من الحزن  
التحزن للمعارضات دون الخواطر  
ومعارضات القصور  
والاعتراضات على الأحكام .

## ١٢ باب الخوف

قال الله عز وجل : ﴿ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ﴾  
الخوف هو الانخلاع عن طمأنينة الأمن بمطالعة الخبر .  
وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى الخوف من العقوبة

وهو الخوف الذي يصح به الإيمان

وهو خوف العامة

وهو يتولد من تصديق الوعيد

وذكر الحناية

ومراقبة العقاب

والدرجة الثانية خوف المكر

في جريان الأنفاس المستغرقة في اليقظة المشوبة بالخلاوة .

وليس في مقام أهل الحصوص وحشة الخوف إلا هيبة الإجلال

وهي أقصى درجة يشار إليها في غاية الخوف

وهي هيبة تعارض المكاشف أوقات المناجاة

وتصون المشاهد أحيان المسامرة

وتقصر المعاین بصدمة العزة .

وخاصگان در مقام حزن چیزی نباشند

۳ - و لاکن درجه سوم از حزن:

حزن داشتن است برای معارضات پائین تر از خواطر

و برای معارضات ( بین ) قصد ها

و برای معارضات در باره احکام

## ۱۲ - باب خوف - ترس

خدای عزوجل فرماید: « بترسند از پروردگار خویش ، که بر فراز ایشانست »

خوف ، تهیدست بودن از اطمینان ، و از مأمون بودن حاضر ، با سطا لعه خبر

و آنرا سه درجه است :

۱ - درجه نخستین ، خوف از عقوبت است

و آن خوفی است که با آن ایمان درست شود

و آن خوف عامه است :

و آن از تصدیق وعید ( بر عقوبت ربانی ) زاید

و از یاد آوردن گناه کاری

و از نگرش بسوی عاقبت

۲ - درجه دوم : خوف از مکر است

در جریان نفس های مستغرق در بیداری ، که شایبه حلا و تشان رسیده ،

۳ - ( درجه سوم ) و در سیه اهل خاصه ، و حشت خوف نباشد ، به چیز

هیبت احلال

و آن دور ترین درجه ایست ، که در غایت خوف ، به آن اشاره شود.

و آن هیبت تعارض مکاشف است ، در اوقات مناجات

و بصورت می دارد مشاهده را ، در دم های راز و نیاز تنها هنگام

و از هم نباشد نگرند را ، یا صدمه عزت.



### ۱۳ — باب الإشفاق

قال الله عز وجل: ﴿قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ﴾

الإشفاق دوام الحذر مقروناً بالترحم .

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى إشفاق على النفس أن تجمع إلى العناد

وإشفاق على العمل أن يصير إلى الضياع

وإشفاق على الخليفة لمعرفة معاذيرها .

والدرجة الثانية إشفاق على الوقت أن يشوبه تفرق

وعلى القلب أن يواحمه عارض

وعلى اليقين أن يداخله سبب .

والدرجة الثالثة إشفاق يصون سعيه من العجب

ويكف صاحبه عن محاصمة الخلق

ويحمل المرید على حفظ الحد .

### ۱۴ — باب الخشوع

قال الله عز وجل: ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ

قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ﴾

الخشوع خمود النفس وهمود الطباع لمتعاضم أو مفزع .

وهو على ثلاث درجات :

در سطر ۵ بجای «تجمع» در نسخه «تجنج» خوانده میشود .

سطر ۱۰ بجای «على اليقين» در نسخه «و، پ «على النفس»

### ۱۳ باب اِشْفَاق ( ترس دایم )

خدای عزوجل فرماید: « بگویند که ما در پیش، میان اشقیا، مشفقان بودیم  
اشفاق دوام حذر است که مقرون با ترس باشد.  
و آن بر سه درجه است :

- ۱ - درجه نخستین : اشفاق است بر نفس ، تا مبادا چنانچه به عناد شود  
واشفاق است بر عین ، تا مبادا روئیده سوی شیخ شود  
واشفاق بر خلق است ، در شناختن معاد بر آذان
- ۲ - درجه دوم : اشفاق بر وقت است ، تا مبادا در آن تفرقه : - بر آنگذگی  
شایبه آرد  
واشفاق بر قلب است ، تا مبادا اثر حدی رضه بی مزاجه گردد  
واشفاق بر یقین است ، تا مبادا سبب در آن مده خده آید
- ۳ - درجه سوم : اشفاق است که معنی معنی صاحب آنرا از خود پسندی  
نگهدارد  
و صاحب آنرا از محاسبه باطن بر آید تا خود را  
و بر مرید نگهدانی تا آنرا محبت کند

### ۱۴ - باب خُشوع - ترس از رومی حرمت

خدای عزوجل فرماید: « آیا وقت آن نرسیده که ما را در پیش خود  
ترسد برای خدا در خدای و در آنچه در پیش خود  
خشوع آنست که نفس از جوس و پوشید و در همه از پیش خود  
آنچه است آنکه و در همه از پیش خود  
و ترسند درجه است :

- ۱- در درجه نخست اشفاق (سطره) بر همه سعادت دل حس می شود تا مبادا در آن  
عناد شود .
- ۲- در درجه دوم اشفاق (سطره) بر همه سعادت دل حس می شود و اشفاق بر همه  
است تا مبادا نفس در آن مداخله کند نفس به نفس

الدرجة الأولى التذلل للأمر

والاستسلام للحكم

والانتضاع لنظر الحق .

والدرجة الثانية ترقب آفات النفس والعمل

ورؤية فضل كلّ ذى فضل عليك

وتنسم نسيم الفناء .

والدرجة الثالثة حفظ الحرمة عند المكاشفة

وتصفية الوقت من مراياة الخلق

وتجريد رؤية الفضل .

## ١٥ — باب الإخبات

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ ﴾ .

الإخبات من أوائل مقام الطمأنينة

وهو ورود المأمن من الرجوع والتردد .

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى أن تستغرق العصمة الشهوة

وتستدرك الإرادة الغفلة

ويستهوئ الطلب السلوة .

والدرجة الثانية أن لا ينقص إرادته سبب

ولا يوحش قلبه عارض

ولا تقطع الطريق عليه فتنة .

سطر ٣ (أزاجير) بجای « ينقص » در نسخه ن « ينقص » .

۱ - درجه نخستین : گردن نهادن به فرمان است

و تسلیم شدن به حکم

و سر افکندن به نظر حق.

۲ - درجه دوم : مراقب بودن بر آن آفات است که بر نفس و عمل بیاید

و دیدن فضل هر کسی است که بر تو دارای فضل باشد

و نوازش یافتن از ورزش نسیم فای.

۳ - درجه سوم : حفظ حرمت است ، در هنگام مکاشفه

وصاف داشتن وقت ، از گمرو دار خلق

و مجرد داشتن رؤیت فضل (فضل او تعالی).

## ۱۵ - بابِ اِخْبَاتٍ = نرم خوئی

خدای عزوجل فرماید : «مژده بده، نیایش کنندگان آرام دل و نرم خوی را

اِخْبَاتٍ از اوایل مقام طمأ نیت است .

و آن در آمدن است در جای امن از (خطر) بازگشت و نردد .

و آنرا سه درجه است :

۱ - درجه نخستین : آنکه دران ، عصمت ، غرق کند شهوت را

و اراده ، چاره کند غمات را

و طلب ، نابود سازد بیعت ( - تنای بیعت ) را

۲ - درجه دوم : آنست که ، سببی ، ارادت را تقصیب نرساند

و عارضه بی ، قلب را به وحشت ( - دور افتادگی ) نیندازد

و فتنه بی ، راه را بروی قطع نکند .

در درجه دوم اِخْبَاتٍ سطر ۳ . از آخر ، سعه بدل حسن برجه ، میشود . سببی را ارادت نشکند

والدرجة الثالثة أن يستوى عنده المدح والذم  
وتدوم لأئمة لنفسه

ويعنى عن نقصان الخلق عن درجته .

## ۱۶ - باب الزهد

قال الله عز وجل : ﴿ بِمَقِيَّةٍ اللَّهُ خَيْرٌ لَّكُمْ ﴾

الزهد إسقاط الرغبة عن الشيء بالكافية

وهو للعامة قربة

وللمريد ضرورة

والخاصة حسنة

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى الزهد في الشبهة بعد ترك الحرام

بالحذر من المعيبة

والأنفة من المنقصة

وكراهة مشاركة المساق .

والدرجة الثانية الزهد في الفضول وما زاد على المسكة والبلاغ من القوت

باغتنام التفرغ إلى عمارة الوقت

وحسم الجأش

والتحمل بحلية الأنبياء والصديقين .

در تعریف زهد ( سطر ۶ ) در نسخه های ن و ص بجای « با کله » چنین

خوانده میشود: « با کلفه »

« حسنه » در سطر ۹ در نسخه های ن و ف « خشیه » خوانده میشود .

در سطر ۱۱ از خبر: جای « غریب المسکه » در نسخه خطی ن: « غریب المسألة »

درجه سوم آنکه ، نزد او ، مدح و ذم برابر شود  
و در سلامت کردنِ نفسِ خود ، هایدار گردد  
و بر نقصانِ خلق ، در برابر درجهٔ خویش ، نابینا باشد .

### ۱۶- باب زهد (پارسانی)

خدای عزوجل فرماید : « آنچه نزد خدای باقی است ، شما را نیکو باشد  
زهد فرو افتادن رغبت است ، بکلی ، از چیزی :

و آن ، عامه را قربتی باشد

و مرید را ضرورتی باشد

و خاصه را خستنی باشد .

و آنرا سه درجه است :

۱- درجه نخستین : زهد است دربارهٔ شُبُهت ، بعد از تركِ حرام :

از روی حذر ، از آنچه موجب عتاب شود

و از روی آزر ، از آنچه نقصان رساند

و از روی کراخیت ، از همراهی با فاسقان

۲- درجه دوم : زهد است دربارهٔ فاضل ، و سازاد از حاجت ، و از اندازه

قوت - روزی

تا آنکه فراغتِ غنیمت آید ، برای عمارتِ دینِ وقتِ روزی

و برای بریدنِ آشفتگی را

و برای آراستنِ خود را ، با زایشِ پندِ مجرب و سیرتِ پاک

برجهٔ نسخهٔ بدلها: سطرهٔ زهد فرو افتادن رغبت است از چیزی تا تکلیف اوردن سرحور

سطرهٔ ۹: خاصه را هراسی نیاسد .

سطرهٔ ۱۰: (از بانس) : سازاد از کمالاتی

والدرجة الثالثة الزهد في الزهد بثلاثة أشياء :

باستحقاق ما زهدت فيه

واستواء الحالات عندك

والذهاب عن شهود الاكتساب

ناظراً إلى وادي الحقائق

## ١٧ - باب الورع

قال الله عز وجل : ﴿ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ﴾ .

الورع توقُّ مستقصى على حذرٍ . أو تخرج على تعظيم .

وهو آخر مقام الزهد للعامّة

وأول مقام الزهد للمريد .

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى تجنّب القبائح

لصون النفس

وتوفير الحسنات

وصيانة الإيمان .

والدرجة الثانية حفظ الحدود عند ما لا بأس به

إبقاءً على الصيانة والتقوى

وصعوداً على الدناءة

وتخلصاً عن اقتحام الحدود .

والدرجة الثالثة التورّع عن كل داعية

تدعو إلى شتات الوقت والتعلق بالتفرّق

وعارض يعارض حال الجمع .

در بیان درجہ اول ورع (سطر ۱۴) در نسخہ ص «توفیر» بجای «توفیر»



- ۳- و درجه سوم : زهد در زهد است ، به سه چیز :
- با احتیاط نگریستن (زاعدی خویش) و آنچه را در آن زهد ورزیده بی  
با یکسان نگریستن همه حالات  
با زدودن نگرش بسوی اکتساب (بهره گیری)  
با ناظر بودن بسوی وادی حقایق .

## ۱۷- باب ورع - پرهیزگاری

خدای عزوجل فرماید : « وجامه خود را با دیزه کن ! »  
ورع آنست که تا آخرین اندازه پرهیزگار باشی ، یا از روی بزرگداشت  
خدای ، (برخود) سخت گیر باشی

- و آن مقام واپسین زهد است ، عامه را  
و مقام نخستین زهد است ، مرید را  
و آن بر سه درجه است :

- ۱- درجه نخستین : اجتناب ورزیدن از قبایح  
برای نگهداری نفس  
و برای بسیاری حسنات  
و برای نگهداری ایمان !
- ۲- درجه دوم : نگهداشتن حدود است ، (حتی) درباره آنچه در آن بدی نباشد  
برای پایداری در صیانت تقوی  
و برای ها گذاشتن برد نائت  
و برای خلاصی یافتن از سرلشی از حدود .
- ۳- درجه سوم : ورع داشتن است از هر داعیه  
که سبب تشنگی وقت و وابستگی به تفرقه ( \_ ) برآید گدگی شود  
و از عارضی ده حال جمع ( \_ ) ناپرا گدگی را عارضه رساند .

سطر ۱۰- برجه نسخه بدل : ورعایت و وفار حسنات .

## ۱۸ - باب التبتل

قال الله عز وجل : ﴿ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً ﴾ .  
التبتل الانقطاع بالكاتبه

وقوله ﴿ إِلَيْهِ ﴾ دعوة إلى التجريد المحض .  
وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى تجريد الانقطاع عن الحظوظ واللحوظ إلى العالم  
خوفاً \* أو رجاءً \* أو مبالاةً بحال :

بحسب الرجاء بالرضى

وقطع الخوف بالتسليم

ورفض المبالاة بشهود الحقيقة .

والدرجة الثانية تجريد الانقطاع عن التعرّيج على النفس  
بمجانبة الهوى

وتنسم روح الأوس

وشتم برق الكشف .

والدرجة الثالثة تجريد الانقطاع إلى السبق  
بتصحيح الاستقامة

والاستغراق في قصد الوصول

والنظر إلى أوائل الجمع .

## ۱۹ - باب الرجاء

قال الله عز وجل : ﴿ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ  
أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ ﴾ .

در مسطور ۳ در نسخہ من بعد از «انقطاع» کلمه «إليه» نیز آمده است .

## ۱۸- باب تبیتل - باز گشتن (و بریدن از غیر او)

خدای عزوجل فرماید: « بریده شو (از مردمان و بازگرد) بسوی او، تبیتل انقطاع است بکلی .

این گه او (تعالی) فرموده « بسوی او»، دعوت است بسوی تجرید محض .  
و آن بر سه درجه است :

۱- درجه نخستین تجرید : انقطاع است از حظ ها و از چشمداشت های جهان،  
با بریدن رجاء توسط رضا

با قطع خوف ، توسط تسلیم

و با فرو گذاشتن مبالغات ، از راه مشاهده حقیقت .

۲- درجه دوم تجرید : انقطاع است از همنوایی بانفس  
با کناره گیری از هوا (و هوس)

با وزیدن نسیم انیس

با چشم داشتن بر برق کشف .

۳- درجه سوم تجرید : انقطاع است بسوی محبت (و پیشی)  
با درست ساختن استقامت

و با استغراق در قصد وصول

و نظر بسوی او ایل جمع ( - ناپرا کندگی )

## ۱۹- باب رجاء ( امید و آری )

خدای عزوجل فرماید: « شمارا باشد در پیا میر خدای نمواند خوب  
برای کسی که امید دارد از خدای و روز آخرت .

سطر ۳- ترجمه نسخه بدل : تبیتل انقطاع است بپاس او (تعالی) بکلی .

الرجاء أضعف منازل المرید

لأنه معارضة من وجه

واعترض من وجه .

وهو وقوع في الرعونة في مذهب هذه الطائفة

إلا ما فيه من فائدة واحدة

ولها نطق باسمه التنزيل والسنة

ودخل في مسالك المحققين

وتلك الفائدة أنه يفثا حرارة الخوف

حتى لا يعدو إلى الإياس .

«والرجاء على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى رجاء يبعث العامل على الاجتهاد

ويولد التلذذ بالحكمة

ويوقظ اسماحة الطباع بترك المناهي .

والدرجة الثانية رجاء أرباب الرياضات

أن يبلغوا موقفاً تصفوفيه هممهم

برفض الملوذات

ولزوم شروط العلم

واستقصاء حدود الحمية .

والدرجة الثالثة رجاء أرباب طيب القلوب

وهو رجاء لقاء الحق عز وجل

الباعث على الاشتياق

المنغص للعيش

المزهد في الخلق .

در سطر ۸ در نسخه ن، و، ف بجای « يفثا » چنین خوانده میشود: « يفنى »

رجاء، ضعیف ترین منازل مؤید است  
زیرا آن معارضه است از وجه او  
و اعراض از وجه او  
و آن در مذهب این طایفه، قوی افتاد است در عونت (سی و نادانو)  
به جز فایده مندی یگانه که در آن است  
و از آن در قرآن و سنت ذکر شده  
و در مسالک محققان آمده  
و فایده مندی آنست که حرارت حوی را برود دهد  
تا (کار) به ناامیدی نکشد  
و رجاء بر سه درجه است :

۱ - درجه نخستین: رجاء، عامل استوی جهت بر آید  
و آن، لذت برداری از خدمت خداوند تعالی، التواضع  
و بهیچوای طبعی است که تزلزل نیست و آید

۲ - درجه دوم: رجای ارباب ریاست عالم است  
که بر سه درجه است گاهی که در آن همت های ایشان ساق شود  
با فرو گذاشتن لذت طلبی ها  
و تا و مشروبات عالم

و فرار سیدن به دور ترین حدود بر میروند

۳ - درجه سوم: رجای پاک دلان است  
و آن، جدی قانی حق عزوجل است  
که از کینه زده ایشان است  
مفلس آید عس از بیجهان  
و سبب پاره ای مردمان

احمر سطر ۱۸: ترجمه نسخه بدل: حرارت حوی را فا کند

## ٢٠ - باب الرغبة

قال الله عز وجل : ﴿ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا ﴾ .

الرغبة ألحق بالحقيقة من الرجاء

وهي فوق الرجاء

لأن الرجاء طمع يحتاج إلى تحقيق

والرغبة سلوك على تحقيق .

والرغبة على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى رغبة أهل الخير تتولد من العلم

فتبعث على الاجتهاد المنوط بالشهود

وتصون السالك من وهن الفترة

وتمنع صاحبها من الرجوع إلى غثاء الرخص .

والدرجة الثانية رغبة أرباب الحال

وهي رغبة لا تبقى من المجهود إلا مبدولاً

ولا تدع للهمّة ذبولاً

ولا تترك غير المقصود مأمولاً .

والدرجة الثالثة رغبة أهل الشهود

وهي تشرف تصحبة بقيّة

وتحملة همّة نقيّة

لا تبقى معه من التفرق بقيّة .

## ۲۰ - باب رغبت = خریداری

خداوند عزوجل فرماید: «می‌خوازند مرا، از روی رغبت و رهب»

رغبت پیوسته شونده است به حقیقت، بیشتر از رجا

و بالاتر است از رجا

زیرا که رجا، امیدواری است، تا به تحقیق رسید

و رغبت، رهیما می‌در راه تحقیق است.

و رغبت بر سه درجه باشد:

۱ - درجه نخستین: رغبت اهل فراست، که از عدم زاید:

و آن رغبت، بسوی جهد، کوشش انگیزد، که منوط به شهود است

و صاحب را، از هستی مستی بر کار دارد

و صاحب خود را، از رجوع به ناچیزی رخصت نماید

۲ - درجه دوم: رغبت از باب حال است:

و آن رغبت برین است، که هیچ کوشش ناکرده نماید

و برین که، همت درستی نماید

و برین که شغیر از مقصود حقیقی دیگر آرزوئی نباشد

۳ - درجه سوم: عیب اهل شهود است:

و آن نگاه دوغبن است که هم اهل شهود است

و همت پاکیزه، آنرا برپای دارد

و آن، از تفرقه سپهر که گمراهی نماید

## قسم المعاملات

وأما قسم المعاملات فهو عشرة أبواب وهى :  
الرعاية • والمراقبة • والحرمة • والإخلاص • والهديب  
والاستقامة • والتوكل • والتفويض • والثقة • والتسليم .

### ٢١ — باب الرعاية

قال الله عز وجل : ﴿ تَمَامًا رَعَوَهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا ﴾  
الرعاية صونٌ بالعناية

وهى على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى رعاية الأعمال

والدرجة الثانية رعاية الأحوال

والدرجة الثالثة رعاية الأوقات .

فأما رعاية الأعمال فتوفيرها بتحقيقها

والقيام بها من غير نظر إليها

وإجراؤها مجرى العلم لا على التزين بها .

وأما رعاية الأحوال فهى أن يعد الاجتهاد مراياة

والنفس تشبعا

والحال دعوى .



سوم :

## بخش معاملات

بخش معاملات راده باب است :

رعایت مراقبت حرمت اخلاص تہذیب  
استقامت توکل تفویض ثقہ تسلیح

۲۱- باب رعایت = کوشیدن بہ راستا کردن

خداوند عزوجل فرماید : «رعایت آنرا ، چنانکہ می شایست  
نکردند .»

رعایت ، نگہداری است با عنایت (با توجہ) .

و آن بر سه درجہ باشد :

درجہ نخستین ، رعایت اعمال است

و درجہ دوم ، رعایت احوال است

و درجہ سوم ، رعایت اوقات است .

۱- و اما رعایت اعمال : آنست کہ اعمال نیکو ، ناچیز شمرده شود

تا وقت نماز

و برپا داشته شود ، و بران چشمہ اشکی نیاشد

و اجراء شود ، از مجرای علم ، و نہ برای آیش

۲- و اما رعایت احوال : آنست کہ جہد (شخصی) ، بیهودگی

بشمار آید

و نفس (دم زدن) ، سیر ہودن بہش از اندازہ در نظر آید

و حال ، دعوائی (بیجا) بحساب آید .

وأما رعاية الأوقات فإن يقف مع خطوه  
ثمّ أن يغيب عن خطوه بالصنماء من رسمه  
ثمّ أن يذهب عن شهود صفوه .

## ٢٢ — باب المراقبة

قال الله عزّ وجلّ: ﴿لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وِلَا ذِمَّةً﴾  
المراقبة دوام ملاحظة المقصود .

وهي على ثلاث درجات :  
الدرجة الأولى مراقبة الحثّق في السير إليه على الدوام  
بين تعظيم مذهل  
ومدانة حاملة  
وسرور باعث .

والدرجة الثانية مراقبة نظر الحثّق إليك  
برفض المعارضة  
وبالإعراض عن الاعتراض  
ونقض رعونة التعرّض .

والدرجة الثالثة مراقبة الأزل  
بمطالعة عين السبق  
استقبالا لعلم التوحيد  
ومراقبة ظهور إشارات الأزل  
على أحيان الأبد  
ومراقبة الخلاص من ربطة المراقبة .

در آغاز باب مراقبه نسخه ص، و، ف، آيه كريمة « فارقب، انهم مرتقبون »

۳- و اما رعایت اوقات آنست که (نخست) بر خطوه بر ایستد  
سپس از خطوه دور رود، و خود را از رسم (ظاہری)  
آن صفا بخشد (- آزاد کند)  
سپس، از مشاهده آن صفا یافتن خود، نیز بگذرد.

## ۲۲ - باب مراقبت = بکوشید ن

خدای عزوجل گوید: «مراقب نباشند در مومن، نه پیمانی و نه ذمتی»

مراقبت دوام ملاحظه است، مقصود را

و آن بر سه درجه است:

- درجه نخستین: مراقبت است بسوی حق، با ره توردی پیوسته بسویش:

میان تعظیمی، که دلبسته است کند

و نزدیکی بی، که برگیرد

و شادمانی بی، که برانگیزد.

۲- درجه دوم: مراقبت کردن تو، بر آنست که حق بر تو برگرد:

بافرو گذاشتن معارضه

و دوزی جستن از اعتراض

و شکستن سستی (و سستی) تعریف.

۳- درجه سوم: مراقبت کردن ازل است:

با مطالعه عین سبقت - پیشی

پیش رفتن بسوی عدم توجہ

و مراقبت ظهور اشارت ازل

و هنگام دم های ابدی

و مراقبت خلاصی از پیوند مراقبت.

سطر ۶- در آغاز باب مراقبت، آنه فرانی که در دیگر نسخه های خطی آمده حسرت  
ترجمه مرسود: «مراقب باش که ایشان مراقب اند».

## ۲۳ — باب المحرمات

قال الله عز وجل : ﴿ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ عِنْدَ رَبِّهِ ﴾ .

المُحْرَمَاتُ هِيَ التَّحَرُّجُ عَنِ الْمَخَالَفَاتِ وَالْمَجَاسِرَاتِ .

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى تعظيم الأمر والنهي

لا خوفاً من العقوبة \* فيكون خصومةً للنفس

ولا طلباً لمثوبة \* فيكون مسترقاً للأجرة

ولا شاهداً للجسد \* فيكون متديناً بالمراياة

فإن هذه الأوصاف كلها شُعبٌ من عبادة النفس .

والدرجة الثانية إجراء الخبر على ظاهره

وهو أن يبقى أعلام توحيد العامة الخبرية على ظواهرها

لا يتحمل البحث عنها تعسفاً . ولا يتكلف لها تأويلاً

ولا يتجاوز ظواهرها تمثيلاً . ولا يدعى عليها إدراكاً أو توهماً .

والدرجة الثالثة صيانة الانبساط أن تشوبه جرأة

وصيانة السرور أن يداخله أمن

وصيانة الشهود أن يعارضه سبب .

سطر ۹ - بجای « للمجد » در نسخه های ق و و ، « لأحد » خوانده میشود .

## ۲۳۔ باب = حرمت آزر م داری

خدای عزوجل فرماید: «وآنکه تعظیم دارد، حرمت های خداوند را  
آن راه، نیکو باشد او را، نزد پروردگارش»

حرمت، دست گرفتن است از مخالفت ها و سرکشی ها  
و آن بر سه درجه است:

۱۔ درجه نخستین: تعظیم، ابرو نهی

نه از سر من عقوبت - که آن پیکار برای خود باشد

و نه از سر حسدجوی مواب - که آن بدنه اجرب شدن است

و نه با نگرش بر کوشش خود - که آن، دیساری از روی ریاست،

زیرا، این صفت ها، همه شعبه های بدگی به نفس باشد.

۲۔ درجه دوم: اجری (فرمایش شامل در خبر است، از روی ظاهر آن،

آنست که اعلام نوحیه عامه، بر زبان بر خیزد، از روی صواهر آن باقی بماند،

بدون آنکه بحث را بزور تحمل کند - و بی استقامت و پستی را تکلف کند

و با تمثیلی از صواهر آن تجاوز کند - و بی از روی ادراک و مدارا،

در آن دعوی شود.

۳۔ درجه سوم: مصون داشتن انبساط از نزد یکی خواستنی،

با سپردن سخن به شایسته گشتن

و مصون داشتن سرور است، تا مباد این امر بر سر آنکس آید.

در آن دخالی نماید.

و مصون داشتن شهود است، تا مباد آن عارضه بر آید.

سطر ۹: نسخه بدل، جنس برجه می شود، و نه ناگرس برحد

## ٢٤ - باب الإخلاص

قال الله عزّ وجلّ: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ .  
الإخلاص تصفية العمل من كل شوب .  
وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى إخراج رؤية العمل من العمل  
والخلاص من طلب العوض على العمل  
والنزول عن الرضى بالعمل .

والدرجة الثانية الحجل من العمل مع بذل المجهود  
وتوفير الجهد بالاحتماء من الشهود  
ورؤية العمل في نور التوفيق من عين الجود .

والدرجة الثالثة إخلاص العمل بالخلاص من العمل  
تدعه يسير مسير العلم  
وتسير أنت مشاهداً للحكم  
حرّاً من رقّ الرسم .

## ٢٥ - باب التهذيب

قال الله عزّ وجلّ: ﴿فَلَمَّا أَفْلَحَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ﴾ .  
التهذيب محنة أهل البدايات  
وهو شريعة من شرائع الرياضة  
وهو على ثلاث درجات :

## ۲۲- باب اخلاص = ویژه کردن

خدای عزوجل فرماید: «آیا دین خالص، خدای را نیست؟»  
اخلاص تصفیه عمل است، از هر شایبه .

و آن بر سه درجه است:

۱- درجه نخستین: اینکه رویت (ارزش دادن) عمل خود را،  
از عمل خارج کند

و از طلب عوض در برابر عمل خود، خلاص یابد

و (ادعای) رضایت را، در باره عمل خود ترک کند.

۲- درجه دوم: شرمسار بودن از عمل خود است، با همه بذل جهد

و بیش ساختن جهد است، با پرهیز از (بزرگ) دیدن آنرا

و دیدن عمل را، در نور توفیق (خدای تعالی) و

دانستن که از عین جود (خدای تعالی) آمده

۳- درجه سوم: خالص ساختن عمل است، با خلاصی یافتن از عمل

بگذارش، تا بر مسیر علم میر کند

و خود سیرگنی، و مشاهده حکم باشی

و خود را از بند رسم (ها) آزاد کنی.

## ۲۵ - باب تهذیب (= پاکیزگی)

خداوند عزوجل فرماید: «چون ناپدید شد، گفت دوست من از من

ناپدید شوندگانرا!»

تهذیب، معنی اهل بدایات (سرآغاز) است

و آن راهی است از راه های ریاضت،

و آن بر سه درجه است:

الدرجة الأولى تهذيب الخدمة  
أن لا تخالجه جهالة

ولا تسوقها عادة

ولا تقف عندها همّة .

والدرجة الثانية تهذيب الحال

وهو أن لا يجمع الحال إلى علم

ولا يخضع لرسم

ولا يلتفت إلى حظّ .

والدرجة الثالثة تهذيب القصد

وهو تصفيته من ذلّ الإكراه

وتحفّظه من مرض الفتور

ونصرته على منازعات العلم .

## ٢٦ — باب الاستقامة

“ قال الله عزّ وجلّ : ﴿ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ ﴾ .

قوله عزّ وجلّ ﴿ إِلَيْهِ ﴾ إشارة إلى عين التفريد .

والاستقامة روح تحي بها الأحوال

كما تربو للعامة عليها الأعمال

وهي برزخ بين أوهاد التفرّق وروابي الجمع .

وهي على ثلاث درجات :



۱ - درجه نخستین : تهذیب خدمت است :

تامبادا 'جهالتی' آنرا زیانی رساند

تامبادا 'عادتی' آنرا (بیجا) سوق دهد

تا مبادا 'نگرانی بی' در برابر آن ایستد.

۲ - درجه دوم : تهذیب حال است :

تامبادا 'حال' از دست علم، بی لگام شود

تا مبادا 'حال' دستخوش رسم (ها) شود

تامبادا 'حال' بسوی حفظ گراید.

۳ - درجه سوم : تهذیب قصد است :

قصد از ذلت، اکراه صاف باشد

و از بیماری فتور برکنار گردد

و در منازعات با علم، دستگیری یابد.

## ۲۶ - باب استقامت = هموار بودن

خدای عزوجل فرماید : « راست بروید ، بسوی او ! »

اینکه خدای عزوجل فرموده « بسوی او » ، اشاره به عین تفرید

(یگانه کردن همت) است ، و استقامت روح ، که با آن احوال زنده شود ،

و نیز عامه را ، به آن ، اعمال پرورده شود

و آن برزخی است ، میان کودال های پراکنده کی

و بندی های نا پراکنده کی

و آن بر سه درجه است :

الدرجة الأولى الاستقامة على الاجتهاد في الاقتصاد

لا عادياً رسم العلم

ولا متجاوزاً حد الإخلاص  
ولا مخالفاً نهج السنّة .

والدرجة الثانية استقامة الأحوال

وهي شهود الحقيقة لا كسباً

ورفض الدعوى لا علماً

والبقاء مع نور اليقظة لا تخمضاً

والدرجة الثالثة استقامة بترك رؤية الاستقامة

وبالغيبية عن تطلب الاستقامة

بشهود إقادة الحق وتقويمه عز اسمه .

## ٢٧ — باب التوكُّل

قال الله عز وجل : ﴿ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾

التوكل كلة الأمر كله إلى مالكة . والتعويل على وكالته .

وهو من أصعب منازل العامة عليهم

وأوهى السبل عند الخاصة

لأن الحق قد وكل الأمور كلها إلى نفسه

وأبأس العالم من ملك شيء منها .

وهو على ثلاث درجات

كلها تسير مسير العامة .

۱ - درجه اول : استقامت بر کوشش است ، در میانہ روی

بدون پا گذاشتن بر رسم علم

بدون تجاوز کردن از حدّ اخلاص

و بدون مخالفت به نهجِ سنت .

۲ - درجه دوم : استقامت احوال است :

و آن مشاهده حقیقت است ، بدون (آنکہ) مشاهده کسبیبی باشد

و آن فرو گذاشتن دعوی است ، بدون آنکہ آن

فرو گذاشتن از روی علم باشد .

و آن باقی ماندن با نور بیداری است ، بدو

آنکہ از روی تحفظ باشد

۳ - درجه سوم : استقامت است ، با ترک رویت استقامت

و با ندیدن اینکہ استقامت طلب شده است

و با مشاهده اینکہ حق ، عزا سمه ، استقامت دهد ، و قوام بخشاید .

## ۲۷ - باب توکل

خدای عزوجل فرماید : « و بر خدای توکل کنید ، اگر هستید مؤمنان »  
توکل ، سپردن همه کار است ، به دارنده آن ، و دل آرام داشتن بروکالی او

و آن از سخت ترین منازل باشد ، عامه را

و سست ترین راه باشد ، خاصه را

زیرا آنکہ حق همه امور را بر خود توکل کرده

و جهان را از دارا بودن چیزی از آن ، مأیوس نموده

و آن بر سه درجه است ؛ -

۱ - هر یک مسیر عامه را سپردن است ؛

الدرجة الأولى التوكّل مع الطلب • ومعاطاة السبب

على نيّة شغل النفس

ونفع الخلق

وترك الدعوى .

والدرجة الثانية التوكّل مع إسقاط الطلب • وغضّ العين عن السبب

اجتهاداً في تصحيح التوكّل وقمع تشرف النفس

وتفرّغاً إلى حفظ الواجبات .

والدرجة الثالثة التوكّل مع معرفة التوكّل • النازعة إلى الخلاص من علّة التوكّل

وهو أن يعلم أن ملكة الحقّ تعالى للأشياء ملكة عزّة

لا يشاركه فيها مشارك

فيكل شركته إليه .

فإنّ من ضرورة العبودية أن يعلم العبد أن الحقّ هو مالك الأشياء وحده

## ٢٨ — باب التفويض

قال الله عزّ وجلّ . حاكياً عن مؤمن آل فرعون : ﴿ وَأَفْوَضَ

أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴾ .

لتفويض اللفظ إشارةً وأوسع معنًى من التوكّل

فإنّ التوكّل بعد وقوع السبب

والتفويض قبل وقوعه وبعده

وهو عين الاستسلام

والتوكّل شعبة منه .

۱ - درجه نخستین، توکل یکجا باد داشتن طلب است، و برگرفتن سبب ( برای آن )

با نیت مشغول داشتن نفس را  
و نفع رساندن خلق را

و ترك کردن دعوی ( بیجا ) را

۲ - درجه دوم : توکل یکجا با فر و انداختن طلب است ،

و چشم پوشیدن از سبب ( برای آن )

از روی کوشش، برای درست ساختن توکل، و برای جلوگیری بلند-  
پروازی نفس

و فراغت بخشیدن خود را، برای حفظ واجبات.

۳ - درجه سوم : توکل کردن است در حال شناسائی توکل :

آن شناسایی بی که برای خلاصی از علت ( و نقص ) آن سازگار افتد.

و آن است که بداند، ملکیت ( مالکیت ) حق تعالی بر اشیاء

ملکیت عزت است

هیچ انباز را در آن انبازی نیست

تا شرکت خود را بوی توکیل کند .

و از ضرورت بندگی است، که بندد بداند، که حق، به تنها مالک اشیاء است.

۲۸ - باب تفویض (= واگذاری کار بخدای تعالی )

خدای عزوجل، از مؤمنی در آل فرعون حکایت کرده فرماید که گفت :

« تفویض کردم کار خود را بخدای، که خدای بیاست بر بندگان . »

تفویض را اشارتی است، لطیف تر از توکل، و معنایی وسیع تر از آن :

زیرا توکل، بعد از وقوع سبب آید

و تفویض، پیش از وقوع، و هم پس از وقوع سبب باشد

و آن عین استسلام است

و توکل شعبه بی از آن باشد .

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى أن تعلم أن العبد لا يملك قبل عمله استطاعة  
فلا يأمن من مكر  
ولا ييأس من معونة  
ولا يعول على نيّة .

والدرجة الثانية معاينة الاضطرار  
فلا ترى عملاً مُنجياً  
ولا ذنباً مهلكاً  
ولا سبباً حاملاً .

والدرجة الثالثة شهودك انفراد المحقق  
بملك الحركة والسكون  
والقبض والبسط  
ومعرفته بتصريف التفرقة والجمع .

## ٢٩ — باب الثقة

قال الله عز وجل : ﴿ فَإِذَا خِفتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي اليمِّ ﴾  
الثقة سواد عين التوكل

ونقطة دائرة التفويض

وسويداء قلب التسليم .

و آن بر سه درجه است :

۱- درجه نخستین: آنکه بدانی که بتدوین، بیش از عمل خود، توانائی ندارد

پس از مکر در امان نباشد

و از دستگیری ناامید نباشد

و بر نیت دلخوش نگردد .

۲- درجه دوم : معاینه (تست) ، نیازمندی ( خود ) را

پس نه پنداری که عملی نجات بخشای تو باشد

و نه آنکه گناهی موجب هلاک گردد

و نه سببی که حامل باشد .

۳- درجه سوم : مشاهده تست انفرادی حق را

( که به تنهایی ) مالک است حرکت و سکون را

( و به تنهایی ) مالک است قبض و بسط را

و او را است معرفت ، بردادن پراگندگی و ناپراگندگی .

## ۲۹- باب ثِقَّة - اُسْتَوَارِي اميد

خدای عزوجل فرماید : « و اگر می ترسی در باره اش ، پس او را

در بودخانه بینداز

ثِقَّة ، مردمک چشم توکل است

و نقطه دایره تفویض

و مغز دل تسلیم .

وهی علی ثلاث درجات :

الدرجة الأولى درجة الإیاس

وهو إیاس العبد من مقاوأة الأحكام  
لیقعد عن منازعة الأقسام  
ولیتخلص من قحة الإقتام.

والدرجة الثانية درجة الأمن

وهو أمن العبد من فوت المقدور \* وانتقاص المسطور  
فیظفر بروح الرضى  
وإلا فبغنی الیقین  
وإلا فبظلف الصبر .

والدرجة الثالثة معاينة أولیة الحق

لیتخلص من محن القصور  
وتكاليف الحمایات  
والتعریج علی مدارج الوسائل .

### ۳۰ - باب التسليم

قال الله عز وجل : ﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ  
فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّنْ  
قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴾ .

وفى التسليم والثقة والتفويض ما فى التوكل من الاعتلال

وهو من أعلى درجات سبيل العامة

وهو علی ثلاث درجات :

در درجه دوم باب ثقة كلمه «انتقاص» در نسخه های ص، ن، ف «انتقاص

در همین جا، بجای «فبغنی الیقین» در همین سه نسخه «فبعین الیقین»

در . طرما به بجای «فبظلف» در نسخه ق «فبطلب» و در نسخه ص «فبظلف»



و آن بر سه درجه است :

۱- درجه نخست : درجه ناامیدی است :

و آن ناامیدی بنده است، از پنجه دادن با احکام،

و باز نشستن او، از فکر منازعه با قسمت،

تا خلاصی یابد از وقاحت (مخالفت و) اقدام

۲- درجه دوم : درجه امن است :

و آن امن بنده است (با این بندار) که مقدور آمدنی است،

و مسطور دارای نقص

پس دست اندازد، به راحتِ رضا

و اگر آن نباشد، به بی نیازی یقین

و اگر آن نباشد، برخوردارِ صبر.

۳- و درجه سوم : معاینه بر اولیتِ حق است

تا خلاصی یابد : از محنت های قصدها

و از تکالیف نگهداری ها

و از بالاشدن بر مدارح و سینه ها.

### ۳۰- باب تسلیم

خدای عزوجل فرماید: « پس به پروردگارتو، که ایشان، ایمان نیاورند،

تا ترا حکم نسازند، درباره آن اختلافی که میانشان افتاده، و درباره

هرچه فیصنه کنی، دلتنگ نگرددند، و تماماً تسلیم شوند. »

و همان علت (و نقصان) که در تو کُل است، در تسلیم و ثقه و تو تسلیم

نیز باشد.

و آن از بلند ترین درجاتِ راه پیمائی عامّه است

و آن بر سه درجه باشد:

ترجمه نسخه بدل ها: سطر ۷ آنچه مسطور است نقص یابد.

سطر ۹: و اگر آن نباشد، به عنایقین.

سطر ۱۰: و اگر آن نباشد، پس طلب صبر (در نسخه دیگر، پس بطلب صبر).

الدرجة الأولى تسليم ما يزاحم العقول مما يشق على الأوهام من الغيب  
والإذعان لما يغالب القياس من سير التدول والقسَم  
والإجاية لما يفرّج المرید من ركوب الأحوال .

والدرجة الثانية تسليم العلم إلى الحال  
والقصد إلى الكشف  
والرسم إلى الحقيقة .

الدرجة الثالثة تسليم ما دون الحق إلى الحق  
مع السلامة من رؤية التسليم  
بمعينة تسليم الحق إياك إليه .

ء

- درجه نخستین: تسلیم کردن است، به هرچه موجب مزاحمتِ عقل‌ها شود، از (جمله) آنچه بر پندار او دشوار آید، از غیب و حق دادن، به هرچه بر قیاس غلبه کند، از روش دولت‌ها و قسمت‌ها، و اجابت کردن آنچه در هر اس‌افکنند برید را، هنگام مره‌سپاری بسوی احوال

۲- درجه دوم: تسلیم کردن است، علم را به حال و تسلیم کردن است، قصد را به کشف و تسلیم کردن است، رسم را به حقیقت

۳- درجه سوم: تسلیم کردن، هرچه را پائین‌تر از حق است، به حق با سلامت یافتن از اینکه، تسلیم را (کار خود) پنداری با معاینه اینکه، حق، خود، ترا بخودش تسلیم دهد!

## قسم الأخلاق

وأما قسم الأخلاق فهو عشرة أبواب وهي :  
الصبر \* والرضى \* والشكر \* والحياء \* والصدق  
والإيثار \* والخلق \* والتواضع \* والفتوة \* والانبساط .

### ٣١ - باب الصبر

قال الله عز وجل : ﴿ وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ ﴾ .

الصبر حبس النفس على جزع كامن عن الشكوى .  
وهو أيضاً من أصعب المنازل على العامة  
وأوحشها في طريق المحبة

وأنكرها في طريق التوحيد

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى الصبر عن المعصية بمطالعة الوعيد

إبقاءً على الإيمان \* وحذراً من الجزاء

وأحسن منها الصبر عن المعصية حياءً .

والدرجة الثانية الصبر على الطاعة

بالمحافظة عليها دواماً

وبرعايتها إخلاصاً

وبتحسينها علماً .

## بخش اخلاق

بخش اخلاق ده باب است :

صبر	رضاء	شکر	حیاء	صدق
ایثار	خُلق	تواضع	فُتُوْت	انسیاط

### ۳۱- باب صبر (=شکیبائی)

خدای عزوجل فرماید: « صبر کنی و صبر تو نباشد جز به (توفیق) خدای

صبر، حبس نفس است از گنه مندی، با وجود جزع (ناشکیبائی) نهانی

و آن نیز از دشوارترین منازل است عامه را

و وحشت انگیزترین (سبب دوری) در طریق محبت

و ناگوارترین در طریق توحید .

و آن بر سه درجه است:

۱- درجه نخستین: صبر از (ارتکاب) معصیت است؛ با در نظر داشتن

و عده مجازات

از روی پایداری و ایمان- و از روی حذر از جزاء

و بهترین آن، صبر از ارتکاب معصیت است، از روی حیاء

۲- درجه دوم: صبر در طاعت (فرمانبری) است

با پایداری بیهم در آن

و بار عابت آن از روی اخلاص

و با بهبود بخشیدن آن از روی علم

والدرجة الثالثة الصبر في البلاء

بملاحظة حسن الجزاء

وانتظار رَوْحِ الفرج

وتَهوين البليّة بعد أيادي المَنين  
وتذكّر سِوَالف النِعَم .

وفي هذه الدرجات الثلاث من الصبر نزلت

﴿ اصْبِرُوا ﴾ يعنى في البلاء

﴿ وصَابِرُوا ﴾ يعنى عن المعصية

﴿ وَرَابِطُوا ﴾ يعنى على الطاعة .

وأضعفُ الصبر الصبر لله . وهو صبر العامة

وفوقه الصبر بالله . وهو صبر المرید

وفوقهما الصبر على الله . وهو صبر السالك .

### ۳۳ — باب الرضى

قال الله عز وجل : ﴿ اِرْجِعِىْ اِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً ﴾

لم يدع في هذه الآية للمتسخط إليه سبيلاً

وشرط للقاصد الدخول في الرضى

والرضى اسم للوقوف الصادق حيث ما وقف العبد

لا يلتمس متقدماً ولا متأخراً

ولا يستزيد مزيداً

ولا يستبدل حالاً .

۳- درجه سوم: صبر کردن است در بلا (آزمایش)

بدر نظر داشتن پاداش نیک

و انتظار آرامش کشایش

و سبک شدنِ آزمایش با شمارشِ منت‌ها (ی‌خدا ای)

و باتذکرِ نعمت‌های گذشته

در باره این سه درجه صبر، چنین نازل شده است (در قرآن مجید):

ب- (ای آنانکه ایمان آورده‌اید) «صبر کنید!» یعنی در بلا (=آزمایش)

۲- ب «صابرانه بجهنگید» یعنی در مقابل معصیت

۳- ب «پیوسته و دلاورانه بجهنگید» یعنی در راه طاعت

۱- ج- ضعیف‌ترین صبر- صبر است برای خدا ای، و آن صبر عامه است.

۲- ج- بالاتر از آن است- صبر بیاری خدا ای، و آن صبر مرید است

۳- ج- و بالاتر از هر دو است- صبر در برابر خدا ای- و آن صبر سائنک است

## ۳۲- باب رضا (=خوشنودی و پسندگاری)

خدا ای عزوجل فرماید: «ای نفسِ آرام گرفته، باز گرد بسوی

پروردگارت، راضی و پذیرفته

خداوند، درین آیت، مرنا راضی را بسوی خود راهی نگذاشته

(پس) قصد کننده را دخول در رضا شرط است.

رضا نام توقف کردن صادقانه است، جائیکه (خداوند بنده را وقف داده

بنده التماس نکند که پیشتر با پسترا باشد)

طلبِ مزید نماند

و تبدیلِ حال نخواهد.

وهو من أوائل مسالك أهل الخصوص  
وأشقتها على العامة

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى رضى العامة  
وهو الرضى بالله رباً

بسخط عبادة ما دونه

وهذا قطب رضى الإسلام

وهو يطهر من الشرك الأكبر

وهو يصح بثلاث شرائط :

أن يكون الله عز وجل أحب الأشياء إلى العبد

وأولى الأشياء بالتعظيم

وأحق الأشياء بالطاعة .

والدرجة الثانية الرضى عن الله عز وجل

وبهذا الرضى نطق آيات التنزيل

وهو الرضى عنه فى كل ما قضى

وهذا من أوائل مسالك أهل الخصوص

ويصح بثلاث شرائط :

باستواء الحالات عند العبد

وبسقوط الخصومة مع الخلق

وبالحلاص من المسألة والإلحاح .



وآن از اوایل رهیمائی است ، خاصه را

و از شاقه ترین عامه را

وآن بر سه درجه است :

۱- درجه نخستین: رضای عامه است :

وآن رضاست ، باینکه خدای پروردگار است

با نپذیرفتن بندگی هر چه پائین تر از او است

و این قطب آسیا مننگ اسلام است

و شرك اكبر را بزدايد .

وآن درست شود به سه شرط :

۱- باینکه خدای عزوجل بنده را از هر چیز محبوب تر باشد

و از هر چیز تعظیم کردنی تر

و از هر چیز شایسته تر برای طاعت .

۲- درجه دوم: رضاست از خدای عزوجل

و آیات تنزیل (-قرآن مجید) از همین رضا سخن گوید

وآن رضاست بهره قضا رفته

و این از اوایل رهنوردی خاصه است .

وآن درست شود به سه شرط:

یکسان بودن حالات نزد بنده

فروافتادن خصومت با خدای

خلاصی از سوال نمودن و از اعاج .

والدرجة الثالثة الرضى برضى الله  
فلا يرى العبد لنفسه سخطاً ولا رضىً  
فبيعته على ترك التحكّم وحسم الاختيار  
وإسقاط التمييز ولو أُدخِل النار .

### ٣٣ — باب الشكر

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ ﴾ .

الشكر اسم لمعرفة النعمة لأنها السبيل إلى معرفة المنعم  
ولهذا المعنى سمى الله تعالى الإسلام والإيمان في القرآن شكراً .

ومعاني الشكر ثلاثة أشياء :  
معرفة النعمة

ثمّ قبول النعمة  
ثمّ الثناء بها .

وهو أيضاً من سبل العامّة

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى الشكر في الخاب

وهذا شكرٌ شاركت المسلمين فيه اليهود والنصارى والمجوس

ومن سعة برّ البارئ أنه عنده شكراً

ووعده عليه الزيادة

وأوجب له المثوبة .

۲- درجہ سوم: رضاست بر رضای خدا ای

آنکھ، بندہ نہ ناخشودی و نہ خشنودی را از بہر خویش بیند

(این حال) اورا بیا نکیزد بہ ترکِ تحکم، و بہ بریدنِ اختیار

و (بلکہ) بہ فرو افکندنِ تمیز، گرچہ درد و زخمش برند.

### ۳۳- باب شکر (= سپاس)

خداوند عزوجل فرماید: «انك از بندگان من، شکر گزارند!»

شکر نامِ شناسائیِ نعمت باشد، و آنستِ راہِ شناسائیِ بخشندگیِ نعمت،

و باین معنی، خداوند تعالی، اسلام و ایمان را در قرآن شکر نامیده است.

و معانی شکر سه چیز است:

معرفتِ نعمت

سپس، قبولِ نعمت

سپس، ثنا گفتنِ سپاسِ نعمت.

و آن نیز از راہِ عامہ است:

و آن بر سه درجہ باشد:

۱- درجہ نخستین: شکر برای دوست داشتن است

و این شکری است کہ در آن، مسلمانان بایہود و نصاری و

مجوس شریک باشد

و اینکہ خدای آنرا شکر بشمارد، از بزرگیِ مہربانیِ اوست

و بران افزونی را وعدہ داده است

و برای آن ثواب واجب کرده.

والدرجة الثانية الشكر في المكاره

وهذا ممن يستوى عنده الحالات إظهار الرضى

وممن يميز بين الأحوال كظم الشكوى

ورعاية الأدب

وسلوك مسلك العلم

وهذا الشاكر أول من يدعى إلى الجنة .

والدرجة الثالثة أن لا يشهد العبد إلا المنعم

فاذا شهد المنعم عبوداً استعظم منه النعمة

وإذا شهد حياً استحل منه الشدة

وإذا شهد تفريداً لم يشهد منه شدة ولا نعمة .

### ٣٤ --- باب الحياء

قال الله عز وجل : ﴿ أَلَمْ يَعْزِمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى ﴾

الحياء من أوائل مدارج أهل الخصوص

يتولد من تعظيم منوط بواد

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى حياء يتولد من علم العبد بنظر الحق إليه

فيجذبه إلى تحمل المجاهدة

ويحمله على استقباح الجناية

ويُسكته عن الشكوى .

والدرجة الثانية حياء يتولد من النظر في علم القرب

فيدعوه إلى ركوب المحبة

ويربظه بروح الأنا

ويكره إليه ملابسة الخلق .

ذکر نظر از اخير ، بجای « يسکتہ » در نسخہ های ق ، و ، ف « يسکتہ »

۲- درجہ دوم : شکر است (حتی) در بارہ آنچه ناگوار افتد  
و این از کسی کہ نزد او حالات یکسان باشد، اظہارِ رضاست  
و از کسی کہ نزد او حالات متمایز باشد، در گذشتن از شکایت است  
و رعایتِ ادب

و رہمائی بر او علم

چنین شکر گزار، اول کسی باشد کہ بہ بہشت خواندہ شود .

۳- درجہ سوم : آنست کہ بندہ جز بخصایندہ نعمت را نگیرد :

و چون بخصایندہ نعمت را از روی بندگی بنگرد بزرگداشتِ نعمت او را کند  
و چون او را از روی حب بنگرد، شدت از جانب

وی، او را گوار آید

و چون او را از روی تفرید بنگرد، آنگاہ،

ند شدتش را بگردونه نعمتش را

### ۳۲- باب حیاء = شرم داری .

خداوند عزوجل فرماید : « آیا نمی دانند ، کہ ہرچہ را میکند ،

خدا ای می بیند ؟ »

حیاء از نخستین مدارج خاصگان است

و از تعظیمی زاید ، کہ بستہ بہ سہر باشد

و آن بر سہ درجہ است :

۱- درجہ نخستین حیاء زاید از آنکہ بندہ بداند ، حق بیرونگراں است :

(آن حیاء) او را جذب کند بہ تحملِ مجاہدت

و او را بکشاند بہ قبیح انکاسین گہکاری

و او را خموش سازد از گہمندی

۲- درجہ دوم حیاء : زاید از نظر بندہ در علم قرب

(آن حیاء) بندہ را با محبت ہمراہ آید

و بہ آرامش انس دمساز

و از آمیزش خلق بیزار .

در سطرہ (از آخر) ترجمہ سسخہ بدلہ اور اسکون بخشہ از کلمہ مندی .

والدرجة الثالثة حياءً يتولد من شهود الحضرة

وهي التي تشوبها هيبة

ولا تقاويها تفرقة

ولا يوقف لها على غاية .

### ٣٥ — باب الصدق

قال الله عز وجل : ﴿ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَدُوا صدَقُوا اللهَ

لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ ﴾ .

الصدق اسم لحقيقة الشيء بعينه حصولاً ووجوداً

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى صدق القصد

وبه يصح الدخول في هذا الشأن

ويُتلافى به كل تفریط

ويُستدارك كل فائت

ويُعمَّر كل خراب .

وعلاوة هذا الصادق أن لا يحتمل داعيةً تدعو إلى نقض عهد

ولا يصبر على صحبة ضد

ولا يقعد عن الجحد بحال .

والدرجة الثانية أن لا يتمنى الحيا إلا للحق

ولا يشهد من نفسه إلا أثر النقصان

ولا يلتفت إلى ترفيه الرخص .

درجه سوم حیاء: زاید از آنکه (بنده) مشاهده باشد ، بر حاضر بودن (خدای)

چنان حاضر بودن که در آن نشانه هیبت باشد  
و هیچ تفرقه بی در برابر آن نیفتد

و تا به غایت ، در آن توقف نیاید .

### ۳۵- باب صدق = راستی

خد او ندعز و هل فرماید: «وقتی در کار عزم شود ، چون با خدای از روی صدق رفتار کنند ، ایشانرا نیکو باشد»

صدق نام حقیقت شی باشد ، بعینه ، از روی حصول و دریافت آن  
و آن بر سه درجه باشد :

۱- درجه نخستین صدق: قصد است

که بآن دخول درین رشته درست آید

و با آن هر کوتاهی تلافی گردد

و چاره هر چه شود که از دست رفته

و ساختن هر چه شود که خراب شده .

و نشانه صادق (درین صدق) آنست که چون به نقص عهدش خوانند  
تعمیل نکند .

و در صحبت با هر کسی که بر ضد (صدق) باشد ، ناشکیبا شود

و در هیچ حال ، از جدیت باز نشود .

۲- درجه دوم صدق: آنست که زندگانی چیر برای حق تمام نشود

و (بنده) از نفس خود چیزی اثر نقصان نگردد

و بسوی بخشایش رخصت ها ، انقضاتی نکند .

سطر ۳ ترجمه نسخه بدل : و هیچ تفرقه بی در برابر آن نیفتد .

والدرجة الثالثة الصديق في معرفة الصديق

فانّ الصديق لا يستقيم في علم الخصوص إلاّ على حرف واحد  
وهو أن يتفق رضى الحق بعبد العبد أو حاله أو وقته  
وإتيان العبد وقصده

فيكون العبد راضياً مرضياً

فأعماله إذا مرضية

وأحواله صادقة

وقصوده مستقيمة .

وإن كان العبد كسبى ثوباً معاراً

فأحسن أعماله ذنباً

وأصدق أحواله زور

وأصغى قصوده قعود

### ٣٦ - باب الإيثار

قال الله عز وجل : ﴿ وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ  
بِهِمْ خِصَاصَةٌ ﴾ .

الإيثار تخصيص واختيار

والأثرة تحسن طوعاً وتصحح كرهاً

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى أن تؤثر الخلق على نفسك

فما لا يحرم عليك ديناً

ولا يقطع عليك طريقاً

ولا يفسد عليك وقتاً



۳ - درجه سوم صدق : در معرفتِ صدق است .  
زیرا که صدق ، با علم خاصگان ، جز در حرفِ واحد راست نیفتد :  
و آنکه رضای حق ، به عمل بنده ، و یا حالِ بنده ، و یا وقتِ بند ، موافق افتد  
و یا اینکه بنده قصدِ خود را بنا کند

پس بنده راضی باشد و خدای از و راضی  
و آنگاه اعمال او موجب رضایت باشد  
و احوال او صادق  
و قصد های او مستقیم .

و اگر بنده جامه عاریت (غیر از رضای حق) برتن کند :  
پس بهترین اعمال او ، گناه شود  
و صادقانه ترین احوال او ، تزویر گردد

و صافترین قصد های او ، باز نشستی باشد .

### ۳۶ - باب ایثار = برگزیدن اولی تر را

خدای عزوجل فرماید : « و ایثار را بر خود نهد برند گر چه  
خود ایشان را حاجتمندی باشد » .

ایثار ، تخصیص دادن (چیزی به کسی) و اختیار (گزینش) است

و اثر آن ، خواه مخواه ، نیکو باشد و درست آید

و آن بر سه درجه است :

- ۱ - درجه نخستین : آنکه ایثار را از خویش بر خلق پذیری  
(ایشان را ایثار کنی) همه آنچه را که ایثارش را دین روادارد  
و هر چه را که ایثارش طریق ترا قطع نسازد  
و هر چه را که ایثارش وقت ترا فاسد نکند .

ويستطاع هذا بثلاثة أشياء :

بتعظيم الحقوق

ومقت الشحّ

والرغبة في مكارم الأخلاق

والدرجة الثانية إيثار رضى الله تعالى على رضى غيره

وإن عظمت فيه المحنّ

وثقلت به المؤنّ

وضعفت عنه الطول والبدن

ويستطاع هذا بثلاثة أشياء :

بطيب العُود

وحسن الإسلام

وقوّة الصبر .

والدرجة الثالثة إيثار إيثار الله تعالى

فإنّ الخوض في الإيثار دعوى في الملك

ثمّ ترك شهود رؤيتك إيثار الله

ثمّ غيبتك عن الترك .

### ٣٧ — باب الخلق

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴾ .

الخلق ما يرجع إليه المتكلف من نعته

واجتمعت كلمة الناطقين في هذا العلم أنّ التصوف هو الخلق

وجماع الكلام فيه يدور على قطب واحد

وهو بذل المعروف وكفّ الأذى .

و این به سه چیز آماده گردد :

بزرگداشت حق ها

بیزاری از زشتی و سخی

و رغبت به مکارم اخلاق .

۲ - درجه دوم: ایثار کردن رضای دیگران است مررضای خدای تعالی را

حتی اگر در اثر آن، محنت ها بزرگ شود

و بارها (ی زندگی) گران آید

و از آن سرو سامان و تن ناتوان گردد .

و این به سه چیز آماده گردد :

نیکوئی بازگشت بسوی او

نیکوئی اسلام (و تسلیم به او) .

و قوت صبر:

۳ - درجه سوم: ایثار کردن است، ایثار را به حسرتی تعالی

زیرا که خوض کردن تو در ایثار خودت دعوی کردن در مالکیت است

و ترک کردن تست رویت ایثار خدای را

و ناپدید شدن تست در آن گونه ای که آید .

### ۳۷ - باب خُلقِ خوی نیکو

خداوند عزوجل فرماید: تراست ای پیامبر خاتم النبیین

خُلقِ آنست که مکلف نعم او را به نیکان برگردد

سخنان گویندگان این علم برین جمع آمده که صفوی خُلقِ آنست

و سخنان (ایشان) برین قطب واحد گرداید

و آن بذل کردن نیکوئی ها و بهره بردن از اذیت ها و از آن ها است

وإنما يُدرك إمكان ذلك في ثلاثة أشياء :

في العلم . والجود . والصبر .

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى أن تعرف مقام الخلق

أنهم بأقذارهم مزبوطون

وفي طاقتهم محبوسون

وعلى الحكم موقوفون .

فتستفيد بهذه المعرفة ثلاثة أشياء :

أمن الخلق منك حتى الكلب

ومحبة الخلق إيتاك

ونجاة الخلق بك .

والدرجة الثانية تحسين خلقك مع الخلق

وتحسينه منك أن تعلم أن كل ما يأتي منك يوجب عذراً

وكل ما يأتي من الخلق يوجب شكراً

وأن لا ترى له من الوفاء بسداً

والدرجة الثالثة التخلق بتصفية الخلق

ثم الصعود عن تفرق التخلق

ثم التخلق بمجاورة الأخلاق .

### ٣٨ --- باب التواضع

قال الله عز وجل : ﴿ وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ

عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا ﴾ .

التواضع أن يتضع العبد لصولة الخلق

امکان این (کار) در سه چیز بدست آید:

در علم - در جود - و در صبر

و آن بر سه درجه باشد:

۱- درجه اول: آنکه مقام خلق (= مردم) را بشناسی:

وابسته اند به تقدیر خویش

زندانی اند در طاقت خویش

موقوف اند در حکم.

با این شناسائی، سه فایده بدست آید:

این که از تو در امان باشد مردم، بلکه سنگ

مردم ترا دوست ندارند

و بدست تو نجات یابند.

۲- درجه دوم: آنست که خلق خویش را با حق بهبود بخشی

بهبود آن از جانب تو اینست که بدانی هر چه از تو بیاید، ایجاب

عذر ترا کند

و هر چه از حق آید، ایجاب شکر ترا کند

و آنکه ببینی که وفای تو لا بدی است.

۳- درجه سوم: تخلق است خود را با تصفیه خاقی

و سپس بدیندرفین است از تفرقه (- پراگندگی) دخیلی

سپس تخلق است خود را، فراتر از اخلاق (نیکو)

### ۳۸ - باب تواضع = فرواستادن

خداوند عزوجل فرماید: «بندگان خدا اینند آنانکه بر زمین به آهستگی

(و تواضع) بروند.»

تواضع آنست که در برابر صولت حق، فروتن باشی.

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى التواضع للدين

وهو أن لا يعارض بمعقول منقولاً

ولا يستهم على الدين دليلاً

ولا يرى إلى الخلاف سبيلاً .

ولا يصح ذلك له إلا بأن يعلم أن النجاة في البصيرة

والاستقامة بعد الثقة

وأن البيئنة وراء الحجّة .

والدرجة الثانية أن ترضى بمن رضى الحق لنفسه عبداً = من المسلمين أخاً

وأن لا تردّ على عدوك حقاً

وتقبل من المعتذر معاذيره .

والدرجة الثالثة أن تتضع للحق ،

فتزل عن رأيك في الخدمة

ورؤية حقتك في الصحة

وعن رسامك في المشاهدة .

### ٣٩ — باب الفتوة

قال الله عز وجل : ﴿ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاَهُمْ هُدًى ﴾ .

نكتة الفتوة أن لا تشهد لك فضلاً ، ولا ترى لك حقاً

و آن برسد درجه است:

۱- درجه نخستین: تواضع است برای دین

آنکه (بنده) ، منقول را با معقول معارضه نکند

و بر دین دلیلی را تهمت نه بندد

و بسوی مخالفت سبیلی (- راهی) نپیند .

و این درست نیاید ، جز با اینکه بدانند اینکه نجات در بصیرت است

و استقامت پس از (اعتماد) ثقه است

و بینات (ربانی) ماورای حجّت (عقلانی) است .

۲- درجه دوم: آنست هر کرا از مسلمانان ، که خدای بنده خویش

پذیرفته ، تو برادرِ خویش بپذیری .

و حق دشمن را رد نکنی

و از عذر کننده ، عذر را بپذیری .

۳- و درجه سوم: آنست که حق را تواضع کنی ،

پس چشم پوشی: در خدمت ، از رای خود .

در صحبت ، از روایت حق خود

و در مشاهده ، از سر خود .

۳۹- باب فُتُوتٌ = جوانمردی و آزادگی

خداوند عزوجل فرماید: « جوانانی بودند ، که ایمان آور دند ، به

پروردگار خویش ، و ایشان را هدایت افزودیم . »

نکته فُتُوتٌ اینست که خود را دارای ، فضلی نبینی ، و دارای حق نشایی .

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى ترك الحصومة

والتغافل عن الزلة

ونسيان الأذية .

والدرجة الثانية أن تقرب من يقصيك

وتكرم من يؤذيك

وتعتذر إلى من يجنى عليك

ساحاً لا كظماً

وبراحاً لا مصابرة .

والدرجة الثالثة أن لا تتعاطق في المسير بدليل

ولا تشوب إجابتك بعوض

ولا تقف في شهودك على رسم .

واعلم أن من أحوج عدوه إلى شفاعته

ولم ينجل من المغدرة إليه

لم يشتم رائحة الفتوة

ثم في علم الحصوص

من طلب نور الحقيقة على قدم الاستدلال

لم يحل له دعوى الفتوة أبداً .

## ٤٠ باب الانبساط

قال الله عز وجل حاكياً عن كلمه عليه السلام : ﴿ أَتُهْلِكُنَا

بِمَا فَعَلَلَّ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ  
وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ ﴾

مطرقه در نسخه های صحیفه : « وبراہا و توواد آ لامصابرہ »



و آنرا سه درجه باشد :

۱- درجه نخست : ترک خصوصیت است

و تعاقب از تعزیر دیگران

و نسیان بپیشانی ایشان

۲- درجه دوم : آنست که نزدیک سازی آنرا که دور است

مکرر داری آنرا که آزار رساننده

بدرخواستی، از آنکه بر روی حدیب روانند

بخایشگرانه و نه بر روی خود در چشم خود

بندست و دل کشنده، و نه از روی

عجز و صبر خود

۳- درجه سوم : آنست که در راه بسوی حق (به دین تعقیب نگیرد

در اجابت خویش به حق، شایبه چشمداشت غرض انباری

و در مشاهده خویش به پند سهلپاشی

بپوشیدن آنکه چون کسی دشمن را مجروح شهادت سازد

و در معذرت بوی بر خود آزر رساند

بویی از فوت نه برده است

۴- درجه چهارم : آنست که در عزم خاصان

هر که نور حق را از تنهای مستذل جوید

و در دعوی و توبت بد حال - و انبساط

### ۴۰- باب انبساط = نزدیکی خواستن

حد او نماند و چون به آن آید خوش آید پس عزم بر انبساط

آورد تا آنکه از آن آید بسبب آنچه بیجا دانسته اند و در آن

نیست چیز از مابیش از جانب او، که در آن گمراه آید که خود را

در همانی که هرگز نخواهد

سطر ۹ : ترجمه سخنداد : نادم و دل کشنده و از روی مهر و سده از روی عمل

و صبر خود

الانبساط إرسال السجينة والتحاثنى من وحشة الحشمة  
وهو السير مع الجبلة

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى الانبساط مع الخلق  
وهو أن لا تعزلم ضمناً على نفسك . أو شحاً على حفظك  
وتسرسل لهم فى فضلك  
وتسهم نخلقك

وتدعهم يطؤونك

والعلم قائم

وشهودك المعنى دائم .

والدرجة الثانية الانبساط مع الحق  
وهو أن لا يحنبك خوف  
ولا يحجبك رجاء

ولا يحول بينك وبينه آدم وحواء .

والدرجة الثالثة الانبساط فى الانطواء عن الانبساط  
وهو رجب الهدمة لانطواء انبساط العباد فى بسط الحق جل جلاله .

انبساط سردادن (- آزاد گذاشن) سجيّه ، و تعاشي از دور -  
افتادگي حشمت است

وآن، راه پيمودن است ، همراه با جبلت (انساني)

وآن بر سه درجه است :

۱- درجه نخستين : انبساط با مردمان است :

تا از يشان دوري نچوئي ، از روی سختي خودخواهي ، و يا  
از روی هوسرتن پروري

تا هرچه از فضل تست ، با يشان واگذاري

باخوي نيكو ، ايشان را كشايش بخشايي

وايشان را در سود جستنيشان از تو ، واگذاري

و ترا دانش قايم باشد

و بينش معني ، ترا دايم باشد .

۲- درجه دوم : انبساط با حق است :

وآنكه ، خوف ، ترا بر كنار نسازد

و رجاء ، ترا پرده دار نكند

و آدم و حوا ، بين حق و تو حایل نشود .

۳- درجه سوم انبساط : از انبساط (ظاهري) پا در هم كشيدين است :

وآن گسترش همت است ، با اينگونه كه ، بنده ، انبساط خویش را ،

در بسط حق جل جلاله در هم كشد .

## قِسْمِ الْأُصُولِ

وأما قسم الأصول فهو عشرة أبواب وهي :

القصد \* والعزم \* والإرادة \* والأدب \* واليقين \*  
والأنس \* والذكر \* والفقر \* والغنى \* ومقام المراد \*

### ٤١ — باب القصد

قال الله عز وجل : ﴿ وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا  
إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ  
أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ﴾ .

القصد الإجماع على التجرد للطاعة

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى قصد يبعث على الارتياض

ويخلص من التردد

ويدعو إلى مجانية الأغراض

والدرجة الثانية قصد لا يلتقى سبباً إلا قطعه

ولا يدع حائلاً إلا منعه

ولا تخاملاً إلا سهله .

## بخش اصول

قصد	عزم	راز ادہ	ادب	تفویض
انس	ذکر	فقر	غنا	مقام مراد

### ۴۱۔ باب قصد آہنگ

خداوند عزوجل فرماید: چون کسی از خانہ پر بندہ و ہجرت

کند، بسوی خداوند و بیابا او، و اور امر گ نصیب شود

بسر دزد و بر خلد و نہ است

قصد، آہنگ کردن بندہ است بریکہ طاعت و ہجرت کند

و آن بندہ درجہ است:

۱۔ درجہ نخستین: قصدی کہ بسوی ذات نکند

و از تردد خلاص بخشد

و بسوی آفتاب گیری از مدخل خانہ عورت نکند

۲۔ درجہ دوم: قصدی است کہ اگر سبب او، و اسباب او، سبب او طوع کند

و اگر حادی او، بیاید، و آن حادی، امر کند

و اگر (نبرد) سختی بیاید، و آن سختی، ایمان داند

والدرجة الثالثة قصد استسلام لتهديب العلم  
وقصد إجابة لوطنىء الحكيم  
وقصد اقتحام فى بحر الفناء .

## ٤٢ - باب العزم

قال الله عز وجل : ﴿ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ﴾  
العزم تحقيق القصد طوعاً أو كرهاً .

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى إباء الحال على العلم

بشيم برق الكشف

واستدامة نور الأنس

والإجابة لإماتة الهوى .

والدرجة الثانية الاستغراق فى لوائح المشاهدة

واستنارة ضياء الطريق

واستجماع قوى الاستقامة .

والدرجة الثالثة معرفة علة العزم

ثمّ العزم على التخلص من العزم

ثمّ الخلاص من تكاليف ترك العزم

فإنّ العزائم لم تورث أربابها ميراثاً كرم

من وقوفهم على علل العزائم .

۳- درجه سوم : قصد برین است ، که بنده تسلیم شود تا علم

( = علم حق ) پا کیزه اش کند .

و قصد برینکه ، بیدیرد تا حکم (حکم حق) پامالش کند

و قصد برینکه خویشتن را در بحر فنا در افکند .

## ۲۲- باب عزم = آهنگ بریدن از غیر

خداوند عزوجل فرماید : «چون عزم کردی ، پس تو کمال کن بر خدا ای !»

عزم ، محقق ساختن قصد است ، خواه مخواست

و آن بر سه درجه است :

۱- درجه نخستین : آنست حال از علم ابناء و روز

با نگر بستن برق کشف

و با پایدار خوانستن نور انیس

و پد برفتن میرانیدن هوا ( = عزم )

۲- درجه دوم : آرزوی غرق شدن است ، در درخشش شاموس

و روشن کردن است ، در صای طابقت

و بهر آرزوی ، قوای استوار

۳- درجه سوم : شامانیت است ، و عزم

و عزم خالص شدن از عزم

عزم خالص شدن از تکالیف

و در اعزامها ، بر صاحب خود ، اگر کسی درین مسأله

و آن ، آفت شدن در عزمها ، و نماندن عزمها

### ٤٣ — باب الإرادة

قال الله عزّ وجلّ: ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَنِّي شَاكِلْتِيهِ﴾

الإرادة من قوانين هذا العلم وجوامع أبنيته  
وهي الإجابة لدواعي الحقيقة طوعاً

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى ذهابٌ عن العادات بصحبة العلم  
وتعلّقٌ بأنفاس السالكين مع صدق القصد  
ونخلع كلّ شاغل من الإخوان  
ومشتت من الأوطان .

والدرجة الثانية تقطعٌ بصحبة الحال

وترويح الأُنس

والسير بين القبض والبسط

والدرجة الثالثة ذهولٌ مع صحّة الاستقامة

وملازمة الرعاية

على تهذيب الأدب .

### ٤٤ — باب الأدب

قال الله عزّ وجلّ: ﴿وَآخِافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ﴾

الأدب حفظ الحدّ بين الغلو والحقاء بمعرفة ضرر العدوان



### ۲۳- باب اراده = خواست

خداوند عزوجل فرماید: «بگو که هر کسی عمل می کند از روی

روش خود»

اراده یکی از قوانین این عالم (- دانش طریقت) است و از جوامع بناهای آن

و آن اجابت دعوت های حقیقت است، با آرزومندی

و آن بر سه درجه است:

۱- درجه نخستین: ترسیدن عادت است، و همراهی با علم (- علم طریقت)

وابستگی با نفس های سالکان، با راستی در قصد

و گذشتن آن یک از برادران که (ترا) مشغول سازد بکار جهان

و گذشتن آن یک از وطن ها که بر اگنده ات کند.

۲- درجه دوم: بریدن است (از دیگران) و همراهی با حال

و با آرامش انس

و رهیمایی میان قبض و بسط.

۳- درجه سوم: فراموش کردن است (هر چه غیر از خدا را) با درستی در

استقامت و پابند بودن به رعایت

برای پاکیزه ساختن ادب

### ۲۴- باب ادب = به حذر زیستن

خداوند عزوجل فرماید: «و نگاه دارند گان خدای خداوند»

ادب، نگهداری خداست، بین غلو و جفاء، باشد اما بی آمیسی که

از بافراتر گذاشن آید.

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى منع الخوف أن يتعمد إلى الإياس

وحبس الرجاء أن يخرج إلى الأمن

وضبط السرور أن يضاهى الحرأة .

والدرجة الثانية الخروج من الخوف إلى ميدان القبض

والصعود عن الرجاء إلى ميدان البسط

والترقى عن السرور إلى ميدان المشاهدة .

والدرجة الثالثة معرفة الأدب

ثمّ الغنى عن التأديب بتأديب الحق

ثمّ الخلاص من شهود أعباء الأدب .

## ٤٥ — باب اليقين

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ ﴾

اليقين مركب الآخذ في هذا الطريق

وهو غاية درجات العمارة

وقيل أول خطوة خاصة

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى علم اليقين

وهو قبول ما ظهر من الحق

وقبول ما غاب للحق

والوقوف على ما قام بالحق .

و آن بر سه درجه است:

۱- درجه نخستین: تسبیح کردنِ خوف است، از یکم کارش به نا امید می رگشد

و در بند آوردن رجاست، تا کارش به امن (دل پری بیموجب) فرسد

و گرفتن جلو سرور است، تا کارش به جرأت آگستماخی افرسد:

۲- درجه دوم: بیرون شدن از خوف است، به میدان ادب

و پند گرفتن از رجاست، به میدان ادب

و بالا رفتن از سرور است، به میدان شانه

۳- درجه سوم: تسبیح ادب است

تسبیح ادب است، تسبیح ادب است، تسبیح ادب است

تسبیح ادب است، تسبیح ادب است، تسبیح ادب است

### ۱- بیاب یقین بی گمانی

در حدیث آمده است: «در روز قیامت، خداوند عزوجل هر کس را که در دنیا...

حقیر مکرر است برای آنچه اسراء...

و آن از عایت درده است...

و گفته شده که: این نام است...

و آن بر سه درجه است:

۱- درجه نخستین: عام یقین است

و آن برای آنچه...

و قبول آنچه باشد...

و در آن...

والدرجة الثانية عين اليقين  
وهو الغنى بالاستدراك عن الاستدلال  
وعن الخبر بالعيان  
وخرق الشهود حجاب العلم .

والدرجة الثالثة حق اليقين  
وهو إسفار صبح الكشف  
ثمّ الخلاص من كلفة اليقين  
ثمّ الفناء في حق اليقين .

## ٤٦ — باب الأنس

“ قال الله عزّ وجلّ : ﴿ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَمَا يَنبَغِي قَرِيبًا ﴾

الأنس عبارة عن رَوْح القرب

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى الأنس بالشواهد

وهو استحلاء الذك

والتغمّدى بالسمع

والوقوف على الإشارات .

والدرجة الثانية الأنس بنور الكشف

وهو أنس " شاخص " عن الأنس الأوّل

تشوبه صولة الهيمان

ويضربه موج الفناء .

۲- درجہ دوم: عین الیقین است:

وآن بوسیله اسرار است، از استدلال بی نیاز باشد

و بوسیله حیان، از خبر بی نیاز گردد

و اندران ا شهود برده علم را بدرد.

۳- درجہ سوم: حق الیقین است:

وآن بوسیله دم صبح کشف است

بپس، الخالص است از ریح چسب جوی بپس

و پسر، فاضل شرح بپس

۴- باب انس - آسایش به نزد یکی دوست

حد و اند سر و حق فرمودید و اگر کسی در این باب

بن اهر آید، من نزد یکی

انس عبادت است از آسایش

وآن بوسیله دم صبح

بپس بپس بپس بپس بپس بپس

بپس بپس بپس بپس بپس بپس

بپس بپس بپس بپس بپس بپس

بپس بپس بپس بپس بپس بپس

بپس بپس بپس بپس بپس بپس

بپس بپس بپس بپس بپس بپس

بپس بپس بپس بپس بپس بپس

بپس بپس بپس بپس بپس بپس

وهذا الذي غلب قوماً على عقولهم  
وسلب قوماً طاقة الاصطبار

وحلّ عنهم قيود العلم .

وفي هذا ورد الخبر بهذا الدعاء :

﴿أَسْأَلُكَ شَوْقاً إِلَى لِقَائِكَ مِنْ غَيْرِ ضَرَاءٍ مُضِرَّةٍ وَلَا فِتْنَةٍ مُضِلَّةٍ﴾ .

والدرجة الثالثة أنس اضمحلال في شهود الحضرة

لا يُعْتَبَرُ عَنْ عَيْنِهِ

ولا يشار إلى حمده

ولا يوقّف على كنهه .

## ٤٧ - باب الذكر

قال الله عز وجل : ﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ .

يعنى إذا نسيت غيره ونسيت نفسك في ذكرك

ثم نسيت ذكرك في ذكرك

ثم نسيت في ذكر الحق إيمانك كل ذكر .

والذكر هو التخلص من الغفلة والنسيان

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى الذكر الظاهر

من ثناء - أو دعاء - أو رعاء .

والدرجة الثانية الذكر الخفي

وهو الخلاص من الفتور

والبقاء مع الشهود

ولزوم المسامرة .

و این انسی باشد کہ، گروهی را، بر عین غلبہ آید  
 و از گروهی، طاقب خود داری بگیرد  
 و از ایشان، قیدهای علم برکشاید

و درین باره، این دعا، در خیر الحدیث آمده است :

« از تو خواهم شوی بقای تو، غیر از آسمینی که زبان رساند، و غیر

از فتنه بی که گمراه کند»

۳- درجه سوم انس: ناپید شدن است، درین مشاهده که: حق حاضر است

که نتوان عین آنرا بیان کرد

و نتوان به حد آن رسید

و نتوان بر آید آن وقت است

## ۲۷- باب ذکر

خداوند عزوجل فرماید: «ذکر کن بروردن کثرت را چون، فراموش کنی آن»

یعنی که فراموش کنی غیر او را، و فراموش کنی همه ستم را،

و ذکر کن همه مصلحتی،

میس فراموش کنی ذکر را که می کنی، و ذکر کنی که می کنی

میس فراموش کنی همه ذکر را، و ذکر کنی

ذکر خلاصی است از غفلت و نسیان

و بر سه درجه است :

۱- درجه نخستین: ذکر ظاهر است

ثنا گفتن، و دعا گفتن و رعایت کردن

۲- درجه دوم: ذکر خفی است

و آن خلاصی یافتن است از فتور (سیستین)

و باقی ماندن است با مشاهده

و ملازمت آن - پار برداشتن است بهر از گونن نیت است

والدرجة الثالثة الذكر الحقيقي  
وهو شهود ذكر الحق إيتاك  
والتخلص من شهود ذكرك  
ومعرفة افتراء الذاكر في بقائه مع ذكره .

## ٤٨ - باب الفقر

قال الله عز وجل : ﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّسِمُوا الْفُقَرَاءَ إِلَى اللَّهِ ﴾  
الفقر اسم لبراءة من رؤية الملكة  
وهو على ثلاث درجات :

### الدرجة الأولى فقر الزهاد

وهو نقض اليدين من الدنيا ضبطاً طلباً

وإسكات لسان عنها ذمّاً مدحاً

والسلامة منها طلباً تبركاً

وهذا هو الذي تكاثروا في شرفه .

والدرجة الثانية الرجوع إلى نسبق بمطالعة النظر

وهو يورث لخلاص من رؤية الأعمال .

ويقتض شهود الأحوال

ويعتص من أدنى مطالعة مقامات .

والدرجة الثالثة محنة لا ضرار

والوقوع في يد التقصع الواحداني

والاحتباس في قيد التجريد

وهذا فقر الصوفية .



۳ - و درجه سوم : ذکر حقیقی است ،

و آن مشاهده ذکر حق است

و خلاصی از مشاهده ذکر کبری که تومی کنی

و معرفت برینکه ، هر ذکر کننده ، که از ذکر خود آگاه باشد ، مفتری است .

## ۲۸ - باب فقر = درویشی

خداوند عزوجل فرماید : «ای مردمان ! شما فقیرانید (نیازمند) به خدا ای»

فقر ، مبری بودن است از چشمداشت بر ملکیت

و آن بر سه درجه است :

۱ - درجه نخستین : فقر زاهدان است :

و آن است افشاندن دست از دنیا ، چه نگهداری (مال دنیا) و چه صاحب آن

و خاموش ساختن زبان از آن ، چه در نکوهش و چه در ستایش

و از آن خود را بی سلامت داشتن ، چه در طلب و چه در ترک آن

و این آن فقر باشد که در شرف آن سخن گفته اند

۲ - درجه دوم : رجوع کردن است به سابق (که از جانب خدا ای بوده

با نگرش بسوی فضل خدا ای

و بهره آن خلاصی با فن است از نگرش بر اعمال

و قطع مشاهده احوال

و پاکیزه کردن مظالمه مقامات از آمدگی خدا

درجه سوم : صحت نیامندی است

آنکه بنده بیفتد ، در دست تقطع وجدانی

و آنکه بشود ، در تجرید زندانی

و این فقر صوفیان است .

## ٤٩ — باب الفنى

قال الله عزّ وجلّ: ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾ .

الغنى اسم للملك التام .

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى غنى القلب

وهو سلامته من السبب

ومسالته الحكم

وخلاصه من الخصومة

والدرجة الثانية غنى النفس

وهو استقامتها على المرغوب

وسلامتها من المسخوط

وبراعتها من المراياة .

والدرجة الثالثة الغنى بالحقّ

وهو على ثلاث مراتب :

المرتبة الأولى شهود ذكره إيتاك

والثانية دوام مطالعة آوآلته

والثالثة الفوز بوجوده .

## ۴۹ - باب غنا = توانگری

خداوند عزوجل فرماید: «خدا اوند، ترا بینوا و عا یله دار  
در یافت، پس غنی ما خت ترا»

غنا نام ملکیت تام است.

و آن بر سه درجه است:

۱ - درجه نخستین: غنای قلب است

و آن بر کنار بودن باشد، از احتیاج به اسباب

وزیستن باشد، در مسألت در باره حکم

و خلاصی یافتن باشد از خصومت (وستیزه).

۲ - درجه دوم: غنای نفس است

و آن پابندی است، در آرزو مندی

و بر کناری است، از برآشفتهگی

و دست برادری است، از ریاکاری.

۳ - درجه سوم: غناست از روی حق

و آن سه مرتبه دارد:

مرتبه اول: شهود این است که و اتعالی را بیاد دارد

و مرتبه دوم: دوام مظانعه اویب (خدای

و مرتبه سوم: رسیدن به دریافت وی.

قال الله عز وجل: ﴿وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُسَلِّقَ إِلَيْكَ

الكِتَابُ﴾

أكثر المتكلمين في هذا العلم جعلوا المراد والمريد اثنين

وجعلوا مقام المراد فوق مقام المريد .

وإنما أشاروا باسم المراد الى الضمائم الذين ورد فيهم الخبر

وللمراد ثلاث درجات :

الدرجة الأولى أن يعصم العبد وهو يستشرف للجفد .

بمعنى السهوات

وتعويض الملائكة

وإنما مسألت المعاصب عليه كرهه

والدرجة الثانية أن يضع عن العبد عبور القصر

ويعرفه من سبب التمسك

ويتمسكك عوقب الخفوت

كما فعل بسببك في قلب الخيل

حماه على أريج أرحاه والمعاصف

فأغناه عن الخيل

وفعل بكوسى حين نقي الأنوح وأخذ برؤس أخيه

لم يعتب عليه كما عتب على آدم ونوح ودود ويونس .

نسخه خطي سراي سلطان احمد ابن المولى ، كوبرولوا ، برنس موزيم زو في لافراك

قا هره ، نص حديث سارك فيه من الزيادة راج كرده انفسه

وان رلنه ضامن من خده ، المسببه البور الساطع ، ونجد اهم فبر ، حوته ، رصن بهم علم

لحيههم فبر عافيه ، وللههم فبر عافيه .

### ۵۰۔ باب مقام مراد = جایگاه برگزیدگان (

خداوند عزوجل فرماید : « و تو نبودی ( ای پیامبر ) که امید  
داشته باشی ، که بتو کتاب فرستاده شود » .

اکثر گویندگان ، درین علم ، سرید و سراد را دو چیز دیده اند ،  
و مقام مراد را ما فوق مقام سرید شمرده اند :

بنام مراد ، فقط به آنگزیدگان اشاره کرده اند که  
نام ایشان در خبر ( حدیث ) آمده ،  
و مراد را سه درجه است :

۱۔ درجه نخستین : آنکه رده چون ، از روی اضطرار ، نزدیکی  
جفا شود ، خدایش در عصمت نگهدارد

نام فضیلتها و شهادت

و گرفتن راه نجات

و بستن راههای نجات بر روی ، از روی آزار

۲۔ درجه دوم : آن ایست که از بسبار نص و گوناگونی

و اورا از آهن داغ مارمکنان برگزیدگان

و اورا از بس آمدنهای همسایه ، چیره سازد

۳۔ درجه سوم : آنکه در کشتن ایمان ، ایمان آورد

اورا از روی یاد بیرون جوی آورد

و از ایمان بی ایمان است

۴۔ درجه چهارم : چون از داغ مارمکنان برگزیدگان

و اورا از بس

و اورا از بس ایمان آورد ، ایمان آورد

و اورا از بس ایمان آورد ، ایمان آورد

حدیث شریف سوی گذار نفس سعادت را حلقه امید حسن رحمت می سودد :  
خداوند را ، بندگی ترکزنده استوار فرستد او ، که چاه نور در حساسان بوساند و وعدهای  
حسسان دهد ، و از لایتن بگذارد ، در عصمت رنده کند ایمان ، در عاقبت میرانند

والدرجة الثالثة اجتباء الحق عبده

واستخلاصه إياه بخالصته

كما ابتداء موسى وهو خرج يفتبس ناراً

فاصطنعه لنفسه

وأبقى منه رسماً معاراً .

ء

۳ - سومین درجہ : آنست کہ حق بندہ خود را برگزیند :

و اورا بہ ( مہر ) خالصِ خویشِ خلاصی بخشد

چنانکہ بر موسیٰ آغاز شد ، چون بر خاست تا آتش برگیرد :

( خدای ) اورا برای خویشتن بر گرفت

و از وی ، جزیکہ رسمِ عاریتی باقی نمازد !

## قِسْمِ الْأُودِيَةِ

وأما قسم الأودية فهو عشرة أبواب وهي :  
الإحسان « والعلم « والحكمة « والبصيرة « والفراسة  
والتعظيم « والإلهام « والسكينة « والطمأنينة « والهمة .

### ٥١ — باب الاضمار

قال الله عز وجل : ﴿ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ ﴾ .

قد ذكرنا في صدر الكتاب أن الإحسان اسم جامع نبوي يجمع أبواب الحقائق وهو ﴿ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ ﴾

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى الإحسان في القصد  
بتهذيبه علماً

وإبرامه عزمًا

وتصفيته حالاً .

والدرجة الثانية الإحسان في الأحوال

وهو أن تراعيها غيراً

وتسترها تظرفاً

وتصححها تحقيقاً .

عنوان « قسم الأودية » تنها در نسخه 'ق' « قسم الأودية »



## بخش وادی‌ها

و بخش وادی‌ها را ده باب باشد :

احسان علم حکمة بصیرت فراست  
تعلیم الهام سکینه طمأنینة همت

۵۱ - باب احسان = (نیگوپر ستندگی)

خدا ای عزوجل می‌فرماید: «آیا جزای نیکوئی چه باشد، جز نیکوئی؟»

چنانکه در صدر کتاب ذکر کردیم، احسان اسم جامع نبوی است،

به همه ابواب حقایق، و آنست: «پرستش کن خدای را، چنانکه

گویا او را می‌نگری.»

و آن بر سه درجه است:

۱ - درجه نخستین: احسان در قصد است:

پاکیزه کردن قصد، از روی علم

استوار ساختن قصد، از روی عزم

و تصفیه کردن قصد، از روی حال

۲ - درجه دوم: احسان در احوال است:

آنکه مراحوال را پاسبانی کنی، از روی غیرت

و مراحوال را بهوشانی، از روی هرمندی

و مراحوال را درست کنی، از روی تحقیق

بخش «وادی‌ها» - مطابق نسخه خطی باید بخش «دواها» ترجمه شود.

والدرجة الثالثة الإحسان في الوقت  
وهو أن لا تزايل المشاهدة أبداً  
ولا تلحظ لهمتك أمداً  
وتجعل هجرتك إلى الحق سرمداً .

## ٥٢ - باب العلم

قال الله عز وجل : ﴿ وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ﴾ .

العلم ما قام بدليل ورفع الجهل  
وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى علمٌ جليٌّ  
يقع بعيان

أو استفاضة صحيحة

أو صحة تجربة قديمة .

والدرجة الثانية علمٌ خفيٌّ

ينبت في الأسرار الطاهرة

من الأبرار الزاكية

بماء الرياضة الخالصة

ويظهر في الأنفاس الصادقة لأهل الهمّة العالية

في الأحايين الخالية

في الأسماع الصاحية .

مسطر ٧ : در نسخه خطی ق، پ « دفع الجهل » خوانده میشود .  
مسطر ٨ : در همین دو نسخه و نسخه « اسرار الظاهره » خوانده میشود .

۳- درجه سوم : احسان در وقت است

آنکه ، بشاهده را ، تا ابد فرو نگذاری

و همت را ، یک لحظه ایستاده نکنی

و هجرت خویش را ، بسوی حق سرمدی سازی .

## ۵۲- باب علم = دانش

خداوند عزوجل فرماید : «اورا دانش آموختیم ، از دانشی که از آن ما بود .»

علم آنست که بر دلیل اقامه شود ، وجه را رفیع کند

و آن بر سه درجه است :

۱- درجه اول : علم جلی است (= روشن) :

و آن علم ، بدست آید از (دیدار) عیان

یا از فیض جوئی صحیح

و یا از صحت تجربه قدیم .

۲- درجه دوم : علم خفی است :

که در اسرار ظاهره بیرونید

از تخم پاشی با آکیزه

با آبیاری ریاضت خالص

این علم ، در نفس های صادقان بلند همت ، پیدا میشود

از دم های خالص از خلیل

در گوشه های بی سرو

سطر ۷ . ترجمه نسخه بدل ها : چهل رادفع کند .

سطر ۱۸ . ترجمه نسخه بدل ها : اسرار ظاهره .

وهو علمٌ يُظهر الغائب  
ويغيب الشاهد

ويشير إلى الجمع .

والدرجة الثالثة علمٌ لَدُنِّي  
إسناده وجوده

وإدراكه عيانه

ونعته حكمه

ليس بينه وبين الغيب حجاب .

### ٥٣ — باب الحكم

قال الله عز وجل : ﴿ يُوْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ  
الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا ﴾ .

الحكمة اسم لإحكام وضع الشيء في موضعه  
وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى أن تعطى كل شيء حقه  
ولا تعديه حده

ولا تعجله وقته .

والدرجة الثانية أن تشهد نظر الله في وعيده

وتعرف عدله في حكمه

وتلحظ برّه في منعه .

سطر ٣ (از زير): بجای کلمه « عدله » در نسخه های ق، پ، ن « نثاره »

و آن علمی است که : غایب را حاضر کند

و مشاهده کننده را غایب کند

و بسوی جمع (ناپراگندگی) اشاره کند .

۳- درجه سوم : علم لدنی (- از جانب حق) است .

تکیه گاه آن ، وجد (دریافت) آنست .

و عیان آن ، خود درک آنست .

و بیان آن ، (عین) حکم آنست .

و میان آن و غیب پرده بی نباشد .

### ۵۳- باب حکمت = دیدن چیزی را چنانکه هست

خداوند عزوجل فرماید : ﴿(خداوند) حکمت بخشاید ، هر کرا

خواهد ، و هر کرا که حکمت بخشوده شده ، گویا نیکوئی بسیار بخشوده شده .﴾

حکمت احکام وضع شی است در موضع آن

و آن بر سه درجه است :

۱- درجه نخستین : اینکه به هر شی حق آن را دهی

و از حد آن نگذری

و از وقت آن بیشتر نشانی

۲- درجه دوم : این که نظر خدای را در وعید او ، و عذوبت او ،

مشاهده کنی

و عدل او را ، در حکم او بشناسی

و سهر بانی او را ، در آنچه منع کرده بزنگری .

سطر ۲ (از آخر) ترجمه نسخه بدل هاجن مرسود : و نظر او را در حکم او شناسی .

والدرجة الثالثة أن تبلغ في استدلالك البصيرة  
وفي إرشادك الحقيقة  
وفي إشارتك الغاية .

## ٥٤ باب البصيرة

قال الله عز وجل : ﴿ قُلْ هِيَ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ  
عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ﴾ .

البصيرة ما يخلصك من الخيرة

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى أن تعلم أن الخبر القائم بتمهيد الشريعة  
يصدر عن عين لا تخاف عواقبها

فترى من حقه أن تلذذه يقيناً

وتغضب له غيراً .

والدرجة الثانية أن تشهد في هداية الحق وإضلاله إصابة العدل

وفي تلوين أقسامه رعاية البر

وتُعاین فی جذبہ جبل الوصال .

والدرجة الثالثة بصيرة تفجر المعرفة

وتثبت الإشارة

وتثبت الفراسة .

مآثر ۱۱ : بجای کلمہ « تلذذہ » در نسخہ های ص، و، ف « تودیه » آمده است

۳- درجہ سوم: آنست کہ در امتداد لالِ خویش به بصیرت رسی  
و در ارشادِ خویش ، به حقیقت رسی  
و در اشادتِ خویش به غایت رسی

## ۵۲ - باب بصیرت = دیدہ ور شدن

خداوند عزوجل فرماید: « بگو (ای پیامبر) این راہ من است می  
خوانیم، من و پیروانم، (مردمان را) به خداوند از روی بصیرت» .  
بصیرت آنست کہ ترا از حیرت برہاند  
و آن برسہ درجہ است:

۱- درجہ نخستین آنکہ بداننی کہ خبر، آنکہ برای تمہید شریعت بریاست  
از ان سرچشمہ بیسی آید، کہ نباید از عواقب آن ترسی

پس باید بنگری حق بودنِ آنرا، تا از روی یقین، از لذتِ آن بہرہ گیری  
(در راہِ پشتیبانیِ آن)، از روی غیرت، در غضب باشی .

۲- درجہ دوم: آنست کہ چون حق، کسی را ہدایت کند، و یا گمراہ سازد  
در ان، احابتِ عدل را ندانی

و در رنگارنگ بودنِ قسمتِ (آدمیان)

رعایتِ بہربانیِ او در بدین

و در جذبِ او، حینِ وصالِ او، در بدین .

۳- درجہ سوم بصیرت: آنست کہ از ان معرفت برچہم

و اشارت را ثابت و استوار سازد

و فراست را پدیدآورد، و پیروزد .

درسٹر ۱۱، ترجمہ نسخہ بدل: از روی یقین انرا اداء کنی .

## ۵۵ - باب الفراسة

قال الله عز وجل : ﴿ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ ﴾

التوسم التفرس

وهو استئناس حكم غيب

من غير استدلال بشاهد ولا اختبار بتجربة .

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى فراسة طارئة نادرة

تسقط على لسان وحشي في العمر مرة

لحاجة سمع مرید صادق إليها

ءلا يوقف على مخرجها

ولا يؤوبه بصاحبها .

وهذا شيء لا يلخص من الكهانة وما ضاهاها

لأنها لم تشر عن عين

ولم تصدر عن علم

ولم تُسوق بوجود .

والدرجة الثانية فراسة "تجني" من غرس الإيمان

وتطلع من صحة الحال

وتلمع من نور الكشف .

سطرسم از اخير: بجای « تسق » در نسخه های ص، ن، ف « تسبق »



## ۵۵- باب فراست

خدای عزوجل فرماید: «درین نشانه‌ها است اهل توستم را (آله برت گیرنده اند)».

توسم، به معنی دشمنی فراست است:

و آن انس یا فتن است با حکم غیب.

بدون استدلال به شاهد، و بدون خبر جسمین از تجربه

و آن بر سه درجه است:

۱- درجه نخستین: فراستی است ناگهانی و نادر

که یکبار در عمر بر زبان وحشی پدیدار شود

زیرا که مرید صادق و مجتبی بدان آفت

بدون آنکه از بخرج آن واقف باشد

و یا از صاحب آن آگه گردد

و چنین چیز، از آنچه از کاهن، و یا با زبان پدید آید، سارق نشود

زیرا که چنین فراست، از سر چشمه توحس شریک نماند

و از غیب سر بر نبرد

و از آبِ جود، زاریاوت نماند

۲- درجه دوم: فراستی است که از درخت ایمان برچیده شود

و از محبت حلال میوه آن است

و از نور کشف پندار

سطر: (الاحمر) برجه تسعدیل: شرازان وجدی نامده باشد

والدرجة الثالثة فراسة سرية  
لم تجتلبها روية

على لسان مصطنع  
تصريحاً أو رمزاً .

## ٥٦ — باب التعظيم

قال الله عز وجل : ﴿ مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً ﴾ .

التعظيم معرفة العظمة مع التذلل لها .

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى تعظيم الأمر والنهي

وهو أن لا يُعارضاً بترخص جاف

ولا يُعرضاً لتشديد غال

ولا يُحملاً على علة توهم الانقياد

والدرجة الثانية تعظيم الحكم

أن يُبغى له عوج

أو يدافع بعلم

أو يرضى بعوض .

والدرجة الثالثة تعظيم الحق

وهو أن لا تجعل دونه سبباً

أو ترى عليه حقاً

أو تنازع له اختياراً .

منظر اول بجای « سریه » در نسخه های ق، پ: « مویه »

۳- درجه سوم: فراست سری است:

و هیچ رویت آنرا جلب نکند

و بر زبان برگزیده، بیاید و بس!

به نصریح، وینا بهر من.

## ۵۶- باب تعظیم - بزرگداشت

خدا او ند عزوجل فرماید: «چیسب شمارا که، میدنمند درید و روان در

نشد و نار و بزرگی مرخدای زبان»

تعظیم، معرفت عظم است، و خود را ذلیل شمردن در بر آن

و آن بر سه درجه است:

۱- درجه نخستین: تعظیم مروئهی است

و نباید که، با استفاده از رخصت های نادرست آن زبان رسد

و نه آنکه، از روی شهادت های غمناک و آسین، زبان برسد

و نه آنکه، زیر بار علتی بیاید، که از فرمان نبری به آن رسد.

۲- درجه دوم: تعظیم حکم است:

که نباید بر آنرا کجی و کجروی روا داد

و نباید آنرا به نام عدم دفع کرد

و نباید با چندی استعجاب به آن رسید.

۳- درجه سوم: تعظیم حق است:

و آنست که، بر حق بیایند، و به حق دیگر استعجاب

و بیایند، و خود را در آن دفع نکنند

و بیایند، و بر حق بیایند، و به حق دیگر استعجاب

در نظر اول بر حقه سعد بن حسن مسعود در مسعودی در مسعودی در مسعودی در مسعودی

## ٥٧ — باب الإلهام

قال الله عز وجل : ﴿ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ﴾ .

الإلهام مقام المحدثين

وهو فوق الفراسة

لأنّ الفراسة ربما وقعت نادرة

أو استصعبت على صاحبها وقتاً

واستعصت عليه

والإلهام لا يكون إلا في مقام عتيد

وهو على ثلاثة درجات :

الدرجة الأولى إلهام نبأ يقع وحيّاً قاطعاً  
مقروناً بسمع أو مطلقاً .

والدرجة الثانية إلهام يقع عيناً  
وعلامه صحته أنّه لا يخرق سراً .  
ولا يجاوز حسداً

ولا يخطيء أبداً

والدرجة الثالثة إلهام يجلو عين التحقيق صرفاً  
وينطق عن عين الأزل محضاً .

وللإلهام غاية تمتنع عن الإشارة إليها .

### ۵۷- باب الهام

خداوند عزوجل فرماید: «آنکه نزد او دانش بود از کتاب، گفت:

بیارم آنرا یعنی تخت بقیع را، تا چشم بر هم زنی

با جام و نام آن نیست که انسان را کفایت از مقام قوس برانگیزد.

و آن سال از فراست است

زیرا فراست، شاید به طور نادروغ شود

و تا کسی آن را بخورد، بر او صاحب خود نیاید

در بر بر او عصیان و زشتی

در حالیکه زانها، نیاید، جز در مقام آدم آید، در شکر است

و آن رسد در چه است:

۱- در چه است: الهام آگاهی است که در حقیقت و واقعیت

چند قرون به سماج و حقه مطبق

۲- در چه است: آن الهام است که از سوی خداوند الهی

و عبادت صحت آن، آن رسد که هیچ کس

و آنچه حقیقی است و آن رسد

و خدا که به خطا نشود

۳- در چه است: آن الهام است که در حقیقت

و بعضی از جمله اولی است

۴- الهام الهی است که در آن رسد

## ٥٨ - باب السكينة

قال الله عزّ وجلّ : ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي الْمُؤْمِنِينَ﴾ .

اسم السكينة لثلاثة أشياء :

أولها سكينة بني إسرائيل التي أعطوها في التابوت  
قال أهل التفسير « هي ریحٌ هفتافة » وذكروا صفتها  
وفيها ثلاثة أشياء :

هي لأنبيائهم معجزة

ولملوكهم كرامة

وهي آية النصره تخلع قلوب العدو بصوتها رعباً  
ء إذ التقى الصفتان للقتال .

والسكينة الثانية التي تنطق على ألسن المحدّثين ليست هي شيئاً يُملك  
إنما هي شيء من لطائف صنيع الحقّ  
يلقى على لسان المحدّث الحكمة

كما يلقي الملك الوحي على قلوب الأنبياء

وتُنطق المحدّثين بنكت الحقائق

مع ترويح الأسرار

وكشف الشُّبُه .

والسكينة الثالثة هي التي أنزلت في قلب النبي صلى الله عليه وسلم وقلوب المؤمنين  
وهي شيء يجمع نوراً ، وقوةً ، وروحاً  
يسكن إليه الخائف

ويتسلى به الحزين والضجر

ويستكين له العصيّ والجرىء والأني .

### ۵۸۔ باب نسکینہ۔ آراہش از سوی حق

خداوند عزوجل فرمایید: «اوست که فرود آورد آراہش را در دلهای مؤمنان،  
سکینہ نام به چیز است»

۱۔ نخست نسکینہ بنی اسرائیل که ایشان را در آکشتی بگذاشتی «عظمت»  
در تفسیر نوینند بدان شرح میگفت بود، وصف آنرا ذکر کرده اند  
و در آن به چیز است :

سازدن ایشان را شعجزب

شوک شدن ایشان را تراست

و آن آیه نصرت بود، که از تعب صورت آن آیه، می دانند

بر شایسته است

آنکه در دو صفت در ترازو را در بر می شد

۲۔ سکینہ دوم: بعد از زمان آنکه سیدنا عیسی را کفایتی از مقام قدس نصیب  
شود گویا آورد آن نه چیزی است که در ملکیت آید

تأخیری است در فاعل آنکه حق ساختند

و آنکه در آن آیه در گفتار حکام نصیب شده است

در جلاله در حق با شایسته ای بیاهمیت است

و آنکه سیدنا عیسی را نصیب شده از کتاب حیدر و سحر است

آنکه سجود را از او

و آنکه شرف آنرا است

۳۔ سکینہ سوم: آنست که در حق جان الله عزوجل در میان آن است

و آنکه در آن

و آنکه در آن است که در حق و در آن است

و آنکه در آن است

و آنکه در آن است

و آنکه در آن است

“وأما سكينه الوقار التي تراها نعتاً لأربابها  
فإنها ضياء تلك السكينه الثالثه التي ذكرناها  
وهي على ثلاث درجات :  
لدرجة الأولى سكينه الخشوع عند القيام بالخدمة  
رعايةً \* وتعظيماً \* وحضوراً .  
والدرجة الثانية السكينه عند المعامله  
بمحاسبه النفس  
وملاطفه الخلق  
ومراقبه الحق .

والدرجة الثالثه السكينه التي تُنبت الرضى بالقسم  
وتمنع من الشطح الفاحش  
وتقف صاحبها على حد الرتبة .  
“والسكينه لا تنزل قطّ إلاّ في قلب نبيّ أو وليّ” .

## ٥٩ — باب الطمأنينه

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴾ .  
الطمأنينه سكون يقويه أمن صحيح شبيه بالعيان .  
وبينه وبين السكينه فرقان :  
أحدهما أن السكينه صولة تورث خمود الهيئه أحياناً  
والطمأنينه سكون أمن فيه استراحة أنس .  
والثاني أن السكينه تكون نعتاً وتكون حيناً بعد حين  
والطمأنينه نعت لا يزائل صاحبه .



و اما سکینه وقار آن است که بینیش صا حبان آن، آنرا بیان کنند

و آن، روشنائی سوسین سکینه است، که ذکر کردیم.

و آن بر سه درجه است :

۳ - الف - درجه نخستین: سکینه خشوع است، هنگام برپاشدن برای خدمت

از روی رعایت، از روی تعظیم، و از روی حضور (دل)

۳ - ب - درجه دوم: سکینه هنگام معامله (ورفتار و کردار) است،

بعجا سیه نفس

و بعلا طفت با سردمان

و بعد اقباب حق.

۳ - ج - درجه سوم: آن سکینه است که رضا به قسمت، آنرا برویاند و برورد

و آن بند هرا باز دارد از شطح قاش

و صاحب خود را ایستاد شد در حد ریه.

و آن سکینه نازل نشود اجز در دل نبی یا ولی

## ۵۹ - باب طمأ نینت - آرامش با انس

خداوند عزوجل فرماید: ای نفس آرام گرفته!

طمأ ننت، آن سکون است، که امن صحیح تشبیه به عیان، آنرا تقویت میدهد.

این طمأ نیت و سکون، دو فرق است:

یکی اینکه سکینه صوتی است که گاهی آتش هیبت را فرونشاند.

و طمأ نیت سکون امن است، که در آن راحت انس میسر آید.

دوم: اینکه سکینه معنی است، که گاه گاه باشد.

و طمأ نیت نعمت است، که هر گوا از صاحب خود زابل نشود.

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى طمأنينة القلب بذكر الله

وهي طمأنينة الخائف إلى الرجاء

والضجر إلى الحكم

والمبتلى إلى المثوبة .

والدرجة الثانية طمأنينة الروح في القصد إلى الكشف

وفي الشوق إلى العدة

وفي التفرقة إلى الجمع

والدرجة الثالثة طمأنينة شهود الحضرة إلى اللطف

وطمأنينة الجمع إلى البقاء

وطمأنينة المقام إلى نور الأزل .

## ٦٠ - باب الرهمة

قال الله عز وجل : ﴿ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى ﴾ .

الهمة ما يملك الانبعاث للمقصود صرفاً

لا يتمالك صاحبها ولا يلتفت عنها .

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى همة " تصون القلب من خسة الرغبة في الفاني

وتحملة على الرغبة في الباقي

وتصفته من كدر التواني .

وآن بر سه درجه است :

۱ - درجه نخستین : طمناً نیت دل است، با ذکر خدای

و آن طماً نیت یافتن ترسنده است، از روی رجا

و طماً نیت یافتن ناشکیبانت، از روی (پذیرش) حکم

و طمناً نیت یافتن بیسلاست، از روی امید به ثواب .

۲ - درجه دوم : طماً نیت روح است، در قصد، بسوی آشفت

و در شوق است ، بسوی وعده نیکو)

و در تفرقه ، بسوی جمع .

۳ - درجه سوم : طماً نیت در سلسله حضور است، از روی انقباض و

و طماً نیت در جمع است، از روی بقا

و طماً نیت در بقاء است، از روی نور دل .

## ۶۰ - باب همت - از دل خواستن

خداوند عزوجل فرماید: *حَسْبُ نِيَامٍ بِيْرٍ شَاكِرٍ مُّؤْمِنٍ وَ حَسْبُ عَمَلٍ*

*هَمَّتْ آتَتْ* - ده صرف انگیزه بسوی مقصد و همت است .

و صاحب همت مانت خود نیاید، چیزی به دست نرساند

و دل به مقصد رسد .

۱ - درجه نخستین : آن همت است که در دل با شکیبایی از روی

بصورت انجام آید .

و دل را در بسوی رحمت با خود امید رسانی

و از دل بر دست آوردن کلام با شکیبایی

والدرجة الثانية همّة تورث أنفةً من المبالاة بالعلل  
والنزول على العمل  
والثقة بالأمل .

والدرجة الثالثة همّة تصاعد عن الأحوال والمقامات  
وتُزرى بالأعواض والدرجات  
وتنحو عن النعوت نحو الذات .

٤

۲ - درجه دوم: همتی است که ازان زایدی مبالاتی به عمل

و بی مبالاتی بر چشمداشت از عمل

و بی مبالاتی برد لبستگی بر اصل

۳ - درجه سوم: همتی است بالاتراز احوال و مقامات

همتی که یاداش ها و درجات را از چشم افکند

همتی که از صفات بسوی ذات بویید .

## قسم الأحوال

وأما قسم الأحوال فهو عشرة أبواب وهي :

المحبة والغيرة والشوق والتعلق والعطش  
والوجد والدهش والهيان والبرق والذوق .

### ٦١ - باب المحبة

قال الله عز وجل : ﴿ مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ﴾ .

المحبة تعلق القلب بين المحبة والأنس . في البذل والمنع . على الأفراد .  
والمحبة أول أودية الفناء .

والعقبة التي ينحدر منها على منازل الخو  
وهي آخر منزل تلقى فيه مقدمة العامة ساقه الخاصة  
وما دونها أغراض الأعراض .

المحبة هي سمة الطائفة  
وعنوان الطريقة  
ومعقد النسبة .

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى محبة تقطع الوسوس .  
وتلذذ الخدمة

وتسلي عن المصائب .

(مفتم)

## بخش احوال

و بخش احوال راده باب است. و آنست:

محبت غیرت شوق فتن غضب  
وجد نهشت هیجان پرو دود

### ۶۱- باب محبت = دوستی

خداوند عز و جل فرماید: «اگر کسی از سه، ز دین خود مرتد شود، پس زود بگریزد»

بیازد خدای، گروهی را نه دوستان ندارد، و نه دشمنان را دوست

محبت، تعلق دل است، بین شمع و انس، شر بدن، برای محبوب، و در دل، محبوب را

رزقی فرستاده، محبوب

محبت، از نخستین وادی های فطرت است.

و گردنه آکھسار است، در آزان می توان، سوی منزل شکر و جود، و در

و منزل واپسین است، نه در آن، بیگانهان، در راه، و در آن

در راه است

هر چه از آن پائین، بر باشد، احساس است، برای، و در راه، و در

محبت، نشانه گروه (عارفان) است

و عنوان طریقت است

و جایگاه، محبت، و بیوی، و بیوی

محبت، راسه درجه است:

۱- درجه نخست، محبت آنکه، و سوسه، عارف، و در

و خدمت را، نوارا، گرداند

و از مصایب، تسلی، بختند.

وهي محبة تنبت من مطالعة المنّة  
وتثبت باتّباع السنّة  
وتنمو على الإجابة للفاقة

والدرجة الثانية محبة<sup>٤</sup> تبعث على إثارة الحقّ على غيره  
وتُلهج اللسان بذكره  
وتُعلق القلب بشهوده .

<sup>٤</sup> وهي محبة<sup>٤</sup> تظهر من مطالعة الصفات  
والنظر في الآيات  
والارتياض بالمقامات .

والدرجة الثالثة محبة<sup>٥</sup> خاطفة تقطع العبارة  
وتدقق الإشارة  
ولا تنهى بالنعوت .

وهذه المحبة هي قطب هذا الشأن  
وما دونها محابّ نادت عليها الألسن  
وادّعتها الخليقة  
وأوجبها العقول .

## ٦٢ — باب الغيرة

قال: عزّ وجلّ حاكياً عن سليمان عليه السلام : ﴿رُدُّوْهَا عَلَيَّ

فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ﴾ .

الغيرة سقوط الاحتمال ضمناً

والضيق عن الصبر نفاسةً .



آن سحبتی است که از مطالعہ سنت (خداوندی) بروید

و با پیروی سنت (نبوی)، استوار گردید

و از اجابتِ فائقہ نمو یا بد

۲- درجہ دوم محبت: آنکہ برانگیخته شود، با گزیدنِ حق بر هر چه

غیر از آن است

و زبان را بہ ذکر او گویا سازد

و دل را بہ شہود او بسہ کند

و آن سحبتی است، کہ پدید آید از مطالعہ صفات او

و از نظر بر آیات او

و از ہائش در مقامات او

۳- درجہ سوم: سحبتی است ربانینہ، کہ قطع کنند گفتار را

و دقیق کنند اشارت را

و پایان نیابد بہ صفات

آنست سحبتی کہ قطب این کار است

درجہ بائین تر از آن است، بہجت ہائینی است کہ گفتار زبان نیابد

و دعوائی آفریدگان نیابد

و اجابت ہن ہای ایشان نیابد

## ۶۲- باب غیرت = در شکست

خداوند عزوجل، در بارہٴ سیمان علمہ است، ہمہ را بہ خود برگردانید، یعنی غیر

اسپان را، پس بہت زدک برداشت بہ سقوہ و آوردن ہای آن اسبان،

غیرت، برداشت نکردن (حیز دیگر) است، از روی دلہی کہی، از بہت چوہرہ

و در نامکبہائی، تنگدل بودن، از روی آرزومندی،

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى غير العابد على ضائع يسترد ضياعه

ويستدرك فواته

ويتدارك تواه .

والدرجة الثانية غير المرید على وقت فات

وهي غير قاتلة

فإن الوقت وحى الغضب

أنى الجانب

بطىء الرجوع .

والدرجة الثالثة غير العارف على عين غطاها غين

وسر غشيه رين

ونفس علق برجاء

أو التفت إلى عطاء

### ٦٣ - باب الشوق

قال الله عز وجل : ﴿ مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَاتٍ ﴾ .

الشوق هبوب القلب إلى غائب

وفي مذهب هذه الطائفة علة الشوق عظيمة

فإن الشوق إنما يكون إلى غائب

ومذهب هذه الطائفة إنما قام على المشاهدة

ولهذه العلة لم ينطق القرآن باسمه .

مطرس : « تواه » در نسخه های خطی ص ، و ، ف : « قواه »

و آنرا سه درجه است :

۱- درجه نخستین : غیرت عابد است ، بر آنچه از وی ضایع شده ، و برای بازگردانیدن ضیاع

و جستجو کردن آنچه رفته است

و تدارك چاره از دست رفتن آن

۲- درجه دوم : غیرت سر ید است ، بروقتی که از دست رفته

و آن غیرت کشنده است

زیرا که وقت (چون اسپه) است خشمگین

که جز به دشواری، نتوان کنار آن رفت

و جز به آهستگی، نتوان آنرا باز آورد.

۳- درجه سوم : غیرت عارف است ، بر چشمی که دمه اش پوشیده

وسرّهای که ز نگارش گرفته

و آهی بسته به رجائی

و چشم براه عطائی .

### ۶۳- باب شوق

خداوند عزوجل فرماید : « آنکه تقای خداوند را آرزو کند ، به رستی آنکه

سهلتِ خدای رسیدنی است . . .

شوق، ورزش و جنبشِ دل است ، بسوی غایب

در سدهبِ این طایفه ، علت (و نقصان) شوق را بسما را است

زیرا که شوق برای آنچه باشد نه غایب است

و سدهبِ این طایفه ، بر مشاهده (حاضر) بر پا شده

و از روی این علت، قرآن نام آنرا نیاورده است .

سطر ۳- بر حجه سینه دل ، و تدارك قوای آن .

ثمّ هو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى شوق العابد إلى الجنة  
أيامن الخائف

ويفرح الحزين  
ويظفر الآمل .

والدرجة الثانية شوق إلى الله عزّ وجلّ  
زرعه الحبّ الذي نبت على حافات المين  
فعلق قلبه بصفاته المقدسة

فاشتاق إلى معاينة لطائف كرمه  
وآيات برّه  
وأعلام فضله .

وهذا الشوق تفتأه المبارّ  
وتخالجه المسارّ  
ويقاويه الاضطبار .

والدرجة الثالثة نارٌ أضرمها صفو المحبّة  
فنجّست العيش

وسلبت السلوة  
ولم ينهها معزٌّ دون اللقاء .

## ٦٤ — باب القلق

قال الله عزّ وجلّ حاكياً عن موسى عليه السلام :

﴿ وَعَجِّلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لَتَرْضَى ﴾

القلق تميريك الشوق بإسقاط الصبر

مطر ١٣ بجای « تفتأه » در نسخه های ص ١٠١ و ١٠٢ : « يغشاه »

وشوق راسخه درجه است :

۱- درجه نخستین : شوق عابد است بسوی جنت :

قائمه منده کدر امن آید

و در اینک ، خرمیند گردد

و آرزویند ، پیر ز منده شود.

۲- درجه دوم : شوق به خداوند از عزو جبر است :

کاشمه است آفراد نه دوستی ، شایسته در کثابتهای است ، است ، ذات سائن

پس بند ، دل بندد کبه صفات مقوس خدای

و شایان گردد کبه معانی لطیف شایان

و بشانی شایان مهر بانی

و علائق فضا

و این شوق را ، مهر بانی ، آرام داند

و سیرت به آسوب برسد

و سحر بوی ، آفریند

۳- درجه سوم : شوق آشنی است که که صفای و جنت او داند

و آفریند گانی بدیع شود

و تسلی سبب گردد

و در زلف بدیع چیزی در آید

## ۶۲- باب قلق ( پیش )

من گوید به خدای عزوجل ، که آفریند ، عابد است بسوی جنت او داند

و شایان به بسوی جنت او داند ، و شایان به بسوی جنت او داند

قلق ، جنبش شوق است باسفه در صفا

سطر ۱۲ : درجه سابع : در این شوق ، در این شوق ، در این شوق

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى قلقٌ بضيق الخلق

ويبغض الخلق

ويلتذ الموت .

والدرجة الثانية قلقٌ يغالب العقل

ويختل السمع

ويصاويل الطاعة

والدرجة الثالثة قلقٌ لا يرحم أبداً

ولا يقبل أمداً

ولا يُبقي أحداً .

،

## ٦٥ — باب العطش

قال الله عزّ وجلّ حاكياً عن خليفه عليه السلام :

﴿ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ

هَذَا رَبِّي ﴾ .

العطش كناية عن غلبة ولوعٍ بمأمول

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى عطش المرید إلى شاهد يرويه

أو إشارة تشفيه

أو عطفة تؤويه .

و آنرا سه درجه است:

۱- درجه نخستین: آن قَلَق است که خَلْق را تنگ سازد

و خنده را از خَلْق بیزار کند

و او را سرگگ خوشگوار کند

۲- درجه دوم: آن قَلَق است که بر عقل چیره شود

و شنوائی را براند

و بر طاقت بتازد

۳- درجه سوم: آن قَلَق است که هرگز بر کس دل نسوزاند

و پیمانان نهد برد

و کسی را آرام نگذارد

## ۶۵- باب عطش (= تشنگی)

خدا عزوجل می فرماید، درباره دوستارِ خویش ابراهیم علیه السلام:

«چون شپاهنگام بروی گسטרده شد، اختری را ندیده گفت:

این سرو در کنار من است»

عطش، کنایه از غلبه خواستاری است برای آنچه آرزو می شود.

و آنرا سه درجه است:

۱- درجه نخستین: عطش می رسد است به گواهی بی، که سیرایش آید

به اشارتی، که سفاقت بخشد

و به مهر بانمی بی، که بر خوردارش سازد.

والدرجة الثانية عطش السالك إلى أجل يطويه

ويوم يزيه ما يغنيه

ومنزل يستريح فيه .

والدرجة الثالثة عطش المحب إلى جلوة ما دونها سحاب غثلا

ولا يغطيها حجاب تفرقة

ولا يعرج دونها على انتظار.

## ٦٦ - باب الوجد

“ قال الله عز وجل : ﴿ وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا ﴾

الوجد لقب يتأجج من شهود عارض مقلق .

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى وجد عارض

يستفيق له شاهد السمع

أو شاهد البصر

أو شاهد الفكر

أبقى على صاحبه أثراً أو لم يُبق .

والدرجة الثانية وجد يستفيق له الروح

بلمع نور أزل

أو سماع نداء أولى

أو جذب حقيقي

إن أبقى على صاحبه لباسه

وإلا أبقى عليه نوره .



۲- درجه دوم : عَطَشٌ سَا لِكَا سْتِ، بسوی اجلی که (طومار) او را در پیچد  
و بسوی روزی که او را بنمایاند، آنچه را که توانگرش نماید  
و بسوی سنزلی که در آن او را آرام آید

۳- درجه سوم: عَطَشٌ مَحْبُوبٌ است، بسوی جلوه بی که آنرا ابرِ علت نگیرد  
و برده تفرقه نپوشد  
و در پای آن، دیگر انتظاری نباشد.

## ۶۶- باب وَجَدٌ (= دریافت)

خداوند عزوجل می فرماید: «دل‌های ایشان را (استوار) بستیم، چون قیام کردند».  
وجد شعله ایست که فروزان شود از دیدار، بدیدار چیزی شورا نگیزد.  
و آنرا سه درجه است :

۴- درجه نخستین: وجدی است که عارض شود

و ازان بر خورد ارشود: گواهِ سمع

یا گواه دیدار

یا گواهِ بندار

و اثر آن وجد، بر صاحب آن بماند یا نماند.

۲- درجه دوم: وجد آنست که روح ازان بر خورد ارشود :

با درخشندگی روشنائی ازلی

و یا شنوائی ندای اولی

یا جذب حقیقی

وجدی که جامه خود را بر صاحب وجد نهد

و یا روشنائی خود را بروی گذارد

والدرجة الثالثة وجد<sup>١</sup> يخطف العبد من يد الكونين  
ويمحّص معناه من درن الحظّ  
ويسلبه من رقّ الماء والطين  
إن سلبه أنساه اسمه  
وإن لم يسلبه أعاره رسمه .

## ٦٧ — باب الدهش

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ ﴾ .  
الدهش بهتة<sup>٢</sup> تأخذ العبد إذ فجأه ما يغلب عقله أو صبره أو علمه .  
وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى دهشة المرید  
عند صولة الحال على علمه  
والوجد على طاقته  
والكشف على همته .

والدرجة الثانية دهشة السالك  
عند صولة الجمع على رسمه  
والسبق على وقته  
والمشاهدة على روحه .

والدرجة الثالثة دهشة المحبّ  
عند صولة الاتصال على لطف العطية  
وصولة نور القرب على نور العطف  
وصولة شوق العيان على شوق الخبر .

۳- درجه سوم وجد: بنده را از دستِ دو جهان بر باید  
معنویت او را از آلودگیِ حظِ پاکیزه سازد  
او را از بندگیِ آب و خاک سلب نماید  
اگر او را سلب نماید، او را اسمِ خود از یاد رود  
و اگر هم سلب نکند، رسمِ خود بویِ عاریت دهد.

## ۶۷- باب دَهْشْت = از خود رها شدن

حد و نه عزوجن و مابند: «حون (آن زمان) او را دیدند، بر از بنده اش یافتند»  
دَهْشْت سببوت شدنی است که بنده را افرا گیرد، و غالب شود بر عقل او، یا صبر او، یا حلم او،  
و آنرا سه درجه است:

۱- درجه نخستین: دَهْشْتِ سُرُود است:

چون حال بر غم او چیره شود

و وجه او صاف او چیره شود

و شرف، رهمب او چیره شود.

۲- درجه دوم: دَهْشْتِ سَابِط است:

چون جمع بر بس او چیره شود

و سبقت بر او سب و وجه او شود

و مشغولت او روح او چیره شود

۳- درجه سوم: دَهْشْتِ مَحْبُوب است:

حون و صفت بر طلب غلبه چیره شود

و نور بر او نور غلبه چیره شود

و شوق دهنگی بر سواد گمگی چیره شود.

## ٦٨ — باب الإيمان

قال الله عزّ وجلّ: ﴿وَخَرَّ مُوسَىٰ صَبِقًا﴾ .

الهيان ذهاب عن التماسك تعجباً أو حيرةً

وهو أثبت دواماً وأملك بالنعمة من الدهش

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى هيان في شسيم أوائل برق اللطف عند قصد الطريق

مع ملاحظة العبد خسة قدره

وسفال منزلته

وتفاهة قيمته .

والدرجة الثانية هيان في تلاطم أمواج التحقيق

عند ظهور براهينه

وتواصل عجائبه

ولياح أنواره .

والدرجة الثالثة هيان عند الوقوع في عين القيد

ومعاينة سلطان الأزل

والغرق في بحر الكشف .

## ٦٩ — باب البرق

قال الله عزّ وجلّ: ﴿إِذْ رَأَىٰ نَارًا﴾ .

البرق باكورة تلمع تلعب فتدعوه إلى الدخول في هذا الطريق

## ۶۸- باب هیمان (=آشفستگی)

خداوند عزوجل فرماید: و موسیٰ، صاعقه زده بیفکاد،

هیمان، رفتن خود داری است از تعجب و حیرت

و دوام آن، ثابت تر از دهشت است، و بر صفات بیشتر مالک شود

و آنرا سه درجه است:

۱- درجه نخستین هیمان: هنگام دریافتن اوایل برق لطف (کردگار) زمان قصد بر طریقت است

و بنده در یابد خست قدر خود را

و پایین بودن منزلت خود را

و ناچیز بودن قیمت خود را.

۲- درجه دوم هیمان: در تلاطم اسواج تحقیق است

آنکاه که پراهن آن ظهور کند

و عجایب آن بیخیم رسد

و انوار آن پسر خستد.

۳- درجه سوم هیمان: هنگام واقع شدن دیدار، قدمت آید

و هنگام معاینه سلطه ازل

و هنگام غرق در بحر کشف.

## ۶۹- باب برق (=روشنایی تند)

خداوند عزوجل می فرماید: چون آمد آن سحاب

برون انوار است که من در چشمش دیده ام، او را منی خدا را در چشمش دیده ام.

والفرق بينه وبين الوجد

أن الوجد يقع بعد الدخول فيه

فالوجد زاد والبرق إذن

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى برق يلمع من جانب العدة في عين الرجاء

يستكثر فيه العبد القليل من العطاء

ويستقل فيه الكثير من الأعباء

ويستحلى فيه مرارة القضاء .

والدرجة الثانية برق يلمع من جانب الوعيد في عين الحذر

فيستقصر فيه العبد الطويل من الأمل

ويزهده في الخلق على القرب

ويرغب في تطهير السر .

والدرجة الثالثة برق يلمع من جانب اللطف في عين الافتقار

فيُنشئ سحاب السرور

وَيُمطر قطر الطرب

ويجري نهر الافتخار .

## ٧٠ — باب الذوق

قال الله عز وجل : ﴿ هَذَا ذِكْرٌ ﴾ .

الذوق أبقى من الوجد وأجلى من البرق

فوق بین برق و وجد این است که :

وجد، واقع شود، پس از داخل شدن در طریق

وجد، زاد و توشه طریق است، و برق اذن و اجازه آن

و برق راسه درجه است :

۱ - درجه نخستین برق: از وعده (اوتعالی) در چشم رجا درخشد

با آن بنده را، اندکی که از عطاء رسیده، کثیر شود

و کثیری از دشواری آمده، اندک گردد

و تلخی قضا شیرین آید .

۲ - درجه دوم برق: از وعید (اوتعالی) بر چشم حذر درخشد:

با آن بنده را، آمال دراز کوتاه شود

و دوری جوید از بردمان، هر چه قریب باشد

و بسوی پاکیزه کردن سر رعیت آید .

۳ - درجه سوم برق: از لطف (اوتعالی) در چشم ایاز رسد و بر درخشد =

پس ابرهای سرور بر انگیزانند .

و قطره های طرب بریزانند

و نهر افتخار جاری کنند .

۷۰ - باب ذوق

قال الله عزوجل فرماید : « این ذراست ! »

ذوق رابعی بیشتر از وجد باشد، و روشنائی بیشتر از برق

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى ذوق التصديق طعم العدة

فلا يعقله ضنّ

ولا يقطعهُ أمل

ولا تعوقهُ أمنيّة .

والدرجة الثانية ذوق الإرادة طعم الأنس

فلا يعلق به شاغل

ولا يفتنه عارض

ولا تكدره تفرقة .

والدرجة الثالثة ذوق الانقطاع طعم الاتصال

وذوق الهمة طعم الجمع

وذوق المسامرة طعم العيان .

مطابقاً لـ « فلا يعقله فن » در نسخه های من، و « فلا يعقله الغن » آراء و امت .



وآنرا سه درجه است :

۱- درجه نخستین ذوق : تصدیق طعم و عده (ا یزدی) است

که گمان، آنرا با عقل نیابد

وآمال (جها نی) آنرا قطع نکند

و اسنیت (جدل پری ظاهری) آنرا به تعویق نیندازد.

۲- درجه دوم ذوق : اراده طعم آنس است

چنانکه هیچ مغلی، بآن تعلق نگیرد

و هیچ عارضه بی، بران فتنه نیا نگیرد

و هیچ تفرقه بی، آنرا مگرداند.

۳- درجه سوم ذوق : انقطاع است : یعنی اطعم انصال

و ذوق امت (یعنی اطعم جمع = ذایر اندکی)

و ذوق رزق (نیاز گفتن اشجان) یعنی طعم دیدار.

---

در سطر سوم، ترجمه را از روی نسخه بدلها «ظن بر جمع دادیم ورنه باید ترجمه می کردیم  
که ضم و خست آنرا تعقل نتواند.

# قسم الولايات

وأما قسم الولايات فهو عشرة أبواب وهي :

المحظ والوقت والصفاء والسرور والسرّ  
والنفس والغربة والغرق والغيبة والتمكّن.

## ٧١ - باب المحظ

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ  
فَسَوْفَ تَرَانِي ﴾ .

المحظ ملح مسروق

وهو في هذا الباب على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى ملاحظة الفضل سبقاً

وهي تقطع طريق السؤال إلاّ ما استحقته الربوبية من إظهار التذلل لها  
وتنبت السرور إلاّ ما يشوبه من حذر المكر  
وتبعث على الشكر إلاّ ما قام به الحقّ عزّ وجلّ من حقّ الصفة.

والدرجة الثانية ملاحظة نور الكشف

وهي تسبيل لباس التولى

وتذيق طعم التجلي

وتعصم من عوار التسلي .

## بخش و لایات

و بخش و لایات راده باب است و آنست:

لَحْظٌ	وقت	صفا	رُوزٌ	سِرٌّ
نَفْسٌ	غُرُوبٌ	غُرُوبٌ	غَيْبَةٌ	تَمَكُّنٌ

### ۷۱- باب لَحْظٌ - چشم بر افتادن

خداوند عزوجل فرماید: «نظر کن (ای موسی) بر کوه، اگر آن‌ها بر جا بمانند، آنگاه مرا حواهی دید!»

لَحْظٌ، لمحّه است بسیار کوتاه:

و آن را درین باب سه درجه است:

۱- درجه نخستین: بملا حفظه فضل سابق (او تعالی) است:

و آن قطع کند راه سوال را، جز برای اظهار سستی، که شایسته حق ربوبیت است

و بیرویانند و بیروید سرور را، جز آنکه حذر مکر، یا ترا شوب سازد

و ترا نگیرد اندک کر را، جز آنچه حق عزوجل خود از روی حق صفت خود پس

شاید

۲- درجه دوم: بملا حفظه نور شرف است:

که پرده لباس، از تویی بردارد

و سزه تجلی چشماند

و از عاریسی (بیموجب) نگهدارد

والدرجة الثالثة ملاحظة عين الجمع  
وهي توقظ لاستهانة المجاهدات  
وتخلص من رعونة المعارضات  
وتفيد مطالعة البدايات

## ٧٢ — باب الوقت

قال الله عز وجل : ﴿ثُمَّ جِئْتَنَا عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ﴾

الوقت اسم لظرف الكون

. وهو اسم في هذا الباب لثلاثة معانٍ على ثلاث درجات :

المعنى الأول حين وجد صادق لإيناس ضياء فضل جذبته صفاء رجاء  
أو لقصمة جذبها صادق خوف

أو لتلهيب شوق جذبته اشتعال محبة .

والمعنى الثاني اسم لطريق سالك يسير بين تمكّن وتلوّن إكنته إلى التمكن  
ما هو يسلك الحال ويلتفت إلى العلم

فالعلم يشغله في حين والحال يحمله في حين .

“فبلاؤه بينهما يذيقه شهوداً ظوراً

ويكسوه غيرةً ظوراً

ويريه غيرةً تفرق ظوراً .

والمعنى الثالث قالوا « الوقت الحق »

أرادوا به استغراق رسم الوقت في وجود الحق

وهذا المعنى يشق على هذا الاسم عندي .

مطر ١١ بجای « اشتغال » در نسخه های ق. ص. و. ف. « اشتغال »

۳- درجه سوم: ملاحظه چشم است جمع را

وآن انگیزه شود، از بهر بہت شمردن مجاہدات

ورہانندہ شود، از مستحق معارضات

وفایده رسانند، بہ مطالعہ ہدایات.

## ۷۲- باب وقت

خدای عزوجل فرماید: «سپس آمدی تو، ای موسی، از روی تقریر».

وقت ظریف است.

و درین باب وقت سه معنی دارد: بر سه درجہ:

۱- معنی نخستین: دم و جد صادق است، برای آنس دادن بہ روشنائی فطر،

کہ آنرا صفای رجا جذب کند [یا شکستگی، کہ آنرا حدود خوف جذب کنند

تا سعیدہ و رشدن شوق، کہ آنرا استعمال موجب جذب کند.

۲- معنی دوم: طرف سائب است، کہ بین حکمین و ملعون سیر کنند، کہ

فرود آید:

وآن است کہ بہ حال سلسلک باشد، و نیز بہ عمہ مدقت

و دسی، عمہ او را استعمال کند، و دسی حال و را یاد داد

و در میان این دو گناہی است، کہ در آن وقت، در وقت

و گناہی، و را از غیرت پوشید

و گناہی، و را گرفتار غریب بفروہ نماید

۳- و معنی سوم: آنکہ گویند وقت حد است

و از روی این خواهانہ گویند کہ سبب مدقت وقت است، کہ در وقت مستغرق بود

و از دین بیان معنی، این است کہ سبب گناہی

مطر ۱۱- ترجمہ نسخہ بدل: کہ استعمال موجب آنرا جذب کند

لكنه هو اسم في هذا المعنى الثالث  
 لحين يتلشى فيه الرسوم كشفاً . رجوداً محضاً  
 وهو فوق البرق والوجد  
 وهو يشارف مقام الجمع لو دام وبقي  
 ولا يبلغ وادى الوجود  
 لكنه يكفى مؤنة المعاملة  
 ويصنى عين المسامرة  
 ويشتم روائح الوجود .

### ٧٣ — باب الصفاء

قال الله عز وجل : ﴿ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفِينَ  
 الْأَخْيَارِ ﴾ .

الصفاء اسم للبراءة من الكدر

وهو في هذا الباب سقوط التلون

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى صفاء علم

يهدب لسلك الطريق

ويبصر غاية الجهد

ويصحح همّة القاصد .

والدرجة الثانية صفاء حال

تشاهد به شواهد التحقيق

وتذاق به حلاوة المناجاة

ويُنسى به الكون .

سطر ٥ (از اخير) بجای «جد» در نسخه های ق، ب، و، ن کلمه «جد»

آمده است .

مگر درین معنی سوم: وقت عبارت باشد از :

دسی که در آن رسوم (ظاهر) از روی کشف متلاشی شود، نه از روی وجد (دریافت) محض

و این برتر است از برق و از وجد

و آن اگر دوام کند و باقی ماند، به مقام جمع مشرف شود

به وادی وجد (دریافت) رسد

مگر، برای مامان دادن معامله پسندیده باشد

و چشمه راز و نیاز کوئی را صفا بخشد

و رایحه های وجد را بعشاء رساند.

### ۷۳- باب صفا (= پاکیزگی)

خدای عزوجل فرماید: ایشانند نزد ما از برگزیدگان نیکو

صفا مبری شدن از تدویر است

و درین باب از بیان رفتن تدویر (کونا کونی) است

و آنرا سه درجه است:

۱- درجه نخستین: صفای علم است :

که مذهب آید، برای موقوف طریق (ادسی) را

و در چشم آرد، غایت جدو کوشش را

و بخت بخشد، هم آید، هم آید

۲- و درجه دوم: صفای حال است :

که با آن، سواد در حقیق در مشق، همدار

و از آن، حاکموت، حاکمیت چنانچه شود

و به آن، هستی (جهان) از برود

سطر دار اخیر بر وجه سحر اول در چشم در بیان حد و حدیث

والدرجة الثالثة صفاء اتّصال  
يُدْرَجُ حِظُّ الْعِبَادَةِ فِي حَقِّ الرَّبُوبِيَّةِ  
وَيُغْرَقُ نَهَايَاتُ الْخَبْرِ فِي بَدَايَاتِ الْعِيَانِ  
وَيَطْوِي خِصَّةَ التَّكَالِيفِ فِي عِزِّ الْأَزْلِ .

## ٧٤ — باب السرور

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ  
فَلْيَفْرَحُوا ﴾ .

السرور اسم لاستبشار جامع  
وهو أصنى من الفرح لأنّ الأفراح ربما شابهها الأحزان  
” ولذلك نزل القرآن باسمه في أفراح الدنيا في مواضع  
. وورد اسم السرور في الموضعين في القرآن في حال الآخرة .  
وهو في هذا الباب على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى سرورٌ ذوقٌ ذهب بثلاثة أحزان :  
حزنٌ ” أورثه خوف الانقطاع  
وحزنٌ ” هاجته ظلمة الجهل  
وحزنٌ ” أغشته وحشة التفرقة .

والدرجة الثانية سرورٌ شهود  
كشف حجاب العالم  
وفك رقّ التكليف  
ونفى صغار الاختيار .



۳- درجه سوم: صفای اتصال است

و آن حظّ عبودیت را، در حقّ ربوبیت درج کند

و نهایت خبر (گفتگی) را، در بدایات عیان (دیدگی) غرق سازد

و خست تکالیف را، در هزّت ازل در پیچاند.

## ۷۴- باب سُرور = شادمانی

خداوند عزوجل فرماید: «بگو، به فضل خداوند، و به رحمت او، به این همه (مومنان)»

شادمان شوند.

سرور یعنی بشارت گرفتن جامع

و آن از فرح صاف ترمیم، زیرا فرح ها شاید آسخته با حزن ها باشد

و ازینجاست که قرآن در چند جای بارداً این اسم را، در باره فرح های دنیا

و آمده است نام سُرور، در ذوجادر قرآن، در باره آخرت.

و درین باب آنرا سه درجه است:

۱- درجه نخستین: سُرور ذوق است که سه حزن را از میان بردارد:

حزنی که از خوف انقطاع سیرا شازد

و حزنی که آنرا تاریکی جهل انگیزاند

و حزنی که آنرا وحشت تفریق میان آورد

۲- درجه دوم: سُرور مشاهده است

که از غم پرده بردارد

و سه های تکلف را بشکند

و دهری های احسار را نهد.

والدرجة الثالثة سرور سماع الإجابة  
وهو سرور يمحو آثار الوحشة  
ويقرع باب المشاهدة  
ويضحك الروح .

## ٧٥ — باب السر

قال الله عز وجل : ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ﴾  
أصحاب السر هم الأخفياء الذين ورد فيهم الخبر  
وهم ثلاث طبقات على ثلاث درجات :  
الطبقة الأولى طائفة علت همهم ،  
وصفت قصودهم  
وصحح سلوكهم  
ولم يوقف لهم على رسم  
ولم ينسبوا إلى اسم  
ولم تشر إليهم الأصابع  
أولئك ذخائر الله عز وجل حيث كانوا .  
والطبقة الثانية طائفة أشاروا عن منزل وهم في غيره  
ووروا بأمر وهم لغيره  
ونادوا على شأن وهم على غيره

۳- درجه سوم: سرور سماع اجابت است

و آن سروری است که آثار وحشت (دوری از اجوی ناما بد

و مشاهده رادق الباب کند

و روح را بختد اند.

## ۷۵ - باب سرّ

خداوند عزوجل فرمایند: خداوند افاضت آنچه در نیتهای ایشان است

صاحبان سر، آن موشیدگان اند که ذکر ایشان دوخته است و حدیث آمده است

و ایشان سه طبقه اند: سه درجه:

۱- طبقه نخستین: طایفه بی استقامت است که در نیت ایشان رویت می آید

و قصدهای ایشان راصف است

و سهولت ایشان راحت است

و ایشان را سه نوع است: سه درجه:

۱- سهولت سهولت

۲- سهولت سهولت

۳- ایشان گنجینه های خداوند است و در نیت ایشان

۳- طبقه دوم: طایفه بی استقامت است که در نیت ایشان رویت می آید

و اندکی راه خود را در نیت ایشان

و در نیت ایشان رویت می آید

بين غيرة عليهم تسترهم  
وأدب فيهم يصونهم  
وظرف يهذبهم .

والطبقة الثالثة طائفة أسرهم الحق عنهم  
فألاح لهم لأثماً أذهلهم عن إدراك ما هم فيه  
وهيتمهم عن شهود ما هم له  
وضنّ بحالهم على علمهم معرفة ما هم به  
فاستسروا عنهم مع شواهد تشهد لهم بصحة مقامهم  
من قصد صادق يهيجه غيب  
وحب صادق يخفى عليهم علمه  
ووجد غريب لا ينكشف لهم موقده  
وهذا من أرق مقامات أهل الولاية .

## ٧٦ — باب النفس

قال الله عز وجل : ﴿ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ ﴾ .  
يُسمى النفسُ نفساً لتروح المتنفس به  
وهو على ثلاث درجات  
وهي تشابه درجات الوقت .  
والأنفاس ثلاثة :

[النفس الأول] نفسٌ في حين استتار  
مملوءٌ من الكظم \* معلقٌ بالعلم

بین غیرتی ، کہ برایشان پرده کند  
و ادبی ، کہ در آن مَصُون شوند  
و ظرفی ، کہ بآن مہذب گردند .

۳- و طبقہ سوم : طایفہ ایست کہ حق ، ایشان را ، از خودیشان (پوشیدہ) در بر دارد  
ایشان را در چنان لایحہ آرد ، کہ نتوانند درک کنند در کجا بند  
ایشان را چنان ہیمنہ و آشفتگی دهد ، کہ نتوانند مشاہدہ کنند  
سرچہ را بند  
و حال ایشان را از علم ایشان چنان بیوندد ، کہ نتوانند معرفت  
ببند ، ایشان را حد بند  
و بانکہ شواہدی ، ایشان را بہ صحت مقامشان نہادند ، مگر در بر  
نگہداشتہ شود از ایشان

از قصہ صادق ، کہ آنرا غیب انگیزد

و حب صادق ، کہ علم آن ایشان را نمان کرده شود

و وجد غریب ، کہ آتش گاہ آن ، ایشان را کشف نمود

و این از نازک ترین مقامات اہل ولایت است .

۷۶- باب نَفْس = (دَم)

خدای عزوجل ہی فرماید : «چون موسیٰ) بہ ہوش آمد ، نَفْسِ ساجدہ را  
از آن نَفْسِ را نماند ، کہ بآن نَفْسِ زانندہ را آن نَفْسِ باشد  
و آنرا بہ درجہ است :

و آن درجہ ہا ، ہستند درجہ شامی و شامی

و نفس ہا سہ گانہ است :

۱- نَفْسِ نَحْسَتِیۃ : نفسی است در دم استوار

نفسی معلوم از خوردن خشم ، و بواسیہ نہادہ

إن تنفس تنفس نفس المتأسف  
وإن نطق نطق بالحرب .

وعندى هو يتولد من وحشة الاستم  
وهي الظلمة التي قالوا إنها تدمر

والنفس الثاني نفس في حين التجلي  
وهو نفس شاخص عن مقام السرور إلى روح المعينة  
مملوء من نور الوجود  
شاخص إلى منقطع الإشارة .

والنفس الثالث نفس مطهر بماء القدس  
قائم بإشارات الأزل  
وهو النفس الذي يسمى صدف لنور .

فالنفس الأول للغيور سراج  
والنفس الثاني للقاصد معراج  
والنفس الثالث للمحقق تاج .

## ۷۷۔ باب الغربة

قال الله عز وجل : ﴿ فَلَئِنْ كَانِ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ  
أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ  
أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ ﴾

الاغتراب اسم يشار به إلى الانفراد عن الأكفاء

مطرح ۲ « بالحرب » در نسخه های خطی ص، ن، ف « با اجزن » خوانده میشود  
مطرح ۱ « صدف » در نسخه های پ، و، ه « صدق » خوانده میشود .

واگر نفس کشد، آن نفس کشیدن فسوس افزا باشد

واگر سخن گوید، آن سخن گفتن ناشکیبا باشد

و نزد من، آن از وحشت (دوری) استتار زاید

و آن ظلمتی است، که گفته اند آن مقاسی است.

۲ - و نفس دوم: نفسی است در حین تجلی

و آن نفسی است، که از مقام سرور، بسوی آرامش معاینه فراز آید:

سماو از نور وجود

نشخیص کننده جانی که اشاره قطع گردد

۳ - و نفس سوم: نفسی است مطهر به آب قدس

ایستاده بر اشارات ازل

و آن نفسی است که صدق نور نامیده شود

۱-۳-۲-۱) و نفس اول، غیرت مند چراغ است

و نفس دوم، صاحب قصد را معراج است

و نفس سوم، محقق راجح است

## ۷۷ - باب غُرْبَت = (دوری از میهن)

خداوند عزوجل فرماید: « پس در جمله مردمان این عالمی که بس از دنیا به دنیا

چرا آن هزار سالیان، که منع فساد بر زمین کنند، جز اندکی نبودند، که در دنیا به دنیا

نشخیص

غربت گزیدن، اشاره کند به جدا شدن از معنای آن.

سطر ۲- ترجمه نسخه بدل: و سخن گفتن آن، سخن گفتن اندوهبار باشد.

سطر ۱۱- ترجمه نسخه بدل: و آن نفسی است، که صدق نور نامیده شود

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى الغربة عن الأوطان

وهذا الغريب موته شهادة

ويُقاس له في قبره من متوفاه إلى وطنه

وَيُجَمَع يوم القيامة إلى عيسى بن مريم عليه السلام .

والدرجة الثانية غربة الحال

وهذا من الغرباء الذين طُوبَى لَهُمْ

وهو رجلٌ صالحٌ في زمانٍ فاسدٍ بين قومٍ فاسدين

أو عالمٌ بين قومٍ جاهلين

أو صديقٌ بين قومٍ منافقين .

والدرجة الثالثة غربة الحمّة

وهي غربة طلب الحقّ

وهي غربة العارف

لأنّ العارف في شاهده غريب

ومصحوبه في شاهده غريب

وموجوده فيما يحمله علم أو يظهره وجد

أو يقوم به رسم أو تضيقه إشارة

أو يشمله اسم غريب .

فغربة العارف غربة الغربة

لأنّه غريب الدنيا وغريب الآخرة .

## ٧٨ — باب الفرق

“ قال الله عزّ وجلّ : ﴿ فَلَمَّا أَسْلَمًا وَتَلَّهُ لِالْجَبِينِ ﴾ .

هذا اسم يشار به في هذا الباب إلى من توسط المقام وجاوز حد التفرّق .



وآن به سه درجه است :

۱- درجه نخستین : غرَب از وطن تا :

وآن غریبی است نه ، سوتِ اوشهادت است

و در قبروی ، مسافت از جای وفات تا وطنش ، در شمار آید

و روز قیامت ، با عیسی بن مریم علیه السلام یکجا شود .

۲- و درجه دوم : غرَبِ حال است :

وآن از آن غریب است ، که خوب با حالشان

وآن مرد صالح است ، در زمان فساد ، میان گروه فاسدان

و با عالمی است ، بین گروه جاهلان .

و با صدیقی است ، بین گروه منافقان .

۳- درجه سوم : غرَبِ نعمت است :

وآن غرَبِ طلبِ حق است

وآن غرَبِ عارف است

زیرا که عارف <sup>در</sup> شایسته خود غریب است

و همراه او در ساعده اش غریب است

و شرحه او را باسد ، از آنکه عمه او را آرد ، و جدار زمین ، حریم

و شرحه رسم او را بخارد ، و با شمارش ، وقت ، یابد

یا اسمی آنرا سائل پرسد ، همه غریب است ،

پس غریبِ عارف ، غرَبِ غریب است

زیرا که وی غریب دنیا ، و غریب آخرت است .

## ۷۸- باب غرق

حد او نذر و جل فرما ید :

س هر دو خویشان را تسلیم آید خداوند ، غرق نمود ، ابراهیم ، دانش پنهانی

( اسماء علیها السلام )

این اسم ، درین باب ، شماره بیست و نهم ، در بیان مقام رسید ، و از حد

مذوقه گذشته .

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى استغراق العلم في عين الحمال  
وهذا رجلٌ قد ظفر بالاستقامة

وتحقّق في الإشارة

فاستحقّ صحّة النسبة .

والدرجة الثانية استغراق الإشارة في الكشف

وهذا رجلٌ ينطق عن موجوده

ويسير مع مشهوده

ولا يُحسّ برعونة رسمه .

والدرجة الثالثة استغراق الشواهد في الجمع

وهذا رجلٌ شملته أنوار الأوليّة

وفتح عينه في مطالعة الأزليّة

فتخلص من الهمم الدنيّة .

## ٧٩ — باب الغيبة

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَابَا  
يُوسُفَ ﴾ .

الغيبة التي يشار بها في هذا الباب على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى غيبة المرید في مخلص القصد

عن أيدي العلائق

ودرك العوائق

لالتماس الحقائق .

وآن را سیه درجه است :

۱- درجه نخستین : غرق شدن علم است در عین حال :

وآن کسی است که بر استقامت دست یافته است

و در اشاره به تحقق رسیده

و مستحق صحت نسبت شده.

۲- درجه دوم : غرق شدن اشاره در کشف است :

وآن کسی است که از وجد خویش سخن گوید

و باشه و خود سیر کند

و از بیهودگی رسوم وارسته گردد.

۳- درجه سوم : غرق شدن شواهد در جمع (ناپراگندگی) است :

وآن کسی است که او را نور اولیت فرا گرفته است

و چشم به مطامع از نیت کشوده است

و از کارهای دنی خلاص یافته است .

## ۷۹- باب غیبت = (ناپیدائی)

خداوند عزوجل می فرماید: سپس از ایشان روگردانید، و نقت: در غایب یوسف

غیبت، که این باب به آن اشاره کند سه درجه دارد :

۱- درجه نخستین : غیبت سرید است، جائی که خداوند از آن صلی نماند.

از دست علائق

و از گرفتاری عوایق

برای التماس حقایق.

والدرجة الثانية غيبة السالك

عن رسوم العلم

وعلى السعى

ورخص الفتور .

والدرجة الثالثة غيبة العارف

عن عيون الأحوال والشواهد والدرجات

في حصن الجمع .

## ٨٠ — باب التمكّن

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ وَلَا يَسْتَخْفِنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴾

التمكّن فوق الطمأنينة

وهو إشارة إلى غاية الاستقرار

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى تمكّن المرید

وهو أن تجتمع له صحّةٌ قصدٌ تسيره

ولمعةٌ شهودٍ يحمله

وسعة طريق تروّحه .

والدرجة الثانية تمكّن السالك

وهو أن تجتمع له صحّةٌ انقطاع

وبرقٌ كشف

وصفاءٌ حال .

• مطار ٧ « حصن الجمع » در نسخه دای صوف « عین الجمع » نواند در شهود .

درجه دوم: غیبی است

از رسوم علم

و از عت هار = نقصان اسمی

و از رخصت های فتور و مستی

درجه سوم: غیبی است

از دینار های احوال، و شواهد درجات

در کتاب جمع، تشریح گشتی

## ۸۰- باب تمکن = ملکه در کار

خداوند عز و جل می گوید: و سبکسار نکنند بر آنکه تقین = همان است که  
تمکن یا لا یزطمانیت است.

و آن شایسته است به غیب مستقر

و اگر آیه شایسته است:

درجه نخست: تمکن مراد است

در اصحاب صدقه است، و او را برادر است

و در خستگی شده است، و در برادر است

و شایسته است، و آسایش است

درجه دوم: تمکن = ملکه است

در اصحاب تصاع بریدم) هم است

در برادر است

و ملکه در حال

والدرجة الثالثة تمكن العارف

وهو أن يحصل في الحضرة

فوق حجب الطلب

لابساً نور الوجود .

٤

۳۔ درجہ سوم : تمکن عارف است :

بنا اور را حضور حاصل شود

بالاتر از حجب طلب

بالباس نور وجود

## قسم الحقائق

وأما قسم الحقائق فهو عشرة أبواب وهي :

المكاشفة • والمشاهدة • والمعاينة • والحياة • والقبض  
والبسط • والسكر • والصحو • والاتصال • والانفصال .

### ٨١ — باب اللطافة

قال الله عز وجل : ﴿ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ﴾ .

المكاشفة مهادة السر بين متباطينين .

وهي في هذا الباب بلوغ ما وراء الحجاب وجوداً

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى مكاشفة تدل على التحقيق الصحيح

وهي أن تكون مستديمة .

فإذا كانت نحينا دون حين

لم يعارضه تفرق

غير أن الغين ربما شاب مقامه

على أنه قد بلغ مبلغاً

لا يلفته قاطع

ولا يلويه سبب

ولا يفتطعه حظ



## بخش حقایق

و بخش حقایق را ده باب است :

مکاشفہ	مشا ہدہ	معاینہ	حیات	قبض
بسط	مکر	صحو	اتصال	انفصال

### ۸۱- باب مکاشفہ = دیدار

خداوند عزوجل فرماید : « پس وحی کرد بر بندہ خود آنچه را وحی کرد » .

مکاشفہ ہد یہ باہم کردن سیراست ، بین دو ہمزاز

و آن ، درین باب ، فرامییدن است ، بآنسوی حجاب ، از روی وجد

و آن بر سہ درجہ است :

۱- درجہ نخستین : مکاشفہ بیست ، رہنما بسوی تحقق صحیح

و باید کہ آن را دوا م باشد .

۲- و اگر دمی باشد و دمی نباشد ،

تفرقہ بی معارض آن نشود

جز آنکہ شاید گردی مقام آلا آلودہ کند

گرچہ رسیدہ باشد با ندازہ بی

کہ هیچ سببی آنرا ہر نگر داند

و ( ہوس ) هیچ حظی آنرا قطع نکند

وهي درجة القاصد

فإذا استدامت فهي الدرجة الثانية .

وأما الدرجة الثالثة فكاشفة عين

لا مكاشفة علم

ولا مكاشفة حال

وهي مكاشفة لا تدر سمة تشير إلى التذاذ

أو تُلجىء إلى توقّف

أو تُنزل على ترسم .

وغاية هذه المكاشفة المشاهدة .

## ٨٢ — باب المشاهدة

قال الله عز وجل : ﴿ إِنِّي فِي ذَلِكَ لَذَكَّرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ

قَلْبٌ أَوْ أَلْتَقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ﴾ .

شاهدة سقوط الحجاب بتاً

وهي فوق المكاشفة

لأنّ المكاشفة ولاية النعت

وفيه شيء من بقاء الرسم

والمشاهدة ولاية العين والذات .

وهي على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى مشاهدة معرفة

تجرى فوق حدود العلم

في لوائح نور الوجود

منيخة بفناء الجمع .

و آن درجه قصد کنند است

(اما) اگر مکاشفه دوام کند، درجه دوم است.

۳- درجه سوم: مکاشفه بیش است

نه مکاشفه (از روی) عام

و نه مکاشفه (از روی) حال.

و آن مکاشفه یوست که داغی نگذارد که بلذت گرفتن اشاره کند

و نه انگیزه بسوی توقف شود

و نه برسوم نازل آید.

غایت این مکاشفه، مشاهده است.

## ۸۲- باب مشاهده بی پرده دیدن

خدای عزوجل فرماید: «هر آینه، درین تذکار و بند است، برای

آنکه دانه دل است، و گوش فرامی نهد، و گواهد است

مشاهده، برافتادن حجاب است، بگامی

و آن برتر است از مکاشفه

زیرا مکاشفه، از جمله نعمت‌هاست

و دران چیزی از رسم باقی باشد

و مشاهده، از جمله دیدار و ذات است.

و آن سه درجه است:

۱- درجه نخستین: مشاهده معرفت است

و بالاتر از حد و درگاه، جریان دارد

در اویع نور وجود

در فضای مقام جمع (ناهارا کندگی) منزل گیرد.

والدرجة الثانية مشاهدة معاينة  
تقطع حبال الشواهد  
وتلبس نعوت القدس  
وتحرس السنة الإشارات .

والدرجة الثالثة مشاهدة جمع  
تجذب إلى عين الجمع  
مالكة لصحة الورود  
راكبة بحر الوجود .

### ٨٣ — باب المعاينة

قال الله عز وجل : ﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ ﴾  
المعاينات ثلاث :

إحداها معاينة الأبصار

والثانية معاينة عين القلب

وهي معرفة الشيء على نعته

علماً يقطع الريبة ولا تشوبه حيرة

وهذه معاينة بشواهد العلم .

والمعاينة الثالثة معاينة عين الروح

وهي التي تعين الحق عياناً محضاً

والأرواح إنما طهرت وأكرمت بالبقاء

لتناغي سناء الحضرة

وتشاهد بهاء العزة

وتجذب القلوب إلى فناء الحضرة .

سطر (از اخير) : بجای «طهرت» در نسخه های پ، و، و «ظهرت» خوانده میشود

۲- و درجه دوم : مشاہدہ از روی معاینہ است :

کہ رسن های شواہد را بگسلانند

و نعت های قدس را تاپیس کنند

و زبان های اشارات را لال سازند .

۳- درجه سوم : مشاہدہ جمع (ناپراگندگی) است :

کہ بسوی عین جمع (ناپراگندگی) جذب کنند

دارای صحت و رود ( = فرار سیدن )

و سوار بر بحر و جد ( = دریافت ) باشد .

### ۸۳ - باب معاینہ = تمام دیدن

خداوند عزوجل فرماید : «آیا ندیدی بسوی پروردگار خود ، چگونه دراز میکند

سایه را ؟»

معاینات سه باشند :

۱- نخستین آن معاینہ ابصار است

۲- و دوم معاینہ چشم دل است

و آن معرف چیز است ، از روی صفت آن

علمی کہ شدت راقطع کند ، و حیرت در آن سایہ نیارد

و آن معاینہ با شواہد علم است .

۳- و معاینہ سوم : معاینہ چشم جان است

و آنست کہ بنگرد حق را عیان محسوس

و ارواح ، طهارت و دراست با فہم با بقہ

با آنکہ بسوی بادی حضرت امام بروند

و سر فرایی عباد (و) را مشاہدہ کنند

• دہا را در نمای حضرت (و) جذب نمایند

سطرہ (از زیر) بر جمہ نسخہ بدل ها: و ارواح انعام ظاهر شدہ اند. و کرامت یافته اند

## ٨٤ — باب الحياة

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ ﴾ .

إسم الحياة في هذا الباب يشار به إلى ثلاثة أشياء :

الحياة الأولى حياة العلم من موت الجهل

لها ثلاثة أنفاس :

نفس الخوف

ونفس الرجاء

ونفس المحبة .

والحياة الثانية حياة الجمع من موت التفرقة

لها ثلاثة أنفاس :

نفس الاضطرار

ونفس الافتقار

ونفس الافتخار

والحياة الثالثة حياة الوجود وهي حياة " بالحق "

لها ثلاثة أنفاس :

نفس الهيبة وهو يميت الاعتلال .

ونفس الوجود وهو يمنع الانفصال

ونفس الانفراد وهو يورث الاتصال

وليس وراء ذلك ملاحظ للنظارة

ولا طاقة للإشارة .

## ۸۲ - باب حیات = زندگانی دل

خداوند عزوجل فرماید : «کسی مرده بود ، او رازنده گردیدم»

حیات درین باب به سه چیز اشاره کند :

۱- حیات نخستین : حیات عام است ، وارستن از سرگِ جهل

و آنرا سه نفس باشد :

نفس خسوف

نفس رجساء

و نفس مَحَبَّت.

۲- حیات دوم : حیات جمع (ناپراگندگی) است ، و وارستن از سرگِ پراگندگی.

و آنرا سه نفس باشد :

نفس اضطرار

و نفس افتقار (= نیازمندی)

و نفس افتخار .

۳- حیات سوم : حیات وجد (دریافت) است ، و آن حیات است باحق

و آنرا سه نفس باشد :

نفس هیبت ، و آن سبب نابودی عبادت و نقصان شود

و نفس وجد ، و آن مانع انقصان کسب است

نفس انفراد ، و آن میراث انقصان کسب است

و ماوراء این ، دیدگاهی از بهر نظاره نباشد

و طاقتی از بهر اشاره ندارند .

## ٨٥ - - باب القبض

قال الله عز وجل : ﴿ ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ﴾

القبض في هذا الباب اسم يشار به إلى مقام الضنائن  
الذين ادّخرهم الحق اصطناعاً لنفسه  
وهم ثلاث فرق :

فرقة قبضهم إليه قبض التوفى  
فضنّ بهم على أعين العالمين .

وفرقة قبضهم بسترهم في لباس التلبيس  
وأسبل عليهم أكلة الرسوم  
فأخفاهم عن عيون العالم .

وفرقة قبضهم منهم إليه  
فصافاهم مصافاة سر  
فضنّ بهم عليهم .

## ٨٦ - - باب البسط

قال الله عز وجل : ﴿ يَذَرُوكُمْ فِيهِ ﴾

البسط أن تُرسَل شواهد العبد في مدارج العلم  
ويُسبَل على باطنه رداء الاختصاص  
وهم أهل التلبيس .



## ۸۵ - باب قبض ( - بدستِ حورِ فتن )

خداوند عزوجل فرماید: «آنها بسوی خود باز گرفتیم، باسانی».

قبض درین باب ، به مقامِ نگهبانان اشاره می کند ،

آنانرا که حق جداگانه نگه میدارد برای خویش

و آن سه فرقه است :

۱ - فرقه بی که حق ، باوفات ، قبض کنندیشان

و پیش چشم مرشدان ، برگردیشان.

۲ - فرقه بی که حق ، باستر کردن در لباس تبدیل جامه ، قبض کنندیشان

و پوشاننده رسوم را برداردیشان

و از چشمان جهان بیپوشانندیشان.

۳ - فرقه بی که حق ، از خودیشان قبض کنندیشان

در صفای سیر خویشین برداردیشان

و از خودیشان نگه میداردیشان.

## ۸۶ - باب بسط = کشایش

خداوند عزوجل فرماید: «باین گونه ، بسط کردانیست که در

بسط آنست که خواهد بنده بسوی مدارج همه شود

و برده و استغنی ، از باطن او برده کرد

و آن اهل تمدن جامه است

وإنمّا بُسطوا في ميدان البسط  
لأحد ثلاثة معان  
لكلّ معنى طائفة

فطائفة بُسطت رحمةً للخلق  
يبسطونهم ويلا بسونهم  
فيستضئون بنورهم  
والحقائق مجموعة  
والسرائر مصنونة .

وطائفة بُسطت لقوة معانيهم وتصميم مناظرهم  
لأنهم طائفة لا تخالج الشواهد مشهودهم  
ولا تضرب رياح الرسوم موجودهم  
فهم منبسطون في قبضة القبض .

وطائفة بُسطت أعلاماً على الطريق  
وأئمةً للهدى  
ومصاييح للسالكين .

## ٨٧ — باب السكر

قال الله عزّ وجلّ حاكياً عن كليته عليه السلام :  
﴿ قَالَ رَبِّ ارِنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ ﴾ .  
السكر في هذا الباب اسمٌ يشار به إلى سقوط التمالك في الطرب  
وهذا من مقامات المحبين خاصةً  
فإنّ عيون الفناء لا تقبله  
ومنازل العلم لا تبلغه .

در میدان بسط ، ایشان بسط یابند

به یکی ازین سه معنی ،

و هر معنی را طایفه بی باشد

۱ - طایفه بی که بسط یابند ، از روی رحمت (حق) برخای

بسط دهند شان و تبدیل جامه دندیشان

تا حتی از نور ایشان روشنی برگیرند

و حقایق ، زایشان را جمع باشد

و اسرار ، ایشان را ، مصون باشد .

۲ - و صیغه بی ده ایشان ، از روی قوت معنی خویش و از روی تصمیم

نظر خویش ، بسط یابند

و آنان صایفه بی باشند که میباید ، سبب زیان در مسخودشان بگردند

و در نهانی رسوم ، بر آنچه در وجود دریاخته اند نه وزد

ایشان در قبضه قبضه ، منبسط شوند

۳ - و طایفه بی ده بسط یابند ، تا در طریقت آماده باشند ،

و هدایت را ایام یابند

و سالکان را مباح بشوند

## ۸۷ - باب سُکْرِ ( بیخوردی )

خدای عزوجل چون دیده خویش بویست از آرزوی

سکرت ؛ پوزشش ، و این معنی ، تسکین گرم

سکر ، درین باب اشاره می کند ، به سقوط خود درین در مسخود

و آن از مقامات دوستداران خاصه است

ده خندان فنا در پندیرت

و سارال عامه ان پند

وللسكر ثلاث علامات :

الضييق عن الاشتغال بالخبر والتعظيم قائم  
واقترحام بلحّة الشوق والتمكّن دائم  
والغرق في بحر السرور والصبر هائم .

وما سوى ذلك فحيرةٌ "تنحلّ" اسم السكر جهلاً  
أو هيّان يُسمّى باسمه جوراً

"وما سوى ذلك فكله نقائص البصار .

كسكر الحرص

وسكر الجهل

وسكر الشهوة

## ٨٨ - باب الصحو

قال الله عزّ وجلّ : ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنّٰ قُلُوبِهِمْ ۖ قَالُوا  
مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ ۖ قَالُوا الْحَقَّ ۖ﴾ .

الصحو فوق السكر

وهو يناسب مقام البسط .

والصحو مقام صاعدٌ عن الانتظار

مُغْنٍ عَنِ الطَّلَبِ

طاهر من الحرج .

فانّ السكر إنّما هو في الحقّ

والصحو إنّما هو بالحقّ

و سُكْر زامه علامت باشد :

۱ - ( الف ) تنگی در اشتغال به خیر ، در حالیکه تعظیم ، قایم باشد .

۲ - ( الف ) خویش را در افکارین در جهه شوق ، در حالیکه نمکون ، دایم باشد .

۳ - ( الف ) غرق شدن در بجز سرور ، در حسی که حسی ، غایب باشد .

۱-۲-۳ (ب) و ما سوازی این حیرت است ، که زبان ، زده سُکر ، تا دانسته دهن

و عیمان تنگی ، که زبان نام سُکر تا نام بسته دهن

و ما سوازی آن ، هر چه هست ، تقاضای چشم آن است

چون سُکر حرص

سُکر جهل

سُکر شهوت .

## ۸۸ - باب صحو ( - بخود آئی و روشن نگری

خداوند فرماید : تا آنکه از دلت های ایشان خراسی بر نماند ، گویند :

هر روز دگر شما چه گفت ؟ و گویند : حق

۱-۲-۳ ( الف ) صحو بالاتر از سُکر است

و مقام بسط نسبی دارد

و صحو در است بالاتر از الف

در است نسبت

ها شوه از حرج

زها که سُکر در حق است

و صحو ( = تو سفا ) حق است .

وكلّ ما كان في عين الحقّ لم يخل من حيرة  
لا حيرة الشبهة

بل الحيرة في مشاهدة نور العزّة .

وما كان بالحقّ لم يخل من صحّة  
ولم يُخف عليه من نقيصة  
ولم تتعاوره علة .

والصحو من منازل الحياة  
وأودية الجمع  
ولوائح الوجود .

## ٨٩ — باب الاتصال

قال الله عزّ وجلّ : ﴿ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى • فَكَانَ قَابَ  
قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى • ﴾ .

أيأس العقول فقطع البحث بقوله ﴿ أَوْ أَدْنَى • ﴾ .

وللاتصال ثلاث درجات :

الدرجة الأولى اتصال الاعتصام

ثمّ اتصال الشهود

ثمّ اتصال الوجود .

فاتصال الاعتصام تصحيح القصد

ثمّ تصفية الإرادة

ثمّ تحقيق الحال .

وهرچه در نگرش به حق باشد، از حیرت خالی نباشد

نه حیرت شبهه

بل که حیرت در مشاهدۀ نور عین

وهرچه با (=توسط) حق باشد از صحت خالی نباشد

ونه در آن ترس از نقصه بی باشد

ونه آنرا گرفتاری علتی آید.

۱-۲-۳ (ب) و صحو از منازل حیات است

وازوادی های جمع (= ناپراگندگی)

وازلوایح وجد (= دریافت)

۸۹- باب اتصال (= پیوستگی)

خداوند عزوجل فرماید: پس نزد یککشید، جابجا ماند، باندازه دوپشت

گمان یا که تر بود

خداوند با سخن خود «یا که تر»، عقل ها را نامید کرده و بحث را برهمه.

واتصال را سه درجه است:

درجه نخستین: اتصال اعتصام (= دست بر زدن)

سپس، اتصال از روی مشاهده

سپس، اتصال از روی وجد (= دریافت)

۱- اتصال اعتصام (= دست بر زدن) صحیح ساختن قصد است

سپس تصفیۀ اراده

سپس تحقیق حال

والدرجة الثانية اتصال الشهود  
وهو الخلاص من الاعتلال  
والغنى عن الاستدلال  
وسقوط شتات الأسرار .

والدرجة الثالثة اتصال الوجود  
وهذا الاتصال لا يُدرك منه نعت ولا مقدار  
إلا اسم معار  
ولمح إليه مشار .

## ٩٠ — باب الانفصال

قال الله عز وجل : ﴿ وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ ﴾ .

ليس في المقامات شيء فيه من التفاوت ما في الانفصال  
ووجوهه ثلاثة :

أحدها انفصال هو شرط الاتصال

وهو الانفصال عن الكونين

بانفصال نظرك إليهما

وانفصال توقّفك عليهما

وانفصال مبالاةك بهما .

والثاني انفصال عن رؤية الانفصال الذي ذكرناه

وهو أن لا يتزنا عندك في شهود التحقيق شيئاً

يوصل بالانفصال منهما إلى شيء .



۲- درجه دوم: اتصال است از روی مشاهده

وآن خلاصی یافتن است، از علت پذیری

و بی نیاز شدن است، از استدلال

و فرو افتادن پراگندگی است (از اصرار.

۳- و درجه سوم: اتصال است از روی وجد (= در پاهت)

و آن اتصالی است که درك نشود، صفت و مقدار آن

جز اسم عاریتی از آن

و جز امعه (نگاه) اشارتی بآن.

## ۹۰- باب انفصال (= جدائی)

خداوند عزوجل فرماید: «و خداند شمارا از خویشتن باخبرمی دارد»

در مقامات، هرچیکه راه چون انفصال، تفاوت هانباست

و جوهر آن سه گانه اند:

۱- یکی: انفصال که شرط اتصال است

و آن انفصال از هر دو جهان است

با انفصال، نگر بستنت بهردو

و انفصال ایستادگی است بر هر دو

و انفصال پروا نداشتن به هر دو.

۲- دوم: انفصال از دیدن آن انفصال که در کردیم

و آن اینکه، در دیدار تحقیق، هر دو جهان ترا چیزی نماند

و با انفصال از دو جهان، به چیزی وصل شوی.

والثالث انفصالٌ عن الاتّصال

وهو انفصال من شهود مزاحمة الاتّصال عين السبق

فانّ الانفصال والاتّصال

على عظيم تفاوتهما في الاسم والرسم  
في العلة سيان .

٤

۳- وسوم : انفصال از اتصال است

وآن انفصال از مشاهده ایست، که در عین سبقت، اتصال را مزاحم شود.

زیرا که انفصال و اتصال

با همه تفاوت بسیار در اعم و رسمیه،

از نظر علت ز = نقصان، با هم برابرند.

## قسم النهايات

وأما قسم النهايات فهو عشرة أبواب وهي :

المعرفة • والفناء • والبقاء • والتحقيق • والتلبس  
والوجود • والتجريد • والتفريد • والجمع • والتوحيد .

### ٩١ — باب المعرفة

قال الله عز وجل : ﴿ وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ

تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ ﴾ .

المعرفة إحاطة بعين الشيء كما هو

وهي على ثلاث درجات

والخلق فيها ثلاث فرق :

الدرجة الأولى معرفة الصفات والنعوت

[وقد] وردت أساميها بالرسالة

وظهرت شواهدا في الصنعة

بتبصير النور القائم في السرّ

وطيب حياة العقل لزرع الفكر

وحياة القلب بحسن النظر

بين التعظيم وحسن الاعتبار

وهي معرفة العامة

التي لا تنعقد شرائط اليقين إلا بها .

## بخش نہایات

واما بخش نہایات را ده باب امر :

معرفت	فناء	بقاء	تحقیق	دایمیت
وحد	تجرید	تفرید	جمع	توحید

### ۹۱ - باب معرفت - شناخت

خداوند عز و جل می فرماید : «چون بشنوند آنچه بر پیغامبر نازل شده، چشمشان را اشک افشان در یابی از روی آنچه از حق بشنایند .

معرفت ، احاطه یافتن است به عین چیزی ، چنانکه هست  
و آنرا سه درجه است :

و مردمان در آن سه فرقه اند :

۱- درجه نخستین ، معرفت صفات و نعمت خدا ( تعریف خداست

که نامهای آن در رسالت آمده است

و سواهد آن در صنع (ربانی) آمده

با پیش آن نور که در سر مایم است

و با بهبود حیات عقل ، از راه زنجیر فکر

و با حیات دل ، از راه نیکوئی نفس

بین تعصب و محبت حسین اعتراف

و آن معرفت است

تا آن نباشد ، شرایط عقل بعد شود

وهي على ثلاثة أركان :

أحدها إثبات الصفة باسمها من غير تشبيه

ونفسي التشبيه عنها من غير تعطيل

والإيلاس من إدراك كنهها وابتغاء تأويلها .

والدرجة الثانية معرفة الذات

مع إسقاط التفريق بين الصفات والذات

وهي تنبت بعلم الجمع

وتصفو في ميدان الفناء

وتستكمل بعلم البقاء

وتشارف عين الجمع .

وهي على ثلاثة أركان :

إرسال الصفات على الشواهد

وإرسال الوسائط على المدارج

وإرسال العبارات على المعالم

وهي معرفة الخاصة

التي تؤنس من أفق الحقيقة

والدرجة الثالثة معرفة مستغرقة في محض التعريف

لا يوصل إليها الاستدلال

ولا يدلّ عليها شاهد

ولا تستحقها وسيلة .

وهي على ثلاثة أركان :

مشاهدة القرب

والصعود عن العلم

ومطالعة الجمع .

وهي معرفة خاصة الخاصة .

مطرب « تثبت » در نسخہ های پ ، ن « تثبت » آمد دامت .

و آنرا سه ارکان است :

- نخستین رکن اثباتِ صفت است (مطابق) به نام (ومعنی) آن ، بدون تشبیه

(دوم) نفی کردن تشبیه از آن، بدون تعطیل

(سوم) و ناامید شدن از درک کردنِ کُنهِ آن ، و از طلب کردن

تا و بپل آن.

۲- و درجه دوم: معرفت ذات است :

با هر انداختن تفریق بین صفات و ذات

و آن با علم جمع (ناپراکنندگی)، روئیدن گیرد

و در میدانِ فناء ، صفا پذیرد

و با علم بقاء ، کمال یابد

و بسوی دیدار جمع (ناپراکنندگی) پویا شود.

آنرا سه رکن است :

آوردن، صفات را، بسوی شواهد

آوردن، وسایط را ، بسوی مدارج (مدارج طریقت)

و آوردن، عبارات را، بسوی نشانی‌ها (ی طریقت)

و آن معرفتِ خاصه است

که با آن باید از افق حقیقت آشنا شد .

۳- و درجه سوم: معرفت مستغرق در محض تعریف است

که استدلال بآن نرسد

و شاهد بآن دلالت کند

و وسیله مستحق آن نشود .

و آنرا سه رکن است :

مشاهده قریب

صعود بالاتر از عالم

مطالعه جمع (ناپراکنندگی)

و آن معرفتِ خاصه خاصگان است .

سطر ۷: ترجمه نسخه بدلها ، و آن با علم جمع ثابت و اسوار سود .

## ٩٢ — باب الفناء

قال الله عز وجل: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ \* وَيَبْقَىٰ وَجْهٌ رَبِّكَ﴾ .

الفناء في هذا الباب اضمحلال ما دون الحق

علماء \* ثمّ جحداً \* ثمّ حقّاً .

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى فناء المعرفة في المعروف

وهو الفناء علماً

وفناء العيان في المعايين

وهو الفناء جحداً

وفناء الطلب في الوجود

وهو الفناء حقّاً .

والدرجة الثانية فناء شهود الطلب لإسقاطه

وفناء شهود المعرفة لإسقاطها

وفناء شهود العيان لإسقاطه .

والدرجة الثالثة الفناء عن شهود الفناء

وهو الفناء حقّاً

شائماً برق العين

راكباً بحر الجمع

سالكاً سبيل البقاء .



## ۹۲ - باب فناء = نیستی

خداوند عز وجل فرماید : « همه آنانکه بر زمین اند فناء شونده اند و باقی بماند ،  
وجه پروردگار تو ».

فناء ، درین باب ، از میان رفتن هرآن چیز است که هائین تراز حق باشد  
از روی علم ، سپس از روی جُهد ( رد کردن ) ، و سپس از روی حق  
و آن را سه درجه است :

۱- درجه نخستین : فنای معرفت است در معروف ( شناخته )

و آن فناء است از روی علم

و فنای نگرش است در نگر بسته

و آن فناء است از روی جُهد ( رد کردن )

و فنای طلب است در جُهد

و آن فناء است از روی حق

۲- درجه دوم : فنای مشاهده طلب است ، تا طلب از میان رود

و فنای مشاهده معرفت است ، تا معرفت از میان رود

و فنای مشاهده معاینه ( عیان ) است ، تا معاینه از میان رود

۳- درجه سوم : فنا از مشاهده فناء است

و آن فناء است ، از روی حق

که برق معاینه را در یابد

و بر بحر جمع ( ... تا پراکندگی ) کشته براند

و بر راه بقاء ره بره باشد

### ٩٣ — باب البقاء

قال الله عز وجل: ﴿وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْتَقَى﴾ .

البقاء اسم لما بقي قائماً بعد فناء الشواهد وسقوطها

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى بقاء المعلوم بعد سقوط العلم ، عيناً لا علماً

وبقاء المشهود بعد سقوط الشهود ، وجوداً لا نعتاً

وبقاء ما لم يزل حقاً \* بإسقاط ما لم يكن محوياً .

### ٩٤ — باب التحقيق

قال الله عز وجل: ﴿أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّتَحْقِقَ

لِتَحْقِقَ تَلْخِيصَ مَصْحُوبِكَ

من الحق \* ثم بالحق \* ثم في الحق

وهذه أسماء درجاته الثلاث .

أما درجة تلخيص مصحوبك من الحق فإن لا يخالج علمك علمه .

وأما الدرجة الثانية فإن لا ينازع شهودك شهوده .

وأما الدرجة الثالثة فإن لا يناسم رسمك سبقه .

فتسقط الشهادات

وتبطل العبارات

وتفنى الإشارات

### ۹۳ - باب بقاء (مانند گاری)

خداوند عزوجل می فرماید: «خداوند بهتر است و بائند تر»  
بقاء آنست که بعد از فزای شواعدا و بر افتادن آن ، پادشاه بماند .  
و آنرا سه درجه است :

۱- درجه نخستین بقای معلوم (دانسته) است ، پس از فرو افتادن شاه  
پادشاه ، دانشمند ، حیدر و نه علماء

۲- درجه دوم بقای مشهور (دیده شده) است ، پس از فرو افتادن  
از روی وجود ، و نه از روی نامت بر پادشاه ، حاکم

۳- درجه سوم بقای حق است ، که هرگز زایل نشود ،  
پس از افتادن آنچه محو نبوده .

### ۹۴ - باب تحقیق

خداوند عزوجل فرماید: «یا ایها الذین ایمانوا اذینوا لکم فی کتبکم و فی ما  
مکرم برای آنکه در آن آرام گزیند»

تحقیق ، پا نیزه کردن است راه و وسیله است :

۱- همه آن راه ، ارجح و برحق و در حق است

و بین راههای درجانی سه گونه است :

۱- درجه نخستین آنرا که در آن زود و در وقت اول راه را در حق است

و در آنجا هر چه در حق است

۲- درجه دوم آنرا که در آنجا در وقت اول راه را در حق است

۳- درجه سوم آنرا که در آنجا در وقت اول راه را در حق است

پس در آنجا در حق است

و عبادت های در حق است

و انبیا در حق است

## ٩٥ - باب التلبیس

قال الله عز وجل: ﴿وَالْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَتَّبِعُونَ﴾

التلبیس تورية بشاهد معار عن موجود قام

وهو اسم لثلاثة معان:

أولها تلبیس الحق بالكون على أهل التفرقة

وهو تعليقه الكوائن بالأسباب والأماكن والأحايين

وتعليقه المعارف بالوسائط والقضايا بالحجج والأحكام بالعلل

والانتقام بالحنایات والمثوبة بالطاعات

فأخفى الرضى والسخط

اللذين يوجبان الوصل والفصل

ويُظهران السعادة والشقاوة.

والتلبیس الثانى تلبیس أهل الغيرة

على الأوقات بإخفائها \* وعلى الكرامات بكتامها

والتلبیس بالمكاسب والأسباب

وتعليق الظاهر بالشواهد والمكاسب

تلبیساً على العيون الكليّة \* والعقول العليّة

مع تصحيح التحقيق عقداً \* وسلوكاً \* ومعاينة

وهذه الطائفة رحمة من الله عز وجل

على أهل التفرقة والأسباب

فى ملابستهم .

## ۹۵ - باب تلبیس (تبدیل جاهل)

خداوند عزوجل فرماید: «و برای شان می پوشانیدیم آنچه را می پوشند.»  
تلبیس توریه است، باشاهدی مستعار، از موجود پابنده.

دارای سه معنی:

۱ - (معنی) نخستین: آن تلبیس هستی است، که حق برای اهل تفرقه کند.

و آن وابسته ساختن هستی است، به اسباب، و به اماکن، و به اوقات

و وابسته ساختن معرفت‌ها را به وسایط، و قضایا را به حجت‌ها، و احکام را به علت‌ها

و سرزنش را به جنایت‌ها، و ثواب را به طاعت‌ها

که ایجاب وصل و فصل را کنند

و سعادت و شقاوت را بدید آرند.

۲ - و تلبیس دوم: تلبیس اهل غیرت است:

بر اوقات خویش، با پوشانیدن اوقات، و بر کرامات خویش، با کتمان کرامات

و تلبیس با بهره‌های کسب (و کار) و با اسباب

و وابسته ساختن فاعل، بشواهد، و بهره‌های کسب و کار

تلبیس، بر چشمان ناتوان، و عذل‌های عیب

بدرست ساختن حقیق از روی عقد (همان) و ساولک و مانینه

و این طایفه رحمتی باشد از خداوند عزوجل

برای اهل تفرقه و اسباب

از هر دست تلبیس ایشان

والتلبيس الثالث تلبيس أهل التمكّن على العالم

ترحمّماً عليهم بما لبسته الأسباب

توسيعاً على العالم لا لأنفسهم

وهذه درجة الأنبياء

ثمّ هي للأئمة الربانيّين

الصادقين عن وادي الجمع

المشيرين عن عينه .

## ٩٦ — باب الوجود

أطلق الله عزّ وجلّ في القرآن اسم الوجود صريحاً في مواضع

فقال : ﴿يَجِدِ اللهُ غَنُفُوراً رَحِيماً﴾

﴿لَوْ جَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً﴾

﴿وَوَجَدَ اللهُ عِنْدَهُ﴾

لوجود اسم للظفر بحقيقة الشيء

وهو اسم لثلاثة معان :

أولها وجود علم لسنّي

يقطع علوم الشواهد في صحّة مكاشفة الحقّ إيتاك .

والثاني وجود الحقّ وجود عين

مقتطعاً عن مساع الإشارة .

والثالث وجود مقام اضمحلال رسم الوجود فيه

بالاستغراق في الأوليّة .

تلبیس موم : تلبیس اهل تمکن برجهان است

وترحم است ، از سوی ایشان ، با پوشانیدن اسباب

و این درجه انبیاست

و باز درجه امامان ربانی است

که از وادی جمع آنها را کنگی می آید

و از دیدار آن مرده می دهند.

## ۹۶ - باب وجود ( = در یافت )

نامه وجود ( دریافت ) خداوند عزوجل را بطور روشن شرح داده آمده است:

می فرماید : « شرمی نام خدای را غفور و رحیم

خدا را دریافته اند پس برانده آورده اند و حیو

خدا را دریافت نکرده اند .

وجود ، یعنی دست یافتن بر حقیقت چیزی است :

و آن نامی است نامه معنی :

۱ - نخستین معنی آن علم لدنی است

نسخ کند غلام شاه اند را ، در محبت مکاشفه حق برتر

۲ - دهم وجود = دریافت حقیقت نامی است یافت نامی

و این نامی است که در انوار از زمان بد

۳ - دهم وجود دریافت آن مقام است ، در آن کسب درویش از میان آورد

با مستغرق شدن در او نیست

## ٩٧ - باب التجريد

قال الله عز وجل: ﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ﴾ .

التجريد انخلاع عن شهود الشواهد

وهو على ثلاث درجات :

الدرجة الأولى تجريد عين الكشف عن كسب اليقين  
والدرجة الثانية تجريد عين الجمع عن درك العلم  
والدرجة الثالثة تجريد الخلاص من شهود التجريد

## ٩٨ - باب التفريد

قال الله عز وجل: ﴿وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾ .

التفريد اسم لتخليص الإشارة

إلى الحق . ثم بالحق . ثم عن الحق

فأما تفريد الإشارة إلى الحق فعلى ثلاث درجات :

تفريد القصد عطشاً

ثم تفريد المحبة تلفاً

ثم تفريد الشهود اتصالاً .

وأما تفريد الإشارة بالحق فعلى ثلاث درجات :

تفريد الإشارة بالافتخار بوحاً

وتفريد الإشارة بالسلوك مطالعة

وتفريد الإشارة بالقبض غيرة .



## ۹۷ - باب تجرید

خداوند عزوجل می فرماید (خطاب به موسی) : « بر آتش تعاین خود را ! »  
تجرید، خود را از مشاهده شواهد فارغ کردن است  
و آن را سه درجه باشد :

۱ - درجه نخستین تجرید : عین کشف است از کسب یقین

۲ - و درجه دوم تجرید : عین جمع (دناہراگندگی) است ، از درک علم

۳ - و درجه سوم تجرید : خلاصی یافتن است از مشاهده آن تجرید

## ۹۸ - باب تفرید = یگانہ کنی

خداوند عزوجل می فرماید : « وی دانند کہ ، خداوند ، اوست حق آشکارا »  
تفرید نام خلاص کردن اشاره است :

( تا آنکہ ) اشاره بسوی حق - سپس باحق - و سپس از حق باشد

۱ - نخست : تفرید اشاره را ( تا آنکہ ) بسوی حق ( باشد ) : دارای سه درجه است :  
تفرید قصد را ، با همه عطش .

سپس ، تفرید محبت را ، از راه تلف کردن ( خود خواهی )

سپس ، تفرید مشاهده را ، از راه وصل

۲ - ( دوم ) : تفرید اشاره را ، ( تا آنکہ ) توسط حق ( باشد ) ، دارای سه درجه است :

تفرید ، اشاره را ، با انفجار ، از راه آشکار کردن

و تفرید ، اشاره را ، با سلوک ، از راه مطالعه

و تفرید ، اشاره را ، با قبض ، از راه محبت .

وأما تفريد الإشارة عن الحق  
فانبساط يبسط ظاهر

يتضمن قبضاً خالصاً .

للهداية إلى الحق والدعوة إليه .

## ٩٩ - باب الجمع

قال الله عز وجل : ﴿ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى ﴾

الجمع ما أسقط التفرقة

وقطع الإشارة

وشخص عن الماء والطين

بعد صحة التمكن

والبراءة من التلوين

والخلاص من شهود الثنوية

والتناقى من إحساس الاعتلال

والتناقى من شهود شهودها .

وهو على ثلاث درجات :

جمع علم . ثم جمع وجود . ثم جمع عين .

فأما جمع العلم فهو تلاشى علوم الشواهد في العلم اللدنى صرفاً

فأما جمع الوجود فهو تلاشى نهاية الاتصال في عين الوجود محققاً

فأما جمع العين فهو تلاشى كل ما تقبله الإشارة في ذات الحق حقاً

والجمع غاية مقامات السالكين

وهو طرف بحر التوحيد .

سطر ١١ بجای « التناقى » در نسخه های خطی ص، و، ن: « التناقى »

۳ ( سوم ) : تفرید اشاره را ( تا آنکه ) از جانب حق باشد، ( دارای سه درجه است ) :

انبساط چنانکه آشکارا باشد ( کشایش بسوی حق )

و در آن قبض خالص باشد ( رفتن بدست حق )

برای هدایت بسوی حق ، و دعوت بسوی حق .

## ۹۹- باب جمع = نا پراگندگی

خدای عزوجل می فرماید : « چون نشان گرفتی ( و مشت خاک بسوی حق )

افکندی ) ، تو نشان نگرفتی بلکه خدای نشان گرفت

جمع آنست که پراگندگی را از میان بردارد .

و اشاره را قطع کند

و لایزال آب و گل باشد

و وارستگی از تنون ( - گونا گونی باشد

و خلاصی از شهود دنیوی

و دوری از احساس غمت و نقصان

و پاکیزگی از همه عده شهود آن .

و آنرا سه درجه است :

جمع علم ( دانش ) ، جمع وجود ( دریا و ) ، جمع غیر

- جمع علم ، متلاشی شدن علوم شواهد است ، در علم دنیوی ، ظهوری و

۲ - جمع وجود ( - دریافت ، متلاشی شدن نه است ، علم

در عین وجود ، - دریافت ، علم

۳ - جمع عین ، متلاشی شدن همه آنچه است ، علم شواهد است ، علم

در ذات حق ، بطور حق

و جمع تاثیر مستجاب بر کائنات

و آن ارائه دریای توحید است

مطابق به - ترجمه نسخه بدل ما : « و دوری از مشت خاک بسوی حق »

قال الله عز وجل : ﴿ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ﴾

التوحيد تنزيه الله تعالى عن الحدث

وإنما نطق العلماء بما نطقوا به

وأشار المحققون بما أشاروا إليه في هذا الطريق

لقصد تصحيح التوحيد .

وما سواه من حال أو مقام

فكلته مصحوب العلل

والتوحيد على ثلاثة وجوه :

الوجه الأول توحيد العامة الذي يصح بالشواهد

والوجه الثاني توحيد الخاصة وهو الذي يثبت بالحقائق

والوجه الثالث توحيد قائم بالقدم وهو توحيد خاصة الخاصة .

فأما التوحيد الأول فهو شهادة أن ﴿ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ﴾ وحده

لا شريك له الأحد الصمد الذي ﴿ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴾ ولم يكن

له كفواً أحداً .

هذا هو التوحيد الظاهر الجلي الذي نفي الشرك الأعظم

وعليه نصبت القبلة

وبه وُجبت الذمة

وبه أُحققت الدماء والأموال

وانفصلت دار الإسلام من دار الكفر

## ۱۰۰ — باب توحید — یکتا پرستی

خدای عزوجل فرماید: بخدای گواهی می دهم که: «نیست معبود  
(برحق) به جروی»

توحید پاک شناختن است، خدای تعالی را، از نوپیدائی  
و هر چه علما گفته اند،

• و هر چه محققان اشاره کرده اند، درین طریق،

به قصد تصحیح معنی، توحید بود،

و نه سوائی آن، چه حال باشد و چه مقام

همه اعتراضات باغیها — نقایص

و توحید را سه وجه باشد:

وجه نخستین: توحید عامه، که، سوائه محبت پذیرد

و وجه دوم: توحید خاصه، که با حق یقینات هم پیرد

و وجه سوم: توحیدی که بر دو سبب زلی و بیعت،

و آن توحید خاصه است

توحید نخست، سبب اول است: نیست معبود (برحق) بجز خداوند

و را آنکه از نیست یگانه من بود، حسی، و پدید آمدن بر سبب اول

زاییده شده از کسین و نیست بر و بر حسی، شرح سخن

این است توحید شاعر چینی، که شعر از جمله درستی

و قیام بر آن که از ده شده

و دست آن وقت است

و جدا نمودن ما با ناسمون کردید

وصححت به الملة للعامّة  
وإن لم يقوموا بحق الاستدلال  
بعد أن سلموا من الشبهة والحيرة والريبة  
بصدق شهادة صححها قبول القلب .

هذا توحيد العامّة  
الذي يصحّ بالشواهد  
والشواهد هي الرسالة والتصنّاع

يجب بالسمع  
ويوجد بتبصير الحقّ  
وينمو على مشهدة الشواهد

وأما التوحيد الثاني الذي يثبت بالحقائق فهو توحيد الخاصّة .  
وهو إسقاط الأسباب الظاهرة  
والصعود عن منازعات العقول  
وعن التعلق بالشواهد .

وهو أن لا تشهد في التوحيد دليلاً  
ولا في التوكّل سبباً  
ولا للنجاة وسيلةً

فتكون مشاهداً سبق الحقّ بحكمه وعظمه  
ووضع الأشياء مواضعها  
وتعليقه إياها بأحايينها  
وإخفائه إياها في رسومها  
وتحقّق معرفة العلل  
وتسلك سبيل إسقاط الحدث

و عامه را ، ملت ( = ملت اسلام ) ، با آن صحت یابد  
گر چه بحق است لال قیام نکنند

بس از آنکه از شبهه وحیرت و ریب سلامت یافتند  
با صدق شهادت ، که قبول قلب آنرا صحت بخشاید  
این توحید عامه است :  
که باشواهد صحیح شود

و شواهد رسالت است و صنع (خدای)  
این توحید ، ایجاب می کند شنیدن را  
و پیدامی شود بازگرس حق  
و نمومی پذیرد ، با مشاخذة شواهد.

۲- و اما توحید دوم : که با حقایق ثابت و استوار می شود ، توحید خاصه است :  
و آن بر انداختن سبب های ظاهری است  
و بالاتر رفتن از منازعات عقل ها  
و از تعلق به شواهد

و آن آنست که ، مشاهده نشود ، در توحید ، دلیلی  
و در او تزلزل ، سببی  
و برای نجات ، وسیله بی

نامادنی ( = ازلی ) بودن حق ، به حلال و عدم او مشاهده شود.

و وضع اشیاء در مواضع آن

و وابسته بودن اشیاء به وقت و زمان آن

و نهان بودن اشیاء در بسو آن

(باین گونه) ، در معرفت عیب ها (عیب ها ، تحفیه) شود

و این را بر انداختن حدث (دو پیدایی) است .

هذا توحيد الخاصة  
الذي يصحّ بعلم الفناء  
ويصفو في علم الجمع  
ويجذب إلى توحيد أرباب الجمع

وأما التوحيد الثالث فهو توحيدٌ اختصّه الحقّ لنفسه واستحقّه بقدره  
وألح منه لأنحاء إلى أسرار طائفة من صفوته  
وأخرسهم عن نعته  
وأعجزهم عن بثه .

والذي يشار به إليه على ألسن المشيرين  
أنه إسقاط الحدث وإثبات القيد  
على أن هذا الرمز في ذلك التوحيد علة  
لا يصحّ ذلك التوحيد إلاّ باسقاطها .

هذا قطب الإشارة إليه على ألسن علماء هذا الطريق  
وإن زخرفوا له نعتاً  
وفصلوه فصلاً

فإنّ ذلك التوحيد تزيد العبارة خفاءً  
والصفة نفوراً  
والبسط صعوبةً .

وإلى هذا التوحيد شخص أهل الرياضة وأرباب الأحوال  
وله قصد أهل التعظيم  
وإياه عنى المتكلمون في عين الجمع .



و این توحید اهل خاصه است

که با علم (بی بردن به) فنا درستی یابد

و در عام جمع (ناپراکندگی) صفاپذیرد

و از باب جمع را بسوی توحید جذب کند .

۳- و اما توحید سوم : آن توحید است که حتی آنرا بخود تخصیص داده، و

آنرا مستحق قدر خویش ساخته،

و از آن توحید، بر اسرار طایفه بی ازارگزیدگان روشنائی افکنده،

و زبان ایشان را از تعریف و بیان آن توحید لال کرده

و ایشان را از قاش کردن آن عاجز ساخته

آنچه در باره آن اشاره کنندگان بر زبان اشاره کرده اند

آن بر افتادن حدیث (نویدایی) و برجا ماندن قد است از آغاز

(همیشه پدید آید) است

و در چنین توحید، ابن رمز علت (نقصان) است

و جز با بر افتادن آن علت (نقصان) توحید صحیح نشود .

و ابن قطب اشاره است بر زبان های علمای ابن طریق .

اینکه، آن را با تعریف و بیان آراسته باشند،

و در تفصیل آن، فصل ها آورده باشند (کار درست نبوده)

(زیرا)، چنین توحید را، عبارت پردازی پنهانی تر سازد

و صفت کوئی، آنرا گریزان تر نماید

و (شرح و) بسط (در آنرا) دشوار تر کند .

و اهل ریاضت، و ارباب احوال، به چنین توحید اشارت کرده اند

و مقصد اهل تعظیم (بزرگداشت)، بسوی همین توحید است

و معنی (و مواد) گویندگان، در عین الجمع، همین است .

وعليه تصطم الإشارات  
ثمّ لم ينطق عنه لسان  
ولم تشر إليه عبارة

فإنّ التوحيد وراء ما يشير إليه مكوّن  
أو يتعاطاه حين  
أو يقبله سبب.

وقد أجبت في سالف الزمان

سائلا سألني عن توحيد الصوفية

بهذه القوافي الثلاث :

ما وَحَدَّ الْوَاحِدَ مِنْ وَاحِدٍ \* إِذْ كُئِلَ مَنْ وَحَدَّهُ جَاحِدٌ  
تَوْحِيدُ مَنْ يَنْطِقُ عَنْ نَعْتِهِ \* عَارِيَةٌ أَبْطَلَهَا الْوَاحِدُ  
تَوْحِيدُهُ إِيَّاهُ تَوْحِيدُهُ \* وَنَعْتُ مَنْ يَنْعَتُهُ لِاحِدٌ

و درکار آن ، اشارات را پایه و ریشه بی نماند  
وزبان را برآن (یارای) گفتاری نباشد  
و عبارتی ، بان اشارتی نکند

زیرا توحید، ماوراء چیز است، که هست شده بی بان اشا ره کند  
و یا حین ( و زمان ) ، آنرا برگیرد  
و یا سبب و اسباب از آن برگویند.

در زمان پیشین، جواب دادم

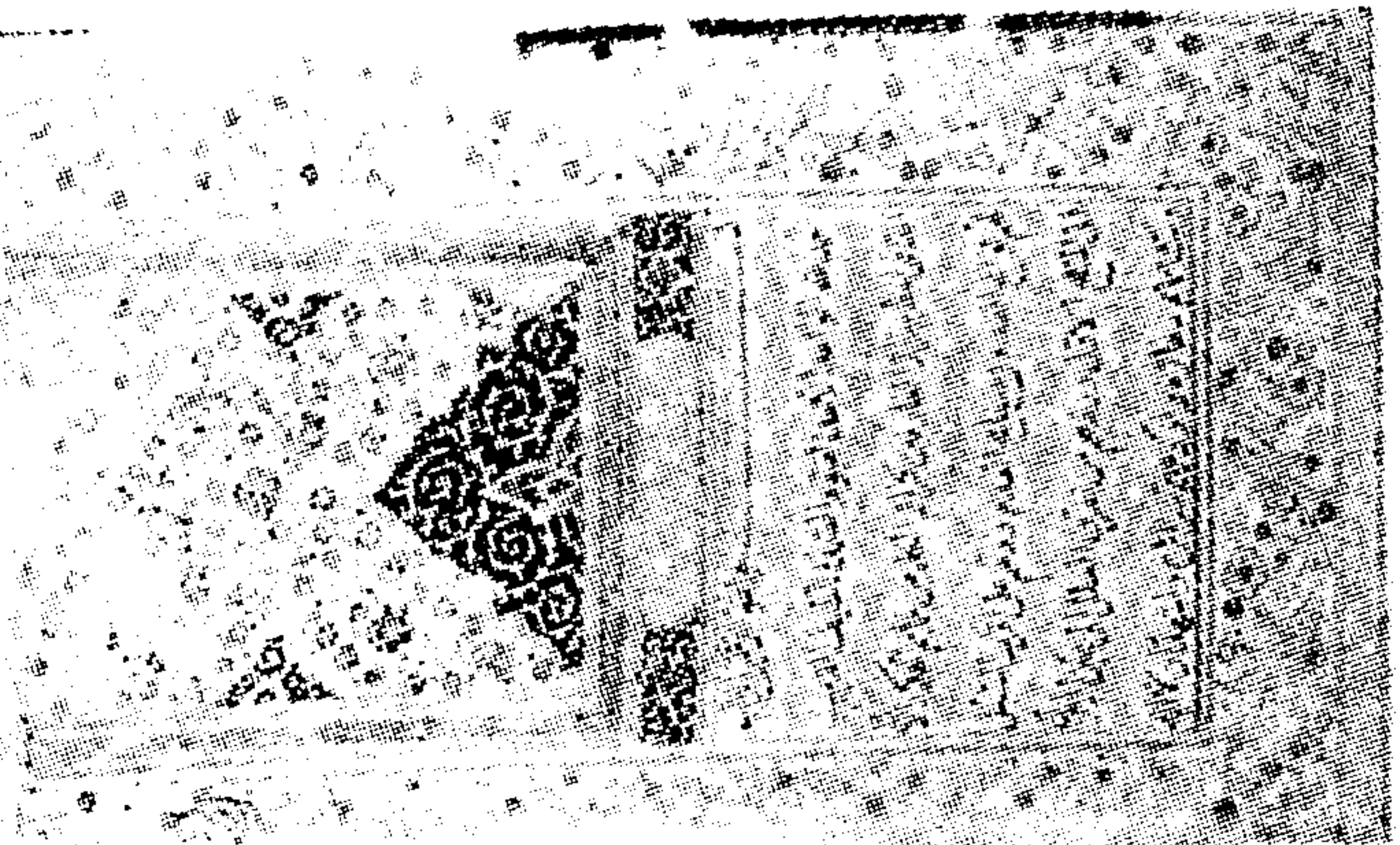
به پرسنده بی ، که از من ، در باره توحید سوالیه پرسیدند ،  
با این سده اتفاق :

گفته کسی تواند ، وحدت واحد بود  
ذکر توحید از کسی ، کز نعمت خود گوید سخن  
هست توحید خدا، توحید از نزد خودش  
هر کس توحید او گوید ، سخن با او  
عاریت باشد ، چه با او کرد و چه کرد  
گری گویند بر نعمت او ، سخن بر او آمد

•

سالی عزیز محمد انصاری، معلم الفس  
 یومیدار انصاری، کون و جواد جملہ  
 نسل من طینت من عارضا، اطلہا الویخ  
 جملہ اساتذہ، در سائر مہنتہ و جملہ

الحمد لله رب العالمین  
 الحمد لله رب العالمین  
 الحمد لله رب العالمین  
 الحمد لله رب العالمین



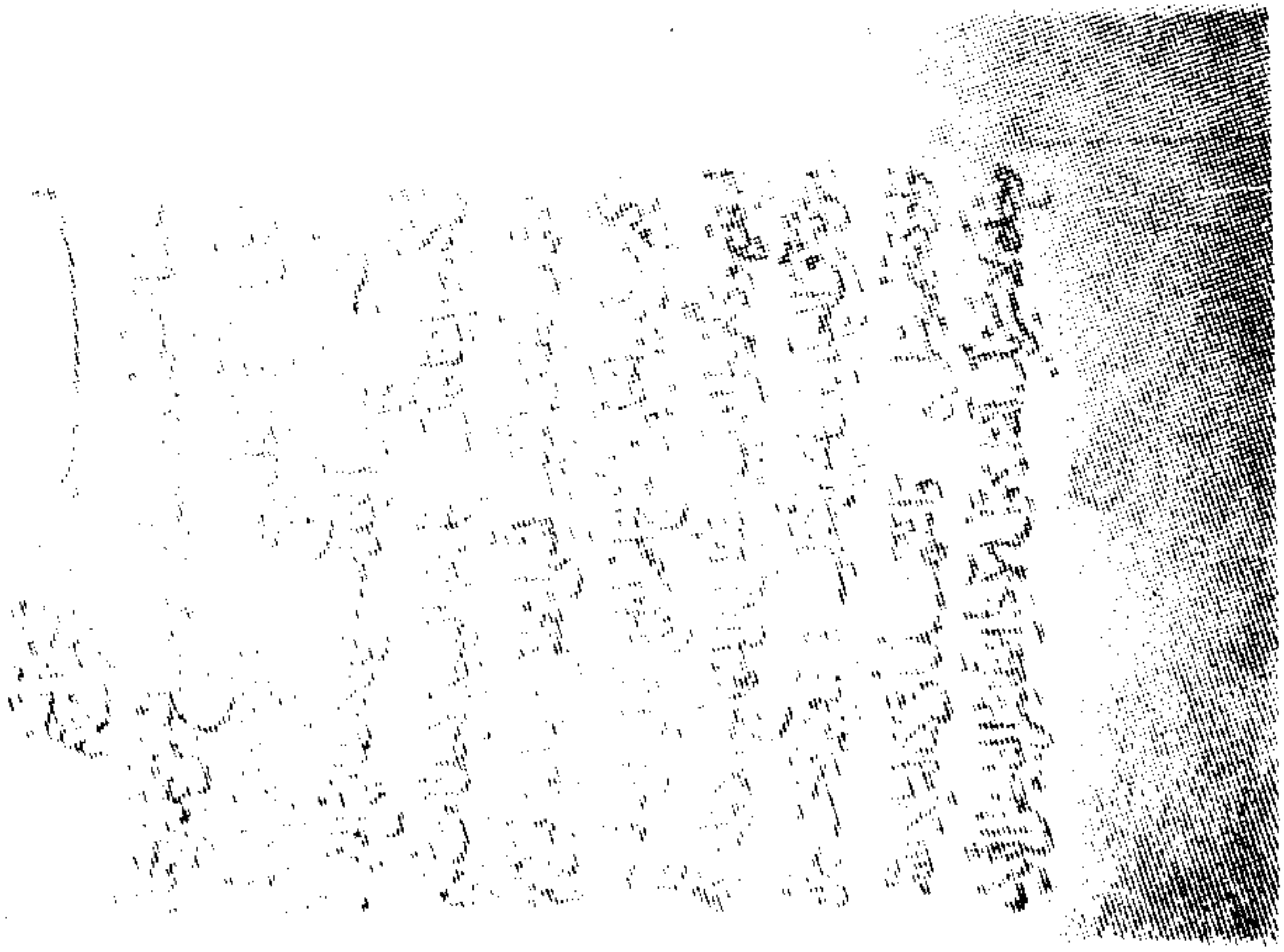
جانب راست ، صفحه آغاز خطی مشہود : وجاہ چپ صفحه اخیر نسخہ استنابول است باقید تاریخ . این دو نسخہ ، از روی زیبائی خط قابل توجہ اند .

•





صفحه عنوان و صفحه آخر نسخه محفوظ - رو بن، کد آنهمه برای تهیه از نقادی بردار اعتبار مشخص شده است.



•

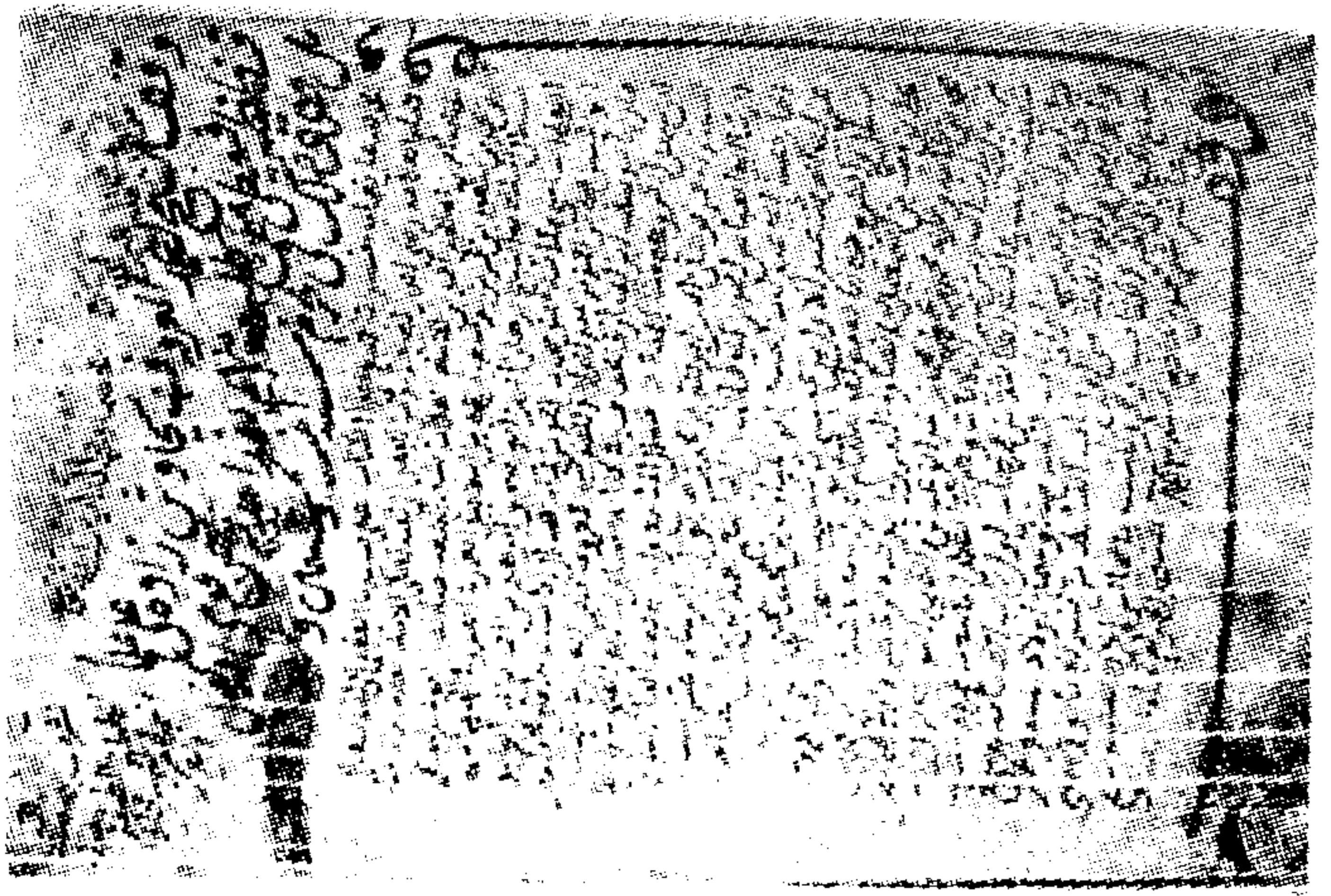


الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله  
 الطيبين الطاهرين  
 اجمعين  
 وبعد  
 فاعلم ان  
 العلم  
 هو  
 النور  
 الذي  
 يضيء  
 القلب  
 ويهدي  
 الى  
 الحق  
 والهدى  
 والبر  
 والعدل  
 والعدل  
 هو  
 العدل  
 في  
 كل  
 شئ  
 والعدل  
 هو  
 العدل  
 في  
 كل  
 شئ  
 والعدل  
 هو  
 العدل  
 في  
 كل  
 شئ

الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله  
 الطيبين الطاهرين  
 اجمعين  
 وبعد  
 فاعلم ان  
 العلم  
 هو  
 النور  
 الذي  
 يضيء  
 القلب  
 ويهدي  
 الى  
 الحق  
 والهدى  
 والبر  
 والعدل  
 والعدل  
 هو  
 العدل  
 في  
 كل  
 شئ  
 والعدل  
 هو  
 العدل  
 في  
 كل  
 شئ  
 والعدل  
 هو  
 العدل  
 في  
 كل  
 شئ

صفحات آغاز نسخه محفوظ در فلورانس، که آن نیز در تهیه این متن انتقادی مدار اعتبار بوده است. در تصویر، از چپ، در سطر  
 ۹۷، تاریخ انتقال متن آمده است.

◀



جانب راست، سنده آغاز نسخ خطی درباخانه ملی الدین ایتانبول است که سده ۱۰ هجری و گو اهلان - جامع در آن ذکر شده است و جانب

چپ سده ۱۱ هجری و از نسخه‌ها عثمانیه است

•

جانب راست صفحه بی از نسخه قاهره، و جانب چپ صفحه بی از نسخه محفوظ در رشتن است. این دو نسخه از آن هیچ نسخه معتبر است، که با درجاشده نسخه بدل عارا داده، و بنابرین، آرزوی تحقیق نسخه بدلها، نزد ما بی که چند نسخه مرجع می داشته اند، در شرق موجود بود، است.

و بعد از آنکه در این نسخه از آن هیچ نسخه معتبر است، که با درجاشده نسخه بدل عارا داده، و بنابرین، آرزوی تحقیق نسخه بدلها، نزد ما بی که چند نسخه مرجع می داشته اند، در شرق موجود بود، است.

◀





۱۱۱

کتابخانه مرکزی تبریز

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
 الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هَدٰنَا لِهٰذَا  
 وَ مَا کُنَّا لِنَهْتَدِیْ لَوْلَا  
 اَنْزَلَ عَلَیْنَا الْکِتٰبَ الذِّکْرَ  
 وَ مَا کُنَّا لَنَعْلَمُ الْاٰیٰتِ الْکُرْمٰنِ  
 اِنَّ اِنۡشَآءَ الْاِنۡسٰنِ لَشَکْرًا  
 وَ اِنَّ اِلٰهَ الْاِنۡسٰنِ لَشَدِیْدٌ  
 عَلِیْمٌ

کتابخانه مرکزی تبریز  
 شماره ثبت: ۱۱۱  
 شماره قفسه: ۱۱۱



کتابخانه مرکزی تبریز  
 شماره ثبت: ۱۱۱  
 شماره قفسه: ۱۱۱

کتابخانه مرکزی تبریز  
 شماره ثبت: ۱۱۱  
 شماره قفسه: ۱۱۱

کتابخانه مرکزی تبریز  
 شماره ثبت: ۱۱۱  
 شماره قفسه: ۱۱۱

کتابخانه مرکزی تبریز  
 شماره ثبت: ۱۱۱  
 شماره قفسه: ۱۱۱

کتابخانه مرکزی تبریز  
 شماره ثبت: ۱۱۱  
 شماره قفسه: ۱۱۱

صفحه اول و آخر نسخه یا صوفیه ترکیه که برآن قام خطاط بزرگ، باقوت مستعصمی خوانده شود. این نسخه، گویا از گنجینه خط عربی، و ضمناً، از نظر صحت، برای تهیه این متن استفاده می شود، مدارا عبار تشخیص شده است.

•





ابونصر سراج (متوفی ۳۸۸) ، ابوطالب بنکی متوفی ۳۸۶ ، ابوبکر دلا بادی  
متوفی ۳۹۰ ، خواجہ درطبقات الصوفیہ از متأخران زمان خویش یاد کرده ، و درجملہ  
ایشان نام این دستان است :

ابومنصور سعید اصفہانی (متوفی ۴۰۸) ، ابن یزدان یار صاحب ، روضہ المریدین «  
(نگاشتنہ در ۳۳۰) .

ابوالقاسم قشیری (متوفی ۴۶۰) و سید سعید عجمی (صاحب کشف المحجوب) ،  
کہ چند دستان بعد وفات یافتہ است .

### ۵) لحاظ

منصہ از «خورشید تمکین» ذات سید المرسلین است ، «تمکین» نزد عرفا در  
مقابل تقوی ، رنگارنگ بودن میاید .

### ترجمہ آیہ قرآنی

ترجمہ ۱۰۰۰

آید ، ۵ سوزہ ۳۳ (سبب اسماء) بیست و دوم

انہ سبعہ فریب : نیکو گریں از راه گمشوم ، امرای من برین است ، و اگر بہ راه  
راست روم ، بہ سبب وحی و پیغمبری است ، کہ خدای من سی فرستد ، کہ شنوا و نزدیک است .

### اشارہ بہ داخل کتاب :

در بارہ سرادب ، ۱۰ در منازل السائرین تحت عنوان مقام الامراء ، خواندہ شود .  
در بارہ ، غربت ، باب ۱۳۱ این کتاب و در بارہ قصد ، باب ۱۰۰ تحت عنوان غربت  
خواندہ شود .

در بارہ مشائخہ وقتا باب بی ۱۰۰ - ۱۰۰ - ۹۲ و خواندہ شود . در بارہ احسان  
(نیکو کاری نیکو پرستندگی) ، باب ۵۱ دیدہ شود .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### مقدمہ صد میدان

الحمد للہ الذی یری اولیاء آیاتہ ، فی عرفونہا ، وصلواتہ علی سید المرسلین رحمہ .

وآلہ اجمعین .

ترجمہ مجالس عقیدہ:

قوالہ : «قل ان آتیتکم تجہون اللہ ، فآتہ عونی ، بحیبکم انکم

استداء ، اول مجرد عنہ ایمان واربعین واربعین .

تذکرہ : ان لخصرہ عنہ سے تعلق : بیوی ، عورت و من و مراد ، اللہ عنہ .

وآتیتکم ذاکر عن ذی ہون ، صوری ، و باہرہ عنہ ، و حیبکم

بکراکتائی ، رضی اللہ عنہم اجمعین .

عن ذو ہون ، اللہ عنہ ، ان باہرہ عنہ ، ان باہرہ عنہ ، ان باہرہ عنہ .

من ابوبکر الکتائی ، الف ، الف .

قال اللہ تعالیٰ «فمن اتبع رضوان اللہ فینما یشاء من اللہ انی یشاء»

بین شرجب ، ذہبی ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا .

ست ، مخرج الزحویحین ، زفرہ ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا .

غلبہ السلام ، پر سید ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا .

جواب داد ، ان تعہد اللہ ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا .

من سنن ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا .

من سنن ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا .

من سنن ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا .

من سنن ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا .

من سنن ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا .

من سنن ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا .

من سنن ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا .

من سنن ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا ، ایسا .

ویرا منزل است ، و آنجا کدو ویرا باز دارند ، آن مقام است ، همچون فرشتگان را در آسمانها .

قوله تعالی : « وسبنا الاله مقام معلود » یبتغون الی ربهیم الوسیله ایتم اقرب .

و هر یکی از آن هزار مقام رونده را منزل است و یابنده را مقام .

و گویند گان این علم سه مرد اند :

یکی اهل تحقیق ، دود بگر اهل سماع ، و سدیگر اهل دعوی .

محقق از یافت نور رسوخ وی پیدا .

واهل سماع از بیگانگی رسوخ وی پیدا .

واهل دعوی ، وحیست و بی حقیقت رسوخ وی پیدا .

امداد این علم یافتست ، و نشان درستی آن سر انجام آن .

و آن هزار مقام را یک طرفه العین زشش چیز چاره نیست : تعظیم امر ، و بیهم مکر ،

و لزوم عذر ، و خدمت به سنت ، و زیستن بر فائق ، و بر خدای بشنقت .

و هر چند که شریعت همه حقیقت است و حقیقت همه شریعت است ، و برای حقیقت شریعت است ،

و شریعت بی حقیقت نیکار است و حقیقت بی شریعت نیکار و کج است ، بدگن جز ازین دو نیکار است .

و شرط هر منزلی ازین هزار منزل است :

که بتوبه صورت درشوی ، و بتوبه بیرون آیی ، که گفت رب اعز و اتوبوا

الی الله جمیعاً ایها المومنون .

بدگن خود را همه بتوبه محتاج کرد ، و دل خطا بر همه پنداشد و همه را بتوان

غذت و عجز از اداء حق بیعتا کرد ، بر نیاشد عفو کرد ، و بجای عذر نازان کرد که

گفت : « وین لم یجب ، فاولئك هم الظالمون » هر کس که نه تائبیت خالص است ،

همه خالف را بدو حکم بیرون آورد : یکی تائب ، و دیگری ظالم .

مصطفی صوات الله علیه ، توبه را حیف نیاز مندی ، و عذر تقصیرات کرد انید

که گفت : « اتوب الیک من ذنوبی کثیرا ، و لاحول ولا قوه ، لا یات الله الی العظیم » .

از آنهایی تا دوستداری ، هزار مقام است ، و از آگاهی تا بگستاخ ، هزار منزل است ،

و این جمله برده همان نهاد آمد ، و الله المستعان .

بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه کتاب عمل المقامات

اخبرنا الشيخ الامام، برهان الدين، ابوالفتح، يوسف بن محمد، بن بقلد، القمي، خراساني،

ابن مشقي، رحمه الله.

قال: قرأت على الشيخ الامام، الصالح، أبي فتح، عبد السميد، بن محمد

القاسمي، الكروخي، بن تشبه الذي مات نقب فاقرب، قلت له: اخبرني عن (شيخ الامام)

ابو اسمعيل، عبد الله بن محمد الانصاري، قال:

هذا اثر من عمل النبي، وتدخل المقامات وتحتفي عند الله.

ترجمه:

خبرنا عن الشيخ الامام، برهان الدين، ابوالفتح، يوسف بن محمد، بن بقلد،

قاسمي، ابن مشقي، رحمه الله.

قلت: خوندداً الشيخ الامام، الصالح، أبي فتح، عبد السميد، بن محمد

القاسمي، الكروخي، بن تشبه الذي مات نقب فاقرب، قلت له: اخبرني عن (شيخ الامام)

ابو اسمعيل، عبد الله بن محمد الانصاري، قال:

هذا اثر من عمل النبي، وتدخل المقامات وتحتفي عند الله.

ترجمه:

خبرنا عن شيخنا، عبد الله بن محمد، بن بقلد،

## مناجات

اشاهده انك خير من كل خلق الله، واني اذبح لك ذبيحة من نفسي، واني اذبح

لك ذبيحة من مالي، واني اذبح لك ذبيحة من عيالي، واني اذبح لك ذبيحة من

دياركم، واني اذبح لكم ذبيحة من عيالي، واني اذبح لكم ذبيحة من

دياركم، واني اذبح لكم ذبيحة من عيالي، واني اذبح لكم ذبيحة من

دياركم، واني اذبح لكم ذبيحة من عيالي، واني اذبح لكم ذبيحة من

وسیلت بتوہم تویی

اول تو بودی و آخر تویی

ہمہ تویی و بس

باقی ہوس .

(ج ۳ - ص ۱۲۲ ، تفسیر الحائکہ)

# شرح باب ۱

يقظة = بیداری

تذکر

منصدا از شنیدن علم ، شنیدن علم دین است . درباره حرمت باب ۳۳ دیده شود

ترجمه آیه

آیه ۳۳ سوره س (سبا) سیبازه بیست و دوم

ترجمه : قل انما اعفکم بواحدة:

پس ای پیغمبر! شما را بیک چیز پند میدهم که برای خدا بر خیزید و فوراً  
به طلب حق شوید ، دوتا دوتا ، یک یک ، پس از آن با خود بیفتد شما و بندگان  
دشمنان را بفرستد ، در این سرود شما دشمنان را فرستد ، او نیست بگریه در غم ، میان  
سما ، پس ، پس عذاب سخت و درید ناک!

بیان عرفانی آیه از کشف الاسرار

قلم برانی خدا ، نقطه بر شریک است ، و بیای اسرار حقیقت ، در عالم  
خود را حساب ، و آثار خود با حق و اقدس ، و بوی خوشی است از حیرت انوار

از تفسیر کشف الاسرار:

خداوند جهانیان ، در بین است ، بر بندگان ، بوی عطرش دارد ، و بوی عطرش  
و بیگانه را از کاشی و شاه ، در بر آینه با آینه ، بوی عطرش را ، بوی عطرش  
ایندوار میزند ، و بوی عطرش ، اگر از کفر باز ایستد ، خداوند گذشته آن اثر

سی بخشد، و گناه دار که عذری به زبان آورد، پشیمانی در دل آورد، بجای در بری آنها، نیکی فوسند. کریم است خداوندی که پیوسته بندگانش را با خود می خواند، و نطف سی نماید، و عیب سی پوشاند، و غنای دهد، و از بار گناه سی کاهد؛ این همه، بدان معنی سی کند که بندگان از گناه آردن بازگردند، و خدا را اجابت کنند. و پوره و نونند، و نیک خدائی را در یابد، و نیک خدائی او است که به آن توفیق دهد تا در یابد و بنماید تا ببیند و بر خواند تا بیابد.

(در بیان آیه ۱۱۱ سوره «نساء» آمده است)

### از کتاب صد میدان:

میدان دوازدهم بفظت است. از میدان محبت میدان بفظت زیاده  
دوله تعالی اولانکن سن العافین، و بفظت را همه در دست؛  
نعمت های بزرگ از بی دیدن، و جرمهای بزرگ از خود دیدن،  
روزگار خود از زیادت و نقصان شد، ختم.  
و دایم از جمله مکرر تر میدان.

- ۱- اول: نعمت های ابرو بسه نیز توان یافت؛  
به نیاز دل - و شنیدن حدیث - و پناهی قوت.
- و دوم بسه چیز توان یافت؛  
بدون ناهی امید - و دوام فکر - و پیماری سحرانه.
- ۳- و آخر بسه چیز توان یافت؛  
برگمانی بخود - و بریدن از عازلیق - و عظیم حدیث.

### افدر ز پیر طریقت:

دل بی بظنت غول است  
باغول صحبت مدارید؛  
نفس بی آگاهی بادست  
با باد عمر مگذارید.

کشف الاسرار ج ۸ - ص ۱۷۹ تفسیر الحلا نکه





وای مؤمنان، همگی بسوی خدا باز گردید، تا مگر دستگارشوید و جاوید پیروز آئید.

### بیان عرفانی آیہ:

مؤمنان را، بر عموم توبہ می فرماید:

توبت عوام از ذنوب، و توبت خواص از غفلت، و توبت خاص خاصان، از ملاحظہ اوصاف بشریت است.

توبہ عوام، بہ آنست کہ از عصیت بہ طاعت برگردند.

توبہ خواص آنست، کہ از رویت طاعت، بہ رویت توفیق آیند و طاعت خود را نپوشند، بلکه عمہ توفیق حق بینند.

حد نظر عوام، بہ افعال است، و میدان نظر خواص، بہ مہنات است. سخن نظر خاص

خواص، جلال ذات است.

عوام گوید: خداوند! من از عقاب تو بہ خوف تو پناہ می برم.

خواص گوید: خداوند! من از خشم تو بہ رضای تو پناہ می برم.

خاص خواص گوید: خدایا، من از تو نہ خودت پناہ می برم.

### از کتاب صدمیدان:

میدان اول منام توبہ است، و توبہ بازگشتن است بہ خدای.

قوله تعالی: «توبوا الی اللہ، توبہ نصوحا»

بدانکہ: عدم زندگانیت، و حکمت آینہ، و نذر سندی حصار، و امید شفیق،

و ذکر دارو، و توبہ قریاق.

توبہ، نشان راہست، و سالار بار، و کلید گنج، و شفیق وصال، و میانجی بزرگ

و شرط قبول، و سرجمہ شادی.

وارکان توبہ سه چیز است:

پشیمانی در دل.

و عذر بر زبان.

و بریدن از بدی و بدان.

واقسام توبہ سه است:

توبه مطیع، و توبه عاصی و توبه عارف .

توبه مطیع: از بسیار دیدن طاعت .

و توبه عاصی: از اندک دیدن معصیت

و توبه عارف: از نسیان سنت .

۱- و بسیار دیدن طاعت را سه نشانیست .

یکی خود را بکردار خود ناجی دیدن .

دیگر مقصدان را بچشم خواری نگریستن .

سیمم عیب کردار خود یا ناچسبیدن .

۲- و اندک دیدن معصیت را سه نشانیست :

یکی خود را مسیحی آمرزش دیدن .

دیگر بر اضرار آرام گرفتن .

سیمم با بدان اذن داشتن .

۳- و نسیان سنت را سه نشانیست :

حشمت احتقار از خود بر گرفتن

و حال خود را قیمت نهادن

و از شادی آشنائی فریاد دادن .



میدان دوم، مروت است. از میدان توبه، میدان مروت زاید است.

مروت کم بودن است و در خود زیستن .

قبوله تعالی: « تونوا قوامین بالقسط »

از دان مروت سه چیز است: زندگی کردن با خود به حق .

و با خلق بصر .

و با حق به نیاز .

۱- نشان زندگی با خود به حق .

قدر خود بدانستن .

و اندازه دار خود دیدن .

و در خیر خویش بکوشیدن .

۲- و نشان زندگانی کردن با خلق بصبر سه چیز است :

بتوانی ایشان از ایشان راضی بودن .

و عذر های ایشانرا باز جستن .

و داد ایشان. از توانی. خود بدادن .

۳- و نشان زندگانی باحق به نیاز سه چیز است :

مخرجی از حق آید شکر واجب بران .

و هر چه از غیر حق آید عذر واجب دیدن .

و احتیاج حق را صواب دیدن .

### مناجات

ای نارنده غم بشیمانی ،

در دلهای آشنایان !

ای افکننده سوز .

در دلهای ناآشنان !

ای پذیرنده گناهکاران و معترفان .

سرس باز نیامد. تا باز نیاوردی

و کس راه نیافت، تا دست نکرستی

دست گیر !

که جز ز تو دستگیر نیست .

در باب، که جز ز تو پناه نیست .

در سوال ما را جز ز تو جواب نیست .

و در نما را جز ز تو دارو نیست .

و ازین غم ما را جز از تو راحت نیست .

## شرح باب ۳

### محاسبہ

حکیم در بارہ توحیحت باشد نہ معذرت «درین بارہ یک دوم توبہ نیز دیدہ شود»

### ترجمہ آیت :

(آیت ۱۰۰ سورہ ۹۰ «حشر» میبارہ بہت و عشتہ یا  
یا ایہا الذین امنوا اتقوا اللہ و لا تنظروا نفسکم ما قدمت علیکم  
فی مؤمنان، خدا را بترسید، و چنان ماند کہ غیر از آن استنگردن، نہ بری  
فردا چه فرا فرستند، و آن خشم و عذاب خداوند پر عیب کنند، نہ بارہ آبرہ  
می کنند، آگاہ است .

### از کتاب صد میدان :

میدان یا زدہ محاسبیت است، میدان محاسبیت و محاسبیت است  
قولہ تعالیٰ : «واتقوا نفسکم ما قدمت علیکم»  
محاسبیت را می بیند محاسبیت  
جنایت از معاملات جدا کردن  
و نعمت را با خدمت پرستیدن  
و نصیب خود را نصیب وی جزا در محاسبیت است  
محاسبیت محاسبیت، این اول است که محاسبیت

- ۱. کار کا ری کہ دیورا دران نصیب ست جنایتست .
- وخر معاشرت کہ دران جورست جنایتست .
- وهر عمل کہ بخلاف سنتست جنایتست .
- ۲ - حیلت شناختن رکن میانه آنست کہ بداننی کہ :  
نعمتہای ناشناختہ همه خصمان است .  
وشناختہ شکر نا کرده همه تاوان است .  
و در عصیت بکار بردہ تخم زوال ایمان است .
- ۳ - حیلت شناختن رکن سیم آنست کہ بداننی کہ :  
هر خدمت کہ بدو دنیاخواهی، آن بر تست .  
وهر خدمت کہ بدان آخرت خواهی، ترا آنست .  
وخر خدمت کہ بدان موی خواهی، آن نیست تست .

# شرح باب ۴

انابت

ترجمہ آیت:

سورہ ۹ - (زمر) - سپہاڑہ بیست و چہارہ  
وانیبوا الی ربکم و... بسوی خدای خود باز گردید، واورا گردن نہیں پیش  
اؤانکہ عذاب بشما آید وانگاہ یاری از اس بشما نرسد .

بیان عرفانی:

انابت (باز گشتن) پرستہ قسم است:

- یکی انابت پیغمبران آمد و بحق براہیم (ع) فرمود: «اولاً است و دادا (ع) و  
«خبراً کعباً و اناباً» و معنی (ع) را «والیہ انیب» فرمود. و بعد حضرت (ع) فرمود: «انابت و انیب»  
من اناب الی ربی»

نشان انابت پیغمبران صلوات است:

بیم شستن پایشان از آبی

خدمت کردن با شرف پیغمبری

بسیار از کتب و احادیث یاد ہوا ہے

بجز پیغمبران کسی نامتواہل انابت نیست .

۲- قسم دوم: انابت عارفان است کہ در همه حال و با همه دل باختداشتن کہ فرمود: «وما يتذكر الا من ينيب» و نشان انابت عارفان سه چیز است:

از گناه به دور بودن

از طاعت سرمنده بودن

در خلوت با حق انس داشتن

تاجی کہ رابعه عدویه، یکی از عارفان گوید: «خدا یا مرا در دنیا یاد نویسد» و در عقبی، دیدار نویسد».

۳- قسم سوم: انابت توحید است کہ دشمنان و بیگمان را با آن خواند: «وانیبوالی ربکم واسلموا»

از کتاب صدقه میدان:

میدان سه انابت است. از میدان سرب، انابت زاید.

فونه دعائی «وما يتذكر الا من ينيب»

انابت چیست: بازگشتن از همه به یک چیز.

اول: انابت انبیاء صلوات الله علیهم نه بنمکی باز ناستند، که اس را جز از ایشان طاقت آن نیست.

ابراہیم علیہ السلام را گفت: «راواہ سبیب»

داود علیہ السلام را گفت: «خزرا کعبا و اناب»

شعیب را گفت «تو کانت والیه انیب»

مصطفی صلی الله علیہ وسلم را گفت: «واتبع مہیل من اناب الی»

دیگر: انابت توحید است، کہ دشمنان را باز خواند: «وانیبوالی ربکم»

«شمین الیه و اتقوه»

سیم: انابت عارفانست، بازگشتن در حد، با وی «وانابوالی الله»

اساما انابت پیغمبران سه چیز است.

ترسگاری با بشارت آزادی

و خدمت و استکان با شرف پیغمبری



و بارزلا کشیدن ادله‌های پرشادی.

۲- و انابت توحید را سه نشانیست:

اقرار و انحصار و بی‌ای و بی‌پندیرفن.

دیگر، فرمان و برآوردن نهادن.

سیم: نهی و برآوردن دانستن.

۳- و انابت مدارقان را سه نشانیست:

یکی از معصیت دور بودن

دیگر از لذت بچس بودن

سیم در خلوت با حق انس دانستن.

# شرح باب ۵

تذکر

ملاحظات و اشارات به داخل این کتاب:

در بند ۱ (الف): از علم داهر سخن رفته است. باب ۵ درباره علم دیده شود.

در بند ۱ (ب): راجع به تعظیم و حرمت (آزمه داری) ذکر شده است. باب ۳

دیده شود.

در بند ۲ (ب): باید دانست اشارت بالاتر از عقلی و استدلال است، و بالاتر

از عبارت، که حکماء ازان سخن گویند.

## نظر شارحان:

در بند ۳ (ب) راجع به رسوم و رسم ذکر شده است. شارحان بان معانی مختلف

داده اند:

عبدالمعطی اسکندری ازان، بطالبی رامی داند که در کتب آمده است و برید

بی خیر، باید درباره آن حذر کند.

عبدالرزاق قاشانی، آنرا شریعت معنی میکند، و سلوک و صفات شخصی صوفی

از روی ظاهر.

در اخیر باب پنجم مطالب از باران های مودمند ، همانست که خداوند در  
دل های عارفان می باراند، از ابر های حکمت ربانی خویش ، آنکه خواجه در آغاز  
امنازل السابریین ، بآن اشاره کرده است.

### ترجمه آیه:

آیه ۳۷ - سوره بقره (نحل) سیپاره چهاردهم

انزلنا اليك .. برسید از اهل شرف و از آنها که وحی فرمادید ، به نشانی  
و پیغامهای روزی ، و اسماء ، و قرآن را به توفیرساندید ، برای آنکه را به  
ایشان بروی فرستاده شده ، بآن کنی ، قاشایدانید ، و در آن اندیشید

### بیمان عرفانی آیه:

و انزلنا اليك الذکر ... در این آیت همه کلمات مهم است: کتاب خدا  
تعالی ، و سنت محمد مصطفی ، دو چیز است که دین رسول ، و اصل اعتماد بر  
فروش و کت مؤمنان ، دینی چرا هر روز بیشتر است ، که چراغ کتاب و سنت را در پس  
است ، چه آن کاری که خداوند بدان راضی ، و بدو ایمان پیروز است ، کتاب و سنت  
چنان افروز است ، آن کتاب که بر رخیل به آن آمد ، رسول اصی خوانند ، و پیوست  
به آن بیعت مانتند ، و ناجیان به آن رسد ، از مردم ، از کتاب و سنت برآوردی ،  
خداوند به دل های زمان جاهلیت راضی بود ، و در آن کتاب و سنت ، فواید  
دینار بودی - پس از کتاب و سنت همه کائنات باران و درخشش

پیر طریقت گفت: آنچه آنها را از راه دین برآورد ، و در آن

ساده به نوشن قشایی خویش نجات خویش در آید

### از کتاب صد میدان:

میدان صد - و نهم - فکر است ، نویزان ، و نویزان ، و نویزان

فکر دوار ، چون بوییدن ، و نویزان

التفکر نحو ترتیب امور معلومہ، لتأدی الی مجهول۔

قوله تعالى: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لِّمَن لَّمْ يَتَفَكَّرُوا» :

تفکر بر سہ قسم است:

یکی، حراست۔ و یکی مستحب است۔ و دیگر واجب است،

۱۔ آن قسم تفکر کہ حراست در سہ چیز است:

در صفات رب العزت، کہ آن تفکر، تخم حیرت است،

دیگر در جزای کاروی است، کہ آن تخم تہمت است،

سیم: در اسرار خلقت است، کہ آن تخم خصوصیت است،

۲۔ آنکہ مستحب است :

تفکر در اربع اصناف است، کہ آن تخم منکات است،

و در اقسام حرب، کہ آن تخم بصیرت است،

و در آلاء وی، کہ آن تخم سعادت است،

۳۔ سیم: تفکری کہ واجب است:

تفکر در کار خویش است، کہ آن کار تعظیم است

و بستن عیب خویش در طاعت است، کہ آن تخم شرم است

و غرض نام جزم آن حزم خود را دیدن، کہ آن تخم بیم است

و بروردن نیاز، کہ جزای آن دیدار است، و آن سہ چیز است:

تفکر۔ و تدبیر۔ و تذکر

تفکر در کرد، و تدبیر در گنت، و تذکر در بخش.

کرد: چون؟ و گنت: چه؟ و بخش: چند؟

کرد: غنر، و گنت: راست، و بخش: ہائے!



بگوش ترس، ندای وعید شنیدن  
و بی چشم رجاء، با نادای بوعده دوست نگرستن  
و بزبان نیاز بندی، منت را اجابت کردن است.  
۱- تذکر بترس میان سه چیز است:

فزع سبق پوشیده

و وجل سرانجام نادیده

و زانف بروقت شوریده.

۲- و تذکر به رجاء میان سه چیز است:

توبه نوشته

و تنفاعت نیوشنده

و رحمت تابنده.

۳- و تذکر نیاز میان سه چیز است:

مناجات پیوسته

و آشنائی ازازل شادی نماینده

و دلی کشاده بمولی بگرنده.

**اندر ز:**

(از تفسیر کشف الاسرار)

ذکرند همه آنست نه بر زبان داری

ذکر حقیقی آنست که در میان جان داری

توحید نه همه آنست که او را بیگانه دانی

توحید حقیقی آنست که او را بیگانه باشی

وز غیر او بیگانه باشی.

ج ۲-۳۹۶ تفسیر آل عمران

**مناجات**

ای گشاینده ز بانهای سادات گویان

وانس افزای خلوت تنای ذاکران

وحاضر نفسہای رازداران  
جزا زیاد شد تو، ما را همراه نیست  
و جزا زیاد داشت تو، ما را آزاد نیست  
و جزا تو، مودتین و رستگاری نیست!

ج ۵ - ص ۱۰۱ تفسیر سورہ اہل البیت

\*

ای قائم بیان خویش  
وز ضربان کشنده بی، بان خود پیش  
بانتوانت کله ترا به سزایند  
ورنه، از روی، چه آید آنکه ترا سزد!

ج ۱ - ص ۱۰۰ تفسیر احزاب

## شرح باب ۷

### اعتصام

تذکر :

پسوم. درباره اتصال (پوستن) باب ۹ خوانده شود.

ترجمه آیه :

آیه ۱۰۳ - سوره آل عمران سیپاره چهارم

واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا: همگی دست بزنید، به حبل خداوند، و برآگنده نشوید و زعمتهای الهی را یاد بیاورید، که همگی دشمن یکدیگر بودید، و خداوند میان دلیهای شما الف نهاد، و فراهم آورد، تا همگی با هم برآردند.

بیان عرفانی آیه :

در آیه عنای سابق، اول اعتصام به خدا و راه راست یافتن را فرمود. در آخر اعتصام همگی به حبل خدا گفت: در میان این دو اعتصام، تقوی را امر داد. و از این آیات آن است که بنده قصد اعتصام به خدا دارد، یگانه راه آن تقوی است، حقیقت تقوی، تحصیل طاعت است و آن جز به کتاب و رسول نیست این است که فرمود: دست به حبل الله زنید تا به تقوی رسید، و از تقوی به اعتصام او رسید، و از اعتصام به توکل، و از توکل به استسلام رسید، و بنده چون به استسلام رسید، و سر تسلیم پیش آورد، و از واسطه بی نیاز و بحق واصل و فائز گشته، که فرمود: وقتی من بنده ای را دوست بدارم، گویی که با آن می شنود، من هستم، و چشمی که با آن می بیند، من هستم...



گفته اند: اعتصام سه قسم است:

- (۱) دست بتوحید زدن، کدتمسک به عروه وثقی است.
  - ۲- دیگر دست به قرآن زدن، کدتمسک به حبیب الله است.
  - ۳- و دست به حق زدن کدتمسک بخود خداوند است.
- ... جمیع اولاد فرقی با ... ز غیب سزاگان به سوادت و ججاج که تصد اجماع  
 و سقاقت از رجحان به آن نوشته است، و الف و اتحاد سبب از ادیبان و زین  
 بر معنای تضاد است، و سایه خیر و در طاعت و محبت نواب است

### آیه های عروه الوثقی :

سوره بقره آیه ۱۷۷ - باره سوره

فقد اتمسک به عروه الوثقی ... از شراف و جهوری در شین داشتن بود  
 آوردن نیست. و دست از دروازه (موسسه) بیغیر رسول ... زوده کند. پس نورانی  
 سعودی جز خدای یکبار نفرمود. و خداوند ... از آوردن دست در ...  
 زده آنرا شکستن است و خداوند ... شایسته است.

(آیه ۲۰۰ سوره بقره) همان می باشد و ...

فقد اتمسک به عروه الوثقی ... از روی خودش، نسوی ...  
 ونگو ... بنی ... و ...  
 بسوق خدا ...

### از کتاب صدمیدان:

میدان ... اعتصام است

از میدان استیلا و میدان اعتصام و ...

اعتصام است بر ...

قوله ... اعتصام و ...

اول دست بتوحید است و ...

دوم دیگر دست بران زدن است ...

سوم دست بحق زدن است ...

۱- اعتصام بتوحید، سه چیزست:

درست بدیدن که:

پادشاه یکتا مت .

وکار از یک جای .

و حکم از یک در .

۲- و اعتصام بقرآن سه چیزست:

بدانستن که دین بدقرآنست .

و آرنده قرآن

و پذیرفتگان قرآن .

۳- و اعتصام بحق سه چیزست:

دست اعتماد بضمآن وی زدن .

و دست نیاز بپروی زدن .

و دست بلطف وی زدن . \*

سیدان هشتاد و دوم انفرادست. از سیدان اعتصام سیدان انفرادزاید.

انفراد یگانه کشتن است .

قوله تعالی: «قل انما اعظکم، بواحدة ان تقوموا لله شنی وفرادی» .

انفراد بر سه وجه است:

انفراد قاصدان، در تجرید قصد.

وانفراد متوکلانست، در صحت توکل

وانفراد واجدانست، در صولات عیبت، یادرنسیم انس.

۱- انفراد قاصدان راسه نشانست:

قدم از خود، و ازدو گیتی برگرفتن .

و خویشتن در پیش خویش بندیدن .

و از حق بجز از حق، خرمندنا بودن .

۲- و انفراد متوکلان سه چیزست:

از اسبیات برنا رسیدن .

و علا یق لذیرفتن .

و از تدبیر خود بگر بیختن .

۳- و انفراد و اجدان سه چیز است :

نفس فانی .

و دل غایب .

و نفس غرق .

### مناجات :

اخی

تو سوسنان را پناهی

قاصد انرا بر سر راهی

ج ۳ - ۱ - ۲ - نفس و نفسیور حجرت

# شرح باب ۸

فرار

ترجمه آیه:

سوره ذاریات آیه ۲۷ . جز ۲۷

فَقْرُوا إِلَى اللَّهِ... ای محمد، بگو به کافران که از خشم یا رحمت خدای  
(بسوی توبه و اطاعت و اجابت او) بگریزید. من شما را آگاه کشنده، و ترساننده  
اشکبارا از آن عذاب و خشم هستم.

بیان عرفانی آیه:

فرار ستامی است از مقامهای روندگان، و سوزنی است از منزلهای دوستان، کسی  
که این مقام، او را درست شود، نشانش آنست که:

همه نفس خود غرامت بیند،

همه سخن خود شکایت نهد

همه کرد خود جنایت بیند

اسید از کردار خود ببرد

و بر اخلاص خود تهمت نهد

اگر دولتی در راه او آید، از فضل حق بیند، نه از جهد و کوشش خویش

## از کتاب صد میدان

سیدان چغلی و دود فرار است ، از میدان قیمت میدان فرار است .

فولاد تعالی ، « ففر و الی الله »

فرار به سولی گر یختن است

و در تفرق بر خویشتم بستن است .

و از دو جهان رهایی جستن است

۱ - تر یختن به دولا با سه نشه نشه

نمد از کبر و خود بریدن .

و بر اخلاص خود قیمت نیاندن

و از دیوان طاعت خود نه بد کردن .

۲ - و در بستن تفرق با سه نشه نشه

حمد یگانا نه کردن .

و زخمه نیر خود بیرون کردن .

و حکم را با استسلام دادن نیاندن

۳ - و در هاین جستن را از دو جهت سه

از بیمها بر وجه قطعیت اختصار کردن .

و از گونیمیان ها ، با نوبت و استقامت

و از امیدها بر اسناد سید و پیر میدان .

## مناجات

الحی

درد سی دانم ، داره نمی دانم

یا سی دانم ، خوردن نمی توانم

ہس چه سازم ؟ !  
جزاینکہ سی سوزم !  
ازبودن کجا گریزم ؟  
چارہ راچہ آسیرم ؟  
و در ہاسون ، کجا گریزم ؟

(طبقات الصوفیہ)

۴

# شرح باب ۹

## ریاضت

تذکر :

بند سوه : در باره جمع (= نا پراگندگی) ، باب ۹۹ خوانده شود .

ترجمه آیه :

آیه . - - - - - سورہ ۲۳ ( مؤمنون ) سیپارہ شجہ

والذین یوتون ... انسانیکہ در کوشش و ہر مستش خداوند تعالیٰ عبادتہا را انجام میدهند، ودلہای شان (از نپذیرفتن آن عبادتہا از سوی خدای تعالیٰ فرسود است ، بازگشت آنان بسوی خدای خویش یا ...

از کتاب صد میدان :

میدان نهم ریاضت . از میدان جہاد ، میدان ریاضت زاہد .

قولہ تعالیٰ : « فیه رجال یحبون ان یتطہروا » .

ریاضت نرم آورد نیست ، و آنرا سہ ریاضت :

۱- ریاضت افعال بہ حلال ، و ریاضت اقوال بہ حلال ، و ریاضت اخلاقی ترقی .

۲- و ریاضت افعال سہ چیز است :

۱- اتباع علم - و غذای حلال ، و زوام و رد .

۲- و ریاضت اقوال سہ چیز است : قرائت قرآن - و مداومت عذر - و صحبت خلیف .

۳- و ریاضت اخلاق سہ چیز است : فروتنی - و جوان بردی - و بردباری .

# شرح باب ۱۰

سماع

بسم الله الرحمن الرحيم

وَأَوْعِظُكُمْ بِاللَّهِ فَهِيَ خَيْرٌ - وَأَلْغُرْخُودًا وَتَعَالَى - رَأْسُهَا خَوْفٌ يَمِينٌ - كَوْشِيَّهَا أَنْزَلًا  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - مَقَالُ الْمَسِيرِ فِي كِتَابِهِ

ترجمه آیه :

وَأَوْعِظُكُمْ بِاللَّهِ فَهِيَ خَيْرٌ - وَأَلْغُرْخُودًا وَتَعَالَى - رَأْسُهَا خَوْفٌ يَمِينٌ - كَوْشِيَّهَا أَنْزَلًا  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - مَقَالُ الْمَسِيرِ فِي كِتَابِهِ

از کتاب صد میدان :

میدان شصت و هفتم سماع است . از میدان انبساط میدان سماع زاید .

قوله تعالی «وَأَوْعِظُكُمْ بِاللَّهِ فَهِيَ خَيْرٌ» لاسمه هم .

سماع بیدار شدن است از خواب .

وینبیه بیدار شدن از آرام .

واب دادند است نشانه را .

ناخفته نیست ؟ و آرامید کیست ؟ و کشته چیست ؟

سماع زنده کننده است .



واحد سماع سه مرد است :

یکی ، نسبت که حد وی از سماع و حدت و حاصل آن است :

دوم ، است :

مربع ، آفتاب ، که حد وی ، خطیغه است ، میان صورت و زمین و انبساط آن :

— اما آن سینه : استقبالی کرد ، سماع را به سه چیز :

بگوش ، و آن ، حییز ، و حرکت سماع :

سماع و مرا باز آورد از سه است :

ز امایش ، و از غم ، و از نفس :

— اما مرد دوم ، استقبالی کرد سماع را ، به سه چیز :

بگوش ، و شافق نظر ، و تازده جسم به حییز :

فرا باز آورد او را ، ک سماع دو نغمه :

ز احب از درد ، و آنکه از حکمت :

— اما مرد سوم ، استقبالی کرد سماع را ، به سه چیز :

بگوش ، و آن ، تازده ، و شافق نظر :

فرا باز آورد او را ، ک سماع دو نغمه ، و آنکه از حکمت :

—

پس آن سماع و حدت ، سماع است ، سماع است ، سماع است ، سماع است ، سماع است ،

فرد سماع ، سماع است ، سماع است ، سماع است ، سماع است ، سماع است ،

فرد سماع ، سماع است ، سماع است ، سماع است ، سماع است ، سماع است ،

و آن مردان سماع است :

— اما سماع ، سماع است ، سماع است ، سماع است ، سماع است ،

فرد سماع ، سماع است ، سماع است ، سماع است ، سماع است ،

و آن خطه ، سماع است :

و آن سماع ، سماع است ، سماع است ، سماع است ، سماع است ،

و آن سماع ، سماع است ، سماع است ، سماع است ، سماع است ،

و اطلاع مستقیم علم ، بدل فراغ ،

بار آورد ، ویرا سه چیز :

تذمت در کوشش

و هدایت در عقل

و توانگری در دل .

و اطلاع مستقیم انوار ، بدل بینا ،

بار آورد و ویرا سه چیز :

مددی از معرفت

و برفی از نیت

و نسیمی از قرا ب .

# شرح باب ۱۱

حزن

ملاحظہ:

در بند دوم اندوہ در بارہ تعلق گرفتن وقت، کہ بر آنگی آید است.

در بارہ وقت، باب ۲۲ مذکور شد.

ترجمہ آیه:

آیہ ۲۱ (سورہ، مہاجر، ۲۱)

ولا علی الذین... و نہ بر کسی کہ نزد تو آمدند، تا آنکہ نرا دین آوردن، کنی بدی و زی

ندارم کہ شما را دعوای آنها برگزید و چشمهای شما را بکسب، از اندوہ آید.

چیزی کہ در آن راه خرج آید!

بہان عرفانی آیه

گروہی نمی خواہد، از مصیبت و مشاققت رسول و رسول خدا عزوجل، با حق

درویش و ناگامی، سازد و یک دفعہ بدست آورد، و از سر سوز و شمار برسد، چون

سعد بود از رفیق، چونکہ بر تمام ما اندوہ میکنی، ما را بوردن کسب، و گوییم، و گوییم،

مناجات:

اے فریاد از روز جزای، فدایت از درد و آواز آری

خدایا! این چه روز است اییم، و در جان ما

در جهان کس نیست کہ بخساید، و روز آید،

الاهی دای دارم، بر درد و جدی، بر نف

بیر این بجزاره را چه اندیش

## اشاره دیگر به حزن

در باره سفید شدن چشمان یعقوب غایب السلام، سوره یوسف:

چشمان یعقوب از اندوه فراف یوسف سفید شد. آری یعقوب، پد بنده خدا

گریست، چشمان از دست داد، لیکن داود، پسر خدا گریست، چشمانش از دست نداد.

گریستن از بخر حق دو قسم است: گریستن به چشم، گریستن به دل. گریستن به چشم، گریستن توده ناراق است، نه از بیم دیوار خدا، بر گناه خویش گریست، گریستن به دل، گریستن عارفان است که از بیم دیدار خدا، بر چندان فریفتند غم خویش گریختند، به بیان دیگر، گریه تائبان از حسرت و نیاز است، گریه عارفان از راه ناز.

پسر طریقت گفت: خدا نداد روبرو گریستن در راه ناز.

ندانم که از حسرت گریه ناز ناز.

گریستن از حسرت نصیب بحیم است

و گریستن شمع بچون ناز.

از ناز گریستن چون بود؟

این قصه ایست دراز!

مصطفی فرمود: فرمای قیامت، چشمان از قبول رسالت خیزد و فریاد کند: ای خدا

بود، مگر چهار چشم:

یکی: چشم جان باز فدا دار، که در راه خدا زخیم بروی آید، و تمام شود.

دوم: چشمی که از حرامها فرو گیرد تا به ناسبات ننگد.

سوم: چشمی که از عبادت بیوسه می خوابد.

چهارم: چشمی که از بیم خدای بگریزد.

داود بیمه پسر گفت: خدایا زان چشمی که گریه کند و از گناهانش روان

نویسنده میگوید: «اما آنچه نادانان او را این است که زنی را که در خانه او میماند، از او  
است، و گویند او بر آتش حرمان است. نیز روایت است که در حدیث آمده است که هر چه در آن  
خود میماند، شد هیچ بذرهای از ترس آن نگریست، مگر آنکه از شراب رحمت بود، او  
سراسر کرده و هیچ بذرهای از ترس آن نگریست، مگر آنکه از شراب رحمت بود، او  
خود به خنده بدل کرده.

نقد و تدفیر: در چشمهای یعقوب، مفاصل او فرو رفته، او پیش از این از روی اندوه غرق  
در غم است. نود و نه روز میماند در خانه، او در عقوبت بر این است که در این روز  
در شمال بود، او چندین روز به چه چیزی بود در حجاب، که در آن روز چشمهای او  
در حالت معشوقی از جزو او، حجاب زایل شد و دیگری را از آن خبر داد. بعد از آن  
او را در آن وقت و آنجا دیدم و آنچه در آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت  
تا که در آن مقامی که آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه  
در آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه

### از کتاب علل المثامات

بسم الله الرحمن الرحيم

و اول ما ذکر نمودیم آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه

در آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه

در آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه

در آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه

در آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه

در آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه

در آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه

در آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه

در آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه

در آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه در آن وقت از او شنیدم، آنکه

ترجمہ :

۱۔ حزن، وارستن است کہ از (دلہستگی) بہ شادی ہا ولذت ہا

و ہمراہی با اندوہ

و آن عامہ راست .

۲۔ و آن فرا سوش کردن است بہت را

و باقی ماندن است در بند طمع

و این ہمہ در طریق خاصہ حجابی است

زیرا ، معرفت خداوند تعالی ، تاردگی ہا را روشن کند

و سرور او ہمہ غم ہا را بر دارد .

۳۔ (فرماید) : «باین آدمیان شادمان شویند»

(واز اخیر رسالہ - در بارہ حزن )

۴۔ حزن خامگان ، نا اہندی از نفس امارتہ فرماید ہندہ بہ بدی است .

۵۔ (فرماید) : بدوستی کہ آدمی سر پرورد گزار خود را ناسپاس است «

تذکرہ: از روی معجم المصنف اثر ابن عارف سفر پنجم فوق عربی» رف

المصنف، خواندہ می شود، و باید چنین ترجمہ شود: و باقی ماندن است در بند طمع

### مذہبات :

باد تو، میان دل و زبان است

و مہر تو، در میان سر و جان

یافت تو زندگانی جان است، و رستخیز نمان

ای ناجستہ یافتہ ، و در یافت نا در یافتہ

یافت تو روز است، کہ خود برباید ناگاہان

او کہ ترا یافت، تہ بر شادی ہر دازد ، نہ با در ہان

ج ۳ - ص ۲۵۳ تفسیر النوبہ

\*

از حدیث ، چند ان انك باريد م  
 كه با آب چشمه خودش ، تخم درد بکاو زیده  
 اگر سعادت ازنی در با هم ، اینهمه درد پسندیده .  
 وز دیده من بیکبار بر تو آید  
 در آن دیده خود زانا بدم .

(ج ۲ - ص ۹ - ۱۰ - سورة النساء)

\*

جاننی ناره همه نشون بو کرده رفه  
 خوا همیش به نمانی گیش ، خوا همیش به عم .

(ج ۵ - ص ۲۸ - سورة يوسف)

# شرح باب ۱۲

## خوف

مراجعات داخل این کتاب :

شرح بابت دوم ، نفس شکر (در کتاب دوم ، باب پنجم ، ششم و هفتم)

شرح اخیر بند سوم ، اینکه بنده را به راه صحیح یقین شمس غویی و اسدقی شامی برساند

باب دوم از آن بند است

شرح بابت اخیر این باب است ، در کتاب دوم ، باب پنجم

از کتاب مقدمه بدان :

ایمانی معنی خوف است ، در ایمان شواخح ایمان خوف را باند

فوق تعالی و اولیای خائف بنده را باند

خوف از آن است ، و در آن حد و اندازه و در پرتو انوری ، در شواخح ایمان است

و آن سه مقدمه است

پادشاهی خاطر است - در شکر بفرموده است - در کتاب دوم

و آن در آن است ، خدا بفرموده است :

در آن آیه و بر آن تفسیر

بن کعبه در آن است ، که اگر آن نبود ایمان نبود

که این همه ایمان زود نیست ، و در آن است ، که ایمان است



و نشانهای بیم نا پیدا نیست

و آن پیرایه ایما نیست .

حرکتس را ایمان چندانست آنکه بیم است .

۱- یگر ترس سقیم است که :

که آن ترس بند دراز معاصی با ز دارد

و از حرام و دراز دور است

و آن سرد کنوید کفر .

۲- بیم ترس غالب است . و آن ترس سحر است .

حقیقت بدان درست آید

و راه اخلاص بدان کشاده آید

و سرد را از غفلت آن باز رها کند .

۳-

و نشان سکرده چهار است :

۱- طاعت بی حالوت

۲- حراز بی توری

۳- بسین دروغ

۴- غم بی غم

۵- حکمت بی نیت

۶- صحبت بی حرمت

۷- بسین شو تصدیق

۸- صحبت با بدان

۹- بند بر ز شعله در چهر است .

۱۰- بند را ایمان دهایی بنین

۱۱- یا بند را بوی باز ندارد

و این بیم نا بیان است

\*

سیدان سی و چهارم، وجل است از میدان خوف، میدان وجل زاید.

قوله تعالی، «وقلو بهم وجله»

وجل، قویتر از خوفست، و آن ترس زنده دلانست، و آن سه چیزست:

ترس برطاعت - و ترس بروقت - و ترس براسل .

۱ - ترس بنده برطاعت از سه چیزست:

از فساد دینیت - و توازن تقصیر - و ستدن خصمان.

۲ - و ترس بروقت:

از تغیر عزم است - یا اضطراب اخلاص - یا از تفرقه دل .

۳ - و ترس براسل .

آن یاد کردن نوایستن است، و این ترس بر مقدار مکاشفت است، و دیدار دل .

و تیمار از سبق - و نگر یستن با ول

دل بیقرار دارد و مراد را غرقه

و این بیم بیم عابدان است .

\*

سیدان سی و پنجم، رهبت است. از میدان وجل سیدان رهبت زاید .

قوله تعالی، (وایای فاهربون)

رهبت، ترس است از وجل برتر . رهبت سه صفت دارد:

عیش را از مردم ببرد .

و از خلق جهان برد

و ترا در جهان از جهان جدا کند .

و نشان آن سه چیزست:

همه نفس خود را غرامت بیند

و همه سخن خود را شکایت بیند

و همه کرد خود را جنایت بیند .

همواره تازنده و سوزنده بود، میان سه حال:

از نمودن بیماران

و اخلاص غرقه شدگان

ولا به سبتهالان .

و این سه ترس زاهدان است .

### از کتاب عمل المقامات

باب الخوف

۱ - واسا الخوف، فهو التيقظ لنداء الوعيد

و التحذر مما تهمره الغفلات

و توجیه الجنایات

و هو ناعوا م .

۲ - وفي طريق الخاص

هو أصل رضى العبد بفعله

لأنه يرضى بعض فعله و يخاف بعضها

و هو يؤدي إلى طلب الأمان من مولاه الذي يستحق محبته

و الخائف باق في مشاهدة ذاته

و النصح عن نفسه

ولا يؤمن للعاقل أن يعبد مولاه

على وحشة من نظره

و نفرة من الناس به عند ذره

۳ - « قري الظالمين مشتملين مما آتاهم و هو واقع بهم .

(آیه ۱۱، سوره نوح، باره ۲۰)

ترجمه :

۱ - خوف بیدار شدن است باندای وعید (وعده عذاب حق)

و بر حذر بودن از ثمره غفلت ها

و از بی آمدن گناہان

و عامہ را چنین باشد .

۲ - و در طریق خاصه

آن اصل رضا مندی بنده است بفعل

زیرا به بعضی افعال رضامند است و از بعضی ترسان

و آن او را وادارد به طلب امان، از مولائی که مستحق محبت اوست

و خایف، در مشاعده ذات خود باقی بماند

و در نگهداری نفس خود

و عاقل را ایمان نیست اگر برستد مولای خود را

در دوری از نظرویی

و دور از انس او هنگام ذکرش.

۳ - (سی فرماید) «ببینی ستمگاران را، ترسان، از آنچه کرده اند و آن بر ایشان واقع شود» .

(از اخیر رساله - در باره خوف) :

۴ - خوف خاصگان

و هیبت جلال، باشد

به خوف عذاب

زیرا که خوف عذاب، بیدار کننده برای خود است، نگهداری خود

و هیبت جلال تعظیم حق است

و نسیان نفس

۵ - (سی فرماید) «ترسان باشند، از پروردگار خود، که بالای سرشان است»

ارشاد پیر طریقت

نداء حق بر سه قسم است:

۱ - یکی را به نداء وعید خواند، از روی عظمت، بخوف افتاد

۲ - یکی را به نداء وعده خواند، بنعمت رحمت، به رجاء افتاد



# شرح باب ۱۳

## اشفاق

### ترجمہ آیہ:

آیہ ۲۰ و ۲۶ و ۲۷ (طور) سیپارہ بیست و ہفتم .

روی فرا یک دگر گذارند، واز گذشته شامی برسند :

قالوا انا كنا قبل في اهلنا مشفقين : آنان گفتند ، ماہر چند درسیان خویشان خود بودیم ، از پیش ، از امروزی ترسیدیم .

(در بیان حال پرہیزگاران در آخرت ، آمده است )

### از کتاب صدمیدان :

سیدان سی و ششم ، اشفاق است . از سیدان رہبت سیدان اشفاق زاید .

قوله تعالی . « الذین ہم من خشية ربهم مشفقون »

اشفاق ، ترس دایم است . ابرست نور باران .

واین ترس نہ پیش دعا حجاب گذار د

ونہ پیش فر است بند

ونہ پیش امید دیوار .

این ترس امت گدازندہ و کشندہ ، تا کہ بشارت « الا تخافوا ولا تحزنوا » نشنود ، نیار آمد .

خداوند اشفاق را کرامت می نماید ، و از و ہم زوال آن ویرامی سوزاند . (؟)

و نور می افزاید ، و فزع تغییر دروی می افکند .

و در غر بت ویرا برمی کشند

= ۴۸۹.

و عتاب در گوش و دل وی می افگند  
و این ترس عا رفان است .

### ارشاد پیر طریقت

خواهندگان ازو ، بردراو بسیارند

و خواهندگان او کم .

گویندگان از درد بی درد او، بسیارند

و صاحب درد کم .

( ج اول - ص ۹۰ = تفسیر البقره )

# شرح باب ۱۴

## خشوع

### ترجمه آیه:

آیه ۶ - سوره ۱۵ (احقاف) سپارده بیست و ششم .

ایم بیان المذین آمنوا... آیا هنگام آن نرسیده ، که انسانیکه ایمان آورده اند ، دلچای  
تشان به یاد خدا و به آنچه از حق و راستی فرغانده خاضع باشد ، اما نمائند انسانها  
که از پیش آنها انوارات و نجات دانه ، و روزگار درنگ بماند در آنجا ، تا پستی  
سخت گذشت ، و بیشتر آنها از اطاعت بیرون شدند ، و تا فرگشته ؟

### بیان عرفانی آیه:

آنها آنه دلهاشان از خشوع و خضوع خالی است ، و در سر سودای خود بینی و خود  
پسندی دارند ، چون سار گمانند که شب از نور آفتاب روشن شوند ، و چون روز  
آفتاب برآید ، آنها نقاب نویمندی بر چهره زنند ، و دعوی روشنی نکنند .

خویشترین هم ، که تکیه بر بنداشت و غرور خود کنند ، و به افتخار و کبر دار  
خود نگردد ، مغرور شود . چون آفتاب جلال الهیت ، از برج شمال احدیت ، طالع گردد  
روی در نقاب شرمساری کشد ، و انگشت تحیر به دندان تبحسرا گیرد . آنگاه براند که  
در دست وی جز باد نیست .

و بی آن درویش بی خودیتش دل ریش که بدل خاضع به تن خاضع است ، از ادعای بیزار  
و برهنه خوشحال آسوده ، و مانند ذره ای است که از روشنایی آفتاب خلعتی پوشیده  
تاداران تابش ، بردیده ها روشن گردد .



### از کتاب صدمیدان:

میدان سی و هفتم خشوع است از میدان اشفاق میدان خشوع زاید .  
و خشوع ترسیست که خاطر را از حرمت نرم کند ، و اخلاق را تهذیب کند ، و  
اطراف را ادب کند .

قوله تعالی . «الم یأمن الذین آمنوا ، أن یتخضع قلوبهم لذكر الله»

خشوع بیم است ، با همیشگی ، و اسکانت . و آن سه بابست :  
در معاملات ایثار و تحمل ، و در خدمت استکانت و حضور ، و در سرتره و تعظیم .

۱- آثار ایثار در معاملات سه چیز است :

بدان آروی ایمن .

و نیکان آروی شاد .

و خلق آروی آزاد .

۲- و نشان حضور در خدمت سه چیز است :

حلاوتی که بدان از درگاه نشکیند

و مخالفت بقصد ، به از آن بیخلق نبرد آزد

و معاینت تقصیر ، که خود را حق نه بیند .

۳- و نشان تعظیم بر سه چیز است :

نزدیک دیدن حق تعالی بخویشتن .

و دور دیدن خویش را از وی .

و بزرگداشتن آرایش وی .

و این ترس صدیقان است .

\*

میدان سی و هشتم تذلل است ، از میدان خشوع ، میدان تذلل زاید .

تذلل : بسزای نماز خویشتن زین است .

و بخواری راه بردن است .

و بران ، تخم عز دوجهنائی داشتن .

قوله تعالی . «وعنت الوجوه للمحی القیوم ، و قد خاب من انبری»

تذلل سه قسم است :

تذلل اجابت، بصدق اسر، و معاملت بوفاتت فرمان .

وتذلل قصد، باطلب حقیقت بزاد خاطر .

وتذلل آگاهی، از اطلاع حق بر سر .

۱- تذلل قبول اسر، سه نشانست :

رغبت در علم .

و حرص بر ورد .

و نظر بار یک .

۲- و تذلل قصد را باطلب حقیقت، سه نشانست :

کم سخننی

و دوستی درو پشی .

و فکرت دایم .

۳- و تذلل آگاهی را از اطلاع حق، بر سر سه نشانست :

خواب چون خواب غرقه شد گان .

و خوردن چون خوردن بیماران .

و عیش چون عیش زندانیان

و این طریق مستقیمان است .

# شرح باب ۱۵

## اخبیات

### مراجعات در داخل این کتاب

در آغا زیبا (تعریف اخبیات) باب های ۵ و ۶ و ۸ و ۹ دیده شود .

در باره درجه دوم اخبیات، باب ۳ و ۴ دیده شود .

### از کتاب صمد میدان:

میدان سی و نهم اخبیات است . از میدان تثنی اخبیات زاید .

قوله تعالی . «وبشر المحجبتین» .

اخبیات: نرم خو بیست ، و تنگ گلی ، و ترسگاری مرد است .

حقیقت اخلاص چشیده

و عذر خلاق بدیده .

و از غویشتن رسته

نشان چشیدن اخلاص سه چیز است :

۱- از نیکار رزق ، و از کوشیدن ، و از ساختن جهان برآوردن -

۲- و در مداومت خدمت ، و استغراق اوقات ، و تصفیه انفس او بختن .

و جهان و جهانیان و آدمیان و جزا زیشان را از ادای خویش آزاد داشتن

و این سه مرتبه ابد الان است .

\*

میدان چهلم الباد است . از میدان اخبیات میدان الباد زاید .

والباد ، باحق زیستن است : بوی پیوستن .

قوله تعالیٰ: «فاین تذهبون؟»

الباد آنکه بود، که هیبت باسحبت بیامیزد، و این مقام متصلان است

و نشان آن سه چیز است :

گم شدن اسباب در توکل وی

و استهلاک علایق در یقین وی .

و فنای احتیال در ثقت وی .

۱- گم شدن اسباب، ویراسه چیز باز آورد:

بی نیازی از جهانیان - و وحشت از خلقان - و آرزوی سرگ .

۲- و استهلاک علایق راسه نشانست :

رستن از تند بپر خود - و بی نیازی از تمیز خود - و فراغت از مؤنت خود .

۳- و فنای احتیال سه چیز است :

وقت مقربان - و نفس عارفان - و علم ربا نیان .

•

و میدان چهل و یکم هیبت است . از میدان الباد میدان هیبت زاید .

قوله تعالیٰ: «یعلم ما فی انفسکم فاحذروه»

هیبت، مقام اسفیاست، و درجه او تاد است .

هیبت بیمت، که از عیان زاید، دیگر بیمها از خبر زاید .

هیبت حیرتست، که در دل تابد، چون برق :

اگر نسیم انس، در برابر آن نیابد، جان مردبان طاقت نیارد .

و بیشتر در وقت وجدان افتد، چنانکه کنیم صلوات الله علیه را افتاد بطور

و هیبت نه از تهذیب افتد بلکه از اطلاع افتد .

و از آن سه چیز کشاید :

خوش گشتن وقت - و گم شدن مرد از خود - و نیست شدن از هوا و حفظ

و هیبت که از بصیرت افتد، حکمت زاید

و آنچه از تفکر افتد، فراست زاید .

و آنچه از سماع افتد، بکشد، یا خرد و حس ببرد .

# شرح باب ۱۶

زهد

ترجمه آیه:

آیه ۸۶-سوره ۱۱۱ (ز خود) بسیار دوازدهم

بقية الله خير لكم، ان كنتم مؤمنين، وما انا عليكم بحفيظ.

آنچه در دست شما از مال حلال ماند، برای شما بهتر است، اگر ایمان دارید.

و من نگاهبان شما نیستم، بلکه من پیغام رسانم.

از کتاب صدمیدان:

میدان سیزدهم زهد است، از میدان یقینت زهد زا یاد.

قوله تعالی «بقية التذخیر لکم»

زهد در سه چیز است:

۱- اول: در دنیا.

۲- دوم: در خلق.

۳- سیم: در خود.

۱ (الف) در دولت این جهان با از دشمن خود دوری ندارد، در این جهان.

۲ (الف) و هر که، آرزو خلق، و برادر خلق بداند، در خلق زاهد است.

۳ (الف) در ده چشم پسندد، و خود نکند، در خود زاهد است.

۱- نشان زهد در دنیا سه چیز است:

یاد، رک، وقناعت به قوت، و صحبت باد رویشان.

۲- و زهد در خلقی رامه نشا نست:

دیدن سبق حکم، واستقامت قدر، وعجز خلق.

۳- و نشان زهد در خود سه چیزست:

شناختن کیددیو، وضعف خود، و تاریکی استدراج

تذکر:

زهد، خاصه راخست بشما رأید، چنانکه در اخیر همین باب آمده است، که باید سالک زهد خود را حقیر نگردد. در اخیر باب از وادی حقایق، سخن گفته شده. بخش دهم کتاب، بخش حقایق است، که با این عنوان های باب آن در نظر داشت.

از کتاب **علم المقامات:**

باب الزهد

۱- و اما الزهد، فایده الدعوام

و هو حیس النفس عن المذوذات

و اما کها عن المنسول

و حسم الجأش

و قطع الهوی

۲- و ذکر ما لا یعنی عن کدر شی فی طریق المخاص

تعظیم الدنیا والاحتباس عن انتقادها.

و اصله تعذیب الظاهر بترکها

مع تعلق الباطن ببالها

فان العبالاة بالدنیا، عین الرجوع الی ذاتک

(و الاساة فی سنازعة نفسک)

و افناء وقتک فی شهودک حسک

و بقاءک معک.

۳- «فامنن او اوسک بغير حساب»

(آیه ۳۹، سوره ص، پارہ ۲۳)

ترجمہ:

۱۔ زہد عامہ را باشد،

وآن حبس نفس است از لذت ها

و پر هیزاز هر چه زیادگی باشد

و جلوگیری آشفته گی را

و بریدن هوا و عوسر را

۲۔ و آنچه، در طریق خاصه، آن را معنائی نباشد

آن، تعظیم جهان، و دست گرفتن از انبقاد آنست

و اصل آن، عذاب کشیدن است در خاطر، تا ترک آن، و با تعلق باطن،

و پروا داشتن به آن .

پس پروا داشتن به دنیا، رجوع به خودی خودت باشد .

ورنه، گویا در سنازعه بانفس خود خوب به کار نکرده ای . !

و با نگرش برحس خود، گویا وقت را فنا کنی .

و با خود (تنها) بجائی .

۳۔ (سی فرمایید)؛ خواهی بگذارد، گویا در غیر حساب

از اخیر رساله در بزه زهد .

۴۔ و زهد خاصگان، جمع کردن همه است

دور از پراگندگی حسی حتمی .

زیرا که، حق ایشان را، بتور شش معاف دارد .

از تعلق به احوال

۵۔ (سی فرمایید)؛ ایشان را خلاصی بچسبیده آمد، عوسر را ترک کرد، و نفس .

# شرح باب ۱۷

## ورع

تذکر:

باید ملاحظه کرد که درجه اول زهد، مطابق تعریف ورع است. سرید، فراختر از عامه گام میگذارد، و حتی از هر چه زیاده تر از حاجت آید، گرچه حلال باشد، پرهیز میکند.

### ترجمه آیه:

آیه ۱، سوره ۷۴ (المدثر) میپاره بیست و نهم

۱- یا ایها المدثر، ای جامه درخود کشیده، بر خیز و سرده را بیا گاهان،  
و خدای خویش را بزرگ دان، و بزرگ شناس از هر چیز بزرگتر. «و ثیابك فطهر»  
و جامه خویش را پاک دار، و نام خویش نیکو دار، و خوی راست دار، و کار خویش پسندیده ساز.

### بیان عرفانی آیه:

و ثیابك فطهر: بگفته یکی از مفسران، یعنی دل خود را از جز خداوند، پاک گردان. (ای محمد) دل خود را از اغیار صافی دار، و از هر چه جز خداست، بیزار شو، و دوست را بکتابش، با خلق عاریت باش، و با خود بیگانه. و از تعلق آسوده، و سبب این خطاب آن بود که وحی آمد.

### از کتاب صد میدان:

میدان پانزدهم ورع است. از میدان تجرید ورع زاید.

قوله تعالی: (ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه).

ورع باز پرهیزیدنست از:



ناپسند و افزونی و خاطرهای شوریده .

۱- ورع از ناپسند به سه چیز توان :

در یغ داشتن خود از نکوهش

و دین خود از کداهش.

(و حرص را از خود منع کردن و بطریق بسنه رفتن)

۲- و ورع از افزون به سه چیز توان :

زاری حساب.

و شماتت خصمان

و غبن وارثان

۳- و ورع از خاطرهای شوریده به سه چیز توان :

به تدبیر قرآن

و زیارت گورستان

و تفکر اندر حکمت.

\*

سیدان شانزدهم بقواست. از سیدان ورع تقوی زاید

قوله تعالی: «ومن یتق ویصبر» «فایای فاتنون» .

متقیان به سردند :

خرد میانه و بزرگ

۱- کلهینه آنست که توحید خود بشرک نیالاید.

و اخلاص خود بنفاق نیالاید.

و تعبد خود به بدعت نیالاید.

۲- و میانگین آنست که :

خدمت خود بریاء نیالاید.

و قوت خود به بهت نیالاید

و حال خود به تضییع نیالاید.

۳- بزرگ آنست که :

نعمت را بشکایت نیالاید  
وجرم خود به حجت نیالاید  
وازدیدن منت بر خود نیالاید

\*

میدان هفدهم معاملات است. از میدان تقوی میدان معاملات زاید.

قوله تعالی: وَاَتَمِرُوا بِمَنْكُم بِمَعْرُوفٍ  
وَمَعَامِلَاتٍ سَهٍ حَیْرٌ سَتٌ :

با خود بخلاف - و با خلق با نصاب، و با حق با اعتراف زیستن.

حسن معاملات سه رکن است :

۱ - اول - انصاف بعدل .

دیگر - بذل بفضل .

سیم - ایثار به اطف.

۱ - انتصاف دادن، به سه چیز توان.

از خود ننگ داشتن

واز مجازات ترسیدن

و بقدر خود کوشیدن .

۲ - و بذل، سه چیز توان :

از خساست گریختن

و عز جوانمردی بدیدن

و نیشیده شناختن .

۳ - و ایثار سه چیز توان :

آیین به پیوسته گی، بر سناقت خلق برگزیدن

و شادی جاوید، بر شادی عاریتی برگزیدن .

و شرف ابد، بر شغل این گیتی برگزیدن .

\*

میدان هجدهم سبالات است . از میدان معاملات میدان سبالات زاید

قوله تعالی : «ویحذرکم الله نفسه»

سبالات ، بلك داشتن است وآن بسه چیز توان :

یا به بیم ، یا به شرم ، یا به مهر .

۱ - بیم آنست که بلك داری که :

وی در احسان افزاید تو در طغیان افزایی .

اودر شرف افزاید تو در سرف افزائی

وی در سرافزاید تو در جرم افزایی .

۲ - و شرم آنست آنکه :

از وی ، نعمت خرد نشمری .

و از خود ، معصیت حقیر نداری .

و مر خود را بر وی ورینا نستانی .

و سهر آنست آنکه :

بلك داری که وی بتو نگردد و تو از وی غافل باشی .

یا از وی به بهشت راضی باشی

یا بجز از وی بچیزی آرزویند باشی .

# شرح باب ۱۸

تبیل

نظر شا رحان:

درجہ اول «تبیل» انقطاع ازحظها و چشمداشت های جهان آمده است. در شرح عبد الرزاق قاشانی، تجرید الانقطاع بیان شد در باب ۹۷ نیز دیده شود. در درجہ سوم، انقطاع، بسوی سبقت آمده است. عبد المعطی اسکندری وزین الدین خافی در شرح های خود متوجه سبقت ازلیع خداوندند. اما عقیف الدین تلمسانی وابن القیم الجوزیه از سبقت آدمی سخن میگویند و قاشانی، آیه ۱۱ و آیه ۱۱ سوره واقعه (پاره ۲۷) راسی آرد: «والسابقون السابقون، اولئك المقربون» یعنی پیشوایان و پیشینیان، نزدیکان اند (به فرمان بری) خداوند.

اما چون کلمه «سبق» در هر جای «منازل السائرین» در باره خداوند آمده است، پس صورت شرح عبد المعطی اسکندری وزین الدین خافی ارجح است.

ترجمه آیه:

آیه ۸ سوره ۷۳ (سزبل) سپارده بیست و نهم

واذکر اسم ربك، و تبیل الیه تبیلاً: خدای خویش را یاد کن، و باز گسل از کارهای بازگسسته، بسوی او، (یگانه باش، و یاد او را یگانه دار).

بیان عرفانی آیه:

تبیل (از همه چیز بریدن) مقامی از مقامات روندگان است، که در مکاشفات خویش، بدان مقام رسیدند، که: بهشت، با همه نهرها، وجو یها، و آبها، و درختها، در جمال خیال آنان نیاید. دوزخ با آن همه غلها، و زنجیرها، از نهیب سوزسینه های آنان بلرزد،

واقعی حرص دنیا، هرگز زیبایی به روزگار خوش آنان نتواند نهاد، خاری از بیمه حسد و کبر، دامن آنان را نگیرد، گردی از بیابان نفس اساره، برگوشه ردای آنان ننشیند، دودی، از هاویه هوا، به دیده ایشان نرسد. به چشم عبرت، بمردم نگرند به زبان شفقت سخن گویند به دل الفت رحمت گیرند .

روزندگان رهند، ومسافر در میان یزندگان هوایند نه، با پروبال مستانند، زنده از شراب عشق، زندگانند به حیات قرب.

### از کتاب صدهیدان:

سیدان پوست و ششم تبطل است. واز سیدان اخلاص سیدان تبطل زاید.

قوله تعالی: «تبطل الیه تبیلا»

تبطل، بازگشتن است و آن سه چیز است بامه چیز:

از دوزخ با بهشت. واز دنیا به آخرت. واز خود باحق .

۱ - از دوزخ به بهشت رسیدن سه چیز است:

از حرام به حلال نیوستن

واز کینه و عداوت به نصیحت بازگشتن

واز دنیوی به ترسکاری گشتن .

۲ - واز دنیا به آخرت آمدن سه چیز است :

از حرص به قناعت آمدن

واز علایق به فراغت آمدن

واز اشتغال به انابت آمدن .

۳ - واز خود باحق گشتن سه چیز است :

از دعوی به نیاز آمدن

واز لجاج به تسلیم آمدن

واز اختیار به تفویض آمدن .

# شرح باب ۱۹

## توذیب

تذکر :

اینکه در آغاز گفته است، رجا ضعیف ترین منزل سرید، و مقام اعتراض و معارضه است، در «علل المقامات» بیان شده، چنانکه در ذیل آمده است .  
در درجه سوم، لقای حق ذکر شده، و این مطلب در قرآن کریم، در چند جا آمده است، در شرح رستاخیز. چنانکه در آیه ۱۱ و آیه ۵۱ سوره «یونس» که طاعتیان رجاى لقای حق ندارند .

و در آیه ۵ سوره «عنکبوت» آمده: هر که رجاى لقای خدای را دارد، آمدنی خدای آمدنی است.

ترجمه آیه:

آیه ۲۱ سوره ۳ احزاب، سیپاره بیست و یکم «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة» .

شماره رسول خدا، پی بردن و پیروی کردن است، و آساجستن (به رسول)، برای کسی که روز رستاخیز، به خدا میدوار است و خدای را بسیار یاد میکند، نیکوست .  
(آساجستن: یعنی تأسی جستن)

بیان عرفانی آیه:

هر کس در دنیا انتظار خیر و عافیت از خدا دارد، و گرفتار بلا و معصیت و سختی زندگی میشود، به پیغمبر خدا تأسی جوید، و به آنچه به او سیر شد، شکیبها باشد، نه مانند منافقان دنبال علت، و مسبب بلا رود، و شکایت آغاز کند .

### از کتاب صدمیدان :

سیدان چهل و سیم رجاء ست. از سیدان فرار، سیدان رجاء زاید.  
قوله تعالی. «یجذرا لآخره ، ویرجوار حمة ربه». رجاء امید است و یقین رادو پرست :  
یکی ترس - و دیگری امید - که تواند که بیک پر ببرد ؟ ؟  
امید مرکب خدمتست ، و زاد اجتهاد ، و عدت عبادت.  
سؤال ایمان چون مثال ترازوست :

یک کفه ترس ، و دیگر امید ، و زبانہ دو - ی ، کفینا به اخلاق نیکو آویخته .

بیت

سرغ ایمان رادو پر خوف و رجاست  
مرغ زای پر پرانیدن خطاست  
رجار امید قسمست :

۱- یکی رجاء طاعت است :

در گذاشتن جرم را

و پوشیدن عیب را

و باز پند گرفتن خصمان.

قوله تعالی : «ویرجون رحمة و بیخا فون عذابه»

۲- دیگر رجاء منتصدان است :

در گذاشتن تنصیر را

و پذیرفتن طاعت را

و بیفزودن سعونت را.

قوله تعالی : «یرجون تجارتا لئن تبور»

۳- سد دیگر رجاء سابقان است :

تمام کردن نعمت ازای را

و زیادتی زندانی دل را

و حفظ دل و مایه وقت را.

قوله تعالی : «یرجون سن الله» یا «یرجون تک»

\*

میدان چهل و چهارم طلب است. از میدان رجاء میدان طلب زاید.

قوله تعالى: «يبتغون الي ربهم الوسيلة، ايهم اقرب»

طلب: جستن و كوشيدن است. وآن سه قسم است:

طلب آزادی- و طلب ثواب- و طلب حق تعالى.

اما طلب آزادی:

از درد قطيعت است- و از خجالت عتاب- و از ذل حجاب.

و این طلب مفتقران است.

### از كتاب عمل المقامات:

باب الرجاء

۱- واما الرجاء، فهو انتظار غائب و طلب مفقود

و هو للمعوام

۲- و هو في طريق الحق، شكوى و عمى:

ومن هو على سبيل البر طاف

وفي بحر الجود غريق

وتحت وابل الاحسان سغور

لم يدع له ماشاء من مولاة سستز ادا

ولا كشف له عما طالعه به في الدارين مراد ا.

والرجاء و هن وعقال

وفي طريق الفطرة علة

وعلى العبودية اتجار.

۳- «دون الله تريدون» : (آية ۸۶، سورة صافات، پاره ۳۳)

ترجمه:

۱- رجاء انتظار است غایب را، و طلب است مقصود را

و چنین باشد عامه را





نه به بهشت گذار  
همگان بر زندگانی عاشقند  
و برک بریشان دشوار  
عارف به برگ محتاج است  
و بر امید دیدار  
گوش، به لذت سماع برخوردار  
لب، حق مهر را وام گذار  
دیده، آراسته روز دیدار  
جان، از شراب وجود سستی بی خمار!

اج ۳- ص ۳۲، تفسیر الاعراف،

۴

## شرح باب ۲۰

### و غیبت

#### نظر شارحان:

در آغاز کلمه تحقیق آمده که معنی تحقیق کردن و حقیقی ساختن هر چه را دارد. زین الدین خافی این مطالب را در شرح منازل السائرین بیان می کند که هر کس را غیب راستین تحقیق حق باشد به حقیقت رسد. ضمن غیبت را، خواججه در مسیودان، خریداری خوانده است، چنانکه در ایچو میخوانیم.

در درجه سوم، همراهی خدا ترسی، بازگشت از غیب است. در درجه چهارم

۱۲ نیز خوانده شود.

#### ترجمه آیه:

آیه ۹ - سوره، النباء، شماره مفسر.

بیان دین ز شریکها را، آنگاه خیر است و شر را از آن جدا کند و گفت: خدا ایضا، سرانجامها و بی فرزندان بگذار و تو بهترین وارث همه عالمی. پس ندای او را اجابت شود، و بیجی و پند او دادیم، و همسر او را دادیم. چون آنها در نماز، معاصی نماند، بودند، ما آنها را فرستادیم و فرستادیم. حکم پستمان بود.

#### بیان عرفانی:

بر مذهب غار و میدان، و انبیا و پیغمبران، و معنی آیه، پس ایضا، خداوند، برده عصمت زمین را بزرگ بود، پند او دادیم، خود پندار، و فرستادیم خود به دیگران، شمول شد.

خداوند، بندگان را نواخت، تا بشنود، خداوند، و فریب داد، تا پندار، و فرستادیم، تا بخوانند، در آنجا معنی نور است، و در آنجا، و در آنجا، و در آنجا.

دوست دارد، وہی سنت عطا دہند، وہی وسیلت کرامتی گرداند، ہر دم نیاز بہ او برد،  
توانگرش گرداند، ہر دم نیاز بہ او کشد، عزیزش دارد، اگر بنا لجا بندہ گناہ کند،  
ہکورد: بخدا یا تو بہ! خدا آؤ رہہ بندہ ہر وقتہ۔

### از کتاب صد میدان:

میدان بیخبل و نتیجہ رغبت است، از میدان طلب میدان رغبت زاید۔

قوند تعالیٰ: وہ۔ عو نزار شباً ورہبیا۔

رغبت خریداری است رغبت درہبت دو قوم ایمانند، کہ بران رود، آکہ بہت  
قدم نتوان رفت، و دوستی بران۔

و جمہدہ: راغبان ہمہ سردند۔

ہکی: راغبست درین جہان، در ابتلاہ غرق۔

دنگر: راغبست دران جہان، در اجتہاد غرق۔

سہم: راغبست درحق، در افتقار غرق۔

اما طلب ثواب۔

آن طلب بہشت است۔ و شفاعت۔ و خوانندہی۔

و این طلب سچا ہر ان است۔

اما طلب حق تعالیٰ:

ناری عظیم است۔ و ان نرک دنیا و آخرت است، خدق آبرا بگراف و مستقی من نگرد۔

ہمہ چیز را پیش جویند و من باید۔ و حق تعالیٰ را پیش یابند، پس جویند۔

آبان طالبان حق عزیز۔۔۔ فانجم! اللہ اعلم۔

۱۔ و تیخہ رغبت در دنیا ہمہ چیز است۔

درازی امر۔ و اندیشی علم۔ و سردگی دل۔

۲۔ و تیخہ رغبت در آخرت ہمہ چیز است۔

نوٹاشی امر۔ و نور علم۔ و زندگی دل۔

۳۔ و تیخہ رغبت در حقہ ہمہ چیز است۔

قبول کردن نداء ازلی .  
و فروشکستن آنگاه دل .  
و حرمت سرنگانه دانستن .



میدان چهل و ششم مواصت است . از میدان رغبته میدان مواصت زیادتر .  
قوله تعالی «واجدد و اقرب»  
مواصت مه چیز است :

مواصت عشر ، پانزده نیکوکاری  
و مواصت چیه ، و از دست بیایی  
و مواصت دوسه داری ، و از بهی بیستی ، نمانی  
۱- نشان مواصت خدا :

ظاهر شدن بر ذات خدا  
و زارش در خوی  
و خوبی دادن

۲- نشان مواصت چیه :

توفیق ظاهر گشتن بر ذات خدا  
و قبول دلها  
و استجابات دلها

۳- نشان مواصت دوسه داری و از بهی بیستی :

ظاهر شدن بر ذات خدا  
و زارش نعمت  
و استجابات دلها



میدان چهل و هفتم مواصت است . از میدان مواصت زیادتر .  
قوله تعالی «حائضه العین»  
مواصت دوسه داری و از بهی بیستی ، نمانی  
و مواصت مه چیز است :

سداوست تن بر ورد  
و سداوست ز بان بر ذکر  
و سداوست سر بر ضبط.

۱- و سداومان تن بر ورد سده اند :

عابدست بر امید ، و بیداری باوی همراه  
و زاهد ست بر بیم و نیاز بندی باوی همراه .  
و عارفست بر مهر ، و خجالت باوی همراه .

۲- و سداومان بر ذکر سده اند :

عذر گوی ، سلا لت باوی همراه .  
و حاجت خواه ، اضطرار باوی همراه  
و سناجات گوی ، لذت باوی همراه .

۳- سداومان سر بر ضبط سده اند :

دست فکر ست ، و اعتماد باوی همراه  
و تذکر است ، اخلاص باوی همراه  
و ناظر ست ، افتقار باوی همراه .

\*

سیدان چهل و هشتم خطر است . از سیدان سداوست سیدان خطرت زاید .  
و خطرت دل را چنانست ، که نفس تن را  
و اخطت چشم را خطرت سده است :

و خطرت بد غفلت

و خطرت بد به نیت

و خطرت به صفت .

۱- اما خطرت غفمت را ، در آن مه سجن است :

وقت را زبان

و دل را بوشش

و شیطان را طمع .

۷- اما حضرت یقظت را ، در آئینہ پرست است :

خوارا نقصان

و دشمن را درد

و وفات را بخت .

۸- اما حضرت صفوت را ، در آن سه تیغہ است :

مشغول شدن غمہ

و پیوستن با حقیقت

و نگر بستن بحق .

و آنان آندہ برون این خطر باندہ ، همه در خطر اندہ !

### ارشاد پیر طاریقت :

اورا بدطلب نیا بند

اما طالب یابد

و اس نیا پیر ، طلب نکند .

درجہ بطلب ، فہمی بود ، فرو بردہ است

یافت حق ، رہن را پیر از طلب

اما طلب اورا بیشین بایدہ است

عارف طلب از یافتن ، بافت ، نہ یافتن از طلب

چنانکہ ، جمیع ، طالب از اخلاص یافت ، نہ خلاص از طالب

و سبب اشعنی بافت ، نہ معنی از سبب .

حجرت شمس الدین عظیمی راجستان

### مناجات

اللہم

چہ نیاد کشم ، نہ خون ہمہ یاد .

مین خرمین نشہ ، ان خود فریاد دادہ

بیا نہ کردن کسب است، و فراموش نکردن زندگانی  
زندگانی و برای دو تویی است و کسب چنانچه دانی  
الهی

بیت چند، بد کسب بیاد تو روزیدم

بیا زیت چندی، بیاد خود ترا نازیدم

نیده بر تو آمد، با نظاره پرد ازیدم

اکنون نه یاد بشناختم، خاک موشی نازیدم

چون من کسب نه این سر نیت راستیدم؟

فریاد، از یاد بی اندازده

و دیدار بهنگام

وز آتش بی نشان

و دوستی به بیغام،

اج و نس و اسامی سمیران عمران (

۴



# شرح باب ۲۱

رعایت

اشاره بہ احل این کتاب

شرح این کتاب در چند جلد در فہرست کتب درج شد و در این کتاب در باب ۲۱

باب ۲۱ در شرح مذکور

ترجمہ آیہ:

وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَقْبَامُ الْأَعْمَىٰ

میں نے جو کچھ فرمایا ہے اس میں کفر کرنے والے صرف وہ ہیں جو کچھ

کفر کرنے والے ہیں اور ان میں سے کچھ ایسے ہیں جو کچھ کفر کرنے والے

ہیں ان میں سے کچھ ایسے ہیں جو کچھ کفر کرنے والے ہیں

اور ان میں سے کچھ ایسے ہیں جو کچھ کفر کرنے والے ہیں

اور ان میں سے کچھ ایسے ہیں جو کچھ کفر کرنے والے ہیں

نہایت

از کتاب حدیدان:

وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَقْبَامُ الْأَعْمَىٰ

وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَقْبَامُ الْأَعْمَىٰ

وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَقْبَامُ الْأَعْمَىٰ

وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَقْبَامُ الْأَعْمَىٰ

وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَقْبَامُ الْأَعْمَىٰ

- ۱- رعایت خدمت آنست که:  
ببین را با سخن بدل نکندی.  
واللهام را در وسواس نیامیزی.  
و فرست از تمییز جدا کنی.  
۲- و رعایت وقت آنست که:  
از عیال و فتنه داری.  
و خویش را از اسباب دریغ داری.  
و در نفسی بجز بندگی.  
۳- و رعایت سر آنست که:  
که خویش را بدست امانی ندانی.  
و در زرق خویش میانجی نه پیچی.  
و از حق طرفه العینی، خود باز نیایی.

# شرح باب ۲۲

مراقبت

مراجعة به داخل کتاب :

در درجه سوم نسخ از تمام نهای اربعی است. در مجموع ۱۰۰ آیه است.

ترجمه آیه :

آیه ۱ - سورۃ و نوبه - آیه ۱۰

لا یزیدون فی عقوبت ایمان، شور و شوق هیچ مؤمنی را از ایمان او زیاد نمیکند.

و نه بیهوشی، نه نهب و نه ایمان بندگان شکستناک است.

از کتاب صد میدان :

میدان سجد و سیم مراقبت است. از این کتاب صد میدان، مراقبت از

قول و عملی، لایزال است.

در مراقبت از خود، در آن همه چیز است.

مراقبت از خود

در مراقبت و وقت

و در مراقبت از خود

در مراقبت از خود، در آن همه چیز است.

مراقبت از خود

در مراقبت از خود

در مراقبت از خود

- ۴- و مراقبت وقت بسند چیز توان یافت؛  
به فناء شهوات و صفای خیرات و غلبه بدی.  
۲- و مراقبت مر به سند حسه توان یافت.  
بد که شدن از کیتس.  
ورها نشستن از خود.  
و در نشستن از انفس.



سخن منزل را، در ذکر حق نیامیزی!  
و در غیب دل، سولی را یاد نکنی!  
و ده وی خود را خوانی، وی را خود باشی.  
ہ۔ اما احترام سر را مہ نشانستہ  
اگر سی تریسی، سہر نبری!  
واگر اسید داری، خود حق نبینی!  
ہ اگر (س) اخی، کنی، تعظم نگاہ داری!



فریضه تن نماز و روزه است فریضه دل دوستی حقیقی و انسان دوستی حقیقی است که در چهار دوست پیدا می آید دیدنی.

### دیگر بیان از کشف الاسرار:

اگر صد بار روی در خاک سالی و غماج بر فرق سر بر روی و با آن کلمات خدایی که در کتب رفیق این صانع باشد و محمد و رقیه نبی در آستاند .  
چون بسه به درگاه آید . دراز بکشاید و با آن که چنان گرفتار آثار دنیا باشد .  
رقم خندان بر طاعت و شکر و غیره باز نشد . چنانکه در کتب آمده است .  
مذیفره خدایتود . در آن که از یکدیگر بیگانه می یافت . آن دل مرحق را یکجا باشد  
به رنگ ریاضی سرده دارد . و نه در خود نمایی بر روی آید . و هر که خدایت را به حق نزدیکی  
و هر که به حق نزدیکتر از هر است . مغربان حضرت و در زمان در ...  
باشند و خود را در شکر خستند . که فرموده و خدایت را خستری بزرگ است . و آن  
که در کتب است . و در کتب است . و در کتب است . و در کتب است .  
عباده . و در کتب است . و در کتب است . و در کتب است .

### از کتاب صمدیدان:

- ۱- از کتب است . و در کتب است . و در کتب است .
- ۲- آن بیست و پنج خدایت است . از کتب است . و در کتب است . و در کتب است .  
فوقه معانی . و در کتب است . و در کتب است . و در کتب است .
- ۳- خدایت و غیره . و در کتب است . و در کتب است .
- ۴- خدایت شهادت : و در کتب است . و خدایت خدمت : و در کتب است .
- ۵- خدایت معرفت : و در کتب است .
- ۶- خدایت شهادت : و در کتب است .
- ۷- خدایت بر امر وی
- ۸- آرزو از نبی وی
- ۹- آرزوی رضای وی : و در کتب است .
- ۱۰- و خدایت خدمت : و در کتب است .
- ۱۱- خدایت خدای در پرستش حقی



ورعایت سنت در کار حق .  
و یافت حلاوت بر خدمت حق .  
قوله تعالی : « وما امر و الا لیعبدوا الله سخیلین له الدین »  
۳- و اخلاص معرفت راسه گواہست :

بچی از گناه بازدارنده .  
و امید بر طاعت دارنده .  
و سہری حکمہ را گوارنده .  
قوله تعالی : « انا اخلصناہم بخاصۃ »

### مناجات :

تا سوختنی را آسوختم  
و آسوخته را جمنہ بسوختم  
انداخته را برانداختم  
وانداخته را بیندوختم  
نیست را بفروختم  
تا هست را بفروختم .

\*

تا بیگانگی بشناختم  
در آرزوی شادی بگداختم .  
کمی باشد کہ گویم پیمانہ بینداختم  
و از علاق و اپرداختم  
و بود خویش جملہ در باختم  
دی باشد کین قفس پیردازم ؟ در باغ الہی آبیان سازم ؟

ج ۲ - ص ۳۷ تفسیر مورہ یونس

الہی !

\*

اگر از دنیا مرا نصیبی است  
بہ بیگانگان دادہ و اگر از عتبی سراذخیرہ بی است بہ مؤمنان دادہ  
در دنیا مرا یاد تو بس . و در عتبی مرا دیدار تو بس !

(ج ۲ - ص ۳۱۹ در تفسیر آل عمران)

# شرح باب ۲۵

تہذیب

اشارہ بہ داخل این کتاب

در آغاز از ریاضت ذکر شده است. باب ۹ دیدہ شود .  
در درجہ سوم تہذیب «قصہ» آمدہ است. باب ۱۳ دیدہ شود .

**ترجمہ آیت :**

(آیہ ۶-۷ سورہ ۶ انعام ، سیپارہ ہفتم.)

پس چون شب برآمد (و ابراہیم خدای خویش را از بالا می جست) ، ستارہ ای دید، گفت : این خدای من است و ہمینکہ غروب کرد و نشیب گرفت گفت : من نشیب گرفتگان وزیرینیان را دوست ندارم !

**از کتاب صدمیدان :**

سیدان دہم تہذیب است. از سیدان ریاضت سیدان تہذیب زاید.  
قوله تعالیٰ. «قوا انفسکم واعلیکم نارا»

حیات تہذیب، سہ چیز است : سنت و صحبت و خلوت.

وتہذیب سہ چیز است :

نفس را - و خوی را - و دل را .

۱- تہذیب نفس سہ چیز است

از شکایت بمدح گردانیدن

واز گزاف بہ ہشیاری آوردن

واز غفلت به بیداری آوردن.

۲- تہذیب خوی را سه چیز است :

از ضجرت بصبر آیی

واز بخل ببذل آیی

واز مکافات به عفو آیی .

۳- وتہذیب دل سه چیز است :

از ہلاک اسن بحیات ترس آمدن

واز شومی نوسیدی، به برکت اسید آمدن .

واز محنت پراگندگی دل، به آزادی دل آمدن.

# شرح باب ۲۶

## استقامت

### اشاره به دینِ خَل کتاب

در آغاز، در باره عین تفرید: باب ۱۸ دیده شود.

### ترجمه آیت:

ایه ۶ - سوره ۱۴ (مجادله) میبایزه بیست و چهارم

بگو (ای محمد) من نیستم مگر مردی مانند شما، به من وحی فرستاده میشود، که خدا ای شما خدای است یکتا، پس به توحید او گردید، و بران بیائید و زاو آمرزش بخواهید، ای و ای بر مشرکان و انبیا زگران!

### از کتاب صد میدان

سید ان بیست و هشتم استقامت است. از میدان ان عزم میدان استقامت زاید.

قوله تعالی «فاستقم كما امرت»

استقامت هموار بودن است، بی تلون، و آن سه قسم است:

استقامت افعال، و استقامت اخلاق، و استقامت انفاس

۱ (الف) استقامت افعال: قرایان راست، و اگر نه سرائیا نند.

۲ (الف) و استقامت اخلاق: مو قنان راست، و اگر نه سحر فاند.

۳ (الف) و استقامت انفاس: عارفان راست، و اگر نه مد عیانند.

۱ - استقامت افعال راسه گوا هست:

ظاهروی به موافقت

و باطن وی به مخالفت

و سزد بر خود به ملامت.

۲- واستقامت اخلاق راسه نشانست :

اگر جفا گویند، عذر گوئی

و اگر ایذاء نمایند شکر دهی

و اگر بیمار شوند، بعیادت روی.

۳- واستقامت انفس را سه گواه است :

به نفس بیگوشی. تا باقیمت گردی.

و عمر یک نفس دانی، تا آزاد باشی

و بر نفس متفحص باشی، تا... بگردی

و بدانکه:

عمر هر نفس که گذشت، یا خصم است یا شفیع.

در هر نفس، الله را بر بنده منت است.

و بنده را بر ابرآن جنایت است.

نفس بد بخت، دود چراغ کشته است، در خانه تنگ بی در

و نفس نیک بخت چشمه روشن است، در بوستان آراسته، با بر.

## شرح باب ۲۷

### توکل

#### ترجمہ آیه :

آیه ۳-۲ - سورہ ۵ - مائدہ - پارہ ششم .

وعلی اللہ فتوکلوا ، ان کنتم مؤمنین . گدو نفر از سردان خدای ترس ، کہ خداوند بآنها ، نیکوئی کرده بود ، گفتند : شما داخل (آن زمین مقدس) شوید ، کہ بیروز خواهید بود ، وبہ خداوند توکل کنید ، اگر ایمان دارید .

#### از کشف الاسرار :

عارف بزرگوار ، ابوعلی دقاق گوید :

توکل راسہ رتبت است : اول : توکل مطلق . دوم : تسلیم . سوم : تفویض .  
توکل بدایتست ، و تسلیم و ساطت است ، و تفویض نہایت .

توکل صفت عمہ پیغمبران است ، بطور عموم ، و تسلیم صفت خاص ابراہیم است ، و تفویض صفت خاص الیخاص مصطفی است .

صاحب توکل گوش بر وعدہ حق دارد ، صاحب تسلیم با علم حق آرام دارد ، و صاحب تفویض بحکم خداوند رضا دعد .

آنکہ با توکل است ، طالب عطا ، آنکہ با تسلیم است ، منتظر لقاء ، و آنکہ با تفویض است ، در مجمع روح و ریحان ، آمودہ رضا است .

سهل تستری ( عارف بزرگوار ) گفت :

توکل حال رسول خدا و کسب سنت او است . هر که بر کسب طعن کرد ،  
برسنت طعن کرده ، و هر که برسنت طعن کرد ، بر توکل طعن کرده ، و هر که بر  
توکل طعن کند ، بر ایمان طعن کرده است .

پیغمبر فرمود : «توانا ترین کسی است که بخدا توکل کند ، سعادت مند تر  
کسی است که تقوی (پرهیزگاری) پیشه کند ، و غنی ترین کسی است که روزی  
خدائی را استوارتر از دارائی خود بداند .»

### از کتاب صد میدان :

میدان بیست و یکم توکل است . از میدان بصیرت میدان توکل زاید .  
قوله تعالی «وعالی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین» «فعلیه توکلوا ، ان کنتم  
مسلمین» .

توکل قنطره یقین است ، و عماد ایمان ، و محل اخلاص .  
و توکل بر سه درجه است :

یکی . به تجربه و دیگر . به ضرورت . سیم . به حقیقت .

۱- به تجربه آنست که : میگویند و میسازد و آن حال مکتسبان است .

۲- و ضرورت آنست که : بداند درست که بدست کسی حیرت آویز  
و حیات کردن سود نیست .

و در سبب بر نیست . و بیماراند و این حال - نظر ان است .

۳- حقیقت آنست که : بداند که عطا و منع بحکمت است .

و افسام مهربان ، و بی غفلت است .

و ره را پیوسته زوی حیرت است و بیاید .

این حال راضیان است

»

میدان بیست و دوم اجاء است : از میدان توکل - میدان اجاء زاید .

قوله تعالی «و ظنوا ، ان لا ملجأ من الله ، الا الیه» .

لجاء باز پناہید نیست، بیک جا و آن -ہ رکنست :

لجاء زبانست                      ولجاء دل                      ولجاء جان .

۱- لجاء زبان اعتذارست .

۲- ولجاء دل افتقارست .

۳- ولجاء جان اضطرارست معنی اضطرار اشتیاق است

توکل کنار بوی سپرد نیست، ولجاء خود را بوی سپرد نیست .

توکل ازوی بیوسیدن (نترسیدن) ولجاء و یرابیوسیدن .

متوکل بہ عطاء آرام گیرد ،

و خداوند اجاء بوی آرام گیرد .

و در راه لجاء حجاب نیست، و سود آنرا حساب نیست .

ہر کجا لجاء نیست، حقیقت اورا سایہ نیست .

ولجاء پیرایہ درستکارانست : و حلقہ در حق، بدست جو یندگانست .

از کتاب علل المقامات :

باب التوکل

۱- و اما التوکل ، فانه للعوام

وهو کانتک الامر، الی مولک

والتجاؤک الی علمہ ورافتہ

لہدبرہ لک و یکفیک .

۲- و ہذا فی طریق الخاص

عمی عن الکفاۃ

لان اللہ تعالیٰ لم یتروک امرآ سہملا

الامکفیا علی قدر

وان اختلف فی العقول

وتشوش الاعین

او اضطرب فی المعہود





### ارشاد پیر طریقت :

سبب ندیدن جهل است  
اما سبب پماندن شرک است  
بهشت درسیان ندیدن، بی شرعی است  
اما پایدشت پماندن، دون همتی است

\*

### از روی سرریعت :

اگر کسی در غاری نشیند  
ده را گذر خلاق بر وی نبود  
و اینجا نماز نبود .  
نویسد : تو کس می شوی .  
این حرامست !  
کندوی در مهلات خویش نشیند  
و سبب حق سبحانه و تعالی را  
در کار احمد و اورزای خدق ، پندارند .

رج ۱ - ۳ - ۶ - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰

# شرح باب ۲۸

## تفویض

### اشاره به داخل این کتاب

درجه دوم : درباره مکراتاب ۱۲ دیده شود.

درجه سوم : درباره قبض و بسط، باب های ۵ و ۶ و ۷ و ۸ دیده شود.

### ترجمه آیه :

آیه ۳۴ - سوره غافر - سپاره بیست و چهارم

و افوض امری الی اللہ . آری آنچه من به شما می گویم ، هنگامی یاد خواهم نمود ،

و من کار خود را به خدای بگانه واسپگذارم ، که او به بیگانگان بینا و آگاه است .

### بیان عرفانی آیه

مقام مؤمن آل فرعون این است ، که کار خود را به خداوند ، اگذار کند ،

و معنی تفویض کار به خداوند در سه چیز است :

در دین ، در قسمت ، در حساب خلق .

۱ - تفویض در دین - آنست که با ساخت خدا نیاید چیزی ، چنانکه او مت سازد .

۲ - تفویض در قسمت - آنست که بپیمانه دهد ، با حکم و فرمان او معارضه نکند .

۳ - تفویض در حساب خلق ، آنست که اگر از آنان بدی بی بینی ، آنرا متفاوت

نشمری - و بترسی .

اگر ایشانرا بر نیکی دهی - آنرا سعادت شمری - و امیدوار شوی .

### از کتاب صدمیدان :

میدان شصت و نهم تفویض است. از میدان ایشار میدان، تفویض زاید.

قوله تعالی «و افوض امری الی الله ان الله بعیر بالعباد».

تفویض، کار بخداوند باز گذاشتن است.

و آن سه چیز است :

۱- دین

۲- قسم

۳- حساب

۱- تفویض در دین آنست که :

تکلیف خود - در آنچه وی ساخت - نیاسیزی

و هر چه وی بر خصمت فرو نهاد، در آن نیاویزی.

و چنانکه آن میگردد - با آن میسازی !

۲- و تفویض در قسم آنست که :

به محنت احتیال، عقل خود را عذاب نکنی .

در بیهانه دعا، با حکم معارضه نکنی .

در بد استقصاء طلب، یقین خود ستیجیم نکنی .

۳- تفویض در حساب خلق سه چیز است :

۱- اگر ایشانرا بگناهی مبتلا بینی، آنرا شقاوت نشمیری و ترسی .

و اگر بر طاعت بینی - آنرا معادت شمیری، و امید داری.

و بظاهر محتمل ایشانرا نداری، و تصدیق ایشانرا مطابقت نکنی !



میدان شصت و هفتم فتوح است. از میدان تفویض میدان فتوح زاید.

قوله تعالی «ما یفتح الله لمن یشاء من رحمة فلا یسک لها».

فتوح نامیست، آنرا که از غیب ناجسته و ناخواسته آید.

و آن سه قسم است :

۱- یک قسم از آن، با ارادت رزق و عیش است.

و آزر اسه شرطست:

نامطلوب .

و نامکنسب .

و نامنتظر .

۲- دیگر آن علمه زانی است :

فنا آسوخته ، با شریعت موافق .

و ناشنیده . بادل آشنا .

و فائز بوده ، در حکمت پسنده .

۳- مبه نشانهای شیعی

از شایسته خواب های نیکو .

و دعاه نیکان .

و قبول دین .

## شرح باب ۲۹

ثقه

ترجمہ آیت :

آید ۸ سورہ ۲۸ (قصص) سیمارہ بیستہ .

یہ سادہ موسیٰ رسانیدیم، کہ: اورا شیرگدہ، ودرگاہ بر جان او سی ترسی، اورا

درودنیل بیفکن، و نترس، و دل تنگ سباش، ما اورا بہ تو برسی گردانیم، واورا یکی

از بیغمبران کنیم!

از کتاب صد میدان:

میدان شصت و چہارم ثقت است. از میدان حیاء میدان ثقت زاید .

قولہ تعالیٰ: «فہو رب السماء والارض ، انه الحق»

ثقت بستن گذاشتن است، و استواری امید .

وآن از سہ چیز خیزد :

از صدق تصدیق .

و از حسن ظن .

و از صفاء نظر .

۱ - از صدق تصدیق ، سہ چیز زاید :

خوف سوزندہ .

و رجاہ انگیزندہ .

و انس نوا زندہ .

۲ - و از حسن خلق سه چیز زاید :

خرمندی به اندک .

و شکیبائی در کار .

و همداستانی بمرگ .

۳ - و از صفای نظرسه چیز زاید :

فتوح لفظی .

و انبازات غیبی .

و حکمت بدنی .

## شرح باب ۳۰

تسلیم

رجوع به داخل این کتاب :

درجه اول: در باره رهسازی بسوی احوال، باب شانزدهم ~ ۲۰ و ۲۱ ~ دیرینه شوند .  
درجه دوم: در باره تسلیم کردن رسم به حقیقت، باب ۲۲ ~ ۲۴ ~ دیرینه شوند .

ترجمه آیه :

آیه ۱۰۱ - سوره نساء - جزب و جم .

فلا وربك ... نه بخدای تو سوگند: اینان بجهنم فرو رفته اند، آنکه روزی  
حکیم آکنند، درجه سزائشان اختلاف است، پس ازان، در دنیای خویش،  
خرج و تمکلی و ستس، ازان حکمی نه او بر روی، نه بینند، و در باطن آنرا اردن نهند.

از کشف الاسرار :

سوره حج آیه ۳ و ۴ و ۵، باره اول .

و برای عزیمت ساختند راه را، قربانی را، یاد کنند نام خدای را بر آنچه روزی

بماند است ایشان را، از ذبح جانوران و حار یا بیان، پس معبود شد، معبود یگانه است.

پس (خویشتر) را، و تسلیم کنید، و سزده بده فروتشان نرم خوی را، آنانکه چون

یاد کرده شود نام خدای، می آرزند (قرمان)، دنیای شان، و سکیبایان را، بر آنچه



برسد برایشان، و آنان را که بر پامیدارند، نماز را و امانرا که، از آنچه داده ایم  
ایشان را، نفقه میکنند .

### از کتاب صد میدان:

میدان هفتادونهم، تسلیم است. از میدان ولایت، میدان تسلیم زایم .  
قوله تعالی، «وسلموا تسلیمًا» .

تسلیم، خویشتن بحق میبردست، خرچه میان بد، نامرئی .  
تعالی از اعتقاد، و از خدمت، و از معاملات، و از حقیقت بند بر تسلیم است  
و نیز سه قسم است :

یکی - تسلیم توحید است .

و دیگر - تسلیم اقسام است .

سیم - تسلیم تعظیم است .

۱ - تسلیم توحید، سه چیز است :

خدای را نادیده بستن، ختن .

و نادیده یافتن، و بدرفتاری .

و بی معاونت چیزی پرستیدن .

۲ - و تسلیم اقسام، سه چیز است :

۱ - و تسلیم وی است که در آن .

و نفس از او حاکم بشود .

و نوشتن در حق نفس بگردد .

۲ - و تسلیم تعظیم، سه چیز است :

معنی خود را در حدیث وی نم بردن .

و چهره خود در معاونت وی کم دیدن .

و نشان خود در حق وی کم دیدن .

میدان هشتادم، تسلیم است. از میدان تسلیم زایم، و از میدان تسلیم زایم .

قوله تعالى «وامرنا انزلنا السلام لرب العالمين»

استسلام، حقیقت اسلام است، و آن سه درجه است :

اول - از شرک برستن .

ودیگر: از خلاف برستن .

سیم: از خود برستن .

۱ - شرک سه است :

شرک بزرگ خود معروفت .

و شرک میانین سک است .

و شرک کلهین ریا است .

خبر آید ازین سه شرک برست، از سه دار عظیم برست .

۲ - و خلاف سه است :

۴

بدعت در شین .

و سخط بر حکم .

و شکستن عیب .

۳ - ورستن از خود سه چیز است :

رستن از بسند خویش .

و احتیال خویش .

و تحکم خویش .

**ارشاد پیر طاریقت :**

خبر آید از در تصدیق و تسلیم در آید

وی را از سه سربت یکی دهنند :

۱ - یا شربتی دهند از معرفت

تادل وی به حق زنده گردد

۲ - یا زهری دهند، که نفس اماره - در زیر قجر او کشته گردد!

۳ - با شرابی دهند که جان از وجود اوست و سرگشته شود.

از ہنجا۔ یافت حقیقت۔ و انس صحبت آغا ز کند

لذت خدمت و حالات طاعت بیاید

به مرور معرفت دریوندد

بروح سناجات رسد

پس در شغلی افتد، کہ از آن عبارت نتوان

تا آنگاہ کہ۔ ہمہ زندگانی۔ شود در آن!

ج ۳ - ص ۳ سیر تفسیر الانعام

# شرح باب ۳۱

## صبر

اشاره به داخل این کتاب:

درجه نخستین: درباره حیات- باب ۳۴ دبدده شود.

ترجمه آیت:

(آیه ۱۲۷- سوره ۱۶ (نحل) سیپاره چهاردهم)

واصبر و ما صبرك الا بالله ولا تحزن

و(ای محمد) شکیبائی پیشه کن- و نتوانی صبر کرد- مگر به یاری خدای ،  
و برایشان اندوه مخور (اگر به حق راه نمی یابند) و دل تنگ مشو- و در تنگی مباش  
از آنچه آنان بدی و مکر میکنند.

ترجمه آیه دیگر:

آیه . . . ۲ سوره ۳ (آل عمران) چهاره چهارم.

یا ایها الذین آمنوا اصبروا- و صابروا- و رابطوا- و اتقوا الله- لعلکم تفلحون.  
ای کسانی که گرویدید- شکیبایی کنید (در راه انجام احکام شرع) و شکیبائی  
کنید (در راه جهاد و جنگ با مشرکان) و اسپه های لشکر سواره مسلمانان را آماده  
در سرحد ها نگاه دارید- تا آزار کافران را بازدارید- و از خشم خداوند بپرهیزید- و  
تقوی پیشه کنید، تا جاوید پیروز و رستگاران آید.

### بیان عرفانی آیه:

یا ایها الذین امنوا اصبروا... آیه.

یکی خطاب به نفس است

دیگری خطاب بدل

وسوی خطاب به جان است

نفس را می گویند: بر طاعت و خدمت صبر کن

دل را میگویند: بر بلا و سختی شکمپاش

سوی را گویند: با سوز شوق و درد بساز و رابطه با استوار کن.

نقشه اند:

صبر عبادان در مقام خدمت برآمد ثواب است

صبر عرفان در مقام حرمت برارزوی وصال است

صبر دوست داران و عاشقان در حال... خدمت در وقت بحران است

نفسه نگران و دل در دیده حیران و جان از دست برده و فغان است.

پیر طریقت گفت:

خدایا! امکان در فراق مسوزند

دوستدار در دیدار

چون دوست دیده و رفتند

دوست در ناگهیبانی چه آثار

### از کتاب صدمیدان:

میدان هفته صبر است. از میدان قوت میدان حیرت است.

تو له تعالی: «آن صبر و استقامت»

و صبر است: «نفس»

یکی بر «اصبروا» است

و دیگری از معصومیت «و صبروا» است

صبر بر طاعت «و رابطوا» است

۱- صبر بر بلا - بادوست داری توان - واز آن سه چیز زاید:

یکتائی دل

و عام باریک

و نور فراسته

۲- و صبر از معصیت - بترس توان - واز آن سه چیز زاید:

الهام دلها

و قبول دعا

و نور عصمت

و صبر بر طاعت - باسید توان - واز آن سه چیز زاید:

بازداشت بلاها

و روزی نا پوشیده

و نرا بیدن بانیکان .

۴

\*

میدان هشتم جهادست - از میدان صبر میدان جهاد زاید .

و جهاد - باز کوشید تست بانفس - و باد یو - و باد شمن .

قوله تعالی « وجاهدوا فی الله حق جهاده »

و جهاد راسه رکنست:

باد شمن به تیغ - و بانفس به قهر - و باد یو بصبر .

۱- سجا هدان به تیغ مه اند:

کوشنده ساجور

و خسته مغفور

و کشته شهید .

۲- و سجا هدان بانفس مه اند:

یکی میکوشد اواز ابرارست .

و یکی می یابد اواز اوتادست .

وسیم باز رسته، اواز ابدالست.

۳- وسجاهدان بادیوسه اشد :

ویکی بعلم مشغول، اواز مقر بانست

ویکی بعبادت مشغول، اواز صدیقانست

ویکی بزهد مشغول، اواز اولیاء است

از کتاب علل المقامات :

باب الصبر

۱- واما الصبر، فهو ثلث الشکوی، علی رزق البهزی .

و عقد اللسان \* عن الحکایة \* عن کسب الراضی .

و نوضین النفس علی المکروه .

۲- و هذا فی صریح الخصاص حجاب . لایه سارمه .

فان اصله \* التمان الشکوی .

و الحقیقة الخرج عن الشکوی .

فی السند با اختیار الموی .

و اللسان به . عن کل حال واد - بمر او حدو .

۳- « نکایة ما سوا علی ما فیکم » .

۱- ایله سارمه . سوره حدید . ۲- بمر او حدو .

ترجمہ :

۱- صبر، جنوگری است از کلمات و سارمه معنی از بوس است .

۲- بستن زبان از کلمات و سارمه معنی از بوس است .

۳- هر چیز چسبن از آنچه مکتوب است .

۴- در صریح حدیث این حجابی است . بمر او حدو معنی از بوس است .

۵- آنچه که این لغت و کلمات است .

۶- ببردن سبب از کلمات است .

۷- است چسبن ، از ببردن احیاء از بوس .

۸- برداشتن شکایت از هر حدیث که باشد .

۳ - ( میفرماید ) : « از آنچه شمارا فوت می نمود ، نوسید نشویند » .  
( و از اخیر رساله - د باره حسرت ) :

۴ - صبر خاصگان ، ترساندن شانست د بهای نشان را ، از گمان بد پستی .  
زیرا که خداوند تعالی را نباشد  
قضا ئی عاری از رأفت .  
و خارج از رحمت .

۵ - ( و بی فرماید ) : « تا آنکه نشان را با بر ، به رحمت خود ، بد بر آید تا آنکه » .

### ارشاد پیر طریقت :

چون سکیبائی در شریعت از بسند یدکی نشان است .  
و نا شکیهائی در حقیقت عین فرمان است .  
میان این و آن ره را با توجه بر نشان است ؟

( ج ۲ - ص ۵۲ - تفسیر انصاری ) .



## شرح باب ۳۲

رضا

قر جمہ آیت :

۱- آیتہ ۲۱ - ۲۳ سورہ ۸۹ فجاءتہم پارہ من اذیہم  
۲۱ - یا ایہذا الخمس مطمئنۃ بما وعدہم انوار لو گاہ و سیرتہم فی حقہم  
و انہم یرتدین و ارجعی الی ربک راضیۃً بالذکر۔ یعنی خودی حدیثی جنوریس انہم یرتدین  
و دردار خود ہستندیدہ و خداوند از تو ہستندیدہ۔  
پس یا ایہذا ان من ذرائعہ و در ہیئت من شریحہ و انہم یرتدین

بیان عرفانی :

خوش، روزا کہہ ان قس شکریہ  
و انہم یرتدین بہا جو ہر  
و انہم یرتدین بہا جو ہر  
و انہم یرتدین بہا جو ہر  
و انہم یرتدین بہا جو ہر  
و انہم یرتدین بہا جو ہر  
و انہم یرتدین بہا جو ہر  
و انہم یرتدین بہا جو ہر

بزرگی را برینہ

جائزہا سنگام نزع در این راه حق چون بود ؟

گفت : چون صید در دام او یخته و حیاد با دارد دستیاده بر سر او رسیده .

گفتند : چون بد حق رسید چگونہ بود ؟

گفت : صید از فترانک او یخته !

ای درویش اگر روزی صید داد وی شوی ، و دستہ راہ او بردی ، بد عزت

عزیز او سوگند . کہ جز بر کہگرہ عرس مجیدت نیندد ، آید فرمود خراش سرا

دوست دارد ، کشتہ من دردد ، و آنکس کہ کشد من شد ، اوراندای عزت خواہ داد .

### از کتاب صد میدان :

میدان بیست و سیم رضاست . از میدان چہ ، میدان رضاء زاید .

مولہ تعالی : « و رضوا عندہ » .

رضاء و استوری و پسند آرد بیست و ان مہ جیورست :

دین وی : چہ نیکه وی نیک ، بدان رضای باشی .

رضاست و روزی : چنانکہ سرا و د یگرانر نیک ، بدان رضای باشی .

رضاء مولای خویش : بجای عرجه جز از بیست رضای باشی !

رضاء پسندیدن دین وی : چنانکہ وی نیک ، از تلافی و بدعت و وسواس آزاد است .

رضاء و پسندیدن قسمت وی : از حیل و از حسد و از ضجرت آزاد است .

رضاء و پسندیدن بہ مولای خویش : از عرجه جز از وی ، از عواقب و عیال بق ،

و از دو خون آزاد است .

\*

میدان بیست و چہارم موافقت است - از میدان رضا میدان موافقت زاید .

مولہ تعالی : « و فی فضل ما انت قاضی » .

موافقت : استقبول حکمت بدل ششادہ .

رضاء پس از پیدا شدن حکم است ، و موافقت پیش از پیدا شدن آن .

موافقت بسہ چیز است :

برخاستن اختیار بسہ از میان .

- و درست بدیدن عنایت سولی .
- و بریدن مهر از تحکم خویش و از دوگیتی .
- ۱ - و نشان برخاستن اختیار بسه چیز است :
- یکی در بلا و عافیت یکسان بودن .
- و بعبط و منع برابر بودن .
- و به زندگانی و سرگم مساوی بودن .
- ۲ - و نشان درست بدیدن عنایت سولی بسه چیز است :
- یکی - آنکه در دل وی شادی نهند ، که غمنا نشود در .
- و نوری بخشند ، که غلا یق بسورد .
- و قربی دهند که تفرق ببرد .
- ۳ - نشان بریدن مهر از خود و از هر دو جهان ، بسه چیز است :
- یکی آنکه حاجت‌های وی با یکی افتد .
- و هیچ حجاب نماند در دل که ویرا بیوشاند .
- و امانی در دل وی راه نیابد .
- هر که در حکم بر بیم آرا میداند است ، صابر است .
- و هر که در حکم بر امید آرا میداند است ، راضی است .
- و هر که در حکم بر مهر آرا میداند است ، موافق است .

# شرح باب ۳۳

## شکر

### اشاره به داخل کتاب

در اخیر باب ، سخن از تفرید آمده است. باب ۳۸ دیده شود .

۴

### نظر شارحان :

در آغاز باب آمده است که خدا او فد تعالی ، اسلام و ایمان را در قرآن شکر  
نامیده است .

قاشانی ، در شرح منازل السائرين آن آیات را می آورد که در آن کفران نعمت  
مخالف شکران آمده است .

امازین الدین خافی به آیه ۱۳۳ سورۃ آل عمران ( پارہ ۳ ) اشاره میکند .  
«ومن یقلب علی عقبیہ ، فلن یضر اللہ شیئاً ، وسیجزی الشاکرین » . یعنی «هر کس  
به رد و عقب خویش باز گردد ، هیچ زیانی خدای را فرماید ، و خدای ، شکر  
کنندگان را مزد خواهد داد » . در تفسیر این آیه ، در کشف الاسرار آمده است که :

### از کشف الاسرار

« یکی را دهن داد ، یکی را عقبی داد ، و یکی را مولی داد .

هر یک را سراد خود بداد !

مولی جویان را از هر دو جد نکرد ،



لا تجصوها

آیه ۳۳ ، سوره ابراهیم ، آیه ۱۳ )

ترجمه :

۱- شکر ، نگرش بر نعمت است

و ثنای بخشا پنده آن

و پپای خامتن برای (ادای) حق آن

واقرار به وجود آن

و آن عامه را باشد .

زیرا پهنای حق را ، با تنگنای شکر تو در معارضه آرد ،

۲- در طریق خاصه

بازند است که گویا به مکافات عطا کننده پرد ازی

و او یا کدا از بندگی منت را دگر یز جوئی

و او یا که بخو اهی از ادای حق جوئی (حق تعالی) ، خود را کنار کنی

و در میدان مقاومت (با حق) ، پدیدار شوی

و بر قوت نفس بنگری

و در عین آن باقی بمانی

۳ (می فرماید) : «و نعمت خدای را نتوانید بشمارید»

(واژه اخیر رساله در باره شکر) :

۴- شکر خاصگان ، شادمانی است به آنچه دریابند (وجد)

۵- (می فرماید) : «مژده بخشائید و شادمان باشید، از فروختن خود را با او» .

**مناجات :**

ای سزاوار ثنای خویش

ای شکر کننده عطای خویش

ای شیرین نماینده بلای خویش

رهی ، بذات خود ، از ثنای خود عاجز

و بعقل خود ، از شناخت مست تو عاجز  
و بتوان خود ، از سزای تو عاجز !  
کریم !

گرفتار آن دردم ، که تو دوائی آنی  
بنده آن ثنا ام ، که تو سزایی آنی  
من در تو چه دائم ؛ تو دانی !  
تو آنی نه خود گفتمی  
و چنانکه خود گفتمی آنی !

ارج - ص - ص ، تفسیر از عرف

## شرح باب ۳۴

حیاء

ترجمہ آریہ:

« ایہ بعلمہ بان اللہ بیری نہا »

در سورۃ ۲۹، اعراف، آریہ ۱۰۰ است۔ پارہ ۱۰، آریہ ۱۰۰، ترجمہ آیات  
ما قبل آن :

آری، آدمی، نافرمانی میں آگے، چون خود را ہی نیاز بیفتد، ہمارا  
باز گشت تو بسوی خداوند است آری، یہی اثر ابوجہل را کہ  
باز ہی داشت بسہ را (بعی پیامبر خدای را) آگہ نماز می کرد ؟  
چہ بیس نہ آیا این سرد ابوجہل) ہر اہ راست است ؟ آیا میر بہ  
پرہیز از ناصواب و بدی می نہ شد ؟ بیسی (ای محمد، کہہ این سر نہ تکذیب  
می کہد و از راستی برمی نرند، « ایہ بعلمہ بان اللہ بیری نہا » آیا او  
نہی داند کہ خدا ہی بیفتد ؟

از کشف الاسرار:

بصفتی فرمود: ہر کہ سجدہ کرد، از کبر و غرور نشت بردر گاہ  
حق، شرف بتواضعان و فروتنان یافت، چون بندہ در سجود متواضع  
شود، پاداش وی آنست کہ خداوند بہ او تقرب ارزانی دارد.





۱- اما آنچه ظاہر است ، سه چیز است :

در دین صلاحیت

و در خدمت سنت

و در معاملات حسنت

۲- و آنچه باطن است سه چیز است :

آنچه گویبی کی !

و آنچه نمایی داری !

و از آنچه که او از دمی باشی .

۳- و آنچه غیب است سه چیز است :

آنچه خواهی یا بی -

آنچه نیوشی بهی -

و بنزدیک آنچه می شمیری باشی .

۴

# شرح باب ۳۶

## ایثار

### نظر شارحان :

در آغاز درس عربی آمده است : « الأثر : تخصیص و اعطاء  
والأثره : تحسن طوعاً و تصحیح کرهاً » .  
اگرچه شارحان چون عبد المعصی اسکندری ، شمس الدین شافعی ، و  
ابن القیم این جوزیه و بارزی هر کدام « اثره » را به معنی داده اند  
اما زین الدین خافق ، معنی کلمه « اثره » را « اثاره » می شناسد  
یعنی اثری از ایثار .

خواه بخورد طوعاً و کرهناً ، در آغاز باب ۳۶ نیز آمده است  
درجه دوم درجه دوم : سخن از نیکوئی با دشمن است  
ترجمه « طیب العود » می باشد .

عبد المعصی اسکندری ، شرح داده است طیب عود ، معنی طیب  
یعنی اینکه سبک « از چوب خوب » باشد و سبک از جهت  
سبکست خوب و نیکوئی بیان کرده است . ما « طیب عود »  
شود ، ترجمه « نیکوئی با دشمن » است . معنی طیب  
در درجه سوم ، اینکه ایثار از جهت طیب عود است  
باب ۳۶ شده است .

### ترجمه آیه :

آیه در سوره احزاب آمده است  
کسانی که برای اسلام با شما جنگ کردند ، پس  
ایمان نیاورند ، پس از آمدن آنها خدا را

هجرت کند ، دوست پیدا آرند ، در حالیکه در دالشان هیچ گونه نیازی  
به آنچه آنها دارند ، ندارند .

«و یؤثرون علی انفسهم ، و لو کان بهم خصاصة» و میهمان را بر خود  
می گزینند ، هر چند که به خوراک نیازمندند . پس کسانی که ، نفس خود  
را در کارهای دنیا باز داشتند ، آن کسان رستگارانند !

### بیان عرفانی آیه :

برو می که هرگز از حسد ، خاری به دامنشان نیاویخت و از  
بیابان هوای نفس هرگز غباری برگوشه دیانت آنها نه نشست ، و از  
پرتگاه هوس هرگز دو دی به چشمان شان نرמיד . آنان پادشهان راهند  
در لباس درویشان ، و فرشته صفتند بصورت آدمیان ، روندگان حقیقتند  
در راه فنای خویش خراسان .

### از کتاب صدمیدان :

میدان شصت و بیجم ایشار است . ارسیدات ثمت میدان ایشارزاید .  
قوله تعالی « و یؤثرون علی انفسهم ، و لو کان بهم خصاصة»  
ایشار ، بر کزیدن او لرست ، بر آنچه کمینه تر ، بر نیکوتر ، ایشار در سه چیزست :

۱- یکی ایشار از دینار بر ختی :

که ثنا از شغل به

ودعا از گنج .

و بهشت از بها برتر .

۲- دود یگر: ایشار عمر بردل :

که دل از زندگانی بهتر .

و فراغت از جوانی برتر .

و آشنایی از جان عزیزتر .

۳- سیم: ایشار از علایق بردین :

که دین در فراغت بیاساید .

و در خلوت نیالاید .

و در تفکر بیفزاید .

### اندرز پیر طریقت :

در جستن بهشت ، جان کندن باید

دگریختن از دوزخ ، ریاضت کردن باید

در جستن دوست ، جان بدل کردن باید

(ج ۶ - ص ۳۳۲ تفسیر المؤمنون)

## شرح باب ۳۷

خلق

بیان شارحان:

در آغاز آیه «الخلق» ما بر جع آیه «الم تکفیر» و «توتله» و «تبارک»  
و این سخن معانی داده اند:  
زین آیه خافی دو معنی آفرینی آورد، یکی اینکه «تبارک» و «توتله»  
بمدارج، صفاتی را حاصل آید که او را خلق کردد خلق را «توتله»  
(شود) و دیگر معنی اینکه خلق بوسیله «توتله» و «تبارک» بخشیده و «توتله»  
برگشت، و این معنی در «توتله» و «تبارک» آمده است.

ترجمه آیه:

آیه ۳-۲-۱ سوره «تبارک» بسیار است  
و آنکه اعلیٰ خلق عظیم... با آن نوعی که خدا او را آفرید  
تو در آن فرستی، و تو آفریدی، تا آیت «توتله» است  
و «تبارک» پیغام است که خداوند بسیار است.

## شرح باب ۲۸

تواضع

ملاحظات :

در بند دوم، درجه نخستین اثر بصیرت، در نجات سالک بیان شده است. باب پنجم دیده شود. در درجه دوم و آن لا ترد، غمی عدو و حذای، چنان نیز می تواند ترجمه شود :

« وحق را (اگر هم) از دشمنت آید، برد نکنی ! »

ترجمه آیه :

آیه ۳۷ - سوره فرقان شماره نوزدهم

وعباد الرحمن ....

و بندگان خدا را که ستوده اند، آنان هستند که در روی زمین آیه کم آزاری سیروند، و چون نادان در روی ایشان سخنی گویند، از سخن نادان بیزارند، و با آنها، به سلامت رفتار کنند، یا برای تهیه آنها سلام گویند.

بیان عرفانی آیه :

خاصان بندگان خدا، کسانی هستند، که خار اختیار، از قدم گاه خویش برکشند، و سر نفس نصیب طلب به، تواضع بیفکنند، لاجرم به مقام عبودیت رسد، بندگان او به حقیقت، ایشانند، که بیوسسته در گزار فرمایند، از نصیب ناک، و از اختیار دور، و از خواست خود بیزار.

### از کتاب صد میدان :

میدان سی و دوم توابع است. از میدان فرسید ان توابع را میدان  
فونه تعالی ، «و عباد ابرحمن بمشون علی الارض هونا»  
توابع، فرو ایستاد نست حق را، و آن سه چیز است :  
حق را جز جلاسه ، و دین ویرا ، و اولیاء ویرا  
اس توابع دین ویرا ، سه چیز است :  
رانی خود را برابر گفت وی بازنه اری  
و بر حر سون وی صلی الله علیه و سلم و سائر  
و بر دین خود خویش حق زدنگی  
- و توابع ، و سائر اسه چیز است :  
درا پیشا نرا از یر فله ر خویش ن اری  
و از خویش اینا نرا ان کرا ن اری  
و از حق بد خویش پیشا نرا از اری  
سه توابع حق را ، جز جلاسه ، سه چیز است :  
فرمان وی را حق را ،  
وزیر حکم وی بر سر دین  
و در ساد کردن وی حاضر بوسه

### مناجات :

ای خدایا ، من را از هر گناهی که گناه است  
و از هر گناهی که گناه نیست ،

مجانبت را بجزایر

# شرح باب ۳۹

## فتوت

### ترجمہ آیه:

آیه ۱۳-سورہ ۱۷ (کہف) سیپارہ یا نزد ہم انہم فتیۃ، ما برتو (ای محمد)، خبر ایشا نرا براسنی ہی خوانیم: آنان جوانی چند بودند، کہ بہ خداوند ایمان آوردہ بودند، و ما ہم ایشا نرا راہ راست افزودیم.

### بیان عرفانی آیه:

شرف بزرگوار، و کرامت تمام، و نواخت ہی نهایتکہ خداوند، بر اصحاب کہف نهاد، کہ شا نرا جوان سرد خواند چنانکہ ابراہیم خلیل، و یوسف صدیق را ہم جوان سرد خواند.

### از کتاب صدمیدان:

میدان چہارم، فنوتست: از میدان انابت۔ میدان فتوت زاید.

توانہ تعالیٰ « انہم فتیۃ آمنوا ابرہم »

فتوت چیست؟ بہ جوان سردی و آزادگی زیستن.

و فتوت سه قسم است:

قسمی با حق - و قسمی با خلق - و قسمی با خود.

۱- (الف) قسم حق چیست؟

بتوانی خود در بندگی کوشیدن.

۲- (الف) و قسم خلق: آنست کہ ایشا نرا بہ عیبی کہ از خود دانی،

نیفگنی.



۳۔ (الف) وقسم خود : آنست که تسویل نفس خویش و آرایش  
وزینت وی نذریری.

۱۔ وقسم حق را سه نشانست :

از جستن علم سلول نشوی .

و از یادوی نیاسائی .

و صحبت بانیکان پیوفندی .

۲۔ وقسم حق را سه نشانست .

آنچه ازیشان ندانی صن نبری .

و آنچه ندانی بپوشانی .

و بدان مؤمنانرا شفیع باشی .

۳۔ وقسم خود را سه نشانست :

به باز جستن عیب خویش سهغول باشی .

و عیب خویش به داری .

و نیکر نعمت سر بر خود بینی

و از درس نیاسائی .

### مناجات

ای

نصیب بین بیچارگان ، ازین آید ، همه در دست

مبارک باد آید ، بین در دست ، ما را حاجت در دست

بیچارگان آید ، ازین آید ، در دست

خدا آید ، هر آله بدین در دست ، زمانه ، که جوانان را

حاجت در دست

## شرح باب ۴۰

### انبساط

#### رجوع در داخل این کتاب :

در سطر اخیر این باب، انبساط و بسط حق آمده است. باب چنانچه یاد شود .  
ترجمه آیه :

ایه ۵۵، سوره الاعراف، سوره نهم

نهانگنا بما : موسی، از قوم خود، تعداد نفر برگزیده، بری و بقی که معین  
کرده بودیم، پس چون زلزله و صبحه جبرئیل ایشانرا گرفت، و سردند،  
موسی گفت : خداوند ا، اگر می خواستی آنها ترا و مرا از پیش علامت  
می کردی، تا کفن و جای دفن یافوی، آیا بدان، بی چند تن از ما، ما را  
علامت می کنی؟ نیست اینها، مگر آزمایش تو، هر کس خواهی گمراه  
می کنی (بر حسب استعداد، و هر کس بخواهی رهبری میکنی) بر حسب  
شا بستگی، خدا ایا، تو و بی ما، و من بر امور ما کسی، پس ما را  
بیا مرز، و ما را ببخش، و تو بهترین بخشیدگانی!

#### بیان عرفانی :

فرق است میان امت موسی، و میان امت محمد : - امت موسی برگزیده  
خود اوست، و امت محمد، برگزیده خداست که فرمود «و لقد اخترنا عب»  
برگزیده، موسی، دیدار آشکار خدا را خواست، و برگزیده محمد،  
با سیاهی گشاده، خدای خویش را براسی نگرند، و مشاعده میکند، آری  
خواست خواست حق است، و اختیار حق، موسی، بر بساط قرب، در مقام  
ساجات، از خدا ایجا کرد، و در حال انکسار و افتقار، از سر

باز گشت، و از در ہیبت و جلال درآمد، و حکم بکلی با حق افکند (که گمراهی و رهبری همه با او است) بدین قناعت نکرد، که زبان به ثنا گشود، و تضرع و زاری پیوست (که تو صاحب اختیار ما هستی ما را ایامرز!) و نیاز و خواری خود عرضه کرد، و رحمت و مغفرت خواست. پیر طریقت گفت: نیاز مند زار نیست، و در پس دیوار نیاز، مگر نیست و دوست را چون نیاز و سیلتی نه. موسی، چون به مقام مناجات رسید، درخت امهدش به برآمد، و شب جدائی فرو شد، و روز وصل برآمد. موسی را شوق در دل، و ذکر بر زبان، و مهر در جان، و عصا در دست، ند آمد که: ای موسی، وقت راز است، و هنگام ناز، و روز با، ای موسی، حاجت چه داری؟ از عطا چه خواهی؟ سی خواه، تا بخشیم سی گوی، تا نیوشیم!

پیر طریقت گوید: بنده که وابسته حق، و شامنه سهر او باشد، او را به عنایت بیاریند، و به فضل بار دهند، و به مهر خنعت نوشانند، و به کرم بنوازند، تا گستاخ گردد، آنگاه، او را میان غیرت و مهرین گردانند، گهی غیرت در بندد، تارهی در خواهش آید، گهی مهر در بگشاید، تارهی به عیان نازد.

### از کتاب صدمیدان:

میدان هشتم و ششم انبساط است از میدان بسط، میدان انبساط زائد، قوله تعالی: «فأووا الی الکھف، ینشرکم ربکم من رحمته»

انبساط، نزدیکی نیوشیدن، و دیدار خواستن است.

جویندگان دیدار سه مردند:

۱- مردی مقندی، بدعاء مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم کرد.

«ما لکن لذت النظر، الی وجهک دعاء مراد»

و ویرا سه چیز:

بجای بدیدار گردیدن.

و خویشتن را سزاوار ندیدن.

و به مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم ہی بردن.

۲- و سردیست

در غفلت خواهند

و بر عادت جوینده .

و در اصل پدیدار، گرونده .

۳- میسر سردیست نسبت :

نفس سوخته

و دل افروخته

و جان به آرزو آسبخته .

۴

# شرح باب ۴۱

قصہ

ترجمہ آیہ:

آیہ ۱۰۰ - سورہ شمس - مبارکہ ترجمہ

و من یهاجر فی سبیل اللہ... دامن بخارج و یوالی بہا الحداد...  
سوائے...

هر کس در راه خدا مهاجرت کند، از دست گدایان نماند، و آنکه هر  
فراوان، با فراخی در روزی، خوانند یا بت.

و هر کس از خانه خود برای مهاجرت بیرون نماند، او فاسد و برباد  
رود، و سرک او باد بیاورد، و او را در کتب و احادیث، و کتب  
آورد و غیر بیان است.

بیان عرفانی:

خداوند، در این آیت از خود نشان میدهد، و در این  
بیان می نماید، و در بیان، و او را در کتب و احادیث، و کتب  
آورد و غیر بیان است.

و اگر در اول بازار، و اگر در اول بازار، و اگر در اول بازار،  
بازار، و اگر در اول بازار، و اگر در اول بازار، و اگر در اول بازار،  
بازار است، و اگر در اول بازار، و اگر در اول بازار، و اگر در اول بازار،  
اینگونه می باشد، و اگر در اول بازار، و اگر در اول بازار، و اگر در اول بازار،  
دور شرف، و اگر در اول بازار، و اگر در اول بازار، و اگر در اول بازار،

۲- گروهی دیگر، زاهدانند: که هجرت ایشان از بهر عقبی بود، و روش ایشان از روی معنی باشد. منزلهای طاعتها پیمایند، و مرحله های پرستش را بگذرانند، گناه حج کنند، و گناه جهاد و گناه زیارت، و گناه نماز و روزه، و گاهی در ذکر نام خدا، و در فکر نعمت های او مستغرق میشوند. اینان مشکوره، و در درگاه خداوندی مقبولند.

۳- گروه سوم عارفانند: که هجرت ایشان برای خدا بود و هجرت در نهاد ایشان است که:

در پرده های نفس هجرت کنند، تا به دل رسند

آنگاه، در پرده های دل هجرت کنند، تا بجان رسند

سیم در پرده های جان هجرت کنند تا به وصال جانان رسند!

مردی، بایزید را گفت: چرا هجرت نکنی، و به سفر بیرون نشوی تا

مردم را فایده دهی؟

گفت: دو مستم مقیم است، به وی مشغولم و بدیگری نمی پردازم.

آن مرد گفت: آب که یکجا مانده، بگنجد!

بایزید گفت: دریا باش، تا هرگز ننگدی!!

### از کتاب صد میدان:

میدان ششم قصد است. از میدان ارادت- میدان قصدزاید.

صحت قصد، و درستی آهنگ، تخم کار است. و بنای آن قوله تعالی:

«و من یخرج من بیته مهاجراً الی الله ورسوله»

قصد: آهنگ حق است، که بتترک هر چه جز وی است کبری

و قصد را سه در است:

قصد تن به خدمت

و قصد دل به معرفت

و قصد جان به بیعت

۱- و قصد تن را سه نشانست:

از جهد نیا سودن

و از تنعم بکاستن

و فائت جستن.

۲- و قصد دل را سه نشانست:

رنج کشیدن

و خلوت گزیدن

و بضرورت زبسن

۳- و قصد جان را سه نشانست:

نازندل بودن

و از سماع نشکستن

و بمرث ترا پیدن

**مفاجات:**

۱-

ازت بشناسم، حیران کنی!

ورت نشناسم، ویران کنی!

ور قصد تو آید، برسن تاوان کنی

در روز نردم، بیقرار کنی

در زمانه در تو!

دبج نامه که چون کنی!

نص ۱۳۰ - مفاجات الغدیه

## شرح باب ۴۲

عزم

رجوع بداخل این کتاب:

در درجہ سوم علت نما و نقصانات و عزم بیان شده است. باب ۲۸ و ۳۰ در بارہ اینگونه علت (نقصان) نما دہدہ شود، کہ در توکل و تسلیم، نیز وارد میشود.

آیہ ۱۵۹ سورہ آل عمران، سیارہ چہارم.

ای محمد! بہ سبب رحمت و بخشایش، از سوی خداوند، چنان نرم خوئی بہ آنها داشتی کہ، اثر درشت خو و ستیزدلی بودی، از برد تو پراکنہ شدندی و حاتمہ صحت شکستہ شدی پس آنرا ببخش، و از ایشان فراگذاز، و بہ ایشان آرزوش خواہ در کاری کہ پیش آید، با آنها بازگو و مشورت کن عزم کردی، بہ آنک کہ برخواستی، آن را بیخدا و انداز، و پشت نرمی بہ وی داشتہ باش خداوند، کار بہ وی سپارند نان و پشت بہ او باز کنند تا ترا دوست دارد، یکی از صحابہ رسول خدا (ص) نوید: ہذا درجہ یکدہ شد مشورت کردیم، بیروز شدیم، و در جہک احد، مشورت نکردیم، مغلوب گشتیم!

**بیان عرفانی:**

حالات روندگان، در این راه یکسان نیست، یکی تصور است، او را عزم کن، یکی تو بہ کار است، و بشیمن از بیروی آرزوش خواہ، یکی رام و مطیع است با او مشورت کن در مقام عزم، بیخدا توکل کن.

عزم را سہ درجہ است:

یکی عزم توبہ، دیگر عزم خدمت، سومی عزم حقیقت.



و بناء هر سه عزم بر تو کمال یقین است، و شرط تو کمال ایمان است، و ثمره تو کمال دوستی حق تعالی است، که خدا او نهد، تو کمال کنندگان را دوست دارد.

### از کتاب صدمیدان:

میدان بیست و هفتم عزم است، از میدان توبل میدان عزم زاید.

قوله تعالی «فصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل»

عزم بچیز قطع است از غیر آن چیز.

اعراض قلب است از همه چیز، الان چیز،

عزم درست کردن برادست، و جمع دل بستن.

و آن سه با بست:

عزم توبه است، و عزم خدمت است، و عزم حقیقت است.

۱- عزم توبه سه چیز است:

رستن از معصیت

و آلت بیفکندن

و از قرین بد بریدن.

۲- و عزم خدمت سه چیز است:

پیش از امر امر، امر را آماده کردن

و فریضت ها در وقت آن نزاردن.

و کار دین خود را بر امر دنیا نمدادن.

۳- و عزم حقیقت سه چیز است:

آرام در وقت خشم

و جوانمردی در وقت احتیاج

و خجلی در وقت طاقت.

و سایه عزم سه چیز است:

صلابت در دین

و غیرت بر امر

و استقامت و وقت

## شرح باب ۴۳

اراده

مراجعة به داخل این کتاب

مقصد از اراده، مرید بودن است بسوی حق، چنانکه در جزء هشتم مقدمه کتاب « منازل السائرین » و باب های ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۱۹ و ۲۱ نیز آمده است.

در درجه نخستین، راجع به وابستگی با دم های سالکان، یعنی آن مرشدان مخلص، که در راه طریقت قدمی فراتر گذاشته اند، باب ۸۴ نیز دیده شود.

در باره وطن و غربت، جزء نهم و یازدهم مقدمه کتاب « منازل السائرین » و باب ۷۷ دیده شود.

در درجه دوم « اراده » در باره رهیمایی سالان قبض و بسط، باب های ۸۵ و ۸۶ دیده شود.

ترجمه آیه :

آیه ۸۴ - سوره ۱۸، اسراء ( سپاه راه پا نژدهم  
قل کل یعمل علی شاکلته ... بگو، هر کس کاری کند بر سزاواری  
و شایستگی خویش کند پس خداوند دانا است به اینکه چه کسی  
سزاوار راه راست است .

بیان عرفانی آیه :

از آدمی جز از حفا چه آید ؟ و از آب و گل جز از خطا چه رویه ؟  
و از کرم خداوند، جز از وفا چه زاید ؟ در همه قرآن، آیتی از این  
آیت امیدوار کننده تر نیست .

گومی ید : هر کس آن کند که از او آید ، و از هر کس آن آید  
که سزاوار و شایسته آنست . بنده بسوی گناه می رود و خدا او ند به  
سوی آمرزش . و خداوند خطاب به بندگان گوید : ای بندگان من ،  
شما به جانب گناه برمی گردید ، و من بجانب آمرزش !  
خداوند ابلیس لعین را فرمود : آدم را سجده کن ! گفت : نکونم !  
که آدم از خاک است ، و من از آتش .

فرمود : ای بد بخت ، ناچار هر کس آن کند که سزای اوست  
و از هر کس آن آید که در اوست ! آتش چون فرو می رود ، خاکستر  
شود ، و هرگز نو نگردد ، و خاک اگرچه کهنه شود ، چون آب بر آن  
ریزند ، تازه شود . ای ابلیس ، تو که از آتش ، بیگ فرمان که  
بگذاشتی ، مردی ، که هرگز زنده نشوی ! ای آدم تو که از خاکی ،  
هر چند گناه کردی ، به یک قطره آب حسرت و توبت ، که از دیده  
فرو باری ، گناهات بیامرزم و بغوازم !

ای ابلیس ، از آتش آن زاید آید که کردی ، و ای آدم ، از خاک آن  
زاید که دیدی که : کر بعمل علی شا کتبه .

### از کتاب صدمیدان:

میدان پنجم ارادست . از میدان فنوت میدان ارادت زاید .

ارادت خواست است و سر در راه بردن

قوله تعالی : « قل کل یعمل علی شاکنه »

جملة ارادت سه است :

۱ - اول ، ارادت دنیای محض است ،

و دیگر ارادت آخرت محض ،

سیم ، ارادت حق محض .

۲ - اما ارادت دنیای محض ، آنست که قول تعالی « منکم

من یرید الدنیا » « تریدن حرت الدنیا » « من کان یرید حرة الدنیا »

« من کان یرید العاجله » « من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها »

« ان کنتم تریدن الحیوة الدنیا وزینتها »

و نشان آن سه چیز است :

- یکی در زیادت دنیا ، به نقصان دین راضی بودن .
  - دیگر . از درویشان مسلمان اعراض کردن .
  - دیگر . حاجت های خود را به مولی بجا جتهای دنیا افگندن .
- ۲ - و ارادت آخرت محض آنست : که گفت قوله تعالی « من اراد الاخرة » . « من كان يريد حرث الاخرة » .

و نشان آن سه چیز است :

- یکی : در سلامت دین به نقصان دنیا راضی بودن .
  - و دیگر : موافقت با درویشان داشتن .
  - سیم : حاجت های خود به مولی به آخرت افگندن .
- ۳ - و ارادت حق محض آنست : که گفت قوله تعالی « ان كنتم تردن الله ورسوله » .

و نشان آن سه چیز است :

- اول : پای بر هر دو جهان نهادن
- و از خلق آزاد گشتن
- و از خود باز رستن .

از کتاب علم المقامات :

باب الارادة

۱ - اما الارادة ، فانها للعوام  
وهي صفة القصد

وعزم النية

والا لزام على الطالب

۲ - وهي في طريق الخاصة ، تفرق

و رجوع الى النفس

فان ارادة العبد عين حظه ، وهو رأس الدعوى

وانما انجم و الوجود والفناء ، حيثما يراد بالعبد

ويراد انه ويريد مولاه .

۳ - « وان يردك بخير فلارا دلفضله » .

( آية ۱۰۷ سورة يونس 'پاره ۱۱) )

ترجمہ :

- ۱۔ ارادہ عامہ را باشد .
- وآن صحت قصد است .
- وعزم نیت .

و پایداری در طلب .

۲۔ در طریق خاصه پراگندگیست

و باز گشت به نفس خود

زیرا ، ارادہ بنده ، عین حفظ (عوس) می شود ، و آن سر آغاز  
نیست .

جمع (ناپراگندگی) و وجد ، و فنا ، جائی باشد که بنده خواسته شده باشد  
و برای او ، خواسته شده باشد ، و مولایش خواهد .

۳۔ (می فرماید) : و اگر خدای ترا خیر خواهد ، کسی نتواند  
ترا رد کند .

(از اخیر رساله در باره ارادہ) :

۱۔ ارادہ خاصگان ، مجرد از همه مرادها است .

بامشاهده مراد حق در آن .

و برای حق و سر حق را .

(می فرماید) : و اگر خدای رحمت ارادہ کند ، آیا کسی نتواند  
آنرا باز دارد ؟

## شرح باب ۴۴

### آدب

رجوع به داخل این کتاب :

در بیان درجه دوم ادب، رجوع شود به باب های ۱۲، ۱۹، ۷۳، ۸۵، ۸۶

ترجمه آیه :

آیه ۱۱۲ - سوره ۹ توبه - پارہ ۱۱ .

والحافظون لحدود الله (آن کسان) بسوی خدا باز گشتگان، خدای پرستندگان، خدای ستاینندگان، خدای را روزه داران، امرکنندگان به نیکی، و باز دارندگان از بدی، و نگاه دارندگان حدود، و احکام خداوندند که همه از جمله آن گروهندگان و معامله کنندگانند، بشارت ده مؤمنان را (بپاداش نیکو) .

از کتاب صد میدان :

میدان پنجاه و پنجم ادب است . از میدان احسان میدان ادب زاید .  
قوله تعالی : الحافظون لحدود الله .

ادب : بحد زیستن است و قدم باندازه نهادن .

و آن درسه چیزست :

در خدمت .

و در معرفت .

و در معاملات .

- ۱- اما ادب در خدمت :  
اجتهاد، و تکلف نه .  
و احتیاط، و وسواس نه .  
و سماحت، و تهاون نه .
- ۲- اما ادب در معرفت سه چیز است :  
بیج و نوییدی نه .  
امید و ایمنی نه .  
و گستاخی و شوخی نه .
- ۳- اما ادب در معاشرت ، سه چیز است :  
رفق، و مداخلت نه :  
صلابت، و مناقشت نه .  
و یاد نعمت، و لاف نه .

## شرح باب ۴۵

### یقین

#### ترجمہ آیه:

سورہ ۵ (والذاریات) سیوارہ بیست و ششم .  
وفی الارض آیات للموقنین . ودر زمین نشانی (از توانائی خدا) است برای آنها کہ یقین دارند .  
(وہم چنین) درخود شما ہم نشانی از قدرت خدا است . آیا نمی نگرید و نمی بینید ؟

#### از کتاب صد میدان:

میدان نردہم یقین است : از میدان میاللات ، میدان یقین زاید .  
یقین بی گمانیست و این سه با بست :

- عین یقین است .
- علم یقین است
- وحق یقین است .

- ۱- علم یقین استدلالیست .  
وعین یقین ، استدراکیست .  
وحق یقین ، حقیقت است .
- ۲- علم یقین مطالعاتست .  
وعین یقین مکاشفتست .  
وحق یقین مشاہد تست .  
علم یقین از سماع روید .  
وعین یقین از الہام روید .  
وحق یقین از عیان روید .



- ۳- علم یقین سبب، شناختن است .
- و عین یقین از سبب، باز رسن است .
- و حق یقین، از انتظار و تمیز، آزاد گشمن است .

### مناجات:

الهی!

ذکرتو مرا دین است .

و مهرت تو مرا آیین .

و نظرتو عین الیقین است .

پسین سختم این امت :

نظیفما!

ذانی که چنین است !

ج ۹- ص ۳۰۰ تفسیر انجور

\*

ای حجت را یاد، و انس را یاد کار .

خود حاضری، ما را جستن چه بکار ؟

ج ۳- ص ۳۵۹ تفسیر انجور

## شرح باب ۴۶

انس

مراجعه به داخل این کتاب:

در باره «سواء انس» بیان توحید اول، در باب ۱۰۰ و نیز باب  
۱۰۱، دیده شود.

در درجه دوم، در باره صورت خیمه، بر آشفته‌گی، در باب ۱۰۱ دیده شود.  
آیه ۱۸-سوره دوم (بقره) سیپاره دوم.

و ان اسألك عبادی عی فانی قریب: و چون بندگان مرا از تو  
پرسند، من نزد یکم، و خواندن آنها را پاسخ می‌گویم. هر گاه که سر  
من خواهند، پس باید بندگان من، فرمان مرا اجابت کنند، و بمن  
ایمان آورند، تا برای راست و راستی بخوانند.

### بیان عرفانی:

چون بندگان من مرا از تو پرسند، آن‌گاه در حقیقت حرمت ما را  
او بیخته، و در کوی ما گریختند، هر چه جزایست گذاشت، و حرمت  
ما برداشتند، با ما گریختند، و از اسباب بپریدند، جا به جا به تن  
پوشیدند، و مهر ما بجان و دل خریدند، عاشق در وجود آمدند، و با  
عشق بیرون شدند:

این چنین بندگان و این چنین دوستان، چون مرا از تو پرسند  
و نشان ما از تو خواهند، بدانکه من ناخوانده به آنها نزد یکم.  
نظمند: موسی در آن شب دیجور در آن پانان طور صدای حق  
شدید از سوز دل و بی تابی گفت:



اندرز پیر طریقت :

بترب می نگر :

تا انس آید !

بعظمت می نگر :

تا قربت فزاید !

میان این و آن منتظر می باش .

تا سبق عنایت خود چه نماید .

(۷-ص ۳۷۰ تفسیر الروم)

مناجات:

انھی

هر که از بین ما، نفسی با بهر تو بهی

آزاد شده از بند وجود و عدم

بازرسته از رحمت لوح و قلم

در مجلس انس

قدح شادی بردست نهاده دمادم .

(ج اول ص ۱۳۰ تفسیر البقره )

# شرح باب ۴۷

## ذکر

### رجوع به داخل ابن کتاب

مقایسه باب فقر بازهد (۱-۱۱) و باب توکل (۱-۱۰) در تفسیر قرآن  
شاید مستغنی را است. دیده میشود که تحت انحصار این آیه، در حدیث  
میشود، و مقام فقر ازین جمله و الاثر است.

### ترجمه آیه :

آیه ۳۲ سوره ناس که کشف سوره به نذر عدم  
و ذکر بکن اذ انسیت، مگر آید توئی: «اگر خدا بخواند  
آنوقت آن جمله (از فراموش کردی، آنکه آید یادت آید) ترجمه  
و بگو: «مگر خداوند سر از چیزی آید، هر آنچه آید، آید و یاد  
است، از آنچه کداز بین سی بر مبد»

### بیان عرفانی آیه :

چون خود و خق را فراموش کردی، خدا ای خدا ای  
خدا او نه میدید: چون هوای نفس از باطن آید، در  
دل بیرون کردی، باز آید کن، و در این یاد چون  
هوای خق بت است، و چاه خق از باطن آید، در  
دگانه پرست نشوی، در باز آید، نگشتن، در میان

### مناجات :

ای دولت دل و زنده ناز جان  
و ای دریا فیه، نافه و نایده بیان  
ناد تو میان دل و نازان است  
و سهر تو میان سر و جان !

اچ اول سیس ۱۰۳۳ قفسه ۱۰۳

## شرح باب ۴۸

### فقر

#### ترجمہ آیت:

آید ۵۱ سوره - ۳۵ (ملائکہ) سہارا بیست دوم  
یا ایہا الناس انکم الفقراء الی اللہ ہای مردمان، بسا فقر آید  
نیاز مند بہ خدا، و خداوند ہی نیاز مند نیست و سعادتمند

#### بیان عرفانی:

بدانکہ، فقر دو قسم است فقر خلقتی، و فقر صفاتی: فقر خلقتی  
عام است، و شامل درجاتی کہ از عدم بوجود آید میشود.  
چون معنی فقر نیاز است، و ہر آفریدہ ای بہ آفریدہ گر نیاز مند است،  
در آغاز نیاز مند آفرینش است و سپس نیاز مند بہورش، و مردمان  
کہ خداوند ہی نیاز مند نیست، و نیاز مندند.

#### آیت دیگر:

واتقوا اللہ لعلکم تفلحون . . .

تقوی درختی است کہ بیخ آن در زمین و فادشاخ آن بر خدای  
رضا، آب آن از چشمہ صفاست .  
نہ گرمای پشیمانی بہ آن رسد نہ سرمای سیری، نہ باد دوری، نہ آفت  
براگندگی، سیوہ آرد، سیوہ بیروزی، و فلاح ابدی، و صلاح سرمستی، و  
نعیم باقی، و سلک جاودانی، این است حقیقت فلاح و راستگاری.

بیمه بر فرمود: «ای صاحب ایمان، بر تو باد بدین نیز کفاری که کرد اورا سوره  
شمه نیکیه است، بر تو باد ذکر خدا، که رو شنائی برای قلب توست»  
تفسیر آیه ۲۰۰ سوره آل عمران، مارم

### از کتاب صد میدان :

میدان سی و یکم فقرات در زمینان ذکر و بیعت فقرات است .  
توبه نوری : یا ایها الناس ، انقموا القران انکم

فردر و بشیست و ن س است  
فقرات اخضر از - و فقرات اخضر - و فقرات اخضر  
- فقرات اخضر از س است :

یکی گفتارت است ، و ذکر بیعت است ، و بیعت است  
نشان آنچه گفتار است ، و فقرات و فقرات است  
و نشان آنچه گفتار است ، و فقرات و فقرات است  
و نشان آنچه گفتار است ، و فقرات و فقرات است  
( انقموا القران انکم )

و فقرات اخضر از س است :

انقموا القران انکم

انقموا القران انکم

انقموا القران انکم

انقموا القران انکم

انقموا القران انکم

انقموا القران انکم

انقموا القران انکم

انقموا القران انکم

انقموا القران انکم  
انقموا القران انکم

### اندروز پیر طریقت :

- پیر طریقت گوید : شرط رحمت غیرت است .
- و دوستان حال خود را بہر کس نہمایند ،
- و کسی کہ بہ درد و جهان نظری نہ دارد
- ہموارہ خدا را در نظر دارد .
- اورا فقیر گویند .
- کہ از ہمہ درویش ، بہ خدا توانگر است .
- کہ توانگری در سینہ سی باید .
- نہ در خزینہ .
- فقیراوست کہ خود را درد و جهان جز خدا دست آویزی نہ بیند .
- و نظر با خود نہ دارد .
- و بر ذات و صفات خویش چہار تکبیر زند .

### بیان عرفانی آیہ :

«لَا تَمِمْ الْفُقَرَاءَ»



## شرح باب ۴۹

غناء

ترجمہ آیت :

آیت ۸۳- سورہ ۹۳ (ضحیٰ) سورہ میام .  
آیاتورا پدر مرده بیافت ، و پناه داد ؟  
ونه تورا نهائی گمراه دید ، و هدایت کرد ؟ و تورا از دین و دانش  
نا آگاہ یافت ، و به شریعت و احکام آن راه نمود ؟ و وجدك عائلا  
فاغنی . و تورا فقیر یافت و بی نیاز ساخت .

از کتاب صدمیدان :

میدان هشتاد و چهارم غناء ست : از میدان سر رسیدان غناء زاید .  
قوله تعالی . « و وجدك عائلا فاغنی »  
غناء توانگر است .

جمله آن سه چیز است :

غناء مال . و غناء خوی . و غناء دل .

۱ - غنای مال بر سه گونه است :

آنچه از حلال است بخت است .

و آنچه از حرام است لعنت است .

و آنچه افزون است عهوت است .

۲ - و غنای خوی ، از نفس است ، که در خبر است کلمه « الغنی عن النفس »

و غنای نفس سه چیز است :

خشنودی - و خیربندی - و جوانمردی .

۳ - و غنای دل سه چیز است

و آن «غناء القلب» است، که در خبر است :

همت از دنیا بهتر

و مراد از بهشت بزرگ

و آرام از هفت آسمان وز سین برتر .

### از کشف الاسرار :

توانگری سه چیز است :

توانگری مال، و توانگری خوی، و توانگری دل

۱ - توانگری مال سه چیز است :

آنچه حلال است، محنت است

و آنچه حرام است لعنت است

و آنچه افزونی است عقوبت است<sup>۴</sup>

۲ - و توانگری خوی سه چیز است :

خرسندی و خشنودی و جوان بردی

۳ - و توانگری دل سه چیز است :

همتی سه از دنیا

مرادی به از عقبی

اشتیاقی به دیدار سوابی

ص ۷۳۸ تفسیر سوره البقره

### نکته پیر طریقت :

در دودرمان .

غم و شادی

فقر و غنی

اینهمه صفت سالکا نیست :

در منازل راه !

اسا مرد کہ بمقصد رسید  
اورا نہ مقام است ، نہ منزل  
نہ وقت ونہ حال  
نہ جان ونہ دل !

ج ۹ - ص ۱۳۸ تفسیر انجائیه

# شرح باب ۵۰

## مقام المراد

### مراجعات:

در شناختن سرید از مراد، جزء هشتم بمقدمه کتاب «سنازل السائرین» دیده شود.  
در درجه نخستین، اینکه خدا بی بنده برگزیده را از نزدیکی به جفا، یعنی شہوات و لذات ناهنجار و تباہی، نگاهدارد، باب ۳۳۰ دیده شود.

در درجه دوم و سوم، اشارہ بہ احوال پیغمبران کرام شدہ است.  
قصہ اسپان سلیمان علیہ السلام از آیہ ۳۰۳ سورہ ص (بارہ ۲۳) آغاز شدہ است.  
حکایہ موسی علیہ السلام در سورہ اعراف (پارہ ۹) آمدہ و اینجا اشارہ بہ آیہ ۱۵ شدہ است.

در بارہ آدم علیہ السلام، آیہ ۳۰ و ما بعد سورہ بقرہ خواندہ شود.  
در بارہ نوح علیہ السلام، سورہ ہود، در پارہ ۱۲ دیدہ شود (آیہ ۳۷).  
در بارہ داود علیہ السلام سورہ ص پارہ ۲۳ دیدہ شود.  
و در بارہ یونس علیہ السلام آیہ ۸۷ سورہ انبیا (پارہ ۱۷)، و آیہ ۳۸ و ۳۹ سورہ قلم (پارہ ۲۹) خواندہ شود.

در باب ۵، درجہ سوم، آیہ ۱۳۰ سورہ طہ (پارہ ۱۶) آمدہ است کہ بہ موسی خطاب آمد: «ترا برای خویش گزیدم» در بارہ رسم عاریت، کہ از موسی علیہ السلام باقی ماند، باب ۹ دیدہ شود، در بیان درجہ سوم تبدیل جامہ.

### ترجمہ آیہ:

آیہ ۸۶ - سورہ ۲۸ - قصص - جز بیستم

وسا کنت ترجوا . . . تو اسید نہ داشتی (ای محمد) کہ ہر گز کتابی بہ  
تو فرستند، مگر بواسطہ مہربانی از سوی پروردگار تو. پس ہر گز پشتی بان و یار  
کافران مباش!

### مناجات:

الہی!

ہمہ عالم ترا سی خواہند

کار آن دارد کہ تا تو کرا خواہی

بنازد کسی کہ تو او را خواہی

کہ اگر برگردد، تو او را در راہی .

ج ۸ - ص ۵۱۸ تفسیر فصحت

\*

الہی!

دانی بچہ شادم!

بہ آنکہ بہ خویشتم، بہ تو افتادم!

الہی!

تو خواستی، نہ من خواستم

دوست بر بالین دیدم، چو از خواب برخاستم .

ج ۵ - ص ۵۰۸ تفسیر النحل

\*

الہی!

چہ عزیز است او کہ تو او را خواہی!

ور بگر بزد،

او را در راہ آبی!

(ص ۲۹ تفسیر سوزہ الفاتحہ)

# شرح باب ۵۱

احسان

مراجعة:

در درجه سوم: «همت را يك ليحفظه ايستاده نكني» باب ۶. ۶ د يده شود.

ترجمه آیه:

آیه ۶. سوره ۵۵ - الرحمن - جز ۲۷

هل جزاء الاحسان الا الاحسان؟ نیست جزای نیکوئی جز نیکوئی!

از کتاب صد میدان:

میدان پنجاه و چهارم احسان است. از میدان مراقبت میدان احسان زاید.

احسان آنست: که سید ولد آدم صلی الله علیه وسلم، روح قدس را علیه السلام

گفت، در جواب وی: «وَأَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ» خدا برا پرستی، چنانکه ویرامی بینی.

اولی تر خلیق، بیافت این میدان، سه مردند:

۱- یکی غرقه گشته در دریای توحید، از زندگانی نویسد.

۲- دودیکر واله گشته در هیبت.

۳- سیم غرقه گشته در وجد.

هوا در عزم کم شده.

واسباب در جمع کم شده.

و تفرق در وجد کم شده.

از تن، سمع پیدا و بس.

و از زبان، ذکر پیدا و بس.

و از دل، درد پیدا و بس.

بدل دید: پنداشت که بعیان دید.

از تلاشی انسانیت.

و خمود هوا.

و عناء علایق برست.

# شرح باب ۵۲

علم

## بیان شارحان:

در درجه دوم علم، زین الدین خافی، بیان میکند که مقصد از اتخم باشی یا کیزه، تقوی و نیکوکاری است که خدای فرماید: **وَاتَّقُوا اللَّهَ، وَيَعْلَمَ كَمِ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَصِيمٌ.** (آیه ۲۸۲، سوره بقره، پارہ سوم). «متقی باشید، سرخدای را که شمارا علم آموزد، بهر چیزی که داناست». در حدیث نیز آمده «هر که از روی علم رفتار کند، خدای سر او را از آن علم نیز میراث دهد، که آنکس بر آن دانا نیست». باب ۹ این کتاب نیز دیده شود.

مطالب «از گوشهای شنوا» گوش سریدان است (باب ۳۳ دیده شود).

در باره اشاره علم بسوی جمع (یعنی ناپراکندگی و بهم آئی) باب ۶۲ دیده شود. در بیان درجه دوم، و مهربانی خدای در آنچه منع کرده، زین الدین خافی شرح میدهد، که خدای آنچه را بر بنده رواند ارد که مخالف اراده ربانی باشد، و بیاینکه وقت آن نرسیده باشد.

## ترجمه آیه:

آیه ۶۵ - سوره ۱۸ (کھف) سیپاره شانزدهم  
وعلما من لدنا علما... پس یکی از بندگان ما را (خضر)، یافتند، که او را از رحمت خویش دانش دادیم، و از نزد خویش او را دانش آموختیم.

## بیان عرفانی:

هر که صفات خود قربان شرع مقدس تواند کرد، ما اسرار علوم حقیقت را بر دل او نقش بندیم، و محقق است که گوینده این علم، از یافت سخن گوید، و نور بر سخن



وی پیدا، کہ برقی از نور اعظم در دل تافتہ، و چراغ معرفت ہی افروختہ، و اسرار  
غیبی او را سکشف گشته، چنانکہ بخضر، در کار کشتی و غلام بود یوار، سکشف بود.

### از کتاب سمد میدان:

سیدان هفتاد یکم عدم است. از میدان تفرید سیدان علم زاید.

قوله دعای، «وما یعلمها الا العالمون».

عدم دانش است، و آنرا افساد علم است:

عدم استدلالی.

و عدم تعمیمی.

و عدم لدنی است.

۱- اما استدلالی:

تعارات عقول اند.

و عواقب، جارب اند.

و ولایت تعیین کند آنمیدان پس آن ملزم است و برینکات درجات.

۲- اما تعمیمی:

است که حدیث از حق شفیق اند، در بیان.

و از استادان آموختہ، در سقیم.

که دانایان بدان عزیزند، در دو حیات.

۳- اما لدنی علم است:

یعنی عدم حکمت در خارج دانش آن یافتہ انسان.

دو دیگر: عدم حقیقت در علمت، با حق یا بداندانشان.

سوم: عدم حکمت برزادہ از حق، و بداندانش، و آن حدیث است: «ما یحیی الذمیر»

:

سیدان هفتاد و دوم بصیرت است، از میدان علم سیدان بصیرت یافتہ.

قوله تعالی «جعل لهم سمع و ابصار».

بصیرت دیدہ و بر داد است، و انصاف علم است:

اول- بصیرت عقلیست.

دوره . بصر حکمتست .

بصیرت . بصر فراست است .

۱- اما بصر عقل ، فواید آن سداست :

یکی - شناختن سود و زیان خود - و آموختن عواقب خود .

ده آن سبب رستن است از سلاحت از علامت .

دیگر - بدیدن مراتب خلاق

و طاقت هر کسی درخوی

و قوت هر یکی در خورد

و بهره هر یک در عزم

و این سبب سلامت است .

۲- بدیدن از هر چیز در نار

و در هنگام و با هر کس

و این لباس کرامتست

و همه سوازین عقل اند

و جز این همه حکمتست .

۳- و اما بصر حکمت را سه علامت :

۱- بدیدن ثمرات در هر صفت ، تا چنان بر خیزد .

و بدیدن میرت در هر قسم ، تا شتاب بر خیزد .

و بدیدن اندر حق ، در هر صفت ، تا آشنایی یابد .

و شادی این طریق ، مخصوصیت است .

۳- و اما بصر فراست بر سه نوع است :

۱- نقرس به تجربت : و این همه میزان را هست .

و فراست با استدلال . و این همه عاقلان را هست .

و فراست با نظر دل : و این بدان نورست که موسنان در دل دارند .

فراست تجربتی : بدیده است ، یا شنیده ، یا بخرد در یافته .

و فراست استدلالی : بقرین سرعیت در دین

قیاس عقلی در جز از دین  
وقیاس طبیعی که عامه است.

و فراست نضری:

برقیست آده در دل تابد و راست آید .

با حاجی نه در ضمیر آید . و آخر آن حاجی حقیقت بود .

باوقوفست بتضع بر حکم غیبی بعینه . و آن خطری است که عامه است .

**نکته پیر طریقت:**

آه ازین نا آموخته

شاه در آن غرقه و گناه او حقه

که در زین باب در پیوست

گناه در رسد . و شاه در جزر

چون در مقام استیاض بود

عالم از حقیقت غر شده

چون در مقام شیخ بود

خادم از پسر پسر استیاض

حج ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸

# شرح باب ۵۳

## حکمت

ترجمہ آیہ:

آیہ ۲۶۹ - سوره بقرہ (سپارہ سوم)

یؤتی الحکمة من یشاء ومن یرت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا... خداوند، دانش را بھر که خواهد میدهد، و هر کس را که دانش دهد، او را خوبیهای فراوان دادند، و از این سوهبت ما و نعمت های الهی، پند بگیرند، سگر دارندگان خرد و اندیشه .

## بیان عرفانی آیہ:

گفته اند: حکمت را حقیقتی است و ثمرتی. حقیقت حکمت شناختن کاری است به گونه شایسته آن کار، و نهادن چیزی است، بر جای خود آن چیز، و شناختن هر کس در قالب خود آن کس است، و بدیدن آخر هر سخن از دیدن اول آن، و شناختن باطن هر سخن از ظاهر آن. و ثمره حکمت، نگاه داشتن سوازنه، میان شتت و مداعنه است در معاملات با مردم، و نگاه داشتن سوازنه میان بیم و امید، در معامله با خود، و نگاه داشتن سوازنه میان سمیت و انس در معامله با حق.

نیز گفته اند: حکمت نوری است، که چون شعاع آن بر توزند، زبان به ذکر بیا راند و دل به صواب فکر آسایش دهد، و ارکان بدن به حرکت و صواب زینت دهد، چون سخن گوید، بحکمت گوید، دل هارا رباید، و جانها صیه کند، فکری که کند، بحکمت کند با بال حکمت، چون باز به پرواز آید و در سلکوت اعلی جولان کند و جز در حضرت احدیت آشیان نسازد.

### از کتاب صد میدان:

میدان هفتاد و چهارم حکمت است. از میدان حیات، میدان حکمت زاید. قوله تعالی

«یؤتی الذکمة من یشاء»

حکمت: دیدن چیز است، چنانکه آن چیز است.

میان عقل و علم درجه شریفست.

میان انبیاء و اولیاء مقسوم. و آن سه درجه است:

یکی - درجه دیدنست:

دو دیگر - درجه گفتن است

سیم. بدان زیستن است

۱- درجه دیدن:

شناختن کار است، بسزای آن کار.

و نهادن آن چیز است بجای آن چیز

و شناخت هر سر در قلاب آنکس

و این عین حکمت است

۲- و درجه گفتن:

راندن سر سخنت در نظر آن.

و بدیدن آخر هر سخن. در اول آن

و شناختن باطن هر سخن در ظاهر آن.

و این بنا حکمت است.

۳- اما درجه زیستن به حکمت.

وزن معیسه با خلق نگاه داشتن است. میان شناخت و بدیدن

و وزن معیسه نگاه داشتن با خود. میان آید و نیاید.

و این ثمره حکمت است. فافهم!

# شرح باب ۵۴

## بصیرت

مراجعة:

درجه سوم ظهور معرفت (عرفان) از بصیرت: باب ۱ و ۹ دیده شود.

ترجمه آیه:

آیه ۱۰۸ - سوره ۱۲ (یوسف) سیپاره سیزدهم

قل هذه نبیلى ادعوا الى الله على بصیرة: بگوای محمد، این است راه من (و نارسن) که مردم را بسوی خدا می خوانم، از روی بصیرت و دیدار و روی و دوستی، و چه چنین، کسی که مرا پیروی میکند، پاک دانستن، و پاک گفتن خدای راست، و من از عمتا گیران برای خدا (مشرکان) نیستم.

از کتاب صدمیدان:

میدان بیستم بصیرت است. از میدان یقین، میدان بصیرت زا یاد.

قوله تعالی «تذکروا فاذا هم مبصرون»

بصیرت دیده و رشدن است. بصیرت به چه چیزست:

بصیرت قبول بصیرت اتباع و بصیرت حقیقت.

۱ (الف) بصیرت قبول: رسیدنست بیافت آشنائی: «قد جاءکم بصائر من ربکم»

۲ (الف) و بصیرت اتباع: راه سنت بصلا بت سپردنست: «على بصیرة انا و من اتبعنی»

۳ (الف) و بصیرت حقیقت: مولای خود را بدیده دل دیدنست: «تبصرة و ذکری لکل

عبد منیب»

- ۱- بصیرت قبول: در نظاره تجارب و علامات و دلایل است.
- ۲- و بصیرت اتباع: در کتاب و سنت و آثار سلف است.
- ۳- و بصیرت حقیقت: چراغست در دل که «اینکم»  
و نداد رگوش که «ایذرم»  
و نشان روشن که «با تویم».

### نکته پیر طریقت:

«ثانک ترا» اشارتست، که حق دیدنی است

«فایه یراک» از حق دیده وری است

ج ۳ ص ۶۴۲ تفسیر لاغراف

### مناجات

اللهم!

آنچه من از تو دیده، دوستی بیاراید

عجب اینست، نه جان من، از بیم داد دوستی نیاساید.

ج ۵ ص ۶۵۲ تفسیر الاحیاف

# شرح باب ۵۵

فراز است

## ملاحظات

در آیه نخستین فراست : از آب وجد  
(در دریافت) ننوشد : باب ۳۹ دیده شود .

## نظر شارحان :

در درجه سوم : « فراست سریده » :  
اگر به فتح سین خوانده شود ، فراست و الاست ، چنانکه تلمسائی و بنا رزی  
خوانده اند ، و اگر به کسر سین و را خوانده شود ، فراستی است از سر چشمه اسرار که  
عبدالرزاق قاشانی و تستری خوانده اند .

ابن القیم وزین الدین خافی ، هر دو صورت قرأت را شرح داده اند .

## ترجمه آیه :

آیه ۷۵ - سوره ۵ (حجر) سیپاره چهاردهم

ان فی ذلک لآیات للمتوسمین . همانا ، در اینجا ، نشانه هائی است ، بر نیک

بگردگان با .





# شرح باب ۵۷

الجم

مراجعة

ترجمه سوم به «چشمه اول» باب سوم و نهم است.

## ترجمه آیات:

سليمان نكف بر شيص الرشم، شدحت ان زن به من ارد شيص و نكهه انان

۴

سليمان پیش من افتاد.

بلخی از سر نرده های شیر و خشن و زرد روی چمن نکت به من آورم.

بیش از آنکه از این شمشیر بر چیزی، و من بر این خار و فیرونج، سپردن را نتوانم

سليمان گفت: زود بر آن خوانم.

بس مردی آمد نزد او دانشم از دست حدی بود گفت: من آنرا آورم پس

از آنکه چشم و درنگریستن از جای بدین آید (پیش از آنکه چشم بهم زدن) و زدن

ان پرد زدن.

## بیان عرفانی آیات:

این آیات بیاناتند بر روشن و بر عین است، بر درستی و راستی گویای اولیاء

حکایت، که از زرق و برق و از حصائص قدرت الهی، آنچه به عقل صورت

یافت، در روح توانائی بشر باشد، که درستی، بر آن عظیمی، مسافتی بر آن دوری، بیکن

حسب بهیم زدن، حاضر گردد، مگر درونی خدا خدا، و پروردگار جفا نیان ندای

ویرالجابیت، و یخت از ران حاضر سازد، بر آن گونه ده، بیان یخت بدتیس و شاخ سلیمان

زمین در نور دنیا و مسافت آسمان است، و این جز در قدرت حق و توانائی مطلق نیست

و همه خلیق بر شرافت تو، حق است.



- (۱) بقسمت روزی راضی باشد، تا از سنگینی بار بیاماید .
  - (۲) سود و زیان از یکجاییند، تا از بیم فارغ گردد .
  - (۳) امور خود را به خدا واگذار کند، تا از علاقه هارهایی یا بد .
- نشانه رسیدن کسی به سکینه و آرامش، این است که، آدمی بخشنده و بخشا بنده گردد، بخشایشی که همه دنیا را به کفاری بخشد، و بر او منت ننهد، و بخششی که همه نعمت دنیا به مومنی بخشد، و اگر بپذیرد مومن او شود .
- این است سنت جوان مردان، و سیرت آنان .

### از کتاب ضد میدان :

میدان پنجاه یکم سکینه امت . از میدان رعایت میدان سکینه زا بد .  
قوله تعالی : «هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین»  
سکینه آرامش امت ، که حق بفرستد، بردن دوستان خویش و آزادی آن دلهارا .  
و سکینه دل در سه جایست :

۱- در توحید ، و در خدمت ، و در یقین .

۲- اما سکینه توحید را، در دل سه عملست :

ترس امت از روزنا آزموده

و شناخت خداوند تا اندر یافت

و دوست داشتن وی نادیده

۳- اما سکینه در خدمت سه عمل کرد :

دردل، داد بسنت کرد

تا باندک توانگر گشت -

و بر اهل اعتماد کرد ، تا از وسواس آزاد گشت

و خلاق را فراموش کرده تا از ریا آزاد نشست

۴- و سکینه در یقین، سه عمل کرد :

دردل تقسیم قسام رضاداد ، تا از احتیال برآسود .

و ضرر نفع از یکجای دید ، تا از حذر فارغ گشت .

و وکیل پسندید، تا از علائق رهاشد .

# شرح باب ۵۹

## طمانینت

### مراجعة در داخل کتاب:

در درجه دوم: در باره قصد، باب ۱۰ و در باره خوف، باب ۳۰ و در باره حیرت، باب ۹۹ خوانده شود.

در آخر باب طمانینت، تهود حضور، یاد در جلد سوم خوف مبارک بود، باب ۳۰ و همچنین باب های ۹۹، ۹۰، ۸۱، ۷۳، ۶۳، ۵۴، ۴۵، ۳۵، ۲۵، ۱۵، ۵.

### ترجمه آیه:

ترجمه و بیان عرفانی این آیت در بیان باب ۳۰ آمده است.

آیه دیگر آمد آورد در درجه نخستین طمانینت

آیه ۲۸ - سوره ۳ - زمره: «وَمَا يَذَّكَّرُ بِهِ أُولَئِكَ لَعَلَّ يَتَذَكَّرُونَ»  
وَتَصْمَعُونَ قَوْلَهُمْ بَلْ كَرَّمْنَا بَدَلًا لِّمَا كَرَّمُوا بَدَلًا لِّمَا كَرَّمُوا بَدَلًا  
وَدَلِيلُهَايَ شَانِ بَدَلًا خَدَا أَرْمَدَهُ اَمْت بَدَلًا بَدَلًا بَدَلًا بَدَلًا بَدَلًا بَدَلًا  
میشود.

### بیان عرفانی آیه:

بدینسان این آیت، این آیت از ده نفس حیوانی در درجه دوم و در درجه اول  
یکی شد اوقات خودش به آن در زمان و به خودی خود که گویا  
گوید، گویی قرآن خدایان  
آن دیوانی شد در درجه دوم و در درجه اول و در درجه اول و در درجه اول  
پرداخت نیست با آن در زمان.

او گاهی گوید :

خدایا ! تایاد تو بنده را یاد است

جان وی از همه یادها بد فر یاد است .

و تادل بنده بد پیدائی تو شاد است .

شادی دو جهان نزد او یاد است .

آن یکی که در راه دین رفته، و در بند ذکر خویش بمانده، با وی همی گویند :

ذکر نگه دار ! و این یکی که بر بساط قرب از مردد و اسباب دنیوی رفته شده،

و بد جذب به الهی و یزه داشته، او را همی گویند : آنکه ذکر را گوش دار ! این

همچنان است که گروهی در آرزوی بهشت باشند، و بهشت خود در آرزوی آنها،

نه مصطفی فرمود : بهشت به چهار گروه اشتیاق دارد :

رده داران رمضان، خوانندگان قرآن، نگاهدارندگان زبان، سیر کننده گریه گران .

### از کتاب صدمیدان :

«پیدان بنجاح و دوم طمانینت است . از سبب آن سکینه، بدان طمانینت زاید .

توبه تعالی «یا ابتها النفس العظيمة»

و طمانینت آرامش است بالانس .

و آن سه قسم است :

۱- طمانینت بر نقد و طمانینت بر امید و طمانینت است بر مهر .

۲- اما طمانینت بر نقد ، سه است :

آن غافلان به ملک ، آن غافلان به تجر به ، آن میخلصان ، دشمنان

۳- و طمانینت بر امید سه است :

سزد است ، بکسب ، بدل آرمیده

وسزد است ، منتظر ، بدل آرمیده

وسزد است ، منتظر ، بدل آرمیده

۴- اما طمانینت را بر مهر ، سه نشانیست :

۱- مشغول بودن بکار وی از کار خود

۲- بیاد وی از یاد خود .

۳- بهور وی از بهور خود .

# شرح باب ۶۰

ہفت

مراجعة و نظر شارحان:

در درجہ دوم میں یہاں لائن پہ جان لیا ہے کہ یہاں لائن سے پہلے لائن میں ہے اور  
کہ در باب ۵۹ نیز لائن لکھی ہے۔ درجہ دوم میں لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور  
بمعنی اتصال تھا۔ فیہم بدینہ صورت ہی لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور  
بمعنی آگے سے ہے۔ یہاں لکھی ہے کہ یہاں لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور

ترجمہ آریہ:

آریہ سے ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور  
لکھی ہے کہ یہاں لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور  
از سرخانی و غیر لکھی ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور  
لکھی ہے کہ یہاں لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور

از کتاب صد ہوا ان:

ہاں لکھی ہے کہ یہاں لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور  
فولہ معنی ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور  
شعب لکھی ہے کہ یہاں لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور  
اس شعبہ میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور  
لکھی ہے کہ یہاں لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور  
وآن ہوتی ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور  
اس شعبہ میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور لائن میں ہے اور

و شایان امیدوی آن

و قطب آسیاب سعی وی آن.

ذعود بالله!

۲- اما نعمت در غم بن:

ان برق نجات است

در دست برده ان آن

و پردل وی عنوان آن

و بر روزگار وی نشان آن.

۳- و اما نعمت بحق:

ان بشارت فوز است.

سرد را بیک نیاز، از همه نیازهایی نیازمند

و بیک بر، از همه بندها آزاد کند

و بیک در، از همه درها منبج کند.

نعمت نسبی قیمت نیست

و آن بهمت ازال نشان نیست

و بر این مهر نیست.

### مناجات:

ایحیی!

نور تو چراغ - معرفت بی فروغ است:

دل من افزونی است!

قرب تو چراغ و چرا بی فروغ است:

نعمت من افزونی است!

(ج اول - ص ۲ - تفسیر سوره انفاتحه)





ایشان سزین سازد، و رقم دوستی بر ایشان کند، که آنان خدا را دوست دارند و خداوند هم آنانرا دوست دارد .

آنان کسانی هستند، که چراغ معرفت در سر ایشان افروخت، و خدای مهربانی ایشان، و دامن پیغمبری مهد ایشان، وازل و ابد در وفای ایشان است .

بشارت آنست که هر کس مرتد نیست، در شمار دوستان است، و اهل محبت، و ایمان هر کس در ورطه ارتداد نیفتاد، او را بشارت است که در زمره دوستان افتاد، و خداوند نخست دوستی خود را با او اثبات کرد، و آنگاه دوستی بندگان را برای خود، تابدانی، که تا خداوند بندهای را به دوستی خود نگیرد، دوست او نبود .

پیر طریقت گفت:

نشان یافت اجابت دوستی رضا است

و افزاینده آب دوستی وفا است

ما یه گنج دوستی همه نور است

باد درخت دوستی همه سرور

هر که از دو گیتی جدا ماند، در دوستی معذور است

و هر که از دوست پاداش دوستی خواهد ناسپاس است

دوستی دوستی حق است و دیگر همه وسواس

نزدیکتر منزل به خداوند دوستی است: دوستی درختی است که بار سر آرد، و

از او همه، گلهای انس، روید، دوستی ابری است که همه نوبارد، و شرابی است که همه

شهد سازد، و راهی است که همه مشک و عبیر آرد، رقم دوستی ازلی است و داغ آن ابدی

به داود چنین وحی آمد: ای داود، هر که مرا جوید، به حق سرا یابد، و آن کس که

دیگری جوید، مرا چون یابد؟ ای داود زمینیان را گو: ر و به صحبت و مو انست با من

آرید، و به ذکر من انس گیرید، تا انس دل شما باشم من، طینت دوستان خود را از طینت

ابراهیم خلیل خود، و از طینت موسی کلیم خود، و از طینت محمد حبیب خود آفریدم.

من دل مشتاقان را از نور خود آفریدم، به جلال خود پروردم، سرا بندگانی است که

ایشان را دوست دارم، و آنان مرا دوست دارند، ایشان مرا یاد کنند، و من ایشانرا یاد

کنم، ایشان از من خوشنود و من از ایشان خوشنود باشم. ایشان در وفای عهد با من و

سن در وفای عهد با ایشان، ایشان مشتاق من ومن مشتاق ایشان .

### بیان عرفانی :

فاطر السموات والارض... افریدگار آسمانها و زمین است، و در آفرینش یکتا و بیگانه است، عرش در برابر قدرت وی چون ذره ای-، و ذره در برابر حکمت او چون عرش بی اگر، به عالم قدرت بنگری عرش بنظر تو ذره ای است، و اگر به عالم حکمت بنگری ذره به نظر تو عرش است .

نیز فرمود: شما را که آفریدم، نه بدان سبب بود که بشما سود جویم، یا جلال عزت ما را از وجود شما پیونددی می باید! نه! بلکه، بدان آفریدم تا شما بترسید سود جوئید و لذت خود از فضل ما بردارید،

که صفت فضل به طلب مطیعان برخاست

وصفت قهر به طلب عاصیان برخاست

وصفت جلال و جمال به طلب عاشقان برخاست .

### در پایان کتاب صدم میدان چنین آمده است:

و این صدمیدان، همه در میدان محبت مستغرق .

میدان دوستی، میدان محبت است .

قوله: تعالی « یحبهم و یحبونهم » قل ان کنتم تحبون الله

اما دوستی به مقاسمت:

اول - راستی

و میان مستی

و آخر - نیستی . و الحمد لله الاول و الآخر

### از کتاب اعمال المقامات:

باب المحبة

۱- و اما سحبة العبد ربه فهي طلوع العید من بدی حاد مولاه .

و هي ، فی طریق العوام ، عمدة الايمان

۲- و فی طریق الخاص ،

عمدة الفناء

لان العوام ، بهایجتلبون الخدمة

ويعتلمون الجنة

۲- وفي طريق الخاس

ان ما دان نتيجة من العبد

معه عملة بلين يعجز العبد وفائده

ماء عين الحقيقه عند الخاس

ان يكون العبد الذي العبد

بوزه عند الضره

ان العبد الذي يعجز عن العبد

بوزن عين العبد

والتواطؤ

ان يكون ما شر

ان يكون عند بنهات

ان يكون في وقت

ان يكون في وقت

ان يكون في وقت

ان يكون في وقت

ان يكون في وقت

ان يكون في وقت

ان يكون في وقت

ان يكون في وقت

ان يكون في وقت

ان يكون في وقت

ان يكون في وقت

ان يكون في وقت

ان يكون في وقت

ان يكون في وقت

و در دیدار حقیقت نرسد. (توضیح)

آنست که با سوزن بزمه بر پایی شود و حق از آن برسد.

مهر با حق بر او را بشناسد و آنرا در

عین از آنچه در همه را با آنرا

آنکه بود در آن و خود

و نامش با آنرا گوید.

و آنرا در حق و در

آنکه در آنرا در آنرا

آنکه در آنرا در آنرا

آنکه در آنرا در آنرا

آنکه در آنرا در آنرا

آنکه در آنرا در آنرا

### نکته های دیگر در ادوات

مهر با حق در آنرا

مهر با حق در آنرا

مهر با حق در آنرا

مهر با حق در آنرا

مهر با حق در آنرا

مهر با حق در آنرا

مهر با حق در آنرا

مهر با حق در آنرا

مهر با حق در آنرا

مهر با حق در آنرا

مهر با حق در آنرا

مهر با حق در آنرا

- سن شورنده جهانم!

ج ۳ ص ۶۳۹ تفسیر الاعراف.

دلیل یافت دوستی:

دوگیتی بدریا انداختن است!

نشان تحقیق دوستی:

باغیر حق نپرداختن است!

اول دوستی، داغ است و آخر چراغ:

اول دوستی اضطراب است.

وبیانہ انتظار.

وآخر دیدار.

چه باشد گر خوری صد سال تیمار.

چو بینی دوست را یکروز دیدار!

ج ۷ - ص ۵۱۳ تفسیر اقصان

\*

همه دوستی بیان دوتن باشد.

سه دیگر درنگنجد.

درین دوستی همه تویی

ج ۷ - ص ۳۱۰ تفسیر القصص

سن درنگنجم!

\*

نشان یافت اجابت دوستی، رضاست.

افزاینده آبدوستی، وفاست.

پامایه ج دوستی، همه نور است.

بار درخت دوستی، همه سرور است.

هر که از دوگیتی جدا ماند، در دوستی معذور است.

هر که از دوست جزاء دوستی جوید، ناسپاس است.

دوستی دوستی حق است، و دیگر همه وسواس است!

ج ۳ ص ۱۵۵ تفسیر المائدہ

## مخارجات:

الہی!

ار زبان سچیت خاموش است ،

حالش ہمہ زبانست!

ورجان درسر دو متنی کرد

شاید کہ دوست او را بجای جانست!

غرق شدہ آب نمیند

کہ گرفتار آن است!

ونروز چراغ نیفرورزند ،

کہ روز خود چراغ جهانست!

ج . اول - ص ۵۵ تفسیر «العلف»

ای خداوندی کہ رہی را ، بی رہی ، با خود بیعت سی کنی

رہی را ، بی رہی گواہی بہ ایمان سی دہی

رہی را ، بی رہی ، بر خود رحمت سی نویسی

رہی را ، بی رہی ، با خود عقد دوستی سی بندی

سزد بندہ مومن را نہ ، بازدا کنون

کش عقد دوستی با خود بست

کہ ما یہ گنج دوستی ہمہ نور است

ونار درخت دوستی ہمہ سرور است

میدان دوستی یک دل را فراخ است

سناک فردوس برد رخت دوستی یک شام است .

ج اول - ص ۸۸ تفسیر «العلف»

## شرح باب اول

غیرت

ترجمہ علامہ آرزو

بسم اللہ الرحمن الرحیم

غیرت کا مفہوم یہ ہے کہ جو شخص اپنے آپ کو کسی اور سے زیادہ عزیز سمجھے اور اس کی تعظیم و احترام کرے اور اس کے ساتھ ساتھ اس کی برائیوں سے بچے اور اس کی اصلاح کے لیے کوشش کرے، تو وہ غیرت مند ہے۔

غیرت کی ایک اور تعبیر یہ ہے کہ جو شخص اپنے آپ کو کسی اور سے زیادہ عزیز سمجھے اور اس کی تعظیم و احترام کرے اور اس کے ساتھ ساتھ اس کی برائیوں سے بچے اور اس کی اصلاح کے لیے کوشش کرے، تو وہ غیرت مند ہے۔

### پہلا اور چھٹا باب

پہلا اور چھٹا باب میں اس بات پر بحث ہے کہ جو شخص اپنے آپ کو کسی اور سے زیادہ عزیز سمجھے اور اس کی تعظیم و احترام کرے اور اس کے ساتھ ساتھ اس کی برائیوں سے بچے اور اس کی اصلاح کے لیے کوشش کرے، تو وہ غیرت مند ہے۔

### از کتاب صدمیدان:

غیرت پنجاہ و ششتمہ غیرت است۔ ز میدان برمت میدان غیرت را نود۔  
غیرت رشک است بر چیزی، کہ غیر آن، بچی آن چیز نیست۔  
وان سہ چیز است: عمر است، و دل است، و وقت است۔



۱- اما عمر: دکانست و خورد پیرایه ، و دین سایه ، و بسوس بازوان ،  
و هر چه از عمر گذشت ، تا وانست بید رسان  
و آن نفس که در آنیم ، یا تخته است یاداغ  
و آنچه از عمر مانده است ، یا ز هر است یا ترنای .

۲- و دل : خزینه سردست ، و شیطان ، دشمن -

و سربت قفل ، و مؤمن محتاج .

هر چه از نفس میکاشد ، دردن سی افزایند -

و هر چه درد دنیا سی زاید ، از قیمت میکاشد .

و هر چه در دعوی سی افزایند ، از سایه میکاشد .

۳- وقت مرد : ساعت غیبت سردست ، از خود

هر آنکه آنرا بر سرش بیوسا بر

یا ببرد ، دشمن ترست و بر از فاقن وی

و هر آن که آنرا بروی تقویت کند بروی گرس برست از زبانه

وقت بر خداوند وقت ،

گر سی برست از د و جهان وی .

# شرح باب ۶۳

شوق

ترجمه آیه

آیه ۲۰ - سوره ۹۰ (عنکبوت) سیپاره بیستم

من کآن یرجوا عرش ککه امیر دیندار خدا دارد، (رواژ رسته، خیز و آید و دست  
من نرسد)، بدانند آینه، هنگام دوری دامن، بویاداش دادن آمدنی و بودنی است،  
دوست شنوای دانا.

بیان عرفانی

دیده دوستهای جان است، که به صد هزار جان پایی ارزان است!

پیر روز تر از آن بنده نیست، که دوست او را میان است!

جمع دیندار دوست، صفت مردان است.

مانس تا فردا بنده بر سائده خلد بنشیند او شراب و عسل نوش کند، طوبی و حسنی  
ببند، به سماع و شراب دیدار رسد، روی عای مومنان و مخلصان و صریقان و شهیدان،  
چون آفتاب رخشان مومنان در افشان، چون بنفشه بوستانی، چون برق لامع، به خداوند  
خویش، به آفرید، نار خویش، به پروردگار خویش بنگرند.

صفت آن روز قرب وصال است، و بر و افضال روز عطا و نوال روز نظر ذوالجلال،

مستحقان در آرزوی این روز، بن وقف کردند، و عاشقان از بهران، حلقه در گوش

کردند، و عارفان را در دیدار سه دیده است : دیده سر بیند و آنرا لذت است، دیده دل بیند و آنرا معرفت است، دیده جان بیند، و آنرا مشاهدت است، بنده به آنرا دیده در حق بنگرد، فردا در دیدار همچنان تفاوت است، شد امروز در شناخت، هر کس اسیر ابراهیم شد و شناخت، خود به بندگی رسید، خودش دیدار بود. باشد که ذوق و غفلت وی همیشه از دست شد و کفر آورد، پس که در دیده فرزند.

میرزا یکتا گفت : اچھی تو در آن کس کیسے دیکھا ہے؟

میرزا بدید، کہ دو گیتی اور تیرے پاس ہے۔

### از کتاب صدمیدان :

میدان شصت و سیم چیست از میدان صد و بیست و یک

فولہ تعریفی است چہ ملاحظہ

حدا شریعت

شمار حصار دین

و سرد عمیبت از عمده آید

شرد شرفان از جانب

شرد جوان بردان از فاشنگان

شرد عارفان از حق

۱- از حق، آنکس میرد از حق

از آفتی خود پرست

از قبول اینان آفت

و غمب آید نشاء

۲- و از درستیگان، سیم و بیست و یک

بر غیبت اعتماد داد

و از گناه پاک داد

و از حساب آید بده داد

۳- و از حق، سیم آنکس داد آید

کہ دل بیٹا دارد

و مرا آشنا دارد

و ضمیر از ربیت جدا دارد .

### از کتاب علم المقامات:

#### باب الشوق

۱۔ و اما الشوق فهو غيبة ذكر متمن

و اضطراب الصبر عن فقده

و شدت طلبه .

۲۔ هو معواد

۳۔ و فی طریق الخالص ، حائز

لان الشوق يكون الى غائب

و المشتاق اليه حاضر .

۴

و طریق الخالص

ان يكون غائبا، والحق حاضر .

و لم ينطق بالشوق كتاب و لاسفة صحیحہ

لان الشوق سخیر عن بعد

و مشیر الى غیبة

و تطلع الي ادراك .

۵۔ «و هو معكم، اينما شتم»

۶۔ آية ۳۰ ، سورة حديد، پاره ۲۰

### ترجمہ:

#### باب شوق

۱۔ شوق ، طلبہ ذکر آنچیز است کہ تمنی شود

و آنفتگی شکیبایدست، از فقدان آن

و شدت طلب آن

و آن عامه را باشد .

۲- و در طریق خاصه ، این علتی (نقصی) است

زیرا که شوق سر غایب را باشد

( درحالیکه « آنچه بهوی آن شوق دوزی واقع می شود ، حاضر است

طریق خاصه آنست که

خود غایب باشد ، و حق حاضر

و نام شوق در قرآن و حدیث صحیح نیامد

زیرا که شوق ، گویای دوزی است

و اشاره کننده هست به غیاب

و فراز رفتن بسوی ادوات

۳- فرمایند « و و نا شما یکجست ، و در شوق

از اخیر رساله در باره شوق

۴- شوق حاصل گریزان بوده است ،

از رسم ها و نشانه های خود ما

۵- بی فرمایند : بسوی او شوق

ای پروردگار ،

تا راضی باشی .

# شرح باب ۶۴

قلق

مراجعة در داخل این کتاب :

راجع به درجه اول قلق، باب ۱۰ (سماع) و شرح آن دیده شود .

ترجمه آیت :

(آیه ۸۳ سوره ۲ «طه» پارۀ ۶ )

«و عجلت اليك رب لترضي»

موسی گفت : اینک ایشان در پی من هستند ، و من شتابیده سوی تو

پروردگار من ، تا ازین خوشنود شوی !

بیان عرفانی :

بیان این آیت در بیانات آیات دیگر راجع به مکالمه کلیمات با رب العزت

آمده است .

(شرح باب ۷۲ دیده شود)

# شرح باب ۶۵

عطش

ترجمہ آیه :

یہ آیت - سورہ ۲۰ (تہ) - پہلے شہرہ شدہ ہے

وَعَجِبْتَ يَا رَبِّ سِرِّي ، مَوْسَى كُنْتُ يَا رَبِّ اَيْشَانِ دَرِي مَن تَسْمَعُ ،  
وَمَن تَقِيْمُ ، يَسُوِي نُو ، پُرُوْرَدُ اَنْ اَرَمِن ، قَالَتِيْنِ خَسِرُوْنِ لِيْ !

بیان عرفانی آیه

۶۳ - عتاب پر مویی است ، کہ قوم را واپس آنگاهت ، و خودت را توبه ،  
توبه ، و به سعادت حق تعالی رساندت .

خداوند گفت : ای موسی ، ندانستی که من همیشه با تو در میانم ،  
بهر نوازم ، و پیوسته در دل آید من که در هر گز اینم در دل آید من ،  
و موسی گریه کرد !

موسس ، عذری داد ، کہ ازان درین دنیا ، و بعد از آن ،  
نبود ، بلکه برای جنب حمایت حق ، و در عذاب ، و بود ، و آنگاه  
بند آگاه !

خداوند فرمود : ای موسس ، رفتی من در سعادت دل آید من ،  
موسس ، چون مرا جوئی ، در دل آید من ، که من در حال توبه ، و اعلام

با ذا ذران نشینم، و مونس دل درویشانم، و یاد گار جان عارفانم، حاضر از سبحانم،  
 نور دیده آشنا یا نم، و مایه رسیدگان، و زاد مضطربان، و پناه ضعیفانم، ای موسی!  
 عرجادرویشی بینی، افکنده جور روزگار، و خسته دهر است، او رایاری و غلامی  
 دن، و تابقوانی جدائی وی سجوی، صحبت او را خریدار باش، که نهاده وی  
 خزینده اسرار از ل، و تعبیه بازار ابد است.

### نکته پیر طریقت:

عارف را چشم نه بر لوح است نه قلم

نه بسند حواست نه اسیر آدم

عشقی دارد دا یم

هر چند قدحها دارد دما دم

ای سهدمن ا کرم!

ای مفضل ارحم!

بکبار قدح باز گیر

تا این بیچاره بر زند نام

ج ۵ ص ۱۱، تفسیر یوسف

### مناجات:

ای الهی!

مشرب می شناسم، اما به خوردن نمی یارم.

دل تشنه، و در آرزوی قطره ای میزارم.

سفایده مرا سیری نکند

من در طلب دریا یم

بر هزار چشمه وجوی گذر کردم

تا بوکه دریا دریابم.

در آتش عشق، غریقی دیدی؟؟

من چنانم!



در دریا تشنه‌ای دیدی ۹۹

سن آنم !

راحت به متجیری مانم، که در بیابانم

فریادم رس، که از دست بیدلی بفرغانم.

(ج ۳ - ص ۷۷۹ تفسیر الاعراف)

\*\*\*

الهی !

جوی توروان ! و مرا تشنگی نالیدی :

این چه تشنگی است ، وقد جهامی بیتم بیابانی !

زین نادره تر ، آکر بود هرگز حال ؟

سن تشنه ، و پیش من روان آب زلال !

ج ۵ - ص ۱۰۵ تفسیر زمر

\*\*\*

الهی !

همه را تشنگی از نایافت آب است

و ما را از سیرابی !

ج ۷ - ص ۳۱۰ تفسیر القصص

# شرح باب ۶۶

و جد

## مراجعات و نظر شارحان :

در درجهٔ دوه وجد، از جذب حقیقی سخن رفته است. زین الدین خافی بیان میکند اثر چنین وجد، در ظاهری دیده نمیشود (چنانکه در تلمیس، باب ۹۰، بیان شده است).

در درجهٔ سوم وجد، و اینکه وجد سالک را از بندگی آب و خاک برهانند. مطلب را زین الدین خافی چنین بیان کرده است: آدمی را از بارتن و جان برهانند. دیگران، نجات ازین جهان و آن جهان معنی کرده اند.

ذکر آب و خاک

در باب ۹۰ نیز آمده است.

## بیان عرفانی :

آیه ۱۳ - سوره ۱۸ (کهف) میپاره پانزده

آیه : و ربطنا . . . خلعتی از کمال محبت ، که همانا افزونی هدایت بود ، به آذان دادیم ، و ایشانرا به بند عصمت بستیم ، و بر بساط معرفت بداشتیم ، و به قید محبت استوار کردیم ، و در وادی عنایت ایشانرا شمع رعایت افروختیم ، و در دیرستان ازل ، آداب صحبت آموختیم ، تا در عین قدس روان گشتند ، و در خلوت غار با راز حقیقت پرداختند ، آن جوانمردان اصحاب کهف بر درگاه احدیت بنور ایمان ، ارجمند بودند ، و به صفای توحید افروخته ، دیده اهل آن روزگار به

درد شرك و كفر آلوده بود ، و غیرت دین آنانرا در حجاب غار برد ، تادیده های

آلوده ( چشم کافران ) آنها را نبیند .

**از کتاب صد میدان :**

میدان هشتاد ونهم وجدست

از میدان اطلاع میدان وجد زاید .

قوله تعالی : « وربطنا علی قلوبهم اذ قاموا »

وجد آتشی است افروخته

میان سنگ اختیار و آهن نیاز .

و آن برسه وجه است :

وجدیست نفس را

و وجدیست دل را

و وجدیست جان را .

۱ - اما آنچه نفس را افتد :

بر عقل زور کند

و صبر هزیمت کند

و نهانیها آشکارا کند

و این وجد معنویست .

۲ - اما آن وجد ، که دایرا افتد :

بر طاقت زور کند :

تا حرکت کند - و بانگ کند - و جامه بدرد .

و این وجد معنویست .

۳ - اما آن وجد که جانرا افتد :

حظ وی از حق نقد کند

و نفس وی در حقیقت غرق کند

و جان وی آهنگ بریدن کند .

و این وجد منظور است ، که حق به وی نگر نیست .

# شرح باب ۶۷

دهش

ترجمہ آیات:

آیہ ۳۱ سورہ ۱۲ (یوسف) سیپارہ دوازدهم .

۴

فلما راینه اکبرنه

انگاہ زن عزیز ، کہ مکر ایشان وبد گفتشان شنید ، فرستاد آنها را دعوت کرد ، و برای آنها جای نشستن آماده کرد ، وبه هر یکی از آنها کاردی در دست داد . انگاہ یوسفرا گفت : بر ایشان بیرون آی ! همینکہ زنہا او را دیدند ، جمال او ایشانرا بزرگ آمد ، واز دیدار او در شگفت شدند ، ودستہای خود را ( کہ می خواستند سیوہ با آن برند) . بریدند وگفتند : پناہ بر خدا ! ( کہہ این را از مردم شمارند ، یا پندارند ) این نہ مردم است ، واین جز فرشتہ آزادہ نیست !!

بیان عرفانی آیہ:

چون آن بدبخت ، در کار یوسف برفت و ، عشق او تمام ولایت فرو گرفت ، زبان طا عنان براو دراز شد ، وزنان مصرتیرہای سرزنش وملامت براو می انداختند و او خود را داجوئی وتسلیمی سیداد ، کہ معشوق خوب روی بہ ملامت می ارزد . گفته اند : سرمایہ عاشقان ملامت است . آن کس کہ بار ملامت نکشد ،

عاشق کی بود !

زلیخا ، که این سخنان و سرزنشها شنید ، گفت . من آنا ترا دعوت کنج ، و  
 معشوق خود را به آنا بنمایم ، تا بد ازند !  
 پس چون زنان حاضر شدند ، و جمال یوسف را بدیدند ، و شعاع آن برهیکلمهای  
 آنا پرتو افگند ، همه در حیرت و دهشت افتادند و دستها را بجای تزیج بریدند ،  
 و از خود بی خود گشته ، بختی بی هوش افتادند ، بختی جان داده ، بختی سر اسیمه  
 و متحیر مانده ، همی گفتند : این بشر نیست فرشته است !

### از کتاب صدمیدان :

میدان نود و ششم دهشت است ، از میدان انس میدان دهشت آید .  
 دهشت در غلبه انس ، از خود رها شدن است و از خود جدا شدن است .  
 دهشت آن حال است که :

تن صبر بر نما بد

و دل بعقل نپردازد

و نظر تمییز را نیابد

۱- تن آنگه صبر برند و کده :

از فراغت دل در ماند

و هیبت میان بن و میان دل وی جدا کند

و سلطان طاقت ضعیف آورد .

۲- دل با عقل آنگاه نپردازد نه :

روح ویرا خو ازند

و روح وجد به وی رساند

و تشنگی قوت کند .

۳- و نظر آنگاه تمییز را نیابد که :

که در نور مشاهده غرق گردد

و ندای لطف به وی رسد

و حجاب تنسم از پیش وی بر خیزد .

## مناجات:

## ۱ لہی

تو دوستان خود را بلطف پیدا گشتی  
 تا قوسی را بشراب انس، مستان کردی  
 قوسی را بدریا ی دہشت، غرق کردی  
 ندا از نزدیک شنو انیدی

و نشان ازد و ردا دی

رہی را باز خواندی

وا نگہ خود نہان گشتی!

از و رای پرده خود را عرضه کردی

و بہ نشان عظمت، خود را جلوہ کردی.

تا آن جوانمردان را در وادی دہشت گم کردی

و ایشا نرا در بیضاقتی سر کردن کردی!

این چیست کہ با آن بیچارگان کردی؟

داوران فقیر خواہان تویی!

و داد دہ آن فریاد جویمان تویی!

و دیت آن کشتگان تویی!

و دست گیران غرق شدگان تویی!

و دلیل آن گمشدگان تویی!

تا آن گمشدہ، کجا بہ راہ آید؟

و آن غرق شدہ، کجا بہ کران افتد؟

و آن جا نہای خستہ، کی بیاساید؟

و آن قصہ نہانی، را کی جواب آید؟

و آن شب انتظارا ایشانرا کی بامداد آید؟

# شرح باب ۶۸

ہیمان

مراجعة به داخل این کتاب

در درجہ دوم ہیمان، سخن از تحقیق است: باب ۶۹ دیدہ شود.

در درجہ سوم ہیمان، سخن از کشف است: باب ۷۸ دیدہ شود.

ترجمہ آیہ:

آیہ ۱۳۳ - سورہ ۷ (اعراف) سیپارہ نهم

ولما جاء موسیٰ لبيقاتنا . و چون موسیٰ بہ میقات (جای مقرر) آمد و خداوند،  
به او سخن گفت (بہی ترجمان و واسطہ) گفت: خداوند! خودت بہ من ہمان کہ  
نگرم! خداوند گنت: هرگز مرا نخواہی دید، لیکن بہ کوه نکانہ کن، گر سر  
جای خود آرמיד، سرا خواہی دید! فلما تجلیٰ ر بہ لنبجیب، جعلہ د لہ  
و خر موسیٰ صعقا . چون خداوند، در کوه تجلی نمود، و خود را بہ کوه نمود،  
کوه از ہبت خرد، تیکدو ہارہ شد، و موسیٰ بہ ہوش بیفتاد، پس چون آمد بہ  
گفت: خدایا! پاکی و ہی عیبی تراست! من بہ از گشتم! تو آمد از دم!  
من نخستین گردندگانہ!

بیان عرفانی آیہ:

گویند: موسیٰ را دوستر بود: یعنی سفرطاب، دگری سفرطرب - سفرطلب،

شب وادی طور بود، و سفرطرب، سفرمیقات بود کہ موسیٰ آمد و از خود، بیخود

گشته ، سرد رسر خود گم کرده ، از جام قدس شراب محبت نوش کرده درون شوق  
در درون او افتاده ، و از دریای عشق موج «ارنی» بر حاسه ، بر ریخته می بیند اسرائیل  
می گشت ، و سخن آنها را از پیغام و رسالت و خواسته ایشان همه را جمع می کرد ،  
تا چون به حضرت رسد ، سخنش به درازا کشد .

پس به حضرت مناجات رسید : مست شراب شوق گشت ، و موعظه سماع  
کلام حق شد ، آن همه فراموش کرد ، نقد وقتش این برآمد : ای خدا ! خود  
را بمن بنما ، و «لن ترانی» شنید . فرشتگان ، سنگ سلاست در رات بی می زدند .  
که تو طمع دیدار حق کرده ای ؟ ترا کجا و رب ارباب کجا ! خاک کی و آبن را  
چه رسد که حدیث قدم کند ! نبوده ، و بود شده را ، چون سزد ، که بر حال جز یزال و  
لم یزال کند؟ موسی ، از سر مستی و بی خودی ، جواب می داد : معذوره  
دارید ، که من نه بخویشتن بدین جا آمده ام ، نخست او سرا خواست ، نه من خواستیم ،  
دوست بر بالین دیدم ، که از خواب بر خاستم ، من به طلب آتش می شدم ،  
که برگزیده گشتم ، بی خبر بودم که آفتاب تقرب و تقریب به حضرت بر آمد  
که «و قربناه نجیا» .

فرمان آمد به فرشتگان ، که دست از موسی بردارید ، که آنکس که شراب  
اصطفا ( و اصطفاة کک لنفسی ) از جام محبت من ( و انقیت عینک محبة منی )  
نوشیده باشد ، عر بده کمتر از این نکند ! موسی ، در آن حقایق ، مکاشفات از  
خم خانه لطف شراب محبت چشید ، دلش در شوای فردانیت پیبرد ، نسیم انس  
و صلت از جانب قربت بر جانش دمید ، آتش مهر زبانه زد ، و صبر از دل بر مید .  
بی طاقت شد و گفت : «رب ازنی انظر الیک» آخر نه کم از نظری !

پیر طریقت گفت : عر کس را امیدی است ، و امید عارف دیدار ! عارف  
بی دیدار ، نه به مزد حاجت است ، نه با بهشت کار ! همگان بر زندگانی عاشقند ،  
و مرگ بر ایشان دشخوار ، عارف به مرگ محتاج است ، بر امید دیدار ، گوش به  
لذت سماع بر خوردار ، و حق مهر را وام گزار ، دیده آراسته روز دیدار ، جان  
از شراب وجود مستی بی خمار .



... قال: لن ترانی! گفته اند که آن ساعتی که موسی «لن ترانی» شنید، مقام وی بزرگتر از وقتی بود که «ارنی انظر الیک» گفت، زیرا که این ساعت، دوسراد حق بود، و آن ساعت در مراد خود، و بود موسی در مراد حق، او را تعاملاً بود از بود او در مراد خود، که این تفرقه است، و آن جمع، و عین جمع، لامحاله تمام تر، گرچه موسی را زخم «لن ترانی» رسید. اما در حال مرهم بر نهاد، که فرمود: ای موسی اگر زخم «لن ترانی» زدیم، لکن مرهم نهادیم، نادانی، که آن نه قهری است بلکه عذری است.

چون از آیات جلال و آثار عزت احدیت صدائی به آن کوه رسید، به حال نیسانی شد، و از وی نشان نمازد.

گفته اند: اگر سنگ حیاه طاق این حدیث داشتی، خود در بدو وجود اسباب قبول کردی، و به جان و دل خردید آن بودی، شرف ایجا است، نه کوه، بدان عظمتی بر تافت، و دههای مستضعفین و غیر زنان امت سجد بر تافت، که خداوند فرمود: کوه ها، نچمن کردن نتوانست، وی انسان آنرا بدوش کشید.

چون هستی موسی در آن بی هوشی از میان برخاست، و بشکریب وی به نوه دادند، نقطه حقیقی را تجلی افتاد، که اینک سائیم، چون از زبان بر حاسن، ما دیده وریم.

پیر تربیت گفت: خدایا، با فیه سی جویم، با دیده وری گویم: (دارم به جویم، که می بینم، چه گویم؟ که شیفته ای حس و جویم! که می بینم) گفت و گویم! الهی! بهای عزت تو جای اشارت نگذاشت، و در وید و حدیث تو راه اخافت برداشت! نارهی دم درد! آنچه در دست داشت، در حین درد چه می پنداشت، الهی، از آن تو می فرود، و از آن ره می گذشت، و از آن همان ماند، که اول بود راست.

چون موسی به هوش آمد، گفت: خداوند! سرهی از اینکه بشنید به این حدیث توطیع کند، یا اس به خود نورا جوید، بدان جهان امروز حدیث-بیدار تو دید! خداوند! تو به دردم! گفتند: ای موسی، چگونه به حدیث رسیدی!

فرو نهند، کہ نهادی؟ چگونه بر بک بار جولان کنند، کہ نو کردی؟ و بدین  
زودی و آسانی برگشتی؟

زبان حال موسی ہا سخ سیدہد :

ہی خراستم ، او انخواست . پس خود مت خود را ، برای نخواستن او برك  
نویم ! چکہ چون منصودی بر نیاسد ، باری بہ محل خدمت و بمقام عجز بندگی  
باز گردم ، و بہ ابتداء فرسان شوم !

چون موسی ، بہ عجز بندگی بہ محل خدمت و بمقام نوبہ باز شد ، خداوند سا رت  
دل وی کرد ، و بہ رفق پا او سخن گفت ، و اورا بہ رسالات خود برگزید و فرمود :  
ای موسی ! من تو را ، از بک چیز تنہا منع کردم ، و آن دیدار بود ، در عوض ،  
تو را بہ فضیلت های بسیار خواستم ، و بہ شرف درامت بیا راستم ، پس این نعمت  
را سکر کن ، و قدر این نماز بدان !

# شرح باب ۶۹

برق

## نظر شار حبان:

در نخستین درجه برق، که در چشم، جا در چشم، زمین، آسمان، خورشید، ماه و ستارگان  
هار حبان آنرا «عین رجا» دانسته اند.

## ترجمه آیه:

آیه ۹ - سوره ۲ - طه - شماره ۱

ای محمد، آیاد استان سوسی به تو آمده ؟ انگاه که آتشی از دور دهنده به  
زن و فرزند خویش را گفت: درنگ کنید، که من از دور آتشی دهنده، که آتشی را  
را باره ای از آتش آرم، یابید و بوشنائی آن راه یابید.

## بیان عرفانی آیه:

آتش نشان جود است، و دلیل سخا، بادیه نشین آتش بر جان سوزان  
گیرد. هیچ کس به آتش مهمانی، چون من می آید، و هیچ کس آتش  
میزبانی چون خدای تعالی ندید! سوس آتش من چیست که خانه افروزد، آتش  
یافت که جان و دل سوزد! همه آتشیان سوزند، و آتش که سخی حال سوزد  
به آتش جان سوز، شکیبائی نتوان.

آتشها بر تفاوت است : آتش شرم ، آتش شوق ، آتش مهر .

آتش شرم ، تفرق سوزد آتش شوق ، صبر سوزد آتش مهر ، دو گیتی سوزد ،  
تاج از حق نما ند .

دلیل یافت دوستی دو گیتی ، سوختن است ، و نشان محقق به غیر حق ،  
نپرداختن ، وعلاست نیستی - در خود برسید ن است . باران گه به دریا رسید ،  
در خود برسید ، و آن کس گه به حق رسید ، در خود برسید . موسی به سرمشرب  
توحید رسیده بود ، گه خطاب «انی انار بکک» شنید ، او را فرمودند که : قدم در  
عالم تفریدنه ! او پای بر هر دو گیتی نهاد ، و مسولی را همت بگانه کرد .

**نکته پیر طریقت :**

گاه گوهم در قبضه دیوم ،

از بس پوشش گه می بود

گاه نوری تا بد

که بشریت در جنب آن نا بد بد شود .

نوری و چه نوری ! !

که از سهر ازل لسانست

و بر سجّل زلد گانی عنوانست

هم راحت جان

و هم عیش جان

و هم درد جان است ! :

هم درد دل منی و هم راحت جان

هم فتنه بر انگیزی و هم فتنه نشان !

ج ۸ - ص ۲۳۴ تفسیر ۲۳۵

بر خبر همی رفتیم ، جویان بقین

خوف ما یه ، و ر جاقرین

مقصود از من نهان ، و من کوشند ؛ دین

نا گاه ، برق تجلی تافت از کمین

از ظن چنان روز بینند ،  
و از دوست چنین !

ج ۸ - ص ۲۸۰ تفسیر الصافات



برق الهی  
نسیمی دمه‌د از باغ دوستی  
دل رافدا کردیم !  
برقی تافت از مشرق حقیقت  
آب و گل کم انگا شتیم  
و دو کیتی بگذا شتیم !

( ج اول - ص ۶۲ ، تفسیر البقره )

## شرح باب ۲۰

ذوق

ترجمہ آیہ :

آیہ ۳۹ سورہ ۳۸ (ص) سپارہ بیست و سوم .

ہذا ذکر... این است یاد کرد از ایشان (وسخن درباره پیامبران) و پرهیزگاران

را. باز گشتی نیکو و پسندیده است .

بیان عرفانی آیہ :

این است قصہ پیغمبران ، و سرگذشت ایشان، آنگاه ثواب و درجات آنها،

ورنجهای و بلاها کہ در این جهان کشیدند، بیان کرد ، و متقیان را بر عموم گفت ،

تادانی دہ عمدتہ مؤمنان را می گوید ، نہ تنها پیغمبران را .

# شرح باب ۷۱

نلاحظ

## مراجعات :

شرح احیاء میں درجہ اولیٰ و ثانیہ سے پہلے یا اگر مسطور صحت عدائی است  
روی قرآن مجید شاعر ہیوسو :  
و ان اللہ فی سیماء آیه یہ سورۃ البقرہ ہے و دیگر آیات  
در درجہ نمود حفظہ و یادہ نور داشت سرۃ چنین حالتہ اب - سیماء  
در درجہ سیماء : شمس سستی یا سہی مع انک است و سیماء  
خاریہ تا سہ عتہ برات است بہ شیبہ و سیماء

## بیان آیه :

بأن این آیه در قرآن است و در کتاب است و در حدیث است

## از کتاب حدیث میدان :

میدانی بودند و حفظہ سیماء و سیماء و سیماء و سیماء  
و سیماء و سیماء و سیماء و سیماء و سیماء و سیماء  
و سیماء و سیماء و سیماء و سیماء و سیماء و سیماء  
آن یہ مورد مذکور

و سیماء و سیماء و سیماء و سیماء و سیماء و سیماء

۳ ( الف ) و معجبت ده :

دوست جست - نشان دید - برید قانزد یکک .

و خداوند انس است :

بوقت نگرست - نور دید - غرق گشت قانزد یکک .

( ۱ - ب ) مرد ہشین :

در خدمت افتاد وزمد .

( ۲ - ب ) و مرد دوم :

در حرمت افتاد و شرم .

( ۳ - ب ) و مرد بازہسین :

از خود جدا ماند و رفت .

فافہم !

۴

نکتہ پر طریقت :

من چه دانستم کہ ، مزدور اوست ، کہ بہشت با فی او را حظ است ؟

و عارف اوست ، کہ در آرزوی یکک لفظ است !

من چه دانستم کہ مزدور در آرزوی حور و قصور است

و عارف در بحر عیان غرقہ نور است !

( ج اول ص ۶۹ تفسیر البقرہ )

مناجات :

اللہی :

او کہ یک نظر دید

عقل او پاک برید

ہس او کہ دایم بہ دیدہ دل ترا دید

چون بیمارمید :

ج ۹ - ص ۲۸۳ تفسیر - سورہ قی



## شرح باب ۷۲

وقت

ملاحظات و نظر شارحان :

در منازل آسا یرین وجود بمعنی موجود است ، و آیرین به معنی  
وجود بکار رفته است

سرنج ، در ترجمه ، وجود حق بشود ، و سرنج به معنی  
تابش غور میباشد ، چنانکه عبد معنی است در تفسیر  
بنگه ، این معنی باین اسم سزگار بیفتد ؛ و چون آیرین  
آمده است ، اما اگر مطابق نسخه حسن و حسن و حسن و حسن  
آنگاه باین معنی ترجمه شود ، آیرین معنی وجود است ، و آیرین  
انفجیح اجوزیه ، چون چه آیرین به معنی وجود است ، و آیرین

ترجمه آیه :

آیه : - سو و آیرین آیرین آیرین آیرین

آنگاه که خواهر تو میراث ، و آیرین آیرین آیرین آیرین  
بر آیرین آیرین آیرین آیرین آیرین آیرین آیرین آیرین  
او آیرین آیرین آیرین آیرین آیرین آیرین آیرین آیرین

تم جنت علی قدر ، یاموسی : ( یاد داری ) کہ کسی را بکشتی ! و ما تو را از اندوه ، نجات دادیم و تو را بیازسودیم آزمودنی . پس سالها نہ رمدین نہ رنگ کردی ، پس از آن آمدی بہ همان اندازہ ، و ہنگامی کہ مقدر شدہ ، و وعده داده شدہ بود .

### بیان عرفانی آیہ :

ای موسیٰ تو را اندر کوزل بلا بردیم ، بہ اخیلاص نیادیم ، مادر دانت جز مہرما ، و بر زبان جز دریا نماند ، و آن بہرہا کہ بر سر روی نشست : نول : کہ ویرا زادند ، متواری زادند ، در خانہ ای ہی چراغ و تار یکت ، ہی نوا ، ہی کلام ، از نیم فرعون کہ مادر را نمی بایست یسر باشد ، کہ ہسران ز ہی نشست .

بلائی دوم : ناچار اور در تابوت بردہ ، بہ دریا ( رود نیل ) نکلند ، کہ منزل اوش دریا بود ، دوم ، شہ شیر و دیدار دشمن ، کہ فرعون امر بہ کشتن او داد !

موسی ہم از قبطیان ، کہ یکی از آنها را لستہ بود : بلائی سوم : پس از آن بگریختہ ، نگران ، و دل آشفته ، و جان حیران ، ہی بر شہ ، شکم گرسنہ ، هیچ نمی دانست لجا میرود ، قارمین بہ مدین ، نہ بہ سردوزی شعیب پیغمبر درآمد .

### از کتاب صد میدان :

میدان بود دیکم وقت است ، از میدان احدیہ میدان وقت زیر .

قوله تعالی : « جنت علی قدر یاموسی .

وقت آنست : کہ جز حق نہ رنگجد .

سردان در آن وقت مہ اہ :

وقت یکی سہکت ، چون بری .

و وقت یکی پایندہ است

و وقت یکی غالب است .

- ۱ ( الف ) : آنچه چون برقت، غامض است؛ شویده .
- ۲ ( الف ) : آنچه پاینده است، شاعلی است ؛ مشغول دانستن .
- ۳ ( الف ) : آنچه غایب است، قاتل است ؛ کشنده .
- ۴ ( ب ) : اما آنچه چون برق است ؛ از فکرت زید .
- ۵ ( ب ) : آنچه پاینده است ؛ از لذت ذکر زایر .
- ۶ ( ب ) : آنچه غایب است ؛ از سماع نظر زایل .
- ۷ ( ح ) : آنچه چون برقی است ؛
- دنیا فرموش کند ، تا ذکر آخرت روشن کند .
- ۸ ( ج ) : آنچه پاینده است ؛
- از آخرت مشغول شدم ، شایع معاین شد .
- ۹ ( ج ) : آنچه غایب است ؛
- بوده است محو کند ، چیز حقیر چه باشد ؟

## شرح باب ۷۳

صفاء

مراجعة درین کتاب :

در اخیر درجه اول صفا : در باره صحت قصه باب ۷۳ دیده شود .

ترجمه آیات :

آیه ۱۳ و ۱۴ بعد سوره بقره (ص) سیپاره بیعت و سوگند

در این مجلد ( پندگان سارا، ابراهیم واسحق و یعقوب ) یاد کن که صافان  
سنگه ها و بارهاک بینی ها و باز یک دانی ها اند .

با آنها را صافی کردیم و برگزیده صافی گردیدنی . تا گیتی بود از ایشان  
بسیار که گویند .

و انهم عندنا لمن المصطفین ... و ایشان به نزد ما از بهترین برگزیدگانند .  
در این مجلد ( یاد کن اسمعین ، و بسع ، ذوالکفن ) همه آنها از ایشان اند .

بیان عرفانی آیه :

با آنها را بیاد آخرت برگزیدیم و خالص کردیم تا خالص شدند و با آن جهان  
بسیار و آنها بستوانند ، و مردم راه آن باز خواندند و پیوسته از آن سخن گفتند  
و بدان عمل کردند .

## از کتاب صد میدان:

میدان شصت و دوم صفاست . از میدان صدق میدان حقیقت از آن است .

قوله تعالی «فما اوتینوا الا صابیحہ فی سبیل اللہ»

اهل صفا سے گروہ اند :

۱۔ یکی از آن فرشتگانند :

ارشہوت پائے .

و از تہمت دور .

و از غنم معصوم .

۲۔ و دیگر گروہ ایمانند و سوائے انہا نہیں :

۱۔ اگر اچھے باشند :

و از زینت دور .

و از معاصی معصوم .

۳۔ و بدون ایمان ہونکہ انہا ایمانداران ہونہ سوائے انہا نہیں :

۱۔ اسلطان ظلم رسیدہ

و دلچہ پرموئی ہونستہ

۲۔ سرخاں ہونکہ انہا ایمانداران ہونہ

# شرح باب ۲۴

## سرور

### مراجعة و نظر شارحان :

در تعریف سرور می خوانیم که در قرآن کریم «فرح» بمعنی فرح دنیا آمده است و سرور در دو جا بمعنی سرور آخرت (یکن آیه ۱۱ - سورة دهر پاره ۲۹ و دیگر آیه ۹ - سورة انشقاق پاره ۳۰) . اما زین الدین خافی اشاره میکند که در آیه «انه کان فی اهلہ سرورا» (آیه ۱۳ - سورة انشقاق پاره ۳۰) کلمه سرور در بیان مسرت بی جای غافلان، درین جهان گذران نیز آمده است .

### ترجمه آیه :

( آیه ۵۸ - سورة ۱۰ «یونس» سیپاره یازدهم )

قل بفضل الله وبرحمته، فبذ لك فليفرحوا... بگو (ای محمد) به فضل و رحمت خداوند شاد و خرم باشند که فضل خداوند از آنچه در دنیا جمع می کنند بهتر است.

### بیان عرفانی آیه :

ای محمد، مؤمنان را بشارت ده، و بگو به فضل من شاد باشید، به قرآن و به محمد، که شمارا گرامی کردم؛ بنازید، به یاد من انس گیرید. به وعده من چشم دارید. بر درگاه من خوی کنید، با ذکر من آرام گیرید. عهد من به جان پذیرید، به سخن من بنازید. بنده شاد من آن است، که به من شاد است، و او را شاد است؛ سرور شاد است به من و فردا شاد است با من .

## از کتاب صد میدان :

میدان نود و چهارم سرورست از میدان سکاشفه - میدان سرورزاید .

قوله تعالی «فبذکک فلیفرحوا» بخیر سما یجمعون» جمله شاد یهاسه اند :

یکی شادی حرامست ، و یکی شادی مکروه ، و یکی شادی واجب .

۱ (الف) : آنچه حرامست ؛ بمعصیت شاد بودنست .

و آن اینست که قوله تعالی : «لا تفرح . ان الله لا یحب الفرحین» . الله الفرح - فخور

۲ (الف) - و آنچه مکروهست ؛ بدنی شاد بودنست .

و اینست که گفت قوله تعالی . «و فرحوا بما حیووا فیها» «ولا تفرحوا بما آتاکم» .

۳ (الف) : و آنچه واجبست ؛ شاد بست یعنی .

و آن اینست که گفت :

فستبشروا ببیعکم الذی با یعنی به

۱ (ب) : اما شادی بحرام :

بدان دل میرسد .

و بیع بحرام .

و بیعت دشمن کند .

۲ (ب) : و اما شادی با حلاله :

از آن آرزوی کند .

و بیعت افرید .

و غیر آن است .

۳ (ب) : و اما شادی واجبست ؛

شادی مسلمانان :

که بد برگزیند .

و در دنیا

و در آخرت .

دو دیگر شادی واجبست ؛

لے اذیتاب ازاد درد

راز بہشت رما درد

بحقیقت شاد کرد

میں تو توجہ ہے :

نہ ہرک و امن شاد ، بی حسی

زیونگری نہ دہی باج

نہ ہرک و امن شاد ، بی حسی

**نکتہ پیر طریقت :**

بہان اللہ !

راز بہشت رما درد

ریزی چا ہون ، آگہ نصیرہ ای رشادی بر دل ماریزی ؟ !

قادی مرامن آب و آتش ہر ہم آمیزی ؟

ج ۵-ع ۷۰ - سورہ النکھف

بہا جان :

بہت چون لہم ، آگہ نصیرہ ای رشادی بر دل ماریزی ؟ !

بہا جان ، آگہ نصیرہ ای رشادی بر دل ماریزی ؟ !

بہا جان ، آگہ نصیرہ ای رشادی بر دل ماریزی ؟ !

بہا جان ، آگہ نصیرہ ای رشادی بر دل ماریزی ؟ !

بہا جان ، آگہ نصیرہ ای رشادی بر دل ماریزی ؟ !

بہا جان ، آگہ نصیرہ ای رشادی بر دل ماریزی ؟ !

بہا جان ، آگہ نصیرہ ای رشادی بر دل ماریزی ؟ !

بہا جان ، آگہ نصیرہ ای رشادی بر دل ماریزی ؟ !

بہا جان ، آگہ نصیرہ ای رشادی بر دل ماریزی ؟ !

بہا جان ، آگہ نصیرہ ای رشادی بر دل ماریزی ؟ !

(ج اول ، ص ۳۲ ، تفسیر البقرہ )



الہی!

یافتہ می جویم

با دیدہ و رسیگویم

کہ دارم، چہ جویم!

کہ می یوم، چہ گویم!

شیفتہ این جست و جویم

گرفتار این گفت و گویم

ای ہوش از ہر روز

و جدا از ہر کس

مرا، درین سوز و غم، در سطرک ناموس

حج سحر، چہ ناموس

\*\*\*

بی نواہی آرام جانم، زان گمانی چون گنم؟

چون نباشی در کنار من، نشانمانی چون گنم؟

زج سحر، چہ ناموس، چہ ناموس

## شرح باب ۷۵

سر

ترجمه آیت:

۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سوره هود سی و نهم (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.....

من نمی گویم ، که خزینه های خدا نزد من است . من غیب نمی دانم ،  
و نمی گویم که من بر شما ... نمی گویم درباره کسی ، نیکه به چشم شما خوار و بی  
مقدار از آن ، که هرگز خواهد به آنها نیکی کرد ، و نیکی پیش ترا نخواهد  
و خداوند از خود آنها دانای تر است ، کند ، و انفسه ی آنها چیست ،  
من اگر چنان کنم زستم کما زان بشمار آیم .

از کتاب صد میدان :

میدان هفتاد و نهم : از میدان افراش میدان سرزیند .

توبه تعالی ، «وَسَيَعْلَمُ اسْرَارَهُمْ»

سران خلاصه مرد است ، که باحق دارد ، و انجان ، که هرگز زبان از آن

شمارت نبود کرد ، و مرد آنرا از خود حکایت نتواند کرد .

و آن سه است :

بکی - از آدمیان نھان .

و دیگر ، از فرشتگان نھان .

وسیم - از خود نھان .

۱۰۰ الف) آنچه از آدمیان نھانست ؛ خدمت خفوتست .

آنچه از فرشتگان نھانست ؛ مکه شفاء حقیقت است .

آنچه از خود نھانست ؛ استغرافی در سواست حق است .

- و شرایط خدمت حیوت ، سه چیز است ؛

شناختن علم خدمت .

وضوح نا بردن حق خدای .

دیر داشتن ایذاء خود از خدای .

هرگز نکرده چنین پانصد خدمت جانیست .

- و سعادت مکه شفاء حقیقت سه چیز است ؛

فرح حق - بدرفتاری فریب ز .

و آریبک ندیدن عمارت های خدای .

و ناپدید از آفرین آلاء حق را چون جانیست .

۱۰۰ و استغرافی در سواست حق صرفیست .

کند بود در چشم حق بر حق آمد .

۱۰۰ سه چیز ؛

۱- از مکه جوی ، و سواست حیر ، و موهب .

۲- چنانچه حق ، و شرحه مکه ، و سواست حیر .

# شرح باب ۲۶

نفس

## مراجعات و نظر شارحان :

در تعریف نفس ، سخن از درجه های وقت آمده است . باب ۲۲ در سه شنبه .  
در بیان نفس سوم گرچه در نسخه خطی پر استن و ایسا و فیه «صدق النور»  
آمده است اما عبدالعطی اسکندری و زین الدین خافی «صدق النور» خوانده اند  
چنانکه دیگر نسخه های خطی معتبر نیز شواهد میدهند درین باره جواب جنید در باره  
نفس در «طبقات الصوفیه» خواجه خوانده شود: نفس را صدق خوانند، که نور از آن تابد .  
در اخیر باب نفس: در باره شیرت و غیرت همند باب ۲۲ خوانده شود .

## بیان آیه :

ترجمه و بیان این آیات در شرح باب ۲۲ آمده است .

## از کتاب صدهیدان :

میدان نود و دوم نفس است : از میدان وقت میدان نفس زاید .  
قوله تعالی : «فلما افاق قال سبحانك»

نفس خداوند وقت آنست که از وی چیزی در آن نیامیزد .

نفس های اهل حقیقت سه است :

۱ - اما ناله تایب است - و خروش وانه - و نعره واجد .

۲ - اما ناله تایب :

دیور اند - و گناه شویند - و دل کشاید .

۳ - اما خروش وانه :

مهر دنیا شویند - و اسباب مترد - و خلق فراموش کند .

۴ - و اما نعره واجد :

در جان آویزد - و دل تشنه کند - و حجاب سوزد .

### نکته‌های پور طریقت :

پیر طریقت زاپرمیدند ، از انفس نیک بختان و بدبختان  
گفت : نفس بدبخت ، دود چراغیست کشته

درخانه بی تنگ‌بی در

ونفس نیک بخت ، چشمه بی‌است روشن و روان  
در بوستانی آراسته ، باهر !

ح بی ص ۱۰۰ - شماره هون

✱

چون از یاف نویسن گویند

از علم خویش بگریزم

بر زهره خویش بنرم

در غمات آویزم

بدر شک باشم

با خویش در غمات باشم

ما :

من بر زانم

چون از یاف نویسن گویند

### مناجات :

ای

چه غم دارد او ده ترانه

ترا شاید ، او که مرا سناید

باز آن نفس که جانم به یازان

و یاد آن دل که به سحر تو یازان

و ساد آنکس که باه در پیمان !

ح بی ص ۱۰۰ - شماره هون

بہشتی

بہ بہشت و حور چہ نازم تا!

اگر سرا نفسی دہی ،

از آن نفس

بہشتی سازم !

ج ۱ - ص ۱۰ ، تفسیر الزمر

ای مہربان فر یاد رس

عزیز آنکس ، کش یا تو یک نفس -

ای همه تو و بس !

ج ۱۰ - ص ۲۹ ، تفسیر المائدہ

۷

## شرح باب ۷۷

### غربت

#### نظر شارحان :

درجہ نخستین ، اینکہ ، غریب ، روز قہمت ، باعین غیبہ است امینکہ  
پس ، در حدیث آمده است چو نکہ بن لیم جوزیہ ، عزیز ، غیر خائف در شرح  
سناؤل السائیرین آورده اند .

یثکہ نقل شدہ خوش بجان غریبان ، شماره بدست بپوست بجان  
غریب آغاز شد ، و باز غریب شود ، پس خوش بجان غریبان  
در درجہ سوم : اینکہ غریب طلب حق است بجز غنیمت و باز درجہ  
دوم نمود ، در درجہ سوم غریب ، اینکہ مداف در سہود خود غریب است ، و درجہ  
اول باشد غریب است : زمین اللین خافی ، ذک ، حدیث و از زبان لیم  
من آرد ، اللہ خداوند ، یعنی علیہ السلام ، فرزند زکریا علیہ السلام  
خدای ، مریبندہ معب را گوش ، و زبان ، و چشم ، و دل آورد ، و آگوش و زبان  
حتی در خانہ خود غریب باشد ، و در حق خود و با خود ، زمین اللین خافی ، زبان  
می کند ، کہ پاداس این حال ، چنان است کہ مالک در زبان اللین خافی  
و در آن جہان نیز غریب ، و جدا از دیگران باشد .

### ترجمہ آیہ:

آیہ ۱۱۶ - سورہ (۱۱) (ہود) سیپارہ دوازدهم

فولاً... چرانبود از گروهان پیش از شما ، دانایانی کہ مردم را از فساد در زمین  
بازدارند ، مگر اندکی ، کہ ما آنها از عذاب رها نیدیم ، وستم کاران ، از بیدادگران  
کہ بر بی فراخی جهان و توانگری بودند ، پیروی کردند !

### از کتاب صد میدان:

میدان شصت هشتم غربت است. از میدانان فتوح میدان غربت زاید .

قوله تعالی. «اولوا بقیه ینھون عن الفساد» .

اولوا بقیه غربت باوند. و آن غربت با کیانند؟ حلو بی ایشانرا

جمله غربت با منہ گروه اند :

۱ - اول . گروه بیرون مانده کسان از خانمان .

زندگان ، سیدانند .

۲ - مردگان ، شهیدانند .

۳ - فرزندانشانند .

۴ - و دیگر - گروه سوزمانند . - زمینان بدندان :

۵ - زندگان ، بیجانانند .

۶ - مردگان ، شهیدانند .

۷ - فرزندانشانند .

۸ - سیم گروه عارفان اند ، در میان حافلان :

۹ - سخن در زمین اند .

۱۰ - بدن در آسمان اند .

۱۱ - با جهان و جویانان بیگانه اند .





وقاضی، خصم را پناہست .

سینچہ دانستم، کہ حیرت، بہ وصال تو طریق است .

وترا اور ہوش جوید کہ در تو طریق است .

(ج اول - ص ۲۰۰ تفسیر البقرہ)

\*

۷

# شرح باب ۲۹

## غیبت

ترجمہ آیتہ :

آیتہ ۱۳ - سورہ ۱۲ (یوسف) میپارہ سیزدہم .

وتولی عنہم... یعقوب از فرزندان خویش برگشت و تنہا ماند. و کہ: ای درد  
واندوه بر یوسف! چشمان وی، از اندوه سفید شد. و او در آن - در تاب - غوار شد.

# شرح باب ۸.

## تمکن

### مراجعه در داخل این کتاب

در تعریف «تمکن» اشاره به طمأنینت شده است. باب ۹ دیده شود.

### ترجمه آیه:

آیه ۹۵ سوره ۳ (روح) مبارکه بیست و یکم

ندین گونه، خداوند دلهای کسانی که نمیدانند، سهر و بسنه میکند.... لا یتخفنونک

الذین لا یوقنون.... پس توای پیغمبر آشکیباباش، و بدان که وعده خدا راست است  
و آنان که یقین به ایمان ندارند، ترا سست خرد و نادان نکنند.

### از کتاب صدمیدان:

میدان پنجاه و هشتم تمکن است. از میدان ادب میدان تمکن زاید.

تمکن: آنست که کار، مرد را منکّه گردد، که از کوشش بازرهد.

قوله تعالی: «ولا یتخفنونک الذین لا یوقنون»

تمکن از سه چیز باید چسبن:

از نخوی درسه جای

واز تن درسه جای

واز دل درسه جای

۱- اما تمکن درخوی:

در نیم

و در خشم

و در حاجت

و اما در تن درسه جای:

در بوماری

و در غریبی

و در درویشی

۳- و از دل درسه جای:

در ظن

و در تمیز

و در همت

# شرح باب ۸۱

## مکاشفہ

### مراجعات و نظر شارحان:

درجہ اول: درباره تحقیق صحیح ۴، باب ۶۳ دیدہ شود .  
در اخیر درجہ اول: زین الدین خافی تذکر سیدہ کہ مطلب از درجہ دوم  
قصہ است (باب ۱۰۴) .

درجہ سوم: «مکاشفہ عین»: شارحان، حرکات آنرا معنی دانہ اند:  
عنف الدین تمسانی: مکاشفہ حقیقت ونہ ناهر.  
عبدالرزاق قاشانی: مکاشفہ باعین حقیقت.  
شمس الدین تسمری: مکاشفہ بافتای نفس بنمہ وبقای پروردگار.  
زین الدین خافی: مکاشفہ باعین مکاشفہ ونہ با چیز دیگر.

### ترجمہ آیات:

آیات ۱۳-۲، سورہ ۵۰ (النجم) میپارہ بیست و عفتم.

این مرد شما (محمد) گمراہ نشدہ، وراہ کج نرفتنہ، وخیج سخن از روی هوای  
نفس خویش (بہ خواست خود) نگوید. آن سخنان نیست، جز بیغاسی کہ بہ او میدشنند.  
آموخت بہ وی، آموزندہ سخت نیرو (جبرئیل)، صاحب نیرو کہ ہمردہ و ہم زامت  
شدند (محمد و جبرئیل درعرش) .



وامتلاء سر از نظر

وامتبصار ضمیر بحقیقت.

۱- نشان استغراق دل از ذکر، مه چیزست :

گفتار حقیقت

ووحشت از خلق

والهام سناجات.

۲- و نشان امتلاء سر از نظر، مه چیزست :

سستولی گشتن بر احوال

و هموار گشتن در صدق

و دیده ورگشتن در شادی بزرگتر.

۳- و نشان امتبصار ضمیر بحقیقت، مه چیزست :

که سرد طمأ نیت و سکنت یابد

و وقار فرشتگان

و ثبات بادینان.



# شرح باب ۸۲

مشاهده

مراجعات در داخل این کتاب :

در درجه نخستین مشاهده معرفت : در پاره معرفت ، باب ۱۰ ، در پاره علم  
باب ۱۰ ، در پاره وجوب ، باب ۱۰ ، و در پاره جمع ، باب ۱۰ ، خواننده شود  
در اینجا فای جمع آمده است ، اگر به کسرۀ ف تلفظ شود ، بمعنی میدان ، و اگر  
به فتح فا تلفظ شود معنی فانی شدن را میسر کند .

در درجه دوم در پاره عین جمع ، باب ۱۰ ، و در پاره جمع ، باب ۱۰ ، خواننده شود .

ترجمه آیه :

باید بداند ، هر که در این دنیا زیاده بپوشد ،

اساوین آنچه بپوشد ، خداوند آن را پس از این که در دنیا زیاده بپوشد ،

ز اینها زیاده بر او نهد ، و در زمین و دنیا بپوشد ، و در دنیا زیاده بپوشد ،

و در آن زیاده بپوشد ، و در آن زیاده بپوشد .

ان فی ذلك لآیة لریب علی الذین یعلمون ، و فی ذلك لآیة لریب علی الذین یعلمون ،

ذاتی زنده دارد ، و در کوشش خود زنده دارد ، و در کوشش خود زنده دارد ،

از کتاب صدمیدان :

میدان بود و هفتاد مشاهده است .

از میدان دشت میدان مشاهده است .

قوله تعالى : « او التی اسمع وهو شهید »

مشاهده بر خاستن عوایق است ، میان بنده و حق ، و طریق بدان سه چیز است :

یکی - رسیدن از درجه علمست بند رجه حکمت

دیگر - رسیدن از درجه صبر بدرجه صفا و ت

سیم - رسیدن از درجه معرفت بدرجه حقیقت .

۱ - سرور ، از درجه علم بدرجه حکمت سه چیز است :

با استعمال علم - و تعظیم امر - و اتباع سنت .

و این مقام حکیمانه است .

۲ - سرور ، از درجه صبر ، بدرجه صفا و ت سه چیز است :

بقرت منافست

و ترک تدبیر

و لزوم رضا .

و این مقام را ضیاء نسبت .

۳ - سرور ، از درجه معرفت ، بدرجه حقیقت ، سه چیز است :

بحرمت در خلوت

و خجل از خدمت

و ایثار بر قناعت .

# شرح باب ۸۳

معاینه

ترجمه آیه:

سوره ۲۵ (فرقان) سیپاره نوزدهم

آیه ۲۳ - اے ترانی ربک!

ایها ننگری به آثار خداوند خویش که چگونه سایه کشیده (از پامنداد تا بر آمدن آفتاب) ، و اگر خدا خواستی ، آنها ایستاده و آرام و پاینده گردی ، آنکاه ما آفتاب را بران سایه نشانی و نموداری کردیم که بر پی آن روند است

بیان عرفانی آیه:

این آیت ، از روی ظاهر ، اشارت است به بیان معجزه مصطفی ، بر حسب معنی فحیم ادنی حقیقت ، اشارت است به تقرب به حق ، و شرام حق در باره مصطفی ، ما بیان معجزه آنست که رسول خدا ، در یکی از سفرها ، هنگام آمدن روز ، زیر درختی فرود آمد ، چون یاران او بسیر بودند ، سده درخت ، گنجایش درخت را نداشت ، خداوند ، به قدرت خویش سایه آن درخت را بکشید ، تا سایه آن سایه آن آرمیدند ، و در الحال ، این آیت نازل شد ، و معجزه رسول خدا نمایان گشت ، اما بیان تخصصی قرب منزلت ، و مزید شرام ترایی انبیا ، آنست که «اے ترانی خطاب به حاضران است ، و تشریف مقربان ،

موسی در مقام مناجات ، طمع در دیدار حق کرده این ترانی» ، و اولی خداوند

به مصطفی گفت :

الم تر؟ (ای محمد) تو سرا سی بینی، و درمن سی نگری، دیگر چه خواهی؟  
 ای جوان سرد، گمان مبر که آن کس که بمشا هدت ذوالجلال رسد،  
 ذره ای از عشق و شوق او کم گردد. ندانستی که در جگر ماهی، تپشی است،  
 که همه دریا های جهان را جمع کنی، ذره ای از تپش او رانه بنشانند۔ دلی که  
 امروز در کار است، فردا هم در کار است. امروز در عین شوق و فردا در عین ذوق!

### از کتاب صدمیدان:

میدان نود و هشتم معاینه است از میدان مشاهده میدان معاینه زاید.

قوله تعالی: «الم ترالی ربك کیف مدالظن»

معنی معاینه، تمام دیدنست و آن سه چیز است:

بچشم اجابت به محبت نگریستن.

و بچشم انفراد بفرد نگریستن.

و بچشم حضور بحاضر نگریستن.

۱- شرح اول مه چیز است:

ندای عذر را اجابت کرد.

و ندای لطف اجابت خواست.

و ندای قصد را اجابت کرد، و ندای سر را اجابت خواست.

۲- و شرح حرف میانین:

بهدایت یگانه است: شهادت یگانه داد.

و بمعرفت یگانه است: شکر یگانه داد.

و برعایت یگانه است: ارادت یگانه داد.

۳- و شرح حرف پسین:

بدوری از خود، نزدیکی ویرا نزدیک باش!

و به عیب از خود، حضور ویرا حاضر باش!

نه از قاصدان دور است.

نه از طالبان کم است.

نه از مریدان غایب.

### نکات پیر طریقت

ازوبه اونگر، نه ازخود به او

که دیده بادیده در پیشین است .

و دل بادوست نخستین است.

چهارم در تفسیر احادیث

\*

«ثانك تراه»

اشارت است!

که حق دیدنی است!

«کانه یراکه»

ازحق دهره وری است!

ج ۳، ص ۲۰۰، تفسیر الاعراف

پس نماند که :

آنچه خیرست، عیان نبود.

همه آرزوها نشد بود.

و زیادت بی دران بود.

خورشید و شب، با سرقت یافت، عیان شود.

آب و شاهره، تهر و جوی، با لایق، رهان بود.

فصلت و آبر، نماند بود.

و دوست از بی عیان شود.

دارد همه.

چنان آمده است، جهامه، چنان بود.

دیده و دل و جان .  
هرسده ، بدومت گران شود!

ج ۷ ص ۴۵۷ تفسیرالروم

\*

الشی

یکبار این برده من ، از من بدار  
و عیب هستی من ، از من وادار  
و مرا در دست کوشش بمگذار.

ج ۷ - ص ۱۰۰ - تفسیر الفرقان

ء



بر کف نام سجده، صبح امید بردسد، و او تعهد بیماران کند، و گوید: ای فرشتگان، شما کرد  
دل ایشان طواف کنید، تا من مرهم بر جراحات نیمم.

### از کتاب صد میدان :

میدان بنفاد و بیم حیات است .

از میدان بصیرت میدان حیات زاید .

فوله تعالی : « اوسن کهن بینا ، فاحیبتنا »

زندگانی دل سه چیز است . و هر دل ده دران . دل ازین سه چیز ،

چیزی در وی نیست ، سردار است :

یکی . زندگانی بیم است با علم .

دو دیگر . زندگانی امید با علم .

سیم . زندگانی دوستی با علم .

۱ - زندگانی بیم :

داسن سردیك دارد .

و چشم وی بیدار .

و راه وی راست .

۲ - زندگانی امید :

مرکب سرد بهر دارد .

و زادش تمام .

و راه نزد یک .

۳ - و زندگانی دوستی :

قدر سرد بزرگ دارد .

و سروی آزاد .

و دل وی شاد .

( ۱ - ۲ - ۳ ) بیم بی علم ، بیم خوارچیانست .

و امید بی علم ، امید سرچیانست .





### نکتہ پیر طریقت

زنده اوست ، به حقیقت کس یا توز ندگانی است .

افرین خدای بران دشتگان باد که

ملک می نوید !

زندگانند ایشان

( ج اول ص ۳۲۲ تفسیر البقره )

\*

### مناجات :

نه جز از شناخت تو ساد است

نه جز از یافت تو ز ندگانی

زنده بی تو ، چون مرده ز ندانی است

زندگانی بی تو مرگیست .

و زنده بنو زنده جاودانی است :

« بی جان گردد ، نه تو ز من پر شادی

ای جان جهان ، تو دگر و ایمان منی !

ج ۲ ص ۳۳ تفسیر الانفال

\*

نزدیک نسیهای دوسمانی

حاضر دل ذا کرانی

از نزدیک نشانت میدهند ، و بر نرا زانی

و از دورت میجویند ، و نزدیکتر از جانی

ندانم نه در جانی ، یا جان را جانی

نه ایسی و نه آنی

جان را زندگی می باید : توانی !

ج ۲ ص ۱۰۳ تفسیر التوبه

سوجود عارفانی

آرزوی دل مشتاقانی

مذکور زبان مداحانی

چونت نخواهم ، که نبوشنده آوازدا اعیانی

چونت نستایم که شاد کنندہ دل بندگانی

چونت ندانم کہ زین جهانی .

چونت دوست ندارم کہ عیش جانی .

ج ۳ - ص ۱۰۰ ، تفسیر الانعام

\*

آنکس کہ زندگانی وی تویی ، او شی ہمرد

و آنکس کہ شغل وی توی ، تنفس سیرش برد

ای یافته ویا فتنی

نہ جز از شناخت تو شادی

نہ جز از یافت تو زندگانی

زنده بیتو ، چون برده زندانی

وصحبت یافته بانو ، نہ این جهانی نہ آن جهانی .

ج ۳ - ص ۱۰۰ ، تفسیر الانعام

\*

جانرا زندگی سی با - تو آئی !

بخود از خود تر جهانی

ج ۹ ص ۱۰۰ ، تفسیر الانعام

# شرح باب ۸۵

## قبض

### نظر شارحان:

در آغاز: «آنها که حق جداگانه نگه میدارد، برای خویش» باب ۵ خوانده شود.  
فرقه اول، که خداوند با وفات قبض کند شان: سیدانیم در قرآن کریم، در چند جا آمده است مثلاً «نتوفیک» (ترا بمیرانیم) (آیه ۷، ۷، سوره مومن پارہ ۲). اما شارحان میگویند مطلب شیخ الا سلام، وفات ظاہری نیست، بلکه گذشتن از پابندی به جهان است. یعنی فرقه ثنی که خداوند ایشان را قبض کند، بطوریکه از جهان دست بردارند

فرقه دوم: درباره تبدیل جاسته باب ۷ و باب ۹ دیده شود.

فرقه سوم: درینکه حق، ایشانرا از خود شان نگاهدارد، باب ۷ دیده شود.

### ترجمه آیات

آیه ۶۶ سوره - ۲۵ فرقان جزو ۱۹

«ثم قبضنا الینا قبضاً یسیراً . . .»

این آیه در پی آن آیه آمده است، که در شرح باب دیگری از آن ذکر کردیم.

و ترجمه هر دو چنین میشود:

آیا ننگری به کار خداوند خویش، که چگونه سایه کشیده (از بامداد تا برآمدن

آفتاب) و اگر خدا خواستی، آنها ایستاده، آرام و پابنده کردی، آنگاه ما، آفتاب را بران

سایه نشانی و نموداری کردیم، که بر پی آن رونده است.

پس از آن، ما خود آن سایه را بازمی گیریم (قبض میکنیم) باز گرفتنی آسان.

## مناجات :

الہی !

جہد بندہ چیست ؟

کار، خواست تو دارد

بندہ ، بہ جہد خویش ، نجات خویش کی تواند !

(ج اول ص ۱۰۹ تفسیر البقرہ ) .

\*

آزرا کہ نخواستی ، خون آید ! ؟

واو را نہ بخواندی ، دی آید !

(ج ۳ - ص ۱۰۶ تفسیر البقرہ )

# شرح باب ۸۶

بسط

مراجعة در داخل این کتاب:

طایفه سوم بسط یافته، همان طایفه است که در تبدیل جامه (تلبیس) بد رجله سوم آمده است: (باب ۹۵)

ترجمه آیه:

آیه ۱۱ سوره ۴۲ (شوری) سیاره نیست و بنجم

بذروا لکم فیه... کردگار آسمانها وزمین است، آنگاه از خود شما، جفتها برای شما آفرید، و از چهار پایان هم جفتها آفرید و شماره آنها را به زنان شومی انبوه کرد، و مانند او هیچ چیز نیست، و اوست که شنوا و بینا است.

از کتاب صد میدان

میدان هشتاد و پنج بسط است. از میدان غناء میدان بسط زاید

قوله تعالی و تبارک: «افمن شرح الله صدره الاسلام فهو علی نور من ربه».

بسط، نشان دن موی است دل و وقت و همت بنده را.

و آن، بر سه گونه است:

یکی بسط دعاء را

و دیگری بسط خدمت را

سیم بسط طلب را.

۱ - بسط دعا را سه نشانست:

دعای حاجت با حرمت

و تضرع با هویت

و سوال با استخارت.

۲ - وبسط خدمت راسه نشنا نسبت :

کار فراوان برش آسان

و ورد فراوان از خلق نهمان

و دل بیوقت ورد سنابان .

۳ - وبسط طاب راسه نشنا نسبت :

سحان آذک ویا یده فراوان

و خدمت اندک و حالوت فراوان

و فکرت اندک و دیدار فراوان .

# شرح باب ۸۷

سکر

مراجعة:

در تعریف سکر، اینکه چندان فنا آترا نپذیرد، و متاثری عند بان نرسد، شایعان  
به باب ۶۶ در بیان منزلت مجیب اشاره کرده اند.

ترجمه آیه:

ترجمه و شرح آیت در باب ۶۶ آمده است.





# شرح باب ۸۹

## اتصال

مراجعة در داخل کتاب:

درجہ نحسین: در بارہ اعتقاد (امت برزخ) باب ۷۶ دیکھو۔

بیان عرفانی آیہ:

وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيمَنَّا خَيْرًا... - آہ از فستنی آید در ازل رفته، سمعی نہ فرود نہ  
شامی، یکی رائدہ و حبیبش نسیمہ، یکی نشستہ و دردار او شایستہ، این بایستہ و آن  
نبایستہ! چہ توان کرد! فاضی در ازل خواستہ۔

آند از فردا روز نہ تا بایستہ را درخت نومیدی بہ برید، این امت رسوائی،  
مانم بیگانگی، و مصیبت جدائی، و چہ خوش شادی آن روزی نہ بایستہ را آفتاب  
نوبت برآید: شب جدائی فرو شود، روز وصل برآید، او را بہ نفس بردہ و نہ منیر  
خدمت پوساند، و بہ گرم دیرار نہد، گاہ سہر پرندہ بر نہ آرد، و رہی بہ عیان سن بازد،  
ناد غیرت بردہ را فرو گذارد، تارعی در آرزوی عیان سی زارد، و سی گوید:

مناجات:

گر زارم در تو زاریدن خوش است۔

ور نازم بہ نفس تو، ناز یرک خوش است۔

هر خانہ ای نہ حد آن باقوت آبادان است۔

هر دل نہ با سہر بو است شادان است۔

آزاد آن نفس نہ بیاد تو یا زان است۔

و نہ نہ دلی نہ بہ سہر تو نازان است۔

سهر ذات تست الہی، دوستانرا اعتقاد.

یاد وصف تست یارب، غمگنانرا غمگسار!

در تفسیر آیه ۲۳ سورہٴ انفال (پارہٴ ۹ آمدہ امت).

### نکتہٴ پیر طریقت :

علم قرب در میان زبان و گوش ننگید

کہ آن راہی تنگ است

و از ہمراہی آب و گن، زبان قرب را تنگ است

ہر گہ کہ قرب روی نمود

عالم و آدم را چہ جای درنگ است؟

ج ۱۰ - ص ۹۳ - ۲۹۳ - تفسیر المیزان

## شرح باب ۹۰

### انفصال

ترجمه آیه :

(آیه ۳۰ - سوره ۳ «ال عمران» سیاره سوم .)

ويحذر كم الله نفسه..

روزی بیاید، که هر کسی بیاید، آنچه کرده از نیکی و بدی، و همه پیش او است در حالیکه دوست میدارد، که میان او و آن بدیها، فاصله های دوری باشد (که آنرا نه بیند، و به آن نرسد) و خداوند، شمارا از خویشتن دور می سازد و نسبت به بندگان مهر بان است.

بیان عرفانی آیه :

ويحذر كم الله نفسه... بزرگان دین گفتند، هر که امروز به حذر نباشد، فردا به

امن و ایمنی نرسد، که امن، بعد از حذر باشد، و حذر بنده، ثمره حذر حق است، که در

دو جای فرمود: این خطاب، نه با عاصه مؤمنان است، بلکه با خواص اهل معرفت

است، که ایشانرا به خود ترسانید، بی واسطه ای که در میان آرد. باز خطاب به

عامه مؤمنان کرد که: «واتقوا النار التي...» و صاحب بصیرت داند، که در میان

دو خطاب چه فرقی است!



معرفت دو قسم است:

معرفت عام و معرفت خاص

معرفت عام سمعی است و معرفت خاص عیانی است

معرفت عام از عین وجود است و معرفت خاص وجود

معرفت عام را گفت: «و اذا سمعوا» و معرفت خاص را گفت: «بر کج آياته»

آیه اول شریعت را مدح است، و دوم حقیقت را بیان.

### از کتاب صدمیدان:

میدان هفتاد و پنجم معرفتست. از میدان حکمت میدان معرفت زاید. قواله قوالی

«قری اعینهم، تفيض من المدح، بما عرفوا من الحق» معرفت شناخت است توان این

بایست. و سه درجه، بر سه ترقیب:

۱ (الف): اول باب شناخت هستی است، و یکتایی، و ناعم دانستی.

۲ (الف): دو دیگر شناخت تواناییست، و دانایی، و سهریانی.

۳ (الف): سیم شناخت نیکوکاری، و دوست داری، و نزدیکی.

۱، ۲، ۳ (ب) و معرفت اول: باب بنای املاست

و دیگر: باب بنای ایمانست

و سیم: باب بنای اخلاصست.

۱، ۲، ۳ (ج) راه فرایاب اول: بدیده تدبیر صانعست، در کشاد و بند صنایع.

و راه بیاب دوم: بدیدار حکمت صانعست در خود شناختن نظیر.

و راه بیاب سیم: بدیدار لطف مولیست، در شناختن کارها، و فر و گذاشتن جرمها.

۴ این باب باز پسین: میدان عارفانست

و کیمیای سبحان

و طریق خاصان.

و طریق دل آرایی.

وشادی افزایی.

ومهرنشایی.

\*

بیدان بمقامدوستنم، شرات است، ازبیران معروف، بیوان شرات راوی.

نولده عالی، «هجوعلنی من اسکرین»

شرامت ازبازی نعلنی برسر اسب است، ازبیران و در برده، اما فو این است که از:

یکی - شرات عدایت و اجسنا

« شرات عدی، آسب »

دیگر، شرات شمایب:

« شراتبنی اند، آسب »

سوم: شرات بنزیر است.

و چهارم: شرات من اسکرین است

و شرات عدایت و عدایت است:

« شرات عدایت، عدایت »

و شرات عدایت شرات عدایت است

و شرات عدایت عدایت است

و شرات عدایت عدایت است

ازی، ازبیران عدایت عدایت است

و عدایت عدایت است

و ازبیران عدایت عدایت است

و شرات عدایت عدایت است

و شرات عدایت عدایت است

و عدایت عدایت است

و عدایت عدایت عدایت است

\*

بیدان بمقامدوستنم، شرات است، ازبیران معروف، بیوان شرات راوی.

قوله تعالی «وعلمناه بن ادنا علما»

اصول حقایق مہد است؛ با آنکہ شرایع شدہ حقایق است، و ہرچہ حقیقت علمہ حقیقت است  
از ان سہ حقیقت:

۱- یکی۔ آنست کہ اللہ تعالیٰ ہر بدن عالمست، و بدان واقف یکنوا پس .  
علمہ خدای ہر کس ہر کجا رو نہاد

ہر دار علم آن ویراست و ہر اروی در احلام وی

و تاویل پوشیدہ غای وی، ہر خلق وی

۲- دیگر حقیقت آنست؛ کہ در خضر آسوخ۔ صلوات اللہ علیہ۔ پوشیدہ ہر سوی

علیہ الصلوات والسلام و خضر بدان دانا .

و از ان سہ چیز تمیزیل پیدا کردہ:

تکسستن کشتی و کشتن غلام و راست نردن دیوار .

۳- سیمہ: حقیقت آنست؛ کہ حکیمان بدان بینا اند

و عارفان بدان دانا

و متبحران از ان آگاہ

و ان عزار جزو سہ ہزار درجہ

ہر سہ ترتیب:

اول النہام . دیگر فراست . سوم ابصار (غافلہ بہتروں)

ابصار: دیدن چیز نیست چنانکہ آنست

بازدیدن اللہ، و بدیدہ ور نردن اللہ .

آن چیز رخی را، آنچه خواہد

چندانکہ خواہد آنرا کہ خواہد .

\*

میدان عفتاد و عشتہم ولایت است . از سیران حقیقت سیران ولایت زاید .

ایشان نہا عن این طبقہ اند، اولیاء اللہ، و او تاد در میان ایشان .

قوله تعالی . الا ان اولیاء اللہ . لا خوف علیہم، ولا ہم یحزنون .

و اولیاء را سہ نشانست:



سلامت دل

وسخاوت نفس

ونصیحت خلق

۱- سلامت دل: رستگاری از سه چیز است:

کلمه از حق

وجنگ با خلق

و بسند با خود

۲- وسخاوت نفس راسخ نشانست:

دست برداشتن از آنچه خود خواهی

و بدل باز شدن از آنچه خلق در آید

و منتظر بودن چیزی بیش از دنیا.

۳- نصیحت خلق راسخ نشانست.

نیکو کاران را یاری دادن

و بر بدکاران پرخشودن

و همه را نیک خواهی امتن.

این اخلاق اصل این اولیاست:

نیکو دلیست

وجوانمردی

و کم آزاری.

**نکته های پیر طریقت:**

مسکین او \* ده او را بصفا بی شناخت

بیچاره او \* ده او را از بهر نعمت دوست داشت

بیهوده او \* ده او را بجهت خود دوست

او \* ده او را از بهر نعمت دوست دارد \* روز محنت بر آورد!

او \* ده بصفا بی شناخت \* بدیم و طمع بر ستم!

او \* ده بخویشتم جویده را یافته پندارد.

- اما عارف اورا عدم بنور او شناسد .
- از شعاع وجود عبارت نتواند .
- در آتش سهرسی سوزد .
- واز ناز باز نمی بردازد .

ج ۳-ص ۶۳۹ تفسیر الاعراف

دیدار بهره اوست که اورا به صنایع شناسد  
از صنایع به او رسد : مکونات و مقدرات و محدثات، از خلق زمین  
و سماوات و شمس و قمر و نجوم و سخرات .  
سهر بهره اوست که اورا هم باو شناسد  
ازو به صنایع آید، نه از صنایع بدو .

ج ۳-ص ۶۳۹ تفسیر الاعراف

### مناجات :

ع

الهی !

او که حق را به دلیل جوید

به بیم و طمع پرستیید .

و او که حق را با احسان دوست دارد

روز محنت بر گردد .

و او که حق را بخویشتن جوید

نایافته ی فیه پیدا رد

الهی !

عارف ترا بنور تو میداند

از شعاع وجود عبارت نمی تواند!

در آتش سهرسی سوزد

و از ناز باز نمی بردازد!

ج ۸-ص ۲۹۹ تفسیر انصافات

\*

الہی!

کدام زبان ہستایش تو رسد؟

کدام خرد با صفت تو برتا بد؟

کدام شکر بانیکو کاری تو برابر آید؟

کدام بنده بگرارد عبادت تو رسد؟

ج ۱۰ ص ۳۳۳ تفسیر العرسلات

\*

الہی!

ترا کہ داند!

کہ ترا تو دانی!

ترا نداند کس!

تر تو دانی، بس!

ای سزاوار شئی خویش

وای شکر کننده عنای خویش

زہمی بہتات خود، از خدمت تو عا جز

و بہ عقول خود، از ساختن بہت تو عا جز

و بہ دل خود از شنائی بہ تو عا جز

و بہ توان خود از سزائی عا جز

ج ۱۰ ص ۳۳۳ تفسیر العرسلات

الہی!

وصف تو نہ کجا بزبانست

عبارت از حقیقت یافت تو بہ انست

باصولت وصال دل بددندار، اچہ بہ انست

حسین تو فر و ن است از بتابین سن

را تو بر و ن است از دان و ن سن

ج ۱۰ ص ۳۳۳ تفسیر العرسلات

\*

نه به چیزی سانی ، تا گویم که چنانی !  
آبی که خود گفتمی ، و چنانکه گفتمی ، آبی !  
« اندر دل من بدین عیانی که تویی ،  
وز دیده من بدین نیانی که تویی  
وصاف ، ترا وصف نداند ، گردن  
تو خود ، بصفات خود ، چانی نه تویی »

ج ۵-ص ۱ ، تفسیر یوسف

\*

نه شناخت ترا توان  
نه ثناء ترا (توان گوید) زبان  
ندد ریای جلال و کبریای ترا کران !  
پس ترا مدح و ثنا چون توان ؟  
ترا که داند ، که ترا تو دانی تو !  
ترا نداند کس ! ترا تو دانی بس !

(ج ۳-ص ۸۳ ، تفسیر الما نده)

# شرح باب ۹۲

فناء

نظر شارحان:

در آغاز باب، در باره تعریف فناء، شارحان چنین گفته اند:

۱- عقیف الدین تلمسانی: هر چه مضمحل بود، بیجز حق، اعمال حق در صفات و وصفات حق در ذات مستغرض باشد.

۲- عبدالرزاق فغانی: حق را از روی حق پاره دریافت با از نفس اثری ندارد.

۳- شمس الدین نسری: از فتای معروف و فتای معاینه میخوفند که در معرفت و معاینه حق میخون میگویند.

۴- عبدالمعنی اسکندری: نخست نشانی حق می آید، و پس از آنکه شود

معرفت بر معرفتش، و سپس ساقط شود، معاینه او بر معاینه اش، و در بیان پاره، هر چه را حق نیست، و نیز خود را رد کند، و چون همه میخوفند از قدر او، فناء شده اند.

۵- ابن القیم الجوزیه: جحد، یعنی رد کردن میخوف از آن نیست.

وجود ندارد و وجود آن بسته به خالق است.

۶- زین الدین خافی: معرفت بخشا، خداوند است پس معرفت او

فناء شود، معاینه او خداوند بخشاید پس معاینه او فناء شود، و چون

کردن او میخوف را از آن است که چون بی حاشیایند و نمائند، پس معرفت او

خالق است باین جهت، همه اسم نهادند به او، و او را از خود جدا کردند و

تعالی نیست در نگاهش ناپدید کرد.

از روی تعریف درجه سوم معرفت (باب ۹۱) به صحت بیان زین الدین خافی  
 میتوان پی برد .

در بیان درجه سوم فناء ، معنی «برق العین» را شارحان هر کدام بیان کرده اند .  
 عبد المعطی اسکندری ، برق معاینه

عزیز الدین تلمسانی و عبد الرزاق قاشانی ، عین الجمع (معاینه ناپراگندگی)  
 شمس الدین تستری ، رسیدن ذات سالک به درگاه ذات مطلق .

ابن القیم الجوزیه و زین الدین خافی : روشنائی حق

### ترجمه آیه :

آیه ۲۶ - سوره ۵۵ الرحمن) سیپاره بیست و هفتم .

کلی سن علیها فان . . هرچه و هر کس بر روی زمین است فانی و به سر آمدنی است .  
 خداوند تو صاحب شکوه و بزرگواری ، پیوسته باقی و جاوید باقی می ماند .  
 همان است که در جای دیگر فرمود : آنچه نزد شما است فانی است ، و آنچه نزد  
 من است باقی است .

### بیان عرفانی :

و ازین رو مصطفی فرمود : آنچه باقی میماند ، بر آنچه فانی میشود ، برتری دهید .  
 و برگزینید که دنیا ، دار غرور است ، و عقبی دار سرور . دنیا دار فنا و عقبی دار  
 بقاء است . نسیم عقل بر مشام آن کس نرسد که فانی را بر باقی برگزیند ، و دار سرور  
 را بگذارد ، و دار غرور آباد کند .

اگر همه ملک جهان ، و کشور بنی آدم را ، زیر نگین تو نیند ، و کلید خزانه های  
 دنیا را جمالگی به تو دهند ، چون سرانجام آن فناء است ، دل بران نهادن خطاست .

۱- ینک چند حکمت و پندار حکیمان و بزرگان بمناسبت فنا و بقاء :

۱- به گفتار از کردار کفایت کردن ، کار مغروران است .

۲- بر سر سایه دیگران اعتماد نمودن ، حرفه مفلسان است .

۳- به جا مه عاریت نازیدن ، عادت بیکاران است .

۴- به خلعت دیگران شاد بودن ، سیرت بی خردان است .

د- جفا کردن و طمع و وفا داشتن ، کاز نادرستان و ستمکاران است .

### از کتاب صدمیدان :

مید ان نود ونهیم فنا ست . از میدان معاینه ، میدان فناء زاید .

قوله تعالی . « کل شیء هالک الاوجهه ، له الحکم و الیه ترجعون » فناء نیستی است

و آن نیست گشتن بسه چیز ست در سه چیز :

نیست گشتن جستن ، در یافتنه .

نیست گشتن شناختن ، در شناختنه .

نیست گشتن دیدن ، در دیده .

آنچه نه یکن در آنچه نه بزل چه یابد :

حق باقی ، در اسم فانی که پیو ندد :

سزا در ناسزا کی بندد :

خر چه جز از ویست ، در میان سه چیزست :

نابوده ، دی -

و کم امروز -

و نیست فردا .

پس شمه نیست اند ، جز از وی ، مگر شست به وی .

پس شمه هست ویست .

بارگ نهید زینا رسید ، برسد .

و ستاره در روز نانیب آمد

در خود برسد ، آنکه بسوی رسید .

### مناجات :

ای ا

نشان این کار ، در این جهان داد

تا از فن نشان ما راهم نشان کرد

دیدم هر ی بوی من ، این جان شد

مهر تو سود کرد

و دواتی زبان کرد !

اج ۲ - ۱ - ۵ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱

# شرح باب ۹۳

بقاء

مراجعة در داخل این کتاب :

در اخیر باب آمده است : « آنچه هرگز محو نبوده » این سه درجه ، مطابق سه درجه فناست ، که در باب ۹۲ آمده است .

ترجمه آیه :

(آیه ۷۳-سوره ۲۰ «طه» سیپاره شانزدهم )

والله خیروا بقی . . . .

ما به خدای خویش ایمان آوردیم ، تا گناهان ما را بیامرزد ، و آنچه را که ما را و امیداشتی از جا دو (به بخشد) ، و خدای یگانه بهتر و او پاینده تر است . (گناهار ما حران فرعون پس از آنکه ایمان آوردند) .

از کتاب صدهیدان :

میدان صدم بقاست ، از میدان فنا امیدان بقاءزاید :

قوله تعالی ، «والله خیروا بقی»

خداوند تعالی و بس :

علاقی ، منقطع

و اسباب ، مضحک

و رسوم ، باطل



- و حدود، متلاشی
- و فہوم، فانی
- و تاریخ، مستحیل
- و اشارات، متناہی
- و عبارت، منافی
- و خیر، منہجی
- و حق یکتا
- بخودی خود باقی .

## شرح باب ۹۴

### تحقیق

#### ترجمہ آیه :

(آیه ۱۰ - سورہ بقرہ سیپارہ سوم ۱۰)  
قال اولم نؤمن؟ قال بلی و لا کن لیطامس قدی . . . . . آیا دنیا و روزی محمد . . .  
ہنگامیکہ ابراہیم گنت : پروردگار من مردہ یا چگونہ زندہ گئی ؟  
خداوند گنت : مگر ایمان نیاوردی ؟ گنت : آری ، و لا کن تا دنیا آرام  
شود ، و بدنیدار چشمیقین افزاید گنت : چہا سرخ بگیر ، و آنہار ابکش  
و پارہ یارہ کن ، و سرہای آنہار ابا خود آ ، پس از آن ، پارہ ای از آن  
آمیخنہ در ہمرا ، پر کوه شاہنہ ، پس آنہار را بسوی خود بخوان ، تا  
بسوی توبہ شتاب آید ، و بدان کہ خداوند توانا ، و راست داناست .

#### بیان عرفانی :

این آیه ، بہ زبان کشف ، بر ذوی ارباب حقایق رمزی دیگر دارد ،  
و بیانی دیگر . ابراہیم ، مشتاقی کلام حق ، و سوختہ خطاب او ، سوزش  
بہ غایت رسیدہ ، و سپاہ صبرش بہ ہزیمت شدہ ، و آتش مہر زبانش زدہ گنت :  
خدا یا بہای مرا ، تا مردہ را چون زندہ کنیہ گنت : ای ابراہیم ، آیا  
ایمان نیاوردی ؟ گنت آری ، لکن نہ آرزوی شنیدن کلام تو ، و سوز  
عشق خطاب تو ، ریزریز شدہ ، خواستہم تا گوئی : «آیا ایمان نیاوردی»  
مقصود ہمین بود کہ نسی ، و درد نہ آرام آمد : «آرام سن ، پیغام تو»  
گفتہ اند ، ابراہیم بہ آنچه از خداوند پرسید ، زندگی دل میخواست  
و طمانینہ راز ، کہ تادل زندہ نبود ، طمانینت در آن فرو نیاید ، و  
بغایت مقصد عارفان نرسد ، و غایت مقصد عارفان ، است :

روح انس ، و شهود دل ، و دوام سهر ،  
زبان در یاد ، دل بار از ، و جان در ناز ،  
زبان در ذکر ، دل در فکر ، جان با سهر ،  
زبان ترجمان دل در بیان ، و جان با عیان .

خداوند فرمود : ای ابراهیم ! اکنون که زندگی در سردن است ،  
و بقاء در فناء ، شو ، چهار سرخ بکش ، از روی ظاهر ، برای تعظیم فرمان ما ،  
و اظهار بندگی خویش ، و از روی باطن ، هم در ایجاد خود این فرمان ،  
بجای آرزو : طاوس زینت و سربرد ، با نعمت دنیا ، و زینت آرزو منگیز  
غراب حرص را بکش ، و بر آنچه خداوند فرمود به سر آید ، حریص میباش  
شیشد شهوت را باز کن ، هیچ شهوت بدل را نده ، نه زینت باطن ،  
گر از میدان شهوانی ، سوی ایوان عقل آئی ، چو کیوان ، دست در  
خود را به اندام آسمان بوی .

گفته اند : هر حیمه ازین پریش ، و مشغورش ، و سب حقی ، و دیدار جهان  
مطابق بود ، چنانکه موسی کرد این گفتار : ای ابراهیم ! در دنیا  
خواست ، لا جرم جواب بدی ، موسی به تریح جواب خیر است ، و بدست  
بن ترانی شایده .

گفته اند : چون ابراهیم گفت : خدا اینا مرده ، و بگویند و نماند ،  
ند آید که توفیق بمانی ، که اسماعیل ز اسیر چندی ، و در این دنیا  
خواست ، و وفا بدست خود است ، و وفا بدست ابراهیم ، و وفا بدست  
نیز وفا کرد ، و بنی را شکر گفت .

گفته اند : ابراهیم ، در این حدیث ، غایت - بین میخیزد ، و گفته  
است : ابراهیم خدایت است .

- علم الیقین - عین الیقین - حق الیقین .
- ۱- اول از زبان یحیی ان ، بدیندگان ، شد .
  - ۲- دوم بد نور هدایت با نمان .
  - ۳- سوم هم بد نور هدایت و هم بد وحی و هدایت .
- ابراہیم خدایت است ، تا هر بد و نیت در او جمع شود ، غرض از تعظیم اوست  
او نرسد .

# شرح باب ۹۵

تلبیس

مراجعة:

تلبیس دوم، موافق به درجہ دوم سراسر است. (باب ۷۵)  
تلبیس سوم: در باره تمکین باب ۸۰ دیدہ شود.

ترجمہ آیه:

آیہ ۸ و ۹ - سورہ ۷ - انعام جزو ۷

للمسئنا علیہم ما یلبسون.

(ترجمہ از آغاز آیه ماقبل):

و گفتند، چرا فرشته براو (محمد) نازل نشده کہ اگر ما فرشته فرستادہ می کار بر گزارد نمی، وایشانرا در ننگ و امان ندادی. و اگر آن فرستادہ را فرشته کردی، اورا بصورت سردی کردی، و برایشان پوشیدہ داشتی، آنچه را کہ ہم اکنون بر آنان پوشیدہ است...

# شرح باب ۹۶

وجود

نظر شارحات:

در اخیر باب: مسأله غریب شدن در او بیت آمده است  
این آیه تقیم اجوریه و وزین النعمین مخالفی، بدستوری این معنی خداوند  
عبدان را انصاری و سخنی معنی آن اعدای آن شده است.

ترجمه آیه:

آیه ۱۰۱ - سوره نساء - بسیار چه  
بجهد الله غفور الرحیم... هر کس که بر دینی آگاه و با خود  
بس از آن از خدا او ند آرزوی بخواند... خدا او ند آرزوی  
خداوند یافت.

ترجمه آیه دیگر:

آیه ۱۰۲ - سوره نساء - حق و چه  
وجوده والله تو ابارحیم... هر چه آرزوی آن آرزوی  
بر آن فرستادیم... مگر برای آنکه به آن خداوند...  
آنان آله بر خود ستم کردند... تو اومد...  
و توبه ای آنان طلب مغفرت دادند...  
فهمیدند آله خدا او ند توبه... و بهایان الله...

نکته های پیر طریقت:

از یافت «الله» نور ایمان آید  
نه بنور ایمان یافت «الله» آید.

حلاج گفت :

او کہ بنور ایمان «اللہ» را جوید

همچنان است، کہ بنور ستارہ خورشید را جوید !

ج ۷ ص ۱۹۰ تفسیر الانجلی

\*

مخلص، همه از و بیند

عارف، همه به او بیند

موجد، همه او بیند

ج ۳ ص ۲۳ تفسیر الانفال

\*

روز گاری او رامی جستیم، خود رامی یافتیم!

اکنون خود رامی جویم، اورامی یابم!

ای حجت ر ایاد،

وانسرا یادگار،

چون حاضری، این جستن نه چه کار؟

**مناجات:**

آنک در یافت، یافت تو جست

از راه حقیقت برتافت

ضعف الطالب و المطوب!

ص ۱۳۰ طبقات الصوفیہ

\*

محبت تو، روح روح است

قرب تو نور

جوینده تو، کشتہ باجان است

ویافت تو ر ستخیز بی صور .

ج ۷- ص ۲۵ تفسیر الشعراء

\*

الہی

اکنون کہ من بر من تاوان

تو آفتاب صفت بر من تابان!

بشرك از شرك برستن نتوان!

\*

حق ، پیش از جوینده معلومست  
پس جستن و جوینده برخاست  
حجاب ببرد ، که حق پیدا است .  
یافت رایافته ، نشان بس است .

ص ۷۹ تا ۸۹ طبقات انصوفیه

الهی!

آنچه ناخواسته یافتنی است  
خواهنده بدان کیست ؟  
و آنچه از پاداش برتر است  
سوال در جنب آن چیست ؟

ج ۶ - ص ۱۱۵ تفسیر طریقه

\*

آتش یافت ، با نور شناخت آمیختی  
و از باغ وصال ، نسیم قرب انگیزی  
باران فردانیت ، بر آرد بشریت ریختی  
با آتش دوستی ، آب تل سوختی .  
تأدیده عارف را ، دیدار خود آموختی .

ج ۳ - ص ۱۱۱ تفسیر التوحید

\*

ای نا دریاوند یافته  
و نادیده عیان !  
ای در نهانی پیدا  
و در پیدایی نهان !  
یافت تو روز است ، که خود بر آید ناگهان ،  
سایندگی تو ، نه بشادی پرد آرد ، نه با تو و همان .

ج ۱ - ص ۱۰۱ تفسیر التوحید

\*

و نزدیک نشانت میدهند ، و برتر از انبی  
بزرگوارت بی پیدا ، و نزدیک از جانی  
موجود نمنسهای جوانمردانی ، حدی دلهای ذال شرفانی  
ملک!

توانی که خود گمتی ، و چنانکه انبی آئی!

ج ۱ - ص ۱۰۱ تفسیر التوحید

# شرح باب ۹۷

## تجربید

### ترجمہ آیہ:

(آیہ ۱۲ - سورہ صافات) (بسیارہ شد نزد ہم)

فاخلع نعلیک . . . سن خدای توام ! نعلین را از پای بیرون آر ، کہ  
تو در وادی مقدسی هستی ، کہ باغ آفریدہ و آفرین شدہ است !

### بیان عرفانی:

یعنی دلت را از صحبت دو جهان فارغ ساز ، و بصلت انفراد ، خود  
را تنها برای حق آباد ساز .

ای موسی ، یگانہ را یگانہ باش ، اولی در تجربید قصد ، آنگاہ  
در نسیم انس . از دو گیتی بیزار شو ، تا نسیم انس ، از صحرای نمیزل  
دسیدن گیرد ، آنگاہ ، حجاب تقسیم ، از میان برخاسد و ندای  
لطف بجان رسد .

### از کتاب صدمیدان :

میدان چهار دہم تجربید است . از میدان زہد میدان تجربید زاید .

قولہ تعالی : « ولاتمدن عینیک »

تجربید در سہ چیزست : در تن ، ودل ، و سر

تجربید نفس ، طریق قرایانست .

و تجربید دل ، طریق صوفیانست .

و تجربید سر ، طریق عارفانست .



- ۱ - تجریدہ نفس سے چیز است :  
دنیا صاب نا کردن ،  
و پر نوبت او ناسف نا خوردن ،  
و آنچه بود نہ نہفتن .
  - ۲ - و تجریدہ دل سے چیز است :  
آنچه نیست نہ بیوسیدن ،  
و آنچه هست قیمت نا نهادن ،  
و بہ ترک آن نترسیدن .
  - ۳ - و تجریدہ سر سے چیز است :  
بر آسیاب نیار آمدن ،  
و در راه حق نشان خود نرسیدن ،  
و از حق بجز از حق باز ناگشتن .
- مناجات :**  
انہی !

ہرچہ مرا از دنیا نصیب است :  
بکفران دہ !  
و آنچه مرا از عقبی نصیب است :  
بہ مؤمنان دہ !

مرا ، در این جهان ، یاد و نام تو پس !  
و در آن جهان ، دیدار و سلام تو پس !

ج . ۱ - ص ۵۲ - فقیران خیر .

# شرح باب ۹۸

تفرید

مراجعة :

در باره درجه سوم تفرید ، سومین طایفه « بسط » دیده شود ، باب ۸۶

ترجمه آیه :

آیه ۲۵ - سوره ۲۴ ( نور ) سیپاره هجدهم  
و يعلمون ان الله هو الحق المبين : آن روز است ، که خداوند  
سزای آنها را به شایستگی خواهد داد (و فردا در جهان دیگر) بدانند ،  
که خداوند ، براستی خدای برحق و پیدا و آشکار است .

در تفسیر کشف الاسرار :

آیه ۷۵ سوره ۶ ( انعام سیپاره هفتم )  
در باره تفرید : و کذا الک نری ابراهیم . . . . . چنین خوانده  
شود : همچنین ما به ابراهیم آنچه از نشانی پادشاهی ما در آسمانها  
و زمین است نمودیم ، تا از یقین کنندگان باشد .  
اول او را سلکوت آسمان و زمین نمودند ، تا از راه استدلال آنها  
دلیل بر وجود صانع گرفت ، در کواکب نگریست ، ماه و آفتاب را دید ،  
چون به زوال آنها پی برد ، جمال حقیقت او را روی نمود ، و از راه  
استدلال و برهان به مشاهدت و عیان باز گشت ، و از همه آنها روی بر  
گردان شد ، در آغاز ، عالم وار شد ، و در فرجام عارف وار آمد .  
واسطی ، عارف بزرگوار گوید : خلق عالم ، بسوی خدا باز گردند ،  
و عارفان از او همی آیند !

اگر کسی گوید : خدای را به دلائل شناختم ، تو اورا گوی ، دلائل را به چه شناختی ؟ بلی ، در بدایت ، از دلائل چاره نیست ، چنانکه راه خلیل بود ، چون آن همه دلائل در راه او آمد ، و بهر دلیلی که میرسید ، در وی همی آو بیخت و گفت : این خدای من است ، چون از درجه استدلال برگزید ، جمال توحید را عیان بدید ، گفت : ای قوم ، من از همه شرك اوران بی زارم .

روشر راه روان ، و کشتش بودگان راه ، کیفیتی ویژه است ، که چون از درگاه احدیت ، از باب رأفت و رحمت ندای خلعت ، به صفت خلیل به ابراهیم رسید ، فرمان آمد که در راه خات (دوستی) اسنادگی شرط نیست ، از این منزل فراتر شو ، و سفری کن که آنرا سفر تفرید گویند ، چون خلیل طائبی تیزرو و جوینده یادگار ازل بود ، قصد همت کرد ، و راه بسوی خدا را پیش گرفت ، از کمین گاه غیب ، خزائن عزت گشودند ، و از درهای غیبی ، و ذخیره های شکستی ، بسی در راه فروریختند ، خلیل هنوز در راه بود ، و پیوست بسوی او ، سیرفت هنوز به نقطه جمع نرسیده ، باز نگریست ، غنیمت دید ، به غنیمت مشغول شد ، جمال توحید از او روی پوشید ، که چرا باز نگریستی ؟ تا آنکه آمرزش خواست ، و آن درهای غیبی هم چنان می دید ، و باز می اسناد می گفت : این خدای من است ! چون که آن درها بس شاغل و دل فریب بودند ، خلیل را گفتند : نیاستی که ترا این وقف در راه بودی ، و پیوسته به غنیمت ها و ذخیره های عرض را نگری ، چرا چشم همت از آنها فرو نگری ، و چرا سنت چشم پوشی از آنها به کار نه بسی ؟ چنانکه بهر غافل و سید فرزند آدم ، در شب معراج ، که آیات کبری بر او تجلی کرد ، چشم برنگردانید ، و نگریست ، و او بر این ادب بود ، که چشم دیدار بر آنها نکشود ! ای خلیل ، کسی که یادگار ازل جوید ، او غایب ذخایر را چه کند .

خلیل ، دست تجرید ، از آستین تفرید ، بیرون کرد ، و روی از اسباب باز زد و گفت : خدای من ، کسی است که آسمانها و زمین را آفرید ، و من روسوی او کنم ، و هرگز از شرك او ران نخواهم بود ، یعنی مصداق را در راه خدا یکی کردم ، دلم را از غیر او پاک کردم ، بیخاتم را در او بستم ، و شوقم به او خالص کردم ، پس من بخدا ، برای خدا ، و موجود در خدا هستم !

## از کتاب صد میدان :

میدان هفتادم تفرید است. از میدان توحید میدان تفرید زاید .  
قوله تعالی «لن ، بان الله ، هو الحق ، و ان ما یدعون من دونه هو الباطل» .  
حقیقت تفرید ، یگانه کردن همانست ، بیان آن در توحید برفت .  
واقسام تفرید سه است :

یکی در ذکراست . . . و یکی در سماع . . . و یکی در نظر .

۱ - در ذکراست که :

در یادوی نه بر بیم باشی از چیزی جز از وی .

و نه در طلب چیزی باشی جز از وی .

و نه بر کوشیدن چیزی باشی بجز از وی .

۲ - و در سماع آنست که :

در گوش سراز سه ندای وی بریده نیاید :

یک ندا باز خواندن با خود در هر نفسی .

دیگر ندا فرمان - بخدمت خود هر طرف .

سیم ندای ملا طقت در هر چیز :

۳ - و در نظر آنست که :

نگریستن دل از وی بریده نیاید .

و نشان آن سه چیز است :

یکی : آنکه گردش حال ، سرد را بنگرداند .

دو دیگر : آنکه تفرقه دل بهیچ شاغل ، سرد را در نیابد .

سیم : آنکه سرد از خود بیخبر ماند .

## نکات پیر طریقت :

مزدور را نور اسید درد دل تا بد

و عارف را نور عیان در جان !

اسروز همه با جهان در شغلند

و ایشان با یکی

و فردا همه خلق در نعیم غرق

و ایشان هم با آن یکی !

ج ۷ ص ۱۵۲ تفسیر الشعراء

بادا کہ بازرہم روزی، از زحمت حوا و آدم  
آزاد شوم، از از بند وجود و عدم  
از دل بیرون کنم، این حسرت و ندم  
با دوست برآسایم یکدم

ج ۳ ص ۱۵۷ تفسیر الماوند

### مناجات:

دانی کہ نہ بہ خود بہ این روزم ،  
و نہ بکفایت خویش شمع ہدایت میا فروزم  
از من چہ آید ؟

و از کرد من ، چہ کشاید ؟

طاعت من ، بتوفیق تو !

خدمت من ، بہدایت تو !

توبہ من ، بر عاقبت تو !

شکر من ، با نعام تو !

ذکر من ، با انجام تو !

حمہ توبی !

من کیم ؟ !

اگر فضل تو نباشد ،

من بر چہ ام ؟ !

ج ۳ ص ۱۵۷ تفسیر الماوند

# شرح باب ۹۹

## جمع

### مراجعة در داخل این کتاب :

در تعریف جمع گفته شده : والاتر از آب و گل : باب ۶۶ دیده شود  
در درجه اول جمع (جمع علم) ، د و درجه اول و دوم علم ، در درجه سوم  
علم جذب شود (باب ۵۲) .

علم لدنی یعنی علمی که از سوی حق آید .

در درجه دوم جمع ، (جمع دریافت) : باب ۸۹ و باب ۹۰ دیده شود .  
قرجه آیه :

آیه ۱۷ - سوره انفال (سپاره نهم

و ما رمیت اذ رمیت ... شما کافران را نکشتید ، لکن خداوند آنانرا کشت ،  
وتو ( ای محمد ) ، تیر نینداختی هنگامیکه انداختی ، بلکه خداوند انداخت ،  
و این کار را برای آزمون نیکو کاران ( روز جنگ بدر ) کرد ، تا مؤمنان را  
نیکو آزمائید ، که خداوند شنوا و داناست .

### بیان عرفانی آیه :

رمی بنده فرق است ، و رمی خدا جمع : فرق ، ضعف عبودیت است و جمع

صفت ربوبیت .

فرق بی جمع به کار نیست، و جمع بی فرق راست نیست .  
فرق محض بی جمع عقیده قدر بان است ، و جمع محض بی فرق دین  
جبر بان است .

فرق و جمع هر دو راه مؤمنان است و حق هم آنست .  
قدریان: آنانند که خود را اختیار و استطاعت نهند و از خود قدم فرا پیش نهند .  
جبریان: آنانند که در سیاست جبروت دست و پای خود کم کنند سبب  
نه بینند و خود را اختیار نهند .

این آیت اشاره به حقیقت افراد است و طریق اتحاد . میگوید :  
مردان و دیگر همه را بگذار  
گرفتار مهر ما را با غیر ما چه کار .

ای محمد! به کردار خود بر ما منت مده ! توفیق ما بین !  
بیاد خود مناز ! تلقین ما بین !

از نشان خود بگریز ! به یک بارگی مهر ما بین !  
طریق اتحاد یکا نگی است

و با خود بیگا نگی

از من و ما نشان دادن دوگانگی است

و دوگانگی دلیل بهگانگی است

دوگانگی آنجا است که امروز و فردا است

موحد از امروز و فردا جدا است

تا موحد مایه خور شید وجود نیافت ، از خود و انرست

و تا از خود و انرست ، حق را نیافت .

از کتاب صد میدان :

میدان پنجاه و نهم جمع است . از میدان غیرت جمع زاید .

قوله تعالی «ثم ذرهم فی خودهم یلمعون»

جمع از هراکندگی سه چیز برستن است :

برستن دلاست - و نیت - و وقت .

۱- ناپراگندگی دل را سه نشانست :

نابستن افزونی

و وحشت از خلق

و ملالت ارزندگان .

۲- و نشان ناپراگندگی نیت سه چیز است :

شیرینی، خدمت

و آرزو مندی بعلم

و موافق افتادن قصد .

۳- و نشان ناپراگندگی در وقت سه چیز است :

حلاوت مناجات

و تواد حکمت

و صحت فراموشی .

\* \* \*

سیدان شخصیت انقطاع است . از سیدان جمع سیدان انقطاع زاید .

قوله تعالی : « انی مهاجرالی ربی » .

انقطاع ، از غیر حق بریدن است ، و باحق بودنست .

منقطعان با حق ، سه مرد اند :

یکی بعذر ، و دیگری بجهت ، و سیم بکل .

۱- منقطع بعذر را سه نشان است :

نفس مرده

و دل زنده

و زبان کشاده .

۲- و منقطع به جهت را سه نشانست :

تن در سعی



وزبان در ذکر

و عمر در جهد .

ب - و منقطع بکل راسه نشانیست :

باخلق سادیت

و باخود بیگانه

و از تعنی آسوده

مناجات :

ای

آب عذبت زو بسنگ رسیده

سنگ بار گرفت

سنگ درخت دیوانه

درخت میوه و بار گرفت

درختی که بارش همه سادی

طعمش همه اسر

بویش همه زادی

درختی که بیخ آن در زمین بود

سایح آن بر هوای رضا

میوه آن معرفت و حفا

حاصل آن دمار بود

ج - در ص ...

ای زدیگر ...

و مهر با نتر ...

ح - در ص ...



### بیان عرفانی آیه :

خداوند خود را گواهی داد و خود را ستود. در سرائر خویش اوست  
خویش در گزاف خویش، آنکه آنگاه آنگاه در عالم بود آید که سراسر آید که  
خشکی نه درین درویشانی که داد و یکی که قیام به فرستادن و فراق تو با  
در آن حال خداوند ما چنانست خویش در قافله خویش که سراسر آید  
خویش سخن گفت و به گمانی خویش توان بر سراسر آید که سراسر آید  
و حاوی تمام است

و نیز از چیزهای جزئی است

فانکرا در عالم خویش

و در قیام تو و هم تو

راست از تمام است

ترجمه آیه و بگر

آیه و سوره سوره سوره

انچه گفته اند نور چشم ما است

و نیز از چیزهای جزئی است

### بیان عرفانی آیه :

حضرت رسول آمد و خود را گواهی داد و خود را ستود

که بیست و نه مرتبه در سراسر آید که سراسر آید

حفظ از خود است و نیز از خود است

دلیلی است که در این عالم است

بکار مکن گران در عالم

### ترجمه آیه و بگر :

آیه و سوره سوره سوره

فانکرا در عالم خویش

یکانه و سوره سوره سوره سوره

کردید که سراسر در این جهان است

در کدام جای باشد (بہشت یا دوزخ) ہمہ راسیداند .

### بیان عرفانی :

بدان کہ این کلمہء توحید سائے دین است

و اسلام رار کن مہین - و حصار امانت

و شعرا اہل ایمان و مفتاح جنان

بی گفتن این کلمہ، نہ اسلام است نہ سلام

بی پند یافتن این کلمہ، نہ ایمان است نہ امان

تابہ زبان این کلمہ را نگوئی، درد نیا سلاست نیست .

تابہ دل نپذیری، در عقبی کرامت نیست

ہر کہ در حمایت این کلمہء بزرگوار آمد

در سراپردہ امان خدای قہار آمد .

### ترجمہ آیہ دیگر :

(آیہ ۱ - سورہ ۱۱۲ (اخلاص) مہوارہ سی ام)

قل ہواللہ احد : بگو (ای محمد) کہ اوست خدای یگانہ ! اللہ احد

خداوند بی نیاز، ہم یلد و ہم یولد : نژادہ و نژادند او را ( نہ از

چیز ونہ از کس)، ولم یکن لہ کفو احد ونبودہ ونیست او را ہمت .

### بیان عرفانی :

ہم یلد و ہم یولد

تا شما کہ خرد مندید در یابید

و بدانید کہ او را زن و فرزند نیست

خویش و پیوند نیست

مثل و مانند نیست

ای محمد!

دشمن چون تو را بد گوید - من جواب دہم

و چون سرا بد گوید تو جواب دہ

و من تو را حبیب خواند م

کہ تو ہم سرا حبیب خوددانی .

## اقتباس دیگر از کشف الاسرار :

توحید دو باب است :

توحید اقرار ، و توحید معرفت

توحید اول ، نعمه بفرستادن راست

و توحید دوم ، عارفان و صالحین راست

توحید ، اقرار بظاهر آید ؛ تزیین زبان خیر و غیر

توحید معرفت ؛ به جان آید ؛ وقت آمدن آن کسی که

و آنکه از توحید اقرار خبر دهد ؛ بدانند که آن توحید اقرار است

و آنکه از توحید معرفت خبر دهد ؛ بدانند که آن توحید معرفت است

آن کسی راسته گوید آن توحید اقرار است

و آن کسی که کدش باشد آن توحید معرفت است

تفسیر آیه توحید در حدیث

## بیان شارح دیگر :

معنی بیان حقیقت توحید حق ، آنوقت است که کسی هیچ چیز را نداند

در میدان قدم نهی ، توحید اقرار از توحید معرفت برتر است

گشت ، چه توحید و آنکه کسی را شکی نیست ؛ آنکه حق را نداند

چنانچه ، هیچ چیز است :

توحید حق ذات خود را بداند ، چه خود و چه غیر خود

شهادت است ؛ لا اله الا الله ؛ این توحید است

و عبارتی ، و اشارتی ، و رازی ، و نمونی ؛ آنکه توحید اقرار است

منصرف ، و از راه خود سجده بود ، چه کسی را شکی نیست

و نحو معرفت است

بیان حقیقت توحید ، آنکه کسی را شکی نیست ؛ آنکه حق را نداند

در تجلی احدیت ، چون و چرا ؛ توحید اقرار است

باطل نه ایستد ؛ اینجاست نطق ؛ آنکه توحید اقرار است

هرشی ، عبارتی باید، که بروی دلالت کند . اگر ذاتیات بود، حد گویند، واگر به نوازم بود، رسم گویند و این مستند علی ترکیب و تعدد و تکثیر است ، و این حقیقت ازین سنزه است . و در سایر ابواب غیره، گذشت ، آنگاه عبارت و اشارت ازین حضرات معزول و معذور است .

(شرح دری ماخوذ از نسخه خطی منازل السائیرین بقلم ملا محمد حدادی امام ارگ (متوفی . ۱۳۱۰) از روی منبع قدیم قرآنی نسخه خطی در کتابخانه شخصی فرزند آن مرحوم الحاج محمد علم شواش هروی در هرات محفوظ است . باقی نسخه بجز صفحه اخیر شرح دری ندارد ) .

### از کتاب صد میدان :

صدان شصت و نهم توحید است . از صدان شصت میدان توحید و توحید

توحید یک . گفتن است

و یک د بدن

و یک د ا نستین .

فونه تعالی : فعه انه لاله لا اله

۱- اما یک گفتن :

مرهبه عنمهات و در عمه معرفت دنیاودین

و حاجز میان دوست و دشمن .

شهادت عندهست و خلاص بنده آن و وفات آن

و گفتار توحید را و ظاهر آنرا و باطن آنرا سه برصفت :

۱- گواهی دادن الله تعالی را به یکنایی در ذات

و پاکیزگی از جفت و فرزند و انباز و بار ، سبحانه و تعالی .

دود یگر - گواهی دادن الله را بیکنایی در صفت ها

که دران بی شبهه است

و آن و برصفت است نامعول ( یعنی بیرون از عقل آدمی )

کیف آن ناسفهوم و نامحاط و نامحدود .

دور از اوهام .

هرشی ، عبارتی باید، که بروی دلالت کند . اگر ذاتیات بود، حد گویند، واگر به لوازم بود، رسم گویند و این مستدعی ترکیب و تعدد و تکثیر است ، و این حقیقت ازین سنزه است . و در سایر ابواب غیره گذشت ، آنگاه عبارت و اشارت ازین حضرت معزول و معذور است .

(شرح دری ماخوذ از نسخه خطی منازل السائرين بقلم ملا محمد حدادی امام ارگ (ستوفی . ۱۳۱۰) از روی منبع قدیم قرب نسخه خطی در کتابخانه شخصی فرزند آن مرحوم الحاج محمد علم شوارس هروی در حران . چنانچه است . باقی نسخه بجز صفحه اخیر شرح دری ندارد ) .

### از کتاب صد میدان :

میدان شصت و نهم توحید است . از میدان شصت میدان وجود دریم .

توحید یکه گفتن است

و یکه دیدن

و یکه دانستن .

قوله تعالی : فاعلم انه لا اله الا الله

۱- اما یکه گفتن :

مرهه عمهات و در عمه معرفت دنیا و دین

و حاجز میان دوست و دشمن .

شهادت عمهات و اخلاص به آن و وفات آن .

و گفتار توحید را و ظاهر آنرا و باطن آنرا سه بر صفت :

اول - گواهی دادن الله تعالی را به یکتایی در ذات

و پاکیزگی از جفت و فرزند و نیاز و سببانه و تعالی .

دو دیگر - گواهی دادن الله را بیکتایی در صفت ها

که در آن بی شبهه است

و آن ویرا صفت است نامعقول . (یعنی بیرون از عقل آدمی)

کیف آن نامفهوم و نامحاط و نامحدود .

دور از اوهام .

و در آن نه مشارک و نه مشابه ، سپیچانه و تعالی .

مهم . گواهی دادن است الله را بیکسانی

بنامهای حقیقی از ای

که ناسها ، و برا حقیقت است

و دیگرانرا عاریتی .

آفرید : و برا هم نام نیست .

آنچه نام نیست آن نام ویرا حاکمیت : فرمود : از ای سرانی وی .

و آنچه نامهای حقیقت است آفرید : است محراب بسوزان ای سرانی

الله ، رحمن ناسهای نیست

که به این نامها : کسی دیگر و آنچه الله

است و ما بگفته ایم آن وی :

و فرمود : ای سرانی ، در آن

بیکسانی در هر آنست نام

به توان آن قریب متوجه است

بگفته : همه و مع از ای

بر حکمت و مع از ای

و کسرا جز از ای : غیبی آن : حکمت آن است

دیدن آن ، بر حکمت است

در است دانستن آن ، و حیوانات

و بوش بودن آن ، و بر قدر است

در آنس با چنانوی آن نیست .

و بگفته ای : در ای سرانی

چنانچه ای : و بگفته ای : در ای سرانی

در ای سرانی : هر آنس دیده .

و بگفته ای : در ای سرانی



و وقت نگاه داشته .

و اما یکتائی در آای وی :

به یگانگی و بیست معطی: بیست ، در پناه

نه کس را ، جز ازوی ، شکر و سنت .

ونه بکس ، جز ازوی ، حول و قوت

نه دیگری را جز ازوی ، منع و رحمت

س - اما یکتا دانسان :

در خدمت است .

و در مقام است

و در همت است .

ما در خدمت :

ترتیب است

و رعایت اخلاقی .

و ضبط خاطر .

و ایجاد در مقام است :

تصمیم سر است .

و تحقیق ذکر

و دوام اعتماد

ایجاد در همت :

نگرم کردن هر چه جز ازوی .

و فراموش کردن هر چه جز ازوی .

و باز رفتن به آزادی دل ، از هر چه جز ازوی .

**نکته های پیر هرات :**

توحید ، در دل های سوزان ، برود درد نایب بود .

هر آن دلی که سوخته تر و درد وی تمام بود .

با توحید آشنا تر ، و بحق نزد یکتر .

(ج ۵ - س ۱۸۲ - تفسیر از عدد)

\*\*\*

عمه چیز تا عبارت آسانست، و یافت دشوار .

و در توحید یافت آسانست ، و عبارت دشوار .

عبارت توحید، از عقی بیرون است .

عین توحید، از توهم مصونست .

حادث در از بی گم است .

توحید آنست که جز از یکی نبود .

با آنکه آنکه این خود نبود .

عمه خود او بود !

توحید - قرار ، دیگر است .

و توحید معماست ، دیگر

و توحید ذکر در ویت دیگر

(ج ۵ - س ۱۸۳ - تفسیر از عدد)

\*\*\*

توحید به همه است ، نه در را یکگانه دانج .

توحید حقیقی است ، نه در را یکگانه باشی .

و در غیر او نیکنه باشی .

(ج ۵ - س ۱۸۴ - تفسیر از عدد)

**مناجات :**

ابتداء که کردی :

و ز آغاز این بار که جوید :

در خاک مهر که کسب ؟

و سرای دوستی که ارباب

(ج ۵ - س ۱۸۵ - تفسیر از عدد)

الہی

تو آئی ، کہ نور نچلی ، بر دلہای دوستان تابان کردی  
چشمہ نغای مہر ، در سرغای ایشان روان کردی  
وان دلہا را آئینہ خود ، و مچل صفا کردی  
تو در آن پیدا !!

و بہ پیدائی خود در آن ، دو کیتی تا پیدا کردی  
ای نور دیدہ آسمان  
و سوردل دوستان  
و سرور جان نزدیکان  
نعمہ نو بودی و تویی  
نہ دوری ، تا جوید  
نہ غایبی ، تا پرسند  
نہ ترا جز بتو یا پیدا !

ج ۶ - ص ۵۷۲ تفسیر النور

\* \* \*

چون در میان جان حاصری  
از بی شبی ، میگویی کہ : شجائی ؟  
زندگانی جانی ، و آیین زبانی  
بجود از خود ترجمانی !

ج ۵ - ص ۵۹۸ تفسیر بی اثران

\* \* \*

الہی

جز تو ، سرا کہ داند :  
ہیچ کس نتواند ! !  
و ہر کہ ترا بجود جوید  
بر سزای خود فروماند !

ترا بتو ، از تو ترا ، می جویند  
و با تو بتو ، از تو ترا می گویند .

(ص ۵۵ - طبقات الصوفیه :

مزا عاتو ما ختی  
و نوا ها تو ساختی  
نه از کسی بتو  
نه از تو بکس  
همه از تو بتو  
همه تو بی ! بس !

ج ۷ - ص ۷۳ - تفسیر القصص

### فصل اخیر عمل المقامات :

طریق اخلاصه :

ترجمه :

و بدان که تانی ، سرمتعمه و جوینده ارشاد را  
و دشواری سخت بودن پریش ها  
و شکست خوردن دشمنی مسکینان  
و کشتن غلام نابالغ  
در خلقت چاره پذیر نباشند  
لاکن :

۱ - اراده خاصگان تجرد از همه سواد غایت  
و امشاهده سواد حق در آن  
و برای حق و سیر حق را

( می فرماید ) «و اگر رحمت اراده کند ، آنا کسج تواند آرا روز شادمانی

۲ - زهد خاصگان جمع کردن همت است

دور از پراگندگی های هستی

زیرا که حق ایشان را بنور کشف معاف دارد  
از تعلق به احوال

( می فرماید ) « ایشان را خلاص بخشیده ام با خلوت ذکر سرای باقی . »

۳ - توکل خاصگان رضا به تدبیر خود ایشان  
و خلاصی از تدبیر خود ایشان

و دست برداشتن از این مدعا که اسور خود را برای اصلاح شان به خود تفویض کنند

و بی بردن برینکه مدبر ( حق ) کفایت ایشان را کرده است

و اسور شان را از روی علم خویش بر مصالح ایشان جاری داشته

( می فرماید ) ، « راضی و بر خور دار از رضا »

۴ - صبر خاصگان ، نهی کردن شانست دلهای شانرا، از گمان به بدی

زیرا که خداوند تعالی را نباشد

قضائی عاری از رأفت

و خارج از رحمت

( می فرماید ) « تا مومنان را بیازساید ، از جانب خود ، با آزمایش نیکو ،

۵ - حزن خاصگان ، ناامیدی از نفس اماره ( فرمان دهنده ) به بدی .

( می فرماید ) « بدرستی که آدمی سرپروردگار خود را تا سپاس است »

۶ - خوف خاصگان:

هیبت جلال باشد

له خوف عذاب

زیرا که خوف عذاب ، تمپیدن برای خود است و نگهداری خود

و هیبت جلال تعظیم حق است

و نسیان نفس

( می فرماید ) « ترسان باشند از پروردگار خود که بالای سرشان است »

۷ - رجای خاصگان ، تشنگی بهر شرابست که غرق آنند و مست آن

( می فرماید ) آنها بسوی پروردگار خود نمی نگری؟ .

۸ - شکر خاصگان ، شادمانی است با آنچه دریابند ( \_ وجد )

(می فرماید) «مژده بخشا و شادمان باشید» از فروختن خود را با او.»

۹- محبت خاصگان، فدای ایشان در محبت حق است، مرا ایشان را

زیرا همه محبت ها، در محبت حق به اجبابش، ناپدید شود.

(می فرماید) «و چیست بعد از حق - بجز گمراهی؟»

۱۰- شوق خاصگان گریزان بود نست، از اسمها، و نشانه های خود ها

(می فرماید) «بسوی توستافتة ام، ای پروردگار، تا راضی باشی.»

۱۱- پس اراده، وز غم، و توکل، و صبر و حزن، و خوف و رجاء، و شکر، و محبت، و شوق

منازل اهل شرع است

روندگان بسوی عین حقیقت

چون عین حقیقت را مشاهده کنند،

رهنوردان را، مشاهده احوال ناپدید شود،

تا فانی شود، آنچه نبود

و باقی ماند، آنچه پیوسته بوده

(می فرماید) «و باقی بماند وجه پروردگار تو!»

پایان یافت (بیان) عبات ها ده در مقامات داخل شوند



در بندهای این آخرین بخش کتاب علم المقامات آیات مبارکانه این است

است (بنامش شماره بند ها)

در مقدمه شماره است به آیات ۵- ای ۸۲ سوره کهف، هارقه ۱- راجع به

اینکه موسی علیه السلام به حکمت ناره های خضر علیه السلام این برده به

۱- آیه ۳۸، سوره نوره، پارچه ۲۳

۲- آیه ۶۶، سوره س، هارقه ۲۳

۳- آیه ۲۸، سوره فجر، هارقه ۳۰

۴- آیه ۱۸، سوره انفال، هارقه ۹

۵- آیه ۶، سوره غادرات، هارقه ۳۰

۶- آیه ۵، سوره نحل، هارقه ۱۴

- ۷- آیه ۵۴ سورۃ فرقان پارہ ۱۹  
 ۸- آید ۱۱۱ سورۃ توبہ پارہ ۱۱  
 ۹- آید ۳۲ سورۃ یونس پارہ ۱۱  
 ۱۰- آید ۸۳ سورۃ طہ پارہ ۱۶  
 ۱۱- آید ۲۷ سورۃ الرحمن پارہ ۳۷

### متن اصلی عربی :

طریق الخاصہ:

و اعلم ان التانی المتعلم و المسترشد

و التعاصر علی المنیع المسائل

و خرق سقیمہ المساکین .

و قتل الغلام غیر البالغ

یس من الخلق فی شیء بالابدال عنہا .

۱- لکن ارادۃ اہل الخصوص

التجرد عن المرادات کلہا

بمشاہدۃ مراد الحق فیہ

ولہ وایاہ

« او ارادنی برحمتہ ، هل هن مسمکات رحمتہ ؟ »

۲- و زهد ہم جمع النعمۃ

عن تفرقات النکون

لان الحق عا قنا ہم بنور الکشف

عن التعلق بالاحوال

« انا اخلصنا ہم بخالصۃ ذکری الذارہ »

۳- و تو کلہم رضا ہم بتدبیر الحق

و تخلصہم من تدبیر ہم

والضیق الداعی

الی تقوی رض امور ہم

الی استصلاح شأنهم

یوقعونهم علی فراغ العذیر ، عن ذفایقتهم

و مرنا علی علمه مصالحهم

و تخلصهم من سائر رذائلہ فیہا

« راضیة مرضیة »

۴ - و صبر ہم نوبتہم یونہی ، من خو طر اسراء

فانہ لیس تبد تعالیٰ

فضاء - رید من الرأفة

حارجاً عن ارحمہ

« و یبغی المؤمنین من اللہ حساباً »

۵ - و حزینہم یسجد من نفسہم الامرة باسوء

« ان الاسماء بہم یکتوبون »

۶ - و خوفہم عبید الجلال

لاحدق العذاب

و من خوف العذاب ، ما انما عن نفس و عن عبید

و عبید الجلال بحسبہ العین

و نسیم الشمس

« یحافظون ربہم من ہوانتہم »

۷ - و رجاؤ ہم صافو ہم من اللہ انہم لیسوا فیہ عذرا و یستلذون

« اللہ قرأ فی ربک »

۸ - و شکرہم سرورہم یومونہم

« ما متبشرون بربہم »

۹ - و عجزہم انہم فی عجزہم عن اللہ

« ان العجزات لہن ، کلمات من اللہ انہن لکن لہن »

« فعدا ابعد الی الا اضلال »

۱۰ - و سؤلہم قرآنہم من ربہم و سؤلہم



« وعجلت اليك رب لترضى »

۱ - فالارادة ، والزمه ، والتوكل ، والصبر ، والحزن ، و الخوف ، والرجاء ،

والشكر ، و المحبة ، والشوق ،

منازل اهل الشرع .

السائرين الى عين الحقيقة .

فاذاشهدوا عين الحقيقة .

اضمحلت فيها احوال السائرين

حتى يفتنى ما لم يكن .

و يبقى ما لم يزل .

« و يبقى وجه ربك »

تمت العمل بالخلع في المقامات

## نسخه های خطی منازل السائرین

متن عربی این کتاب بطریق آفست از روی نشریه علمی کتاب که بکوشش استاد سرژ بورکوی که توسط مطبعه معهد علمی فرانسوی برای آثار شرقی در سال ۱۹۶۲ در قاهره بچاپ رسیده نسخه برداری شده است.

پیش از چاپ شدن این نسخه تحقیق شده منازل السائرین يك نسخه چاپ شده دیگر وجود داشت که در سال ۱۹۰۹ توسط مکتبه سعاده در قاهره بچاپ رسیده بود و آن متن محض برای مطالعه مردم و بدون دقت علمی تهیه گردیده بود. همچنین باید دانست که در سال ۱۳۳۳ مدارج السالکین اثر ابن قیم الجوزیه که تفسیر منازل السائرین میباشد، توسط مطبعه المنار در مصر بچاپ رسیده بود، و در متن آن نیز نقص های عدیده موجود است.

استاد بورکوی برای ترتیب متن تحقیق شده منازل السائرین، چهل نسخه خطی کتاب را طی مابیان از نظر گذشتانده است. در چاپ ۱۹۶۲، يك مقدمه بزبان فرانسوی نگاشته و مطالب مفصل و دقیق راجع به نسخه های خطی و طرز تهیه متن علمی طی پنجاه صفحه بیان کرده است. در اینجا از ترجمه آن مفصل صرف نظر کردیم و علاقمندان بآن مراجعه خواهند کرد.

محض برای معلومات خوانندگان فهرست نسخه های خطی منازل السائرین را که مؤلف مطالعه کرده است در اینجا می آریم.

۱- کلامکته - انجمن آسیائی بنگال

۲- قاهره - الازهر

۳- قاهره - الازهر - خط اسمعیل محمد الحمصی.

۴- قاهره - کاتب وای بن فرهاد عبدالله - تاریخ کتابت ۹۹۹ زروزیار دارد.

۵- لندن - برتس سوزیم - بخط اسمعیل بن عبدالله - تاریخ کتابت ۱۰۰۸

۶- برلین - بخط منصور بن شمس اند بن سنداوی - تاریخ کتابت ۱۱۱۰

۷- برلین - بخط محمد بن شاکر بن شیخ سلطان محمد دهنوی - تاریخ

کتابت ۱۰۳۳

۸- برلین - تاریخ کتابت ۱۱۱۷

۹- برلین .

۱۰- کابل - کتابخانہ عامہ - کاتب محمود بن جمال الدین البخاری

تاریخ کتابت ۸۶۸

(این نسخہ خطی داخل یک مجموعہ است، مجموعہ نیز شامل شرح شمس

الدین تباد گانی بر منازل السائیرین میباشد و این شرح بزبان دریست) .

۱۱- قاہرہ - تاریخ کتابت ۷۸۰ - با شرح عبدالرزاق قاشانی .

۱۲- قاہرہ - تاریخ کتابت ۸۵۷

۱۳- جاگازقا -

۱۴- استانبول - کاتب طاهر لہر اوی الا لہری - تاریخ کتابت ۷۴۳ .

۱۵- فلورانس - کتابخانہ ملی - قسماً زیر وزیر دارد - بعضی اوراق در

آن کمبود است .

۴

۱۶- استانبول - کتابخانہ چارلس - تاریخ کتابت ۱۰۵۷ -

۱۷- بنکی پور ہند - کتابخانہ خدابخش - بخط صدر الدین محمد سیرستانی،

کتاب مال شرف الدین ہمدانی (قرن ۹) بودہ است .

۱۸- بنکی پور - کتابخانہ خدابخش - شاید از قرن ۱۱ - کاتب نور الدین الوداد .

۱۹- لندن - انڈیا آفس - با منسخہ ت شرح قاشانی .

۲۰- لندن - انڈیا آفس - کاتب جلال الدین مشرعی الغربی القادری - شرح

تباد گانی در اخیر بخط کاتب دیگر آمدہ است .

۲۱- لندن - انڈیا آفس - تاریخ کتابت ۱۱۳۳

۲۲- استانبول - کوپروواو - تاریخ کتابت ۷۲۴ در تبریز، کاتب داود

بن محمود بن محمد رومی - با نسخہ بدل ہادرحاشیہ بخط همان کاتب .

۲۳- لندن (ہائند) تجرید جمادی الاول ۹۰۹ ہجری در گازرگاہ عرات - بدون

نام کاتب نسخی زیبا با زیر وزیر - نمبود در آغاز کتاب .

۲۴- مشہد (کتابخانہ آستان قدس) بدون تاریخ و نام کاتب - نسخی زیبا و منتمش .

- ۲۵ - استانبول (نور عثمانیہ) تاریخ کاتب ۹۹۵ کتابت احمد بن عبداللہ .
- ۲۶ - آکسفورد - کاتب محمد بن احمد بن ناصر الحلبي - تاریخ کتابت ۸۱۰ - اکثر زیر وزیر دارد .
- ۲۷ - پونستون - نسخہ معتبر است - با ذکر نسخہ بدل ہا در حاشیہ .
- زیر وزیر دارد .
- ۲۸ - قاہرہ - الازھر - رواق الاقراٹ - کاتب محمد بن محمد بوری تاریخ کتابت ۸۸۸
- ۲۹ - استانبول - (سرای سلطان احمد) قرن نهم - تحت عنوان السیفینہ
- ۳۰ - استانبول (شہید غنی) بخط الحاج مصطفیٰ بن الحاج محمد - تاریخ کتابت ۱۰۵۲ در قسطنطنیہ .
- ۳۱ - قاہرہ - کاتب عبدالرحمن بن ابو قطیبی - دیر وقف بر غوث - تحت تعلیق - تاریخ کتابت ۱۰۱۰ .
- ۳۲ - قاہرہ - کاتب عبدالرحمن بن ابو عیسیٰ الجیمی - تحت تعلیق - تاریخ کتابت ۱۰۱۰ .
- ۳۳ - استانبول - وی الدین - داخل وقف شیخ احمد حویلی - تاریخ کتابت ۱۰۱۰
- تاریخ کتابت ۱۰۱۰ در قسطنطنیہ .
- ۳۴ - وین - نسخہ معتبر است - تاریخ کتابت ۱۰۱۰ .
- ۳۵ - استانبول - ابن سنیہ - بخط خلیل نام نور یعقوب مستطین - تاریخ نسخہ باز بروزر .
- ۳۶ - استانبول - سرای سلطان احمد - تاریخ کتابت ۱۰۱۰
- ۳۷ - قونیہ - موزیم مولانا - تاریخ کتابت ۱۰۳۰
- ۳۸ - آکو قاعیدہ - اثر دیدہ - تاریخ کتابت ۱۰۲۰
- ۳۹ - حلب - (اوتاب) .
- ۴۰ - نسخہ کتاب خانہ مخصوص جناب فیض محمد اولیٰ
- ۴۱ - نسخہ خطی الحاج محمد عدم نور اس در حیات - کتابت در دوران معاشرہ .

باین گونه قدیم ترین نسخه های خطی منازل السائرین نسخه وین . ۶۲ -  
آیا صوفیه و فلورانس ( غالباً اخیر قرن ۶ ) میباشد .

استاد بورکوی در اثر تحقیقات مفصل دریافته است که نسخه وین و نسخه  
فلورانس از روی همان نسخه است که خواجه به بلخ فرستاده است ( نام راویان  
این مطلب را نشان میدهد ) .

اکثر نسخه های چاپ از همین سلسله است . اما نسخه ولی الدین استانبول  
ویک نسخه برلین و نسخه محفوظ در پرستن از روی همان نسخه است که در هرات  
در زمان خواجه استنساخ شده است .

استاد بورکوی بعد از تحقیقات مفصل پنج نسخه آتی را اساس ترتیب این  
متن تحقیقی قرار داده ، و در بعضی موارد مهمه ، از نسخه های دیگر نیز استفاده  
کرده است :

- نسخه قاهره کتابت . ۷۸ - درین چاپ با حرف « ق » معرفی شده است .
- نسخه محفوظ در پرستن - درین چاپ با حرف « پ » به آن مراجعه داده شده است
- نسخه آیا صوفیه - درین چاپ با حرف « ص » از آن ذکر شده است .
- نسخه محفوظ در وین - درین چاپ با حرف « ن » از آن ذکر شده است .
- نسخه محفوظ در فلورانس که با حرف « ف » معرفی شده است .
- عده اصلی نسخه بدل ها که استاد بورکوی در چاپ اصلی گرفته است زیاد  
است ما در اینجا بعضی آن نسخه بدل ها را ذکر کرده ایم که قرائت آن در معنی  
متن اثر بزرگی می آرد .
- و به همین اساس نسخه بدل ها را اختیار و انتخاب کرده ، و در ذیل متن عربی  
آورده و در ذیل متن دری در مقابل ترجمه آنها افزوده ایم .

فہرست بخش ہا و ابواب منازل السائرین  
و بخش های مربوطہ صدمیدان

صدمیدان		منازل السائرین		
شماره	صفحة	باب	صفحة	صفحة
میدان	صفحة	شرح	متن و	ترجمہ
		باب		

۲۴۵	مقدمہ	۲۴۳	۹	مقدمہ
<b>بخش اول: بدایات :</b>				
۲۵۰	۱۲	۲۴۹	۲۴	۱- یقطہ
۲۵۲	۱	۲۵۱	۲۶	۲- توبہ
۲۵۵	۱۱	۲۵۵	۳۲	۳- محاسبہ
۲۵۸	۳	۲۵۷	۳۲	۴- انا بے
۲۶۱	۲۹	۲۶۰	۳۴	۵- تفکر
۲۶۳	۳۰	۲۶۳	۳۸	۶- تذکر
۲۶۷	۸۱	۲۶۶	۴۰	۷- اعتصام
۲۷۱	۴۲	۲۷۰	۴۲	۸- فرار
۲۷۳	۹	۲۷۳	۴۲	۹- ریاضة
۲۷۴	۸۷	۲۷۴	۴۴	۱۰- سماع

**بخش دوم: ابواب :**

		۲۷۸	۴۶	۱۱- حزن
۲۸۲	۳۳	۲۸۲	۴۸	۱۲- خوف
۲۸۸	۳۶	۲۸۸	۵۰	۱۳- اشفاق
۲۹۰	۳۷	۲۹۰	۵۰	۱۴- خشوع
۲۹۳	۳۹	۲۹۳	۵۲	۱۵- اخبات
۲۹۵	۱۳	۲۹۵	۵۴	۱۶- زہد

## صد میدان

## منازل السائرین

شماره	صفحة	باب	صفحة	صفحة
میدان	شرح	ترجمہ	متن و	ترجمہ
صفحة	باب			
۲۹۸	۱۵	۲۹۸	۵۶	۱۷- ورع
۳۰۳	۲۶	۳۰۲	۵۸	۱۸- تبیتل
۳۰۵	۳	۳۰۴	۵۸	۱۹- رجاء
۳۱۰	۴۵	۳۰۹	۶۲	۲۰- رغبہ
<b>بخش سوم: معاملات :</b>				
۳۱۵	۵۰	۳۱۵	۶۴	۲۱- رعایت
۳۱۷	۵۳	۳۱۷	۶۶	۲۲- سراقہ
۳۱۹	۵	۳۱۹	۶۸	۲۳- حرمت
۳۲۲	۷۲۵	۳۲۱	۷۰	۲۴- اخلاص
۳۲۴	۱۰	۳۲۴	۷۰	۲۵- تہذیب
۳۲۶	۲۸	۳۲۶	۷۲	۲۶- استقامت
۳۲۹	۲۱	۳۲۸	۷۴	۲۷- توکل
۳۳۴	۶۶	۳۳۳	۷۶	۲۸- نفویض
۳۳۶	۶۴	۳۳۶	۷۸	۲۹- ثقہ
۳۳۹	۷۹	۳۳۸	۸۰	۳۰- تسلیہ
<b>بخش چہارم: اخلاق :</b>				
۳۴۳	۷	۳۴۲	۸۴	۳۱- صبر
۳۴۸	۱۳	۳۴۷	۸۶	۳۲- رضا
		۳۵۰	۹۰	۳۳- شکر
۳۴۱	۶۳	۳۵۵	۹۲	۳۴- حیا
۳۵۶	۶۱	۳۵۶	۹۵	۳۵- صدق
۳۵۸	۶۵	۳۵۷	۹۶	۳۶- ایثار

صمد میدان		منازل السائرین		
صفحة	شماره میدان	صفحة شرح باب	صفحة متن و ترجمه	باب
		۳۵۹	۹۸	خلق
۳۶۱	۳۲	۳۶۰	۱۰۰	تواضع
۳۶۲	۳	۳۶۲	۱۰۲	فتوة
۳۶۵	۸۶	۳۶۳	۱۰۳	انبساط

## بخش پنجم : اصول :

۳۶۶	۶	۳۶۶	۱۰۶	قصد
۳۷۱	۲۷	۳۷۰	۱۱۰	عزم
۳۷۳	۵	۳۷۲	۱۱۲	ارادة
۳۷۶	۵۵	۳۷۶	۱۱۴	ادب
۳۷۸	۱۹	۳۷۷	۱۱۵	یقین
۳۸۱	۹۵	۳۸۰	۱۱۶	انس
		۳۸۳	۱۱۸	ذکر
۳۸۵	۳۱	۳۸۴	۱۲۰	فقر
۳۸۶	۸۰	۳۸۷	۱۲۲	غنی
		۳۹۰	۱۲۴	مقام اسرار

## بخش ششم : اودیه :

۳۹۰	۵۰	۳۹۰	۱۲۶	احسان
۳۹۵	۱۱	۳۹۳	۱۳۰	عام
۳۹۶	۰	۳۹۶	۱۳۲	حکمة
۳۹۷	۲۰	۳۹۷	۱۳۴	بصیرة
		۳۹۸	۱۳۶	فراست
		۳۹۹	۱۳۸	تعظیم
		۴۰۰	۱۴۰	الهام
۴۰۰	۵۱	۴۰۵	۱۴۲	سکينة
۴۰۱	۵۲	۴۰۷	۱۴۴	طمانينة



صد میدان		منازل النساء یرین		باب	
شماره	میدان	صفحة	صفحة	مستن و	ترجمه
صفحة	میدان	شرح	باب		
۳۰۹	۳۹	۳۰۹	۱۳۶	همه	-۶۰
<b>بخش هفتم : احوال :</b>					
۳۱۳	۱۰۱	۳۱۱	۱۵۰	محبية	-۶۱
۳۱۸	۵۸	۳۱۸	۱۵۲	غيرة	-۶۲
		۳۲۰	۱۵۳	شوق	-۶۳
		۳۲۳	۱۵۶	قلق	-۶۴
		۳۲۵	۱۵۸	عطش	-۶۵
۳۲۹	۸۹	۳۲۸	۱۶۰	وجده	-۶۶
۴۳۱	۹۶	۳۳۰	۱۶۲	دهش	-۶۷
		۳۳۴	۱۶۳	هيماں	-۶۸
		۳۳۷	۱۶۳	برق	-۶۹
		۳۴۰	۱۶۶	ذوق	-۷۰
<b>بخش هشتم : باب ولايات :</b>					
۳۴۱	۹۰	۳۴۱	۱۷۰	لحظ	-۷۱
۳۴۳	۹۱	۳۴۳	۱۷۲	وقت	-۷۲
۳۴۷	۶۲	۳۴۶	۱۷۳	صفاء	-۷۳
۳۴۹	۹۳	۳۴۸	۱۷۶	سرور	-۷۴
۳۵۲	۸۳	۳۵۲	۱۷۸	سر	-۷۵
۳۵۳	۹۲	۳۵۳	۱۸۰	نفس	-۷۶
۳۵۸	۶۸	۳۵۷	۱۸۲	غربة	-۷۷
		۳۵۹	۱۸۳	غرق	-۷۸
		۳۶۱	۱۸۶	غيبية	-۷۹
۳۶۲	۵۶	۳۶۲	۱۸۸	تمکن	-۸۰
<b>بخش نهم : حقایق :</b>					
۳۶۵	۹۳	۳۶۳	۱۹۲	مکاشفه	-۸۱
۳۶۷	۹۷	۳۶۷	۱۹۳	مشاهدة	-۸۲

صدمیدان		منازل السائرین		
صفحہ	شمارہ	صفحہ	صفحہ	
متن	میدان	شرح	متن و	باب
		باب	ترجمہ	
۳۷۰	۹۸	۳۶۹	۱۹۶	۸۳ معاينة
۳۷۳	۷۳	۳۷۳	۱۹۸	۸۴ حياة
		۳۷۸	۲۰۰	۸۵ قبض
۳۸۰	۸۵	۳۸۰	۲۰۲	۸۶ بسط
		۳۸۲	۲۰۲	۸۷ سكر
		۳۸۳	۲۰۳	۸۸ صحو
		۳۸۴	۲۰۶	۸۹ اتصال
		۳۸۶	۲۰۸	۹۰ انفصال
<b>بخش دهم : نہا یات</b>				
۳۸۸	۷۵	۳۸۷	۲۱۲	۹۱ معرفت
۳۹۷	۹۹	۳۹۵	۲۱۶	۹۲ فنا
۳۹۸	۱۰۰	۳۹۸	۲۱۸	۹۳ بقاء
		۵۰۰	۲۱۸	۹۴ تحقیق
		۵۰۲	۲۲۰	۹۵ تلبیس
		۵۰۳	۲۲۲	۹۶ وجود
۵۰۶	۱۰۰	۵۰۶	۲۲۴	۹۷ تجرید
۵۱۰	۷۰	۵۰۸	۲۲۴	۹۸ تفرید
۵۱۳	۵۹	۵۱۲	۲۲۶	۹۹ جمع
۵۲۰	۶۹	۵۱۶	۲۲۸	۱۰۰ توحید

فہرست میدان های صد میدان با ذکر باب مربوط  
منازل السائرین

منازل السائرین		صد میدان	
صفحة	باب	صفحة	میدان
			مقدمہ
۹	مقدمہ	۲۴۵	
۲۶	۲	۲۵۲	۱ توبہ
		۲۵۳	۲ مروت
۳۲	۳	۲۵۸	۳ انابت
		۳۶۲	۴ فتوت
۱۰۲	۳۹	۳۷۱	۵ ارادت
۱۱۲	۴۳	۳۶۸	۶ قصد
۱۰۸	۴۱	۳۴۳	۷ صبر
۸۲	۳۱	۳۴۳	۸ جہاد
		۲۷۲	۹ ریاضت
۴۲	۹	۳۲۴	۱۰ تہذیب
۷۰	۲۵	۲۵۵	۱۱ محاسبت
۳۲	۳	۲۵۰	۱۲ یقظت
۲۴	۱	۲۹۵	۱۳ زہد
۵۴	۱۶	۲۲۴	۱۴ تجرید
۵۰۶	۹۷	۲۹۸	۱۵ ورع
۵۶	۱۷	۲۹۹	۱۶ تقوی
		۳۰۰	۱۷ معاملات

منازل السائرین

صد میدان

صفحه	باب	صفحه	میدان
		۳۰۱	۱۸ مبالات
۱۱۳	۳۵	۳۷۸	۱۹ یقین
۱۳۳	۵۴	۳۰۰	۲۰ بصیرت
۱۴	۲۷	۳۲۹	۲۱ توکل
		۳۲۹	۲۲ لجا
۱۶	۳۲	۳۴۸	۲۳ رضا
		۳۴۸	۲۴ موافقت
۱۰	۲۳	۳۲۲	۲۵ اخلاص
۵۸	۱۸	۳۰۳	۲۶ تبذل
۸۴	۲۲	۳۲۹	۲۷ عزم
۱۲	۲۶	۳۲۶	۲۸ استقامت
۳۴	۵	۲۶۱	۲۹ تفکر
۳۶	۶	۲۶۳	۳۰ تذکر
۱۲۰	۳۱	۳۱۵	۳۱ فقر
۱۰۰	۳۸	۳۶۱	۳۲ تواضع
۶۱	۱۲	۲۸۲	۳۳ خوف
		۲۸۳	۳۴ وجل
		۳۸۳	۳۵ رهب
۵۰	۱۳	۲۸۱	۳۶ اشتغاف
۵۰	۱۳	۲۹۰	۳۷ خشوع
		۲۹۱	۳۸ تذلل
۵۲	۱۵	۲۹۳	۳۹ اخیات

منازل السائرین		صدھ میدان	
صفحہ	باب	صفحہ	میدان
		۲۹۳	۴۰ الیاد
		۲۹۴	۴۱ ہیبت
۴۲	۸	۲۷۱	۴۲ فرار
۵۸	۱۹	۳۰۵	۴۳ رجا
		۳۰۶	۴۴ طلب
۶۲		۳۱۰	۴۵ رغبت
		۳۱۱	۴۶ مواصات
		۳۱۱	۴۷ مداومت
		۳۱۲	۴۸ خطرت
۱۴۶	۶۰	۴۰۹	۴۹ ہمت
۶۴	۲۱	۳۱۵	۵۰ رعایت
۱۴۲	۵۸	۴۰۶	۵۱ سکینہ
۱۴۴	۵۹	۴۰۸	۵۲ طمأ نینت
۶۶	۲۲	۳۱۷	۵۳ مراقبت
۱۲۸	۵۱	۳۹۲	۵۴ احسان
۱۱۲	۴۴	۳۷۶	۵۵ ادب
۱۸۸	۸۰	۴۶۲	۵۶ تمکن
۶۸	۲۳	۳۱۹	۵۷ حرمت
۱۵۶	۶۲	۴۱۸	۵۸ غیرت
۲۲۶	۹۹	۵۱۳	۵۹ جمع
		۵۱۴	۶۰ انقطاع
۹۵	۳۵	۳۵۶	۶۱ صدق
۱۷۴	۷۳	۴۴۷	۶۲ صفا



منازل اسیارین

صد میدان

صفحه	باب	صفحه	میدان
۹۲	۳۳	۴۲۱	۶۳ حیا
۶۸	۲۹	۳۳۶	۶۴ ثقت
۹۶	۳۶	۳۵۸	۶۵ ایثار
۷۶	۲۸	۳۳۴	۶۶ تفویض
		۳۳۴	۶۷ فتوح
۱۸۲	۷۷	۴۵۸	۶۸ غربت
۲۲۸	۱۰۰	۵۲۰	۶۹ توحید
۲۲۴	۹۸	۵۱۰	۷۰ تفرید
۱۳۰	۵۲	۳۹۵	۷۱ علم
		۳۹۵	۷۲ بصر
۱۹۸	۸۴	۴۷۴	۷۳ حیات
۱۳۲	۵۳	۳۹۹	۷۴ حکمت
۲۱۲	- ۹۱	۴۸۸	۷۵ معرفت
		۴۸۹	۷۶ کرامت
		۴۸۹	۷۷ حقیقت
		۴۹۰	۷۸ - ولایت
۸۰	۳۰	۳۳۹	۷۹ تسلیم
		۳۳۹	۸۰ استسلام
۴۰	۷	۲۶۷	۸۱ اعتصام
		۲۶۸	۸۲ - انفراد
۱۷۸	۷۵	۴۵۲	۸۳ - سر
۱۲۲	۴۹	۳۸۷	۸۴ - غنا

منازل السائرین		صد میدان	
صفحہ	باب	صفحہ	میدان
۲۰۲	۸۶	۳۸۰	۸۵ بسط
۱۰۳	۳۰	۲۶۵	۸۶ انساب
۳۳	۱۰	۲۷۳	۸۷ سماع
		۲۷۵	۸۸ اطلاع
۱۶۰	۶۶	۳۲۹	۸۹ وجد
۱۷۰	۷۱	۳۳۱	۹۰ لفظ
۱۷۲	۷۲	۳۳۳	۹۱ وقت
۱۸۰	۷۶	۳۵۳	۹۲ نفس
۱۹۲	۸۱	۳۶۵	۹۳ مکاشفہ
۱۷۶	۷۳	۳۳۹	۹۴ سرور
۱۱۶	۳۶	۳۸۱	۹۵ انس
۱۶۲	۶۷	۳۳۱	۹۶ دہشت
۱۹۳	۸۲	۳۶۷	۹۷ سناہدہ
۱۹۶	۸۳	۳۷۰	۹۸ معاینہ
۲۱۸	۹۳	۳۹۷	۹۹ فناء
۲۱۸	۹۳	۳۹۸	۱۰۰ بقاء
۱۵۰	۶۱	۳۱۳	۱۰۱ محبت

تذکر: متن میدان حیا ۶۳ باید در شرح باب ۳ منازل می آمد اشتباہاً در ذیل شرح باب ۶۳ درج کتاب شدہ است .

فہرست ابواب کتاب علل المقامات درین مجموعہ  
 باذکر باب مربوط منازل السائرین  
 علل المقامات      منازل السائرین

صفحہ	باب	صفحہ	فصل
۹	مقدمہ	۲۳۷	مقدمہ
۱۱۲	۳۳	۳۷۳	۱ ارادہ
۵۳	۱۶	۲۹۶	۲ زہد
۱۲	۲۷	۳۳۰	۳ توکل
۸۲	۳۱	۳۳۵	۴ صبر
۲۶	۱۱	۲۷۹	۵ جزن
۲۸	۱۲	۲۸۵	۶ خوف
۵۶	۱۹	۳۰۶	۷ رجاء
۹۰	۳۳	۳۵۱	۸ شکر
۱۵۰	۶۱	۴۱۳	۹ محبت
۱۵۲	۶۳	۴۲۲	۱۰ شوق
۲۲۹	ختم	۵۲۵	۱۱ طریق الخاصہ



Handwritten text, possibly a signature or name, located in the upper middle section of the page.